



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیة‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴۳ جلسه و دو مجلد، از تاریخ ۱۳۷۹/۰۱/۱۷ الی ۱۳۷۹/۰۶/۰۵ به بحث پیرامون «جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم» پرداخته است که گزارش جلسات ۱ تا ۱۸ در این مجلد تقدیم می‌گردد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



## فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۳.....	جلسه ۲
۴۵.....	جلسه ۳
۶۵.....	جلسه ۴
۸۳.....	جلسه ۵
۱۰۵.....	جلسه ۶
۱۲۵.....	جلسه ۷
۱۴۷.....	جلسه ۸
۱۶۳.....	جلسه ۹
۱۸۱.....	جلسه ۱۰
۱۹۳.....	جلسه ۱۱
۲۱۳.....	جلسه ۱۲
۲۲۱.....	جلسه ۱۳
۲۳۷.....	جلسه ۱۴
۲۴۹.....	جلسه ۱۵
۲۷۱.....	جلسه ۱۶
۲۸۷.....	جلسه ۱۷
۳۰۷.....	جلسه ۱۸



بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: روش تأمین منابع

## جلسه ۱

فهرست مطالب:

مقدمه: طرح سه فرض در ادامه روند بحث ۴

الف - فرض اول: ارائه روشهای مورد نیاز در مراحل مختلف تحقیق ۴

ب - فرض دوم: ارائه بحث محتوایی نسبت به موضوع تحقیق ۵

ج - فرض سوم: ارائه طرح تفصیلی ۵

د - انتخاب فرض اول در ادامه روند بحث ۵

۱ - تفاوت تأمین منابع در طرح مدل برنامه با این طرح ۷

۲ - لزوم توجه به پیش فرض تکامل در بحث جهانی شدن ۸

۳ - ضرورت توجه به طبقه‌بندی اطلاعات در تأمین منابع ۹

۱/۳ - «تعریف، تکلیف، تطبیق» تقسیم اصلی در بحث جهانی شدن ۱۰

۱/۱/۳ - کیفیت ایجاد تعاریف، قوانین و سازمانهای جهانی بر اساس دیدگاه مادی در جهان امروز ۱۱

۲/۱/۳ - جهانی شدن فرهنگی بر اساس دیدگاه التقاطی ۱۱

۴ - ضرورت انجام تحقیقات کتابخانه‌ای بر اساس الگوی خاص هماهنگ با مدل تحقیقات نظری و میدانی

۱/۴ - لزوم توجه به عوامل و محورهای جهانی شدن در قالب نظام سؤالات جهت تأمین منابع ۱۴





## بسمه تعالی

تاریخ ۱۷/۱/۷۹

مقدمه: طرح سه فرض در ادامه روند بحث

(س): بحمد الله طی ۱۳ جلسه گذشته در دوره پیشین، مباحثی بطور کامل پیرامون «تنظیم طرح تحقیق» گذشت که وافی به مقصود بود. اما در این دوره بنابراین است که وارد متن بشویم تا بتدریج مقدمات این بحث نیز فراهم شود. اما ابتدائاً مناسب است یک شمای کلی از بحثی که قرار است در این جلسات مورد دقت قرار گیرد ارائه گردد تا ببینیم روال عمومی جلسات چگونه است و بر چه نکاتی بایست تکیه بیشتری کرد. در همین خصوص دو پیشنهاد قابل طرح است:

الف - فرض اول: ارائه روشهای مورد نیاز در مراحل مختلف تحقیق

۱ - مراحل ۹ گانه برنامه مربوط به تحقیق (که عبارت است از: تحقیقات کتابخانه‌ای، نظری و میدانی در حالی که ضربدر سه مرحله مربوطه هر یک می‌شود) طی طرحی که تنظیم شد سر فصل آنرا بعنوان «تنظیم روش» پیش‌بینی نکردیم علی‌رغم آنکه در طرح اولیه مورد بحث، چنین چیزی مطرح بود. چون مفروض این است که برای هر مرکزی که قرار باشد طرحی ارائه گردد آنها خود بر روش انجام کارشان تسلط دارند و برای آنها چنین امری مهیاست اما طی بحث خود بایست به رفع نقاط ابهام پرداخت تا بتوان نهایت طرحی جامع ارائه نمود. لذا پیشنهاد اول این است که ابزارهای مورد نظر خود را طراحی کنیم و روال اصلی بحث را هم همین امر بدانیم. طبعاً در این حال، ذیل مطالب مفهومی که می‌خواهد در خصوص هر قسمت مورد دقت قرار گیرد بایست بصورت امری فرعی قلمداد شود. البته همین پیشنهاد نیز به دو صورت قابل انجام است: اول - آنکه بصورت امری فرعی قلمداد شود. دوم - آنکه بگوییم یکبار تا به آخر، ابزارها مورد بحث

قرار می‌گیرد و سپس به بحثهای محتوایی هر یک پرداخته می‌شود و تضارب افکار با سایر مجموعه‌ها صورت می‌گیرد.

ب - فرض دوم: ارائه بحث محتوایی نسبت به موضوع تحقیق

۲ - پیشنهاد دیگر این است که ابتدائاً وارد محتوای بحث شویم و بگوییم وضعیت جهانی شدن فرهنگ در حال حاضر چیست و ما چه باید بکنیم؟ لذا متن کاری که قرار است حاصل کار ما باشد و بیشتر سر فصلها نیز برای همین متن تهیه شده است عملاً محور اصلی مباحث خواهد بود. بنظر می‌رسد از این طریق می‌توان تکلیف خود را

با وضعیت جهان فرهنگ روشن کرد و بینش فعلی را نسبت به آنچه که در حال اتفاق است اصلاح نمود و پیشنهادهای روشن و کاربردی را در خصوص هدایت این جریان ارائه داد.

ج - فرض سوم: ارائه طرح تفصیلی

(ج): اما فرض سومی نیز در این میان وجود دارد به اینکه یکبار تحقیقات کتابخانه‌ای اجمالی را از آن حالت خارج کرده و کمی آنرا تفصیلی کنیم. به بیان دیگر برای «تولید روش» یک سر فصل مستقل نیآوریم لکن با مطلب بگونه‌ای برخورد کنیم که لوازم کار برای ما حضور بیشتری حین کار پیدا کند. در این حال خلاصه‌ای از طرح تفصیلی ارائه می‌شود که مسبوطتر از طرح کلیات می‌باشد.

د - انتخاب فرض اول در ادامه روند بحث

(س): البته ضرورتی ندارد که ما خود را به ارائه این امر که می‌خواهیم طرح تفصیلی بدهیم مقید کنیم چرا که آنها دیگر طرحی از ما نمی‌خواهند بلکه از این ببعد لازم است با این دید به قضیه نگاه کنیم که قرار است چنین طرحی «اجراً» شود. اما این دیگر بسته به نظر خود ماست که آیا ابتدائاً یک پله آن را تفصیلی کنیم و سپس وارد اجراً آن شویم یا اینکه می‌توانیم از ابتدا تحقیقات کتابخانه‌ای را آغاز کنیم که این امر مستلزم

منبع یابی است و سپس از آن بایست معیار صحیحی را در اختیار کسانی قرار دهیم که می‌خواهند به این منابع وارد و از آنها خارج شوند تا بدانند با یک روال مشابه چگونه می‌توان تجزیه و تحلیل کرد و بدنبال چه بگردند. در این حال دیگر شیوه‌ها و نتایج متفاوتی در کار نخواهد بود و همه به یک شیوه عمل می‌کنند و صرفاً نسبت به یک مطلب حساس می‌شوند.

(ج): تا همگی آنها قدرت هماهنگ سازی تحقیقات را در عمل داشته باشند.

(س): بله. وهکذا در مرحله تتبع و سایر مراحل. لذا بایست فرض را این گرفت که این طرح به تصویب رسیده است و از ما اجرا آنرا می‌خواهند. حال که بایست آنرا اجرا کنیم باید تک تک مسائل را که با آن روبرو خواهیم بود مورد دقت قرار دهیم و راه‌حل هر یک را از قبل طراحی کنیم.

(ج): خوب اگر این را هم انجام بدهیم باز مبسوطتر از آنچه‌ی است که عرف طرح نویسی آنها خوانده می‌شود. یعنی حداقل از مباحث مورد قبول آنها مطلب بیشتری بلحاظ محتوا در اختیار ایشان قرار داده شده است.

(ج): بسیار خوب! پس آنها اقتناع شده‌اند.

(س): حداقل، آقای میر سلیم که طرف اولیه بحث ماست اقتناع شده است.

(ج): اگر اینطوری است که ما فعلاً برای خودمان کار می‌کنیم و می‌خواهیم ابزار و لوازمی را که برای اجرای طرح، ضروری است ارائه دهیم بفرمائید که برای آن به چه میزان وقت قائلید؟

(س): بایست زمانبندی مشخص را برای این امر در قالب زمانبندی کلی طرح پیش بینی کنیم. اما فعلاً قرار است کل کار طی یکسال انجام شود.

(ج): اما قبل از این بخشها بفرمائید زمان تصویب را چه زمانی پیش‌بینی می‌کنید؟

(س): حدود یکماه دیگر.

(ج): حداکثر سقف این کار را دو ماه قرار دهید و حداقل آنرا یکماه. پس همین الآن محاسبه ساعات آنرا بفرمایید.

بنابراین اگر بخواهیم موضوع بحث را مشخص کنیم می‌گوییم ما اولاً بلحاظ روال کاری، «روش» را مقدم می‌دانیم. ثانیاً سعی بر این است که در ۱۰ جلسه، بحث روش را تمام کنیم که همان بحث قید زمانی طرح است. ثالثاً در این ۱۰ جلسه هم صرفاً مباحث را به تأمین و تخصیص مفهومی محض تمام نمی‌کنیم و بجای آنکه تأمین را مثلاً در سطح تحقیقات کتابخانه‌ای در سه سطح و هر یک را در سه مرحله - و مجموعاً ۹ مرحله - بیاوریم که با سطح تحقیقات نظری و میدانی مجموعاً ۲۷ عنوان حاصل می‌آید کار دیگری انجام می‌دهیم به اینکه سطح مفهومی یکی را بگیریم و آنرا تا سطح تطبیق مصداقی اجرائی و عینی دنبال کنیم. البته حین کار اگر قرار باشد این شیوه‌ای را که

می‌خواهیم دنبال کنیم بخواهیم. ۲۷ بار انجام دهیم خواهیم دانست که برای هر یک چکار باید کرد و چه چیزهایی

را تغییر داد؟ یعنی در این حال ما «روش اجرائی» را مورد بحث قرار می‌دهیم.

(س): یعنی روش عام تأمین را.

(ج): اما در اجرا. اگر چنین شد که احیاناً کل جلسه به بحث تأمین فقط پرداخته شود و بحث تجزیه نیز ۱۰ جلسه و بحث ترکیب آن هم همین تعداد جلسه را بخود اختصاص دهد آنگاه بحث اجرائی محض آن، کل دو ماه را پوشش می‌دهد. اگر روال کار روشن شود شاید بتوان زودتر نیز به نتیجه رسید.

شاید بعداً بتوان از این روش به استخراج قانونی پرداخت که برای تعمیم مفهومی و تطبیق به موضوعات گوناگون مورد استفاده قرار گیرد اما جایگاه تمامی اینها در مباحث بعدی است. پس دستور جلسه آینده این است که ما اولاً در خصوص تأمین در موضوع نقد برنامه - و نه نقد در این موضوع - چه مطالبی را بیان

داشته‌ایم؟ یعنی نبایست به صرف تغییر موضوع، آنرا تکرار نکنیم. پس بایست دید چه چیزی از آن در اینجا قابل استفاده است.

#### ۱ - تفاوت تأمین منابع در طرح مدل برنامه با این طرح

اگر در خاطر شریفتان باشد قبلاً در آنجا گفتیم بایست سطوحی را طبقه بندی کرد برای آنجا که اطلاعات را اصل قرار داده‌ایم. مهمترین مطلب هم در این خصوص این بود که اطلاعات اساسی، نقد است و مراکزی هم متولی و نشر اطلاعات هستند و مراکزی هم آنرا جمع‌بندی می‌کنند و بالاخره افرادی هم آنرا بصورت مصداقی می‌بینند و جمع‌بندیها و نقدهای جدیدی را ارائه می‌دهند. در این حال نقد در تشخیص، نقد در تخصیص و نقد در اجرا را بیان کردیم و گفتیم در کدام مرحله نوعاً نقدها تشخیصی اجرائی است؟ یعنی نقدی که مربوط به عوامل اجرا است و نقد مدل برنامه و نقد آمارگیری. اما اگر قرار باشد ارزیابی خود سازمان و برنامه صورت گیرد نبایست قاعداً این

چنین باشد.

(س): استفاده‌ای که ما از این بحث می‌کنیم این است که ما به این وسیله، منابع تأمین اطلاعات را یک رده بندی کرده‌ایم.

(ج): در حقیقت اگر گفته شود مراحل در تولید، توزیع و مصرف اطلاع وجود دارد آنگاه این اشکالات، اشکالات مصرفی در اطلاع است. اما آیا این مطلب در اینجا وجود دارد یا خیر؟ آیا در اینجا نیز مسئله تأمین اطلاعات وجود دارد آنهم اگر از دیدگاه جهانی شدن فرهنگ، در بعد اسلامی آن مدنظر قرار گیرد؟ می‌بینیم که جواب مثبت است اما بصورت خاص و با قید خصوصیات موضوعی آن. هکذا در دو دیدگاه جهانی شدن فرهنگ مادی یا التقاطی نیز همین مباحث می‌آید.

آیا خود اطلاع از همان سنخ است؟ البته ممکن است در اینجا گفته شود دستگاههای فلسفی اصل است. اما با کدام فلسفه؟! ممکن است از دستگاههای پرورشی سخن بگوئیم. به تعبیر دیگر کدامیک از سه نوع شرائط عینی، ذهنی و روحی، اساس در تولید و تأمین چه نوع اطلاعات است؟ در آنجا سخن از «تشخیص، تأمین و اجرا» می‌گفتیم ولی آیا در اینجا بایست از «جهتگیری، موضعگیری و مجاهده» فرهنگی و اطلاعاتی سخن بگوئیم یا از امری دیگر؟ اصولاً آیا در اینجا سطوح دیگری نیز وجود دارد یا خیر؟ آیا برحسب سطوح مختلف می‌توان منابع را جمع آوری کرد؟ الآن می‌خواهیم دیدگاههای جهانی شدن اسلامی را تأمین کنیم اما آیا بناست اینها از دین جمع آوری شود یا از متفکرین؟ چون بالاخره نبایست در خصوص لزوم جمع آوری ادراکات دین درباره جهانی شدن سخن بگوئیم. اصولاً در تحقیقات کتابخانه‌ای چه باید کرد؟ آیا مثلاً نظرات آقایان حوزوی و آثار آنها را گرد بیاوریم یا دیگر نظرات را؟

## ۲ - لزوم توجه به پیش فرض تکامل در بحث جهانی شدن

شکی نیست هیچکس از افرادی که قائل به مذاکره هستند منکر آیات جهاد در قرآن نیستند چون جایی برای انکار ندارند اما به این جهانی شدن چگونه می‌نگرند که در مقابل تعریف از انسان تصور می‌کنند بشر جدید شرح صدر و یا توانائی دیگری پیدا کرده است؟ چگونه است که آنها به این نتیجه رسیده‌اند که انسان زمانی به پرورش عملی، موضعگیری و برخورد نیازمند است که قدرت فهم او زیاد کار نکند و تنسک وی بیشتر از تفکرش در حال فعالیت باشد؟ این مربوط به نفس موضوع ارتباط است. (البته فعلاً در اینجا خود را مدافع نظریه آنها نشان می‌دهیم و در مقام بیان نظر خود نیستیم. چون قصد داریم دیدگاه آنها را مطرح کنیم).

در هر حال شکی نیست که شما یک دین را کاملترین و یک دولت را در پایان، یک دولت فراگیر و وحدت آفرین می‌دانید. یعنی برای بلوغ جهان، مراحل را قائلید که در پایان، به یک دولت فراگیر جهانی ختم می‌شود. اما این دولت فراگیر که قبلاً سابقه نداشته است که در این مرحله از کمال باشد از منظر بشر چه

خصوصیتی را برای آن می‌توان یافت که قبلاً دارا نبوده است؟ چرا چنین دولتی را پیامبر(ص) یا علی بن ابیطالب(ع) ایجاد نفرمودند؟ بالاخره بایست تهیای از جانب خود بشر وجود داشته باشد تا چنین دولتی اقامه شود؟ اما آیا این تحول، تحول امر ارتباطات است؟ در این حال بستر عینی آن که ساختارهای ارتباطی است و بستر ذهنی آن که ساختارهای منطقی و بالاخره بستر ظرفیت شعور آن - یعنی هوشمندی بشر- آنقدر رشد داشته است که چنین امری را ایجاد می‌کند در حالی که قبلاً حتی قادر نبود تا عدد صد را بشمارد ولی الآن نه تنها از عددها عبور کرده است بلکه خود را نیازمند علائم نسبتها می‌بیند بگونه‌ای که آنرا تا میلیاردها خرد می‌کند و هم می‌تواند آنرا جمع‌بندی کرده و در دسته‌های بزرگ جای دهد و هم می‌تواند تغییرات بزرگ را ملاحظه کند. پس معنای هوش در اینجا با آنچه در آنجاست تفاوت دارد.

لذا بحث مهم این است که پیشفرض شما در خصوص بحث تکامل چیست؟ و دین در باره نهایت تکامل چه نظری دارد؟ اگر سرنوشت تکامل تا به آخر، در درگیری رقم می‌خورد و جامعه را قادر نیست به وحدت برساند چگونه فرض حکومت واحد جهانی میسور است؟ آیا خود این یک بلوغ نیست که در آخر الزمان برای ایجاد حکومت جهانی واحد صرفاً ممکن است یک درصد از کل جهان تصفیه شوند در حالی که در زمان بنی اکرم(ص) چندین برابر این لازم بود تا تصفیه صورت گیرد و یا در زمان حضرت نوح(ع) طبق فرهنگ تکاملی ما کل جهان تصفیه شد و هر چه انسان بود جز هشتاد نفر غرق شدند؟! آیا زمانی که حضرت ولی عصر(ع) تشریف می‌آورند صرفاً قرار است چند نفر باقی بمانند؟! یا اینکه ما برای عالم، ضعف و کمالی قائلیم و می‌گوئیم اگر عالم به آن بلوغ نرسد فساد، همه‌گیر می‌شود؟ طبعاً اگر هم فساد فراگیر شود باز قابلیت تهذیب وجود دارد. غرض این است که آیا باید بگوئیم در تکامل، اصل در این است که جنگ، محور باشد یا در پایان و متناسب مرحله، صلح اصل است؟ در این حال مناسب است که ضدآن را نشان

بدهیم به اینکه سخن از تکامل گفتن، نوعی ایجاد انحراف در بحث است. چون آنکسی که قائل به لزوم گفتگوست جوهر بحث خود را تکامل می‌داند.

(س): یعنی می‌خواهیم بر روی وجه اشتراک و منافع و تکامل واحد دست بگذاریم.

(ج): منظور فهم واحد است. یعنی فهم بشر بگونه‌ای است که هر استدلالی دارای یک پیشینه است اما آیا

این پیشینه ثابت است یا متغیر؟ اگر متغیر است آیا متکامل است یا خیر؟ اگر متکامل است پیشینه استدلالی

شما چه گرایش باشد و چه بینش و دانش و چه مجموعه تمامی اینها باشد در هر حال، پیشینه هزار سال

قبل با الآن متفاوت است لذا بایست دو نحوه درک پیدا شود. انشاءالله بعداً بایست به این بحث پرداخت.

### ۳ - ضرورت توجه به طبقه‌بندی اطلاعات در تأمین منابع

بنابراین اینکه چگونه تأمین اطلاعات صورت می‌گیرد و با چه نوع طبقه‌بندی بسراغ آن برویم محل دقت

است. عمده‌تاً مطلق‌گرایان دسته‌ای هستند که در مورد دین و جهانی شدن و ارتباط، دارای درک مخصوص

بخود هستند که می‌توان منابع آنها را یافت و دسته‌بندی لازم را صورت داد. اما این منابع را بر چه اساس

بایست طبقه‌بندی کرد؟ سؤال ما در جلسه آینده حول همین بحث است. آیا بر حسب انواع اطلاعات است؟

اصولاً آیا انواع اطلاعات بر اساس انواع دستگاه‌های پرورشی و فلسفی ایجاد می‌شود یا خیر؟ به تعبیر دیگر

آیا تقسیمات اصلی ما در خصوص تأمین اطلاعات، همان تقسیمات «روحی، ذهنی و عینی» است یا

«گرایش، بینش و دانش» است؟ سر فصل اولیه تقسیم اطلاعات ما چیست و بر چه اساس می‌خواهیم

طبقه‌بندی را انجام دهیم و به جمع آوری اطلاعات بپردازیم؟ یعنی سه تقسیم «اسلامی، الحادی و التقاطی»

آن بر چه اساسی صورت می‌گیرد و چه چیزی جوهره اصلی آن است؟

۱/۳ - «تعریف، تکلیف، تطبیق» تقسیم اصلی در بحث جهانی شدن



(س): آنچه که در باب مدل برنامه هم انجام گرفت و از «تشخیص، تصمیم و اجرا» سخن گفتیم آیا در این

باب نیز کارساز است؟

(ج): اصولاً آوردن آن سه عنوان در این باب بچه معناست؟ چرا که موضوع تشخیص در آنجا عینی بود و از

اعداد و ارقام عینی سخن بمیان می‌آید ولی آیا تشخیص در اینجا هم عینی است؟

(س): خیر! منظور این است که بر آیند آن اطلاعاتی که مبدأ شکل‌گیری تا مرحله به عمل رسیدن یک برنامه

است چیست؟ گفتیم برنامه ابتدائاً مبتنی بر یک تشخیص است و خود برنامه هم عملاً همان تخصیصی است

که مبتنی بر تشخیص است که نهایتاً بایست اجرا شود. مجموعه این امور همان است که در نقد برنامه

بایست مدنظر باشد. اما در اینجا نیز - شبیه آنچه قبلاً در فراهائی از بحث جهانی شدن گذشت - می‌گوئیم

بایست در بحث جهانی شدن به تعاریف، مقررات و سازمانها توجه کنیم به اینکه تعاریف فرهنگی و

بین‌المللی در سطح جهانی چگونه شکل می‌گیرد؟ چگونه بر اساس این تعاریف، وضع قانون صورت

می‌گیرد و هکذا سؤالات دیگر. یعنی آنچه که پیکره اصلی جهانی کردن یک فرهنگ را تشکیل می‌دهد

چیست و قوام آن به چه اموری است؟ آیا قوام آن به این است که بگوئیم توانسته است تعریف کند؛ تکلیف

معین نماید و ضمانت اجرائی لازم را برای آن بوجود آورد؟ لذا بایست چیزی شبیه به این داشته باشیم تا

بعداً بگوئیم حالا این پایه‌ای برای تأمین منابع ماست و شما باید بروید تحقیق کنید تا ببینید تعاریف چگونه

شکل می‌گیرند و در کجا منعکس می‌شوند؟ و یا چگونه قوانین شکل می‌گیرند و وضع این قوانین چگونه

است؟

(ج): با این وصف شما دارید معنای جهانی بودن را نشان می‌دهید اما جهانی شدن چیست؟ نه اینکه فعلاً

سخن از اسلام و جهانی شدن باشد.

(س): بعداً می‌توان قید اسلامی را بر آن زد.

۱/۱/۳ - کیفیت ایجاد تعاریف، قوانین و سازمانهای جهانی بر اساس دیدگاه مادی در جهان امروز

(ج): اگر معنای جهانی شدن این باشد که بتوان «تعریف، تکلیف و تطبیق» را در ساختاری خاص در جهان ایجاد کرد آنگاه باید ببینیم که اشکال و صور مختلف این ساختار چگونه است؟ مثلاً ساختار اقتصادی آن در جهان فعلاً ۵۰۰ شرکت شناخته شده بزرگ است که تصمیمات مادی بشر توسط همین شرکتها اتخاذ می شود. اینها در واقع متکفل معیشت مادی، توسعه حرص و دنیاطلبی و رفاه مادی هستند. پس دنیا دارای یک ساختار اقتصادی در رابطه با جهان ماده است. بخش خدماتی این ساختار، بخشهای مربوط به ساختارهای سیاسی و فرهنگی است.

ساختار سیاسی آن هم ایجاد همان دستگاههایی را بر عهده دارد که متکفل «تعریف، تکلیف و تطبیق» هستند و ساختار فرهنگی آن هم همان دانشگاهها و مراکز فرهنگی و پژوهشی بزرگ هستند که آنها هم دارای یک منطق، ساختار و نظامند که در خدمت این ۵۰۰ شرکت قرار دارند و ابزار ساز هستند؛ حال این ابزارها هم شامل ابزار اقتصادی برای ساختن فلان شأ می شود و هم ابزار برای اداره دانشگاهها و هم ابزار برای اداره دستگاههای سیاسی.

با این وصف معنای جهانی شدن موجود بر اساس دستگاههای مادی فعلی چنین است. پر واضح است که بقیه داستان، صحنه‌هایی است که طراحی آنها در قالب همین سناریو صورت می گیرد. از همین جاست رسانه‌های خبری و علمی و نیز معاملات اقتصادی و بزرگ و کوچک نمائی و تحقیر و تجلیلها و احیاناً تهدیدها و تطمیعها و

کلیه تویخات و تشویقات سیاسی. طبعاً آنها بطور مدام مشغول ایجاد ابزارهای ساختاری دستگاه خود هستند و برای اجرای آن، نظام می سازند. چنین چیزی در پشت پرده این سناریو وجود دارد.

اما از یکسو با جهانی شدن به این شکل روبرو هستیم و از دیگر سو دیدی نسبت به اسلام داریم. بعبارت دیگر ساختار و نظامی ایجاد می‌شود که مفهوم جهانی شدن حضور هر فرهنگی، دارای یک گردش خاص در آن است. این گردش اقتضاً دارد که انسانها از اموری دست بردارند و در آن مستحیل شوند تا با آنها همخوانی و هماهنگی داشته باشند. در واقع بنابر یک عنوان جدید می‌توان آنرا پالایشگاه دانست که فرهنگ در آن تبدیل به بخش خدمات می‌شود. این پالایشگاه، همان محیط جهانی است که آنرا ایجاد می‌کنند.

### ۲/۱/۳ - جهانی شدن فرهنگی بر اساس دیدگاه التقاطی

چنانچه در طرح نیز گفتیم یک سخن این است که اگر فرهنگ بخواهد جهانی شود بالاخره یا ما در موضع انفعال خواهیم بود و یا در موضع فعال. اگر در موضع انفعال هستیم که مثل همانها خواهیم شد و در آن باشگاه بسر خواهیم برد. یعنی ما نیز دارای رفرم اسلامی با محتوای مادی می‌شویم. رفرم اسلامی آن نیز از تسامح و تساهل ساده آغاز می‌شود تا پذیرش تسامح نسبت به کلیه مبانی ارزشی (حتی مبدأ و معاد). در این حال مفهوم خداپرستی بگونه‌ای دیگر طرح می‌شود. این چیزی جز التقاط نیست که بحث آن گذشت.

(س): در همین رابطه آقای مهاجرانی کلامی دارد که می‌گوید: من در جائی دیدم عده‌ای مسلمان مشغول عبادت و گریه به درگاه خدایند و در بتکده کنار مسجد نیز عده‌ای بت پرست مشغول گریه و تضرع در مقابل بت خود هستند. لذا همین امر نشان می‌دهد که هر دو گروه در حاق نفس خویش، خدا پرستند! یعنی این حاکی از یک فطرت درونی مشترک است! عین سخنان آقای مهاجرانی چنین است: نکته بسیار مهم این است که ایمان مذهبی در بین مردم جهان که در قلمرو تمدنهای مختلف زندگی می‌کنند تفاوت ماهوی و ذاتی با یکدیگر ندارد!

(ج): اینها شواهد بسیار خوبی است که ما بتوانیم به طبقه بندی اطلاعات و ساختارها پردازیم. مثلاً یکی از طبقات خود ساختارها همان «تعریف، تکلیف و تطبیق» است ولی همچنین باید دید آنهایی که باعث پیدایش

تعریف می‌شوند چه چیزهایی هستند؟ آیا مثلاً «گرایش، بینش و دانش» است؟ بالطبع اگر اینها مشخص شوند و در یکدیگر ضرب گردند نتایج خوبی حاصل می‌شود مثل اینکه دید التقاطی چگونه خود را نشان می‌دهد و چگونه در

مقابل دید مادی منفعل می‌گردد و در ساختار آنها پالایش و منحل می‌شود؟ در این حال طبعاً چنین افرادی همدستان و همدست تفکر مادی خواهند شد.

۴ - ضرورت انجام تحقیقات کتابخانه‌ای بر اساس الگوی خاص هماهنگ با مدل تحقیقات نظری و میدانی (س): خوب است که برای تعیین شاخصه تأمین از زاویه دیگری به بحث پردازیم به اینکه آیا اصولاً فرق می‌گذاریم بین اینکه برای بررسی دیدگاهها بدنبال تأمین منابع باشیم بدین صورت که لزوماً بایست دیدگاههای مختلفی را در باب جهانی شدن استقرأ کنیم و اینکه بحث ما اصولاً از بحث دیدگاه خارج شده و پیرامون واقعیت جهانی بحث کنیم؟

(ج): اصولاً واقعیت جهان، یک سخن است که بایست علیحده مورد دقت قرار گیرد. البته این جهانی شدن مثلاً دارای سه ساختار عینی است که بتواند حق تعریف بدهد. چون اصولاً حق تعریف، تنها از آن کسی است که در «سرعت، دقت و تأثیر» حرف اول را بزند. و کسی این چنین است که مثلاً بر ساختار «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» مهیمن باشد. چنین کسی بستر ساز است.

(س): منظور این است آنجا که در ارائه بحث، وارد مباحث مدل نظری می‌شویم و قصد انجام تحقیقات نظری را داریم بایست به ارائه یک مدل پردازیم.

(ج): اما اگر ما قبل از آن در دسته‌بندی، جایی را برای این امر معین نکرده باشیم در مقام بحث نظری دیگری نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم. یعنی الگوئی که در بخش نظری قرار است مطلب را وارد تعریف کند

بایست در سوالات اولیه تحقیقات کتابخانه‌ای نیز حضور داشته باشد متهمی با شکل و قالبی دیگری. در حقیقت این سه مرحله از یکدیگر منفک نیستند.

(ج): به تعبیر دیگر از همان اول بایست به مؤلفه‌های مورد نظری خود تا به آخر توجه داشته باشیم.

(ج): احسنت! اگر از اول چنین مؤلفه‌هایی را نداشته باشیم در مرحله دوم نیز آنها را نخواهیم داشت. در اینجا در حقیقت مؤلفه‌های دیگری را عملاً می‌پذیریم که حتماً در مقام نظر دچار مشکل خواهیم شد. ما بایست متناسب با طبقه بندی نظام سوالات حرکت کنیم چه اینکه در خصوص آمار مربوط به تشخیص نیز همین شیوه مورد دقت قرار گرفت هکذا در اینجا نیز دقیقاً همان رویه را پیش می‌گیریم و در طبقه‌بندی اولیه بگونه‌ای اطلاعات را جمع آوری و تجزیه و ترکیب می‌کنیم تا خوراک کارخانه بحث نظری مهیا شود. پس از گذر از این مرحله طبعاً آمادگی تحقیق میدانی و به ثبت رساندن آن وجود خواهد داشت.

(س): بعداً بایست ببینیم که در متن کار، تفاوتها چگونه خواهد بود. آیا معنای آن این می‌شود. که پس ما مدل نظری را بدست آورده‌ایم؟

(ج): در واقع این مدل نظری برای یک مدل تحلیل است که کار دیگری از آن بر نمی‌آید. اصولاً بایست نظام سوالات شما متناسب با نظام تعریفتان باشد.

(س): این منطقاً مطلب صحیحی است.

(ج): بنابراین اگر نظام سوالاتی در تأمین در اختیار دارید آنرا بکار خواهید گرفت. در این حال باید ببینید محیط جهان شدن بچه معناست و معنای محیط اسلامی یا التقاطی یا مادی چیست؟

(س): شاید بتوان گفت در مرحله‌ای که در مدل نظری می‌آید دقت و نسبت عوامل بالاتر می‌رود.

(ج): بله و به ما امکان می‌دهد تا شاخصه بندی مجدد نسبت به آنچه که یکبار از تحقیقات کتابخانه‌ای حاصل شده است صورت گیرد. چون اینها هر چند در قالب یک طبقه‌بندی وجود دارد اما بالاخره کلی

است. البته بایست بعداً بگونه‌ای نسبت به این مدلی که نسبتها را به آن می‌دهیم کار را انجام دهیم که در تحقیق میدانی بتوانیم دقیقاً بگوئیم در چه سالی چه اتفاقی می‌افتد و وضع چگونه خواهد بود یا قبلاً چه شده است؟ در حالی که ابتدائاً از پاسخ به چنین سؤالاتی عاجز بودیم و صرفاً به کلیات امر می‌پرداختیم.

(س): انشأ... این مطلب، خود را در متن بیشتر نشان می‌دهد.

۱/۴ - لزوم توجه به عوامل و محورهای جهانی شدن در قالب نظام سؤالات جهت تأمین منابع

(ج): بنابراین در تأمین اطلاعات بایست دید چه عوامل و محورهای را با چه نظام سؤالاتی در خصوص موضوع جهانی شدن - بعنوان یک موضوع علیحده و نه مضاف - باید در اختیار داشت؟ البته بعداً به یک موضوع دیگر نیز باید پردازیم که اصولاً فرهنگ اسلامی، مادی و التقاطی چیست؟ اگر بین ایندو، ما فرضاً سه سطح همچون «تعریف، تکلیف و تطبیق» را برای جهانی شدن، اصل بگیریم باید سه عنوان دیگر را نیز برای تعیین «اسلامی، مادی و التقاطی» بودن یا نبودن آن در نظر بگیریم.

(س): البته این امر باید بتواند ارتباط مستقیمی با اطلاعات پیدا کند.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

## بسمه تعالی

### جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: درآمدی بر مدل جهانی شدن

## جلسه ۲

فهرست مطالب:

- ۱ - تعیین محورهای موازی در سه بخش «تأمین، تجزیه و ترکیب» موضوع این سلسله مباحث ۱۹
- ۱/۱ - بدست آوردن قواعد تبدیل «تأمین، تجزیه، ترکیب» به امر عینی اجرائی در این سیر بحث (قواعد شاخصه) ۱۹
- ۲ - بکارگیری اصول ادبیات ارتباطات اجتماعی (تعریف، تکلیف، تطبیق) در بررسی مفهوم جهانی شدن
- ۱/۲ - عدم لزوم توجه به زیر بناهای فلسفی اصول روابط اجتماعی در این مقطع از بحث ۲۰
- ۱/۱/۲ - مبتنی بودن هر تعریفی بر فلسفه‌ای (گرایش، بینش و دانش) خاص ۲۰
- ۳ - تبیین «تعریف، تکلیف، تطبیق» اساس ساختارها و نظامات اجتماعی در جامعه ۲۱
- ۱/۳ - پیدایش محیط اجتماعی منوط به شکل‌گیری ساختارها و نظامات اجتماعی ۲۲
- ۲/۳ - تحقق اهداف هر مکتب در قالب ساختارهای اجتماعی ۲۲
- ۳/۳ - سیر و حرکت تاریخی انبیا بر مدار ساختاری تکوینی ۲۲
- ۴/۳ - امکان طرح ساختارهای اجتماعی در سه سطح «ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی» ۲۳
- ۴ - مدیریت تغییر مقیاسهای «سرعت، دقت و تأثیر» در تولید ساختارهای اجتماعی معیار جهانی شدن ۲۳
- ۱/۴ - انزوای کامل حتی در سطح ملی در صورت عدم تغییر مقیاسهای «سرعت، دقت، تأثیر» ۲۴
- ۱/۱/۴ - تعریف سرعت و معنای تغییر مقیاس در آن ۲۴
- ۱/۱/۱/۴ - سرعت به معنای انتقال یک شأ از یک نقطه به نقطه دیگر در یک فاصله زمانی مشخص ۲۴
- ۲/۱/۱/۴ - لزوم تغییر در مقیاس سرعت به جهت ایجاد توان پذیرش ابزارهای جدید ۲۴

۳/۱/۱/۴ - حرکت از اندازه‌های کمی به اندازه‌های نسبت‌ها و از اندازه‌های نسبت‌ها به اندازه‌های اوصاف،

سیر تغییر قیاس سرعت ۲۵

۲/۱/۴ - تغییر در مقیاس سرعت، موجب تغییر و تأثیر در «انسان، منابع طبیعی و ابزار» ۲۶

۱/۲/۱/۴ - دگرگونی نظام «پرورشی، اطلاعات، آموزشی» در سایه تغییر مقیاس سرعت ۲۶

۲/۲/۱/۴ - اقامه حق یا فحشاً در سایه تغییر مقیاس سرعت در سه بخش و «تعریف، تکلیف، تطبیق» ۲۶

۳/۲/۱/۴ - ایجاد عدالت در سایه سرپرستی تغییر قیاس سرعت در تولید ساختارهای اجتماعی ۲۷

۲/۴ - لزوم «دقت» در تغییر مقیاس «سرعت» به جهت به حداکثر رساندن «تأثیر» ۲۷

۵ - کیفیت شکل دهی جدول ماتریسی جهانی شدن فرهنگ ۲۸

۱/۵ - ضرب اوصاف محیط اجتماعی (سرعت، دقت، تأثیر) در اوصاف کارآمدی محیط (تعریف، تکلیف،

تطبیق) ۲۸

۲/۵ - عدم لزوم بحث از مواد در این مقطع از بحث ۲۸

۳/۵ - کارآمدی این جدول: بدست آوردن شواهدی در عینیت جهانی نسبت به جهانی شدن کفار در عدم

جهانی شدن اسلام ۲۹

۶ - پرسش و پاسخ ۲۹

۱/۶ - تغییر در مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» محور جهانی شدن ۲۹

۲/۶ - لزوم تغییر در مقیاس سرعت موضوعاً و موضوعات آن (تحرك انسان، امکان و ارتباط) جهت جهانی

شدن ۳۰

۳/۶ - عام بودن معیار فوق در امر جهانی شدن (بدون قیود «اسلامی، الحادی، التقاطی» یا قیود «سیاسی،

فرهنگی، اقتصادی» ۳۱



## بسمه تعالی

جلسه ۲ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۸/۱/۷۹

۱ - تعیین محورهای موازی در سه بخش «تأمین، تجزیه و ترکیب» موضوع این سلسله مباحث

بحث این جلسه در خصوص امور موازی - و نه متوالی - است چه اینکه معنائی را که برای تطبیق به مراحل مختلف برنامه در امور متوالی و سیر زمانی لازم است بایست طی جلساتی که بعداً در خدمت شما خواهیم بود مورد دقت قرار دهیم و الا طی دو ماه آتی صرفاً سعی بر این است که محورهای موازی سه عنوان اصلی «تأمین، تجزیه و ترکیب» که در همه جا ضرب شده است مورد توجه قرار دهیم.

۱/۱ - بدست آوردن قواعد تبدیل «تأمین، تجزیه، ترکیب» به امر عینی اجرائی در این سیر بحث (قواعد

شاخصه)

اما غرض از محورهای موازی این است که بایست از عناوینی که احیاناً بصورت وصف و موصوف، تکثیر می شوند (و بعد در بحث متوالی، آنها را بررسی می کنیم) هنگام تطبیقشان به مضاف و مضاف الیه تا عنوان بسیار جزئی عینی سخن بگوئیم که در پایان، این سؤالات پاسخ داده شود که مثلاً چه مقدار امکانات و چه تعداد نیروی انسانی لازم است؟ در این حال ابزاری ساخته می شود که می توان برای امکان سنجی، زمان بندی و تخصیص مقدمات از آن بهره جست. لذا کار ما در دو ماه آینده تنها این است که ببینیم قواعد تبدیل «تأمین، تجزیه و ترکیب» به امر عینی اجرائی چیست تا در نهایت هیچگونه ابهامی در این خصوص باقی نماند و در نتیجه هیچ امری به تشخیص مجری موکول نشود. در این حال ضروری است ابتدائاً قواعد کلی آنرا بگونه ای طرح کنیم که در تمامی ۲۷ عنوان قابل جریان باشد و در واقع راه تطبیق اجرائی آنرا بیابیم. به

یک معنا این عمل، دیوار به دیوار ایجاد قواعد شاخصه و بکارگرفتن آن در عمل است. لذا دیگر در این مقام، از فلسفه و رابطه آن با نظام ولایت سخن نمی‌گوئیم.

چه اینکه ما گاهی شاخصه را بر اساس فلسفه مورد بحث قرار می‌دهیم که عبارت است از اینکه هنگام طرح هر اصلی از اصول، بتوان نسبت آنرا با اصول پیشین و هم جایگاه آن اصل و کل خصوصیاتش را نسبت به فلسفه تمام کرد. این مستلزم مجال دیگری برای بحث است که فعلاً مدّ نظر ما نیست چون دلیلی برای طرح آن در این مقام نیست. پس بهتر این است که فعلاً قواعدی را برای اجرای تطبیقی تمام کنیم هر چند ربط آن به فلسفه در حال حاضر لزومی ندارد و هر چند می‌تواند در جای خود مفید باشد.

۲ - بکارگیری اصول ادبیات ارتباطات اجتماعی (تعریف، تکلیف، تطبیق) در بررسی مفهوم جهانی شدن  
 اما ببینیم که در اینجا با چه مفهومی سر و کار داریم؟ ما فعلاً با مفهوم «جهانی شدن» کار داریم لکن بایست دید چگونه امری جهانی می‌شود؟ در این خصوص ضروری است از اصول ادبیات ارتباطات اجتماعی یعنی «تعریف، تکلیف و تطبیق» سخن بگوییم. اما چرا در اینجا لقب ارتباطات اجتماعی را به آن می‌دهیم؟ خوب است یک استدلال جزئی براین سؤال صورت گیرد.

۱/۲ - عدم لزوم توجه به زیر بناهای فلسفی اصول روابط اجتماعی در این مقطع از بحث  
 اگر ما صرفاً سخن از تعریف و حکم می‌رانندیم و بگونه دیگری آغاز می‌کردیم به اینکه از تعریف، موضوع تعریف و حکم درباره موضوع سخن می‌گفتیم حتماً این یک بحث نظری بوده. اما اگر از معادله سخن بگوئیم هر چند امری کاربردی است لکن نوع ارتباطات، بصورت اجتماعی نبود. از اینروست که پس از «تعریف»، از «تکلیف» و سپس از «تطبیق» سخن می‌گوئیم که دقیقاً بمعنای آن است که آنها در روابط اجتماعی مطرحند. مثلاً قانون اساسی، امری را تعریف می‌کند. سپس نسبت به آن تکلیفی را معین می‌کند و

در نهایت، خصوصیات مسئول تطبیق را بیان می‌کند لذا اصلاً متکفل این نیست که پایه فلسفی تعریف را معین کند.

۱/۱/۲ - مبتنی بودن هر تعریفی بر فلسفه‌ای (گرایش، بینش و دانش) خاص

گرچه ضرورتاً این واقعیت بمعنای نبود فلسفه‌ای در این خصوص نیست، چرا که هر تعریفی در جای خود دارای «گرایش، بینش و دانش» است. حال فرقی نمی‌کند که این تعریف، مربوط به چه قومی باشد و آیا این «گرایش، بینش و دانش» همراه با مغالطه باشد یا توأم با ناکارآمدی یا صدها ناهنجاری دیگر. چرا که هر تعریفی بالاخره را اساس یک «گرایش، بینش و دانش» خاص ارائه می‌گردد. به تعبیر دیگر چنین نیست که روابط اجتماعی بصورت ناگهانی و بدون حساب و کتاب پیدا شوند چون علی‌المبنا امور عقلانی یا اعتباری برای غرضی خاص بنا گذاری می‌شوند و اگر هم چنین نباشند بگونه‌ای آنها را قرار می‌دهند یا به آن غرض وافی باشند. یعنی وجود نسبت بین جعل و مجعول با غایت و مقصد، امری ضروری است چرا که جعل، جعل لغو نیست و اگر تناسبات جعل‌هائی که صورت می‌پذیرد رعایت نشود حتماً منتج به نتیجه روشن و دلخواه نخواهد بود. چه اینکه گاهی جعل این چنینی، منجر به ناهنجاری می‌شود و عواقبی بدتر از عدم جعل را تحمیل می‌کند. اصولاً جعل روابط اجتماعی برای تناسباتی است که نافی هرج و مرج باشد. لذا اگر در گرایش، بینش و دانش جعل، هماهنگی نباشد مجعولات آن، اساس ایجاد اصطکاک و ناهنجاری عملی در روابط اجتماعی می‌گردد که حتماً نقض غرض است. (۱) بنابراین ما در هر جامعه‌ای حتماً امری را تعریف می‌کنیم و نسبت به آن دستور، تکلیف و فرمانی را ایجاد می‌کنیم. در اینجا جعل حکم اجرائی - و نه نظری - صورت می‌گیرد چرا که حکم نظری و اجرائی با یکدیگر متفاوت است. به این معنا که حکم نظری بایست اذعاناً للتناسب باشد ولی در اینجا سخن از دستور به نسبت و دستور به فرمان انجام کاری نسبت به چیزی است. اما تطبیق، معین می‌کند که بالاخره این مهم وظیفه کیست؟

۳ - تبیین «تعریف، تکلیف، تطبیق» اساس ساختارها و نظامات اجتماعی در جامعه

حال اگر گفتیم در روابط اجتماعی، «تعریف، تکلیف و تطبیق» وجود دارد آیا می‌توان به همین امر اکتفا کرد و آنرا جهانی دانست؟! اصولاً جامعه‌ای که از عهده «تعریف، تکلیف و تطبیق» برآید چه جایگاهی دارد؟ در جواب می‌گوئیم در هر جامعه‌ای که این سه امر به پذیرش برسد امکان پیدایش نظام یا ساختار یا محیط روابط اجتماعی بوجود می‌آید. یعنی اساس کلیه ساختارها و نظامات اجتماعی، منوط به تبیین هر یک از سه عنوان «تعریف، تکلیف و تطبیق» در آن جامعه است. البته اینکه برای پیدایش هر یک از این سه امر، به امور دیگری نیازمندیم بحث دیگری را طلب می‌کند که فعلاً متعرض آن نمی‌شویم.

۱/۳ - پیدایش محیط اجتماعی منوط به شکل‌گیری ساختارها و نظامات اجتماعی

اما چرا از «محیط اجتماعی» سخن می‌گوئیم؟ قطعاً ما یک محیط جغرافیائی - طبیعی و یک محیط اجتماعی داریم که پیدایش این اخیری منوط به ساختارهاست. لذا نظامات هستند که امکان گردش عملیات اجتماعی را به ما در یک جامعه می‌دهند و ما در این نظام است که سیر می‌کنیم. اگر امکان مالی است در آن نظام می‌چرخد و اگر از گوشه‌ای از این نظام بتوان برای امری دیگری بهره جست لاجرم بایست وابستگی خود را در قالب تعریفی آنها بپذیریم و در مناصب آنها جایگاه خود را تعریف کنیم. طبعاً اگر چنین نباشد صحیح است که بگویند حرف چنین شخصی خریدار ندارد. انشأ الله در پایان و در بحث تحقیق میدانی خواهیم گفت که این سخن یکی از شوخی‌های امروزی است که می‌گویند عرضه و تقاضا، اساس بازار است! چون عرضه و تقاضا بدون وجود یک ساختار اجتماعی اساساً قابلیت وجود ندارد. لذا این ساختار اجتماعی است که توزیع «قدرت، اطلاع و ثروت» را تعیین می‌کند. اصولاً هر جامعه‌ای دارای نظام ساختار است و بطور طبیعی نمی‌توان از هرج و مرج سراغ گرفت. با این

وصف آیا بازار بدون ساختار می‌تواند تعیین کننده باشد؟! پس هر جا جامعه باشد پای نظام بمیان می‌آید تا هرج و مرج نباشد. تقاضای مؤثر، غیر از تقاضای طبیعی است و هر جا تقاضای مؤثر باشد - اعم از اینکه در سیاست یا فرهنگ یا اقتصاد باشد - حتماً در ساختار است که هر یک از آنها معنا می‌شوند.

### ۲/۳ - تحقق اهداف هر مکتب در قالب ساختارهای اجتماعی

امل و آرزوی بدون پشتوانه اجتماعی، تنها یک آرزوی کودکانه است و اساسی برای آن متصور نیست. هر آرزوی معقول، در یک ساختار معین می‌شود چه اینکه از آن بالاتر، آرزوی مکتبی نیز علی‌المبنا در یک ساختار متناسب - که قدری از ساختار اجتماعی از جایگاه بالاتری برخوردار است - معنا می‌شود. البته مبنای مادی، «گرایش، بینش و دانش» را محصول «جامعه» می‌داند لذا در پیشینه اجتماعی شما اعتقاد به شاهزاده علی اصغر(ع) وجود داشته است و این گرایشها از آنجا ناشی می‌شود! اما ما به چنین مبنائی قائل نیستیم و می‌گوئیم عالم مخلوق خداست و خدا هم ساخته جامعه نیست.

### ۳/۳ - سیر و حرکت تاریخی انبیا بر مدار ساختاری تکوینی

سیری نیز که برای انبیا(ع) از اول تا کنون بوده است هر چند دارای سیر واحد و در یک جهت بوده است اما باز دارای ساختار و نظام است که تکوینی می‌باشد و بسته به اعتقاد اینکه من آنرا بپذیرم یا نپذیرم ندارد چون واقعیتش غیر قابل انکار است. لذا اینکه چنین واقعیتی وجود دارد یا خیر بحث و مجادله‌ای لازم ندارد. چون بناست بر چه چیزی بالاتر از حقانیت حضرت حق (جلت عظمته) تکیه کنیم؟ قطعاً بر هر چه تکیه کنیم تا بتوانیم بر آن اساس، چیزی را اثبات کنیم همان خدای ما خواهد بود. در هر حال سخن ما این است که ساختار یا تحولات اجتماعی و یا جریان تکامل جامعه، اساس در پیدایش کلیه نظمها نیست و صرفاً موجد بخشی از نظمهاست که از آنها می‌توان به نظمهای تعریفی، تکلیفی و تطبیقی یاد کرد. یعنی جامعه

می‌تواند بر خلاف حقایق عالم به ارائه تعریف و تکلیف و تطبیق پردازد تا مثلاً وجود مقدس حضرت علی بن ابیطالب (ع) منزوی شود. بنابراین از جنبه تحقق اجتماعی بحثی در این نیست.

۴/۳ - امکان طرح ساختارهای اجتماعی در سه سطح «ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی»

بنابراین این سه عنوان، اساس ایجاد محیط روابط اجتماعی یا بنیان ساختارها و نظامهای اجتماعی است. حال فرقی نمی‌کند که جامعه ساختارهای اجتماعی، کوچک باشد و در سطح «ملی» تعریف شود و یا قدری بزرگتر و بعنوان سطح «بین‌المللی» و یا بزرگترین و بعنوان سطح «جهانی» مطرح گردد.

۴ - مدیریت تغییر مقیاسهای «سرعت، دقت و تأثیر» در تولید ساختارهای اجتماعی معیار جهانی شدن

اما ببینیم چه کسانی می‌توانند ایجاد محیط اجتماعی را در مقیاس جهانی رهبری کنند؟ به تعبیر بهتر این بایست ضرب در چه شود تا چنین توانی برای این افراد ایجاد شود؟ آیا هر کسی که از گرایش حق برخوردار است و متلائم و هماهنگ با حقایق عالم بوده و بینش و دانش او بهنجار باشد صرفاً شایسته چنین جایگاهی است؟ خیر. در اینجا بایست از تقسیمات تحقیقی بهره جست. البته بعداً اشکالی ندارد که از چیستی خصوصیات فرهنگی آن سخن بگوییم و آنرا در «گرایش، بینش و دانش» ضرب کنیم ولی فعلاً در مقام «تحقق» سخن می‌گوییم که اساس آن بر «کارآمدی» است نه آنکه بر تلائم استوار باشد. بخوبی می‌دانید که نتیجه تلائم «نظری»، یک نظام منسجم و بهنجار است و نتیجه تلائم «روحی»، یک نظام مطمئن و بی‌دغدغه است و نتیجه تلائم «عینی»، یک نظام اجرائی است که در ارتباط با جهان و انسان می‌باشد. لکن هیچکدام از این سه امر بگونه‌ای است که اگر نتوان در مقیاس آنها حرف اول را زد نه معنای جهانی شدن بلکه اجتماعی شدن نیز از آنها متصور نیست. پس بایست در «سرعت، دقت و تأثیر» در سطح اول باشند. به تعبیر دیگر اگر محیط روابط اجتماعی در به حداکثر رساندن کارآئی، راندمان و برآیند، سخن اول را نگوید دیگران معطل نمی‌مانند و چنین می‌کنند.

۱/۴ - انزوای کامل حتی در سطح ملی در صورت عدم تغییر مقیاسهای «سرعت، دقت، تأثیر»

اگر در ایجاد ثمره محیط اجتماعی، تولید تغییر در مقیاس‌های «سرعت، دقت و تأثیر» نباشد بدین معناست که اینها دارای کارآمدی لازم نیستند و نه تنها امکان جهانی شدن بلکه ملی شدن را هم نمی‌یابند و به تبع، محکوم به انزوا می‌شوند. لذا محیط روابط اجتماعی، در بند کارآمدی ساختارهاست. اصولاً محیط روابط اجتماعی و ساختارها، یک وحدت را نتیجه می‌دهند. یعنی شما انسانهای زیادی را در مراکز گوناگون توسط نظاماتی که در اختیار دارید به یکدیگر ارتباط داده‌اید و گردش عملیات آنها در یک نظم خاص تعریف شده است. کان یک ارگان بزرگ و زنده را بنام جامعه ایجاد کرده‌اید. حال این جامعه که بمثابة یک کارخانه است دارای قسمتهای مختلفی همچون شبکه نیرو، عناصر مدیریت و مواد و... است که باعث گردش چرخ کارخانه می‌شوند. اما بایست دید محصول این کارخانه بزرگ چیست؟ اگر شما در محصول و کارآمدی توانستید تغییر در مقیاس‌های «سرعت، دقت و تأثیر» را ایجاد کنید و حرف اول را در این خصوص بزنید حتماً کارخانه شما دیگر کارخانه‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد. مثل اینکه کارخانه شما در این حال، سلاح هسته‌ای تولید می‌کند ولی دیگر کارخانه‌ها صرفاً از عهده تولید سلاحهای ابتدائی مثل شمشیر و... بر می‌آیند! پس بایست ابتدائاً محیط روابط اجتماعی ما به «وحدت» برسد تا سپس سخن از نتیجه و محصل بکشیم.

۱/۱/۴ - تعریف سرعت و معنای تغییر مقیاس در آن

۱/۱/۱/۴ - سرعت به معنای انتقال یک شأ از یک نقطه به نقطه دیگر در یک فاصله زمانی مشخص

در اینجا مناسب است مطلب بالا مورد تطبیق جزئی قرار گیرد: کسانی که می‌توانند کارآمدی جامعه را بگونه‌ای دنبال کنند که منجر به تغییر در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» شود حتماً تعاریف را بدست می‌گیرند و در بهینه سازی ساختارها از عهده تطبیق نیز بر می‌آیند. اساساً بینیم معنای سرعت و تغییر در مقیاس آن چیست؟ ابتدائاً تعریفی کاملاً ابتدائی از سرعت ارائه می‌دهیم و آنرا بمعنای انتقال از نقطه اول به

دوم می‌آوریم بگونه‌ای که بصورت عینی، شأی از یکجا به جای دیگر منتقل می‌گردد. «دقت» نیز بمعنای تمیز چیزی از چیز دیگر است و بالاخره «تأثیر» نیز بمعنای اثرگذاری چیزی بر چیز دیگر است.

۲/۱/۱/۴ - لزوم تغییر در مقیاس سرعت به جهت ایجاد توان پذیرش ابزارهای جدید

البته طبیعی است که عموم مردم بر این معانی اجمالی واقفند. اما زمانی ما لقب تغییر در مقیاس را بکار می‌بریم که بتوان تنوع بیشتری را پوشش داد و دامنه اطلاق مثلاً سرعت بگونه‌ای باشد که اگر قبلاً انواعی را پوشش نمی‌داده است الآن از عهده این کار برآید. به تعبیر بهتر و با توجه به تعاریف فوق، ارکان تعریف سرعت (که عبارت بود از: انتقال یک شأ از یک نقطه به نقطه دیگر در یک فاصله زمانی مشخص) چنین است: «مسافت زمانی - مسافت مکانی - نسبت بین آن دو». یعنی طی یک مسافت مکانی در یک زمان خاص این عمل صورت می‌گیرد.

طبعاً منظور از نسبت هم همان سرعت است. حال این معنا قبلاً انتقال شأی را از جائی به جای دیگر پوشش می‌داده است اما اگر موضوعات جدیدی مثل اشعه، نور، صوت و... که قبلاً برای آنها فرض مسافت و نسبت بین دو مسافت مطرح نبود ایجاد شوند معلوم می‌شود که تنوعات جدیدی پوشش داده شده است. در این حال بایست نسبت را برای این موضوعات نیز تعریف کنیم و البته خود نسبت چیزی نیست جز معرفی یک کمّ خاص. قبلاً صرفاً از مثل مسافت قم - تهران در یک فاصله زمانی سخن می‌گفتیم و یک کمّ برای آن و یک کمّ برای این معرفی کردیم و نهایتاً کمّ سرعتی آنرا مشخص می‌نمودیم. یعنی یک کمّ زمانی و یک نسبت برای تعریف این دو کمّ صورت می‌گرفت. اما امروزه شعاع این حرکت، به موضوعات جدیدی رسیده است و ضمن تعریف از هر یک، محاسبه آنها را هم بر عهده می‌گیرد. لذا از مثلاً سرعت رشد مولکولی، انفجار هسته‌ای، ورود اشعه در میداین انرژی و دیگر موضوعاتی که قبلاً درک معانی مسافت،



زمانی و توالی منظم و نیز بصورت تطبیقی برای آنها مدرج آوردن و بیان اندازه کمی هر یک و نسبت‌های بین آنها ممکن نبود عملاً همگی امکان‌پذیر شده است.

پس مقیاس ما بایست بگونه‌ای باشد که بتواند بلحاظ فلسفی از یک سطح به سطح دیگر برود تا بتواند ابزارهای جدیدی را پذیرش داشته باشد. به تعبیر بهتر باید تعاریف فلسفی ما در باب مسافت و زمان، از یک سطح به سطوح دیگر انتقال یابد تا اگر نسبت بین آنها کمی شود بتواند بگونه‌ای دیگر در آید.

۳/۱/۱/۴ - حرکت از اندازه‌های کمی به اندازه‌های نسبت‌ها و از اندازه‌های نسبت‌ها به اندازه‌های اوصاف، سیر تغییر قیاس سرعت

قبلاً این مطلب آورده شده است (هر چند نمی‌دانم تطبیق آن بلحاظ فلسفی تا چه اندازه صحیح باشد) به اینکه بایست ما توان حرکت از اندازه‌هایی «کمی» به اندازه‌هایی که در «نسبت»هاست و از اندازه نسبت به اندازه «اوصاف» را داشته باشیم. براستی نسبت اوصاف به یکدیگر چگونه است؟

اگر این نسبت اخیری مشخص شد آنگاه نسبت را می‌توان به تغییر متناسب کرد و تغییر در مقیاس سرعت را بیان نمود. چون در این حال مفهوم دیگری از سرعت ارائه شده است که البته سرعت هم سرعت در تغییر است.

۲/۱/۴ - تغییر در مقیاس سرعت، موجب تغییر و تأثیر در «انسان، منابع طبیعی و ابزار»

اما آیا برای این امر، کاربردی هم قابل تصور است؟ مناسب است که از بحث فلسفی خارج شویم و مجدداً سؤال را بگونه‌ای دیگر طرح کنیم که آیا این امر دارای یک کاربرد مشخص در انسان هست یا خیر؟ چون بالاخره ما در جامعه، با «انسان، منابع طبیعی و ابزار» سروکار داریم.

۱/۲/۱/۴ - دگرگونی نظام «پرورشی، اطلاعات، آموزشی» در سایه تغییر مقیاس سرعت

در جواب می‌گوئیم حتماً در انسان مؤثر است چون باعث تغییر در حساسیت انسانها می‌گردد و نظام پرورش، اطلاع و آموزش جامعه دگرگون می‌شود. لذا اگر یک تصمیم پولی در اروپا گرفته شود مردم آنجا اعتصاب می‌کنند چون تبعات چنین تصمیماتی را درک می‌کنند. اگر میزان فهم انسانهای جوامع مستضعف نیز در سطح بالائی قرار داشت چه بسا نیمی از دنیا به اعتصاب می‌پیوست و تصمیم‌گیران مستکبر را از عمل خود باز می‌داشتند. اما می‌بینیم که خبر آن در رسانه‌ها هم پخش می‌شود ولی هیچ حساسیت و دغدغه‌ای در دیگر جوامع به وجود نمی‌آید گرچه تبعات منفی این تصمیم جهانی برای این جوامع بمراتب گرانتر باشد و برای آنها محدودیت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» ایجاد کند. لذا بایست دید انسانها در چه ساختاری از آموزش و پرورش و اطلاع - و در یک کلام، روابط و ساختارهای اجتماع - قرار گرفته‌اند تا بتوان گفت ضریب حساسیت آنها چگونه شکل گرفته است.

۲/۲/۱/۴ - اقامه حق یا فحشاً در سایه تغییر مقیاس سرعت در سه بخش و «تعریف، تکلیف، تطبیق»

جای دارد از کسی که می‌گوید ما می‌خواهیم به حقایق عالم فکر کنیم و نسبت به حقیقتهای جهانی هم حساس هستیم و در امور مادی نیز می‌خواهیم چنین باشیم سؤال کنیم آیا مگر نمی‌خواهی همان حقایق عالم در امور دنیا نیز جاری شود؟ مسلماً اگر این کارآمدی را نداشته باشی نمی‌توانی به هدف خود برسی. امروزه توسط نظام کفر، اقامه فحشاً صورت می‌گیرد در حالی که چنین کسی روزها در این حزن بسر می‌برد که آداب نگاه کردن به نامحرم در جامعه رعایت نمی‌شود! هکذا امور مربوط به طهارت و نجاست و وسواس در آنها که مبتلا به بسیاری از متدینین ماست؛ در حالی که همین افراد براحتی به تصمیمات ارزی و پولی گردن می‌گذارند!

باید در نظر داشت امر تکامل جامعه که بمعنای تغییر ساختارها و نظامات است آیا به نفع اقامه اسلام است یا در جهت ضد آن؟ اصولاً تغییر مفهوم عدالت و تغییر «تعریف، تکلیف و تطبیق» چگونه است؟ آیا عدالت

اجتماعی که بمعنای عدالت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» و توازن و موازنه است امری فرعی محسوب می‌شود؟ لذا اگر قرار بر سعی و تلاش هم باشد ابتدائاً بایست دید جهت تغییراتی که در عدالت واقع می‌شود چگونه است؟ یعنی وضعیت «تعریف، تکلیف و تطبیق» و تغییر ساختارها بچه صورت است؟

۳/۲/۱/۴ - ایجاد عدالت در سایه سرپرستی تغییر قیاس سرعت در تولید ساختارهای اجتماعی

از این مرحله پائینتر است این است که ببینیم ما به چه میزان می‌توانیم عدالت را رعایت کنیم؟ البته اگر جهتگیری تکامل، مختص ما بود می‌توانستیم منتظر باشیم که در ساختار، توازن ایجاد شود و سپس در مرحله بعد و در مقام تطبیق، به عدالت رنگ اسلامی بدهیم. ولی الآن بایست یقین کنیم که در مقام تعریف، حرف اول را ما نمی‌زنیم و دیگران نیز حضور دارند بلکه در بیان «سرعت، دقت و تعریف» از ما جلوتر رفته‌اند. در واقعیت موجود، اگر به نسبتی توانستیم تعریف را تغییر دهیم به چه نسبت می‌توانیم عدالت را ایجاد کنیم؟ آیا اینجا و سپس در تطبیق آن هم می‌توان به چانه‌زنی اضافی پرداخت؟ اصولاً کسی حق ارائه تعریف دارد که در تغییر «سرعت، دقت و تأثیر» حرف اول را بزند. چنین کسی است که موفق به ساختارسازی و ارائه تعریف از حساسیت انسانی می‌شود. او می‌تواند پرورشی را به جامعه ارزانی دارد که انسانهای آن اینقدر روی مسائلی همچون طهارت و نجاست، حساس نباشند. البته این امر در جهت دستگاه کفر خودشان و نه دستگاه ماست. آنها موفق شده‌اند که انسانهایی را بسازند که در حداکثر دغدغه مادی و سرعت در انتقال آن بسر ببرند. دیگر لازم نیست که مثلاً ۶ ماه زحمت کشیده شود تا یک

مطلب را به تفاهم یک متدین برساند. معنای خلاف این، چیزی جز بُطئی انتقال نیست. چگونه است که یک متدین نسبت به امر طهارت و نگاه حرام‌آلود و دیگر امور خرد حساسیت بخرج می‌دهد؟

پس اگر سرعت بگونه‌ای باشد که صرفاً زمان اندکی برای انتقال دادن به نسبت میان دو موضوع نیاز باشد آنگاه «مسافت» به نسبت‌های بین موضوعات تعریف می‌شود. موضوعات نیز طبقه‌بندی می‌شوند تا مشخص

شود روی چه موضوعاتی، به چه میزان حساسیت باشد و چه سرعتی برای حساسیت، مطلوب است؟ هکذا همین تبیین نسبت به فکر، عمل و انضباط افراد صورت می‌گیرد.

۲/۴ - لزوم «دقت» در تغییر مقیاس «سرعت» به جهت به حداکثر رساندن «تأثیر»

گاهی برای کسی، تغییر در مقیاس سرعت پیدا نمی‌شود و وقتی هم که بر آن آگاهی بیابد دچار دستپاچگی می‌شود؛ مثل کودک یا نوجوانی که خبر سخته یکی از والدین خود را می‌شنود و دیگر از یک رفتار منطقی تبعیت نمی‌کند. چرا که او نسبت بین دو موضوع را در خصوص در مخاطره بودن حیات یکی از والدینش درک کرده است. اما اگر رفتار متناسب با موضعگیری یک پزشک را مشاهده کنیم می‌بینیم که دچار دستپاچگی آن کودک نمی‌شود. پس بایست هم نسبت میان موضوعات و طبقه‌بندی و حساسیت آن، کلان شده باشد و هم به موضوعی که آنرا کلان می‌داند بگونه‌ای نگاه نکند که از خود، سلب دقت (و تمیز بین دو شأ) نماید. در این حال می‌تواند بر موضوعی که آنرا در بحران می‌بیند مهیمن باشد و مرتباً موضعگیریهایی متناسب «روحی، ذهنی و عینی» داشته باشد. این تناسب موضعگیری بایست با همان مرحله‌ای از سرعت باشد که بالتیجه به حداکثر رساندن تأثیر را بدنبال خواهد داشت. شاخصه نهائی این است که شما دامنه وسیعتری از موضوعات را زیر چتر هماهنگی خودتان پوشش دهید.

بنابراین کارآمدی در هماهنگ‌سازی در جهتی که ما خواهان آن هستیم و آن چیزی جز حلّ موانع و تبدیل آنها به نفع مقدورات نیست امری ضروری و غیر قابل اجتناب است. اگر چنین توفیقی را داشتیم آنگاه سخن ما در زمینه «انسان، منابع و ابزار»، جهانی می‌شود.

۵ - کیفیت شکل دهی جدول ماتریسی جهانی شدن فرهنگ

۱/۵ - ضرب اوصاف محیط اجتماعی (سرعت، دقت، تأثیر) در اوصاف کارآمدی محیط (تعریف، تکلیف،

تطبیق)

ضربی که می‌خواهد صورت بگیرد بگونه‌ای است که یکطرف جدول ماتریسی، «محیط اجتماعی» است و طرف دیگرش «کارآمدی محیط». این عام است و در آن نمی‌توان تقسیمات «الهی، الحادی و التقاطی» را سراغ گرفت. از این ضرب، ۹ عنوان حاصل می‌شود اما آیا صحیح است که اینها را در هم ضرب کنیم و بگوییم: «تعریف» ضربدر «سرعت، دقت و تأثیر» - «تکلیف» ضربدر «سرعت، دقت و تأثیر» - «تطبیق» ضربدر «سرعت، دقت و تأثیر» و نتیجه آن این باشد که بایست زیر ساخت نظام اجتماعی را در زیر ساخت کارخانه و محصول کارخانه ضرب کنیم؟ فراموش نکنیم که روابط اجتماعی، شبیه یک کارخانه است که موادی در آن وارد می‌شود و پس از سیر تولید، محصول را ارائه می‌دهد.

#### ۲/۵ - عدم لزوم بحث از مواد در این مقطع از بحث

ما تا کنون بحث مواد آن را مورد بررسی قرار نداده‌ایم و ضرورتی هم نمی‌بینیم که بحث کنیم چه «گرایش، بینش و دانشی» در جدول قبل از این وجود دارد و مثلاً از «انسان، امکان و ارتباط» آنها بحث نمی‌کنیم. البته می‌توان به این مباحث هم پرداخت ولی فعلاً ضرورتی برای آن متصور نیست.

۳/۵ - کارآمدی این جدول: بدست آوردن شواهدی در عینیت جهانی نسبت به جهانی شدن کفار در عدم جهانی شدن اسلام

اما می‌گوییم حاصل آن چیست؟ پیداست که در این ۹ عنوان، زمانی که بسراغ عینیت جهانی می‌رویم شواهد بسیاری می‌یابیم که امر جهانی شدن فعلاً بدست کفار است. به تعبیر بهتر اینگونه نیست که قائل شویم وضعیت سازمان ملل و نهادهای مشابه بگونه‌ای است که سخنان نمایندگان مختلف کشورها و تمدنها را می‌شنوند و از میان آنها سخن کسانی را که بر منطق و استدلال قوی‌تری استوار باشد می‌پذیرند و بر آن اساس، تعاریفی و سپس حکم و معادله می‌سازند. چون اصولاً دیگران کلیه نظامات تعریف ساز را برای ما ساخته‌اند لذا لازم نیست زور بگویند بلکه می‌گویند اساساً کسانی حق حضور در آن مجامع را دارند که از

اطلاعات لازم برخوردار باشند و حرف آنها را بفهمند. تمامی حدود اولیه ارتباطات، بدواً و ختماً از آن آنهاست. چون «علوم سیاسی» را خودشان ساخته‌اند. از اینرو بحثی نیست که کسانی با این گونه از اطلاعات حضور می‌یابند و همان حرفهائی را می‌زنند که آنها می‌خواهند. شکی نیست که قرآن و نهج‌البلاغه، اعزّ تمامی کتب توحیدی است اما زمانی که ما نتوانسته‌ایم این

کلمات نورانی را به «تعاریف، تکالیف و تطبیقات» روابط اجتماعی تبدیل کرده و محصولی را ارائه نداده‌ایم که تعاریف علم در دست ما باشد تا طرف مقابل خود را تجهیل کنیم نهایت امر این می‌شود که آنها بگویند صرفاً شما بر امور اخلاقی و ارزشی یک مذهب خاص تسلط دارید. سوال «مشخصه‌های جهانی شدن فرهنگ چیست؟» در میان پرسشهای ارائه شده توسط شما بود که جواب آن به تفصیل گذشت به اینکه شاخصه آن چنین است که هر کسی بتواند حرف اول را در تغییر مقیاس محیط روابط اجتماعی و در فرهنگ سازی تبدیل موانع به مقدمات بزند تنها او می‌تواند امر جهانی شدن را از آن خود سازد.

۶ - پرسش و پاسخ

۱/۶ - تغییر در مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» محور جهانی شدن

س: یعنی «سرعت، دقت و تأثیر» را در «تعریف، حکم و تطبیق» بدست می‌آورد.

ج: خیر! چون «تعریف، حکم و تطبیق»، کارخانه‌ای را نتیجه می‌دهد که آن کارخانه اگر در تغییر مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» پیروز باشد می‌تواند تعریفی از با سواد ارائه دهد و ابزار کارآمد را از ناکارآمد جدا کند و منابع طبیعی و کلاس و درس را تعریف نماید.

س: یعنی آن کسی که سرعت، دقت و تأثیرش بیشتر است می‌تواند تعریف را بدست بگیرد.

ج: بله. منظور این است که این را می‌توان بدو شکل دید: یکی اینکه ابتدائاً «سرعت، دقت و تأثیر» را ببینیم و سپس «تعریف» را. دوم اینکه ابتدائاً روابط اجتماعی را ببینیم و جامعه را اصل قرار دهیم به اینکه هر

جامعه‌ای که کارآمدتر است و محصولش تغییر در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» است می‌تواند حرف اول را بزند.

۲/۶ - لزوم تغییر در مقیاس سرعت موضوعاً و موضوعات آن (تحرك انسان، امکان و ارتباط) جهت جهانی شدن

س: اما بالاخره «سرعت، دقت و تأثیر» همیشه دارای یک موضوع است. سؤال این است که سرعت در چه چیزی؟

ج: چنانچه گفتیم اگر کسی که از لحاظ فلسفی بتواند تنوع استعمال سرعت را به حد اکثر برساند و در حقیقت سرعت در تغییر را نهایتاً دنبال کند می‌تواند به جهانی شدن فکر کند.

س: اما این مربوط به جایی است که می‌خواهیم در معنای سرعت، توسعه دهیم ولی باز سؤال می‌شود که با وجود معنای توسعه یافته سرعت، سرعت در چه چیزی منظور است؟

ج: در کلیه مظاهر تحرك «انسان، امکان و ارتباط». یعنی در حقیقت در کارآمدی که از هماهنگ سازی سخن می‌گویید بتوانید در نتیجه نهائی این هماهنگ‌سازی تبدیل موانع به مقدمات سخن اول را بگویید. بلا اشکال است برای آمریکا اینکه ما صرفاً همین جا بایستیم و روزی هزاران بار «مرگ بر آمریکا» بگوییم! ولی وقتی که او به ما ناسزا می‌گوید چون بنیان فحش بر تحقیر است لذا همین موجود ظالم و مستکبر که ما می‌گوییم به او اعتنا نکنید توسط محصولات محیطی خود بر ما مهیمن می‌شود و در عمل بگونه‌ای با ما رفتار می‌کند که مرتباً خود نیز انتخاب کننده محصولات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» او باشیم. در هر حال شما در حال پذیرش او در عمل هستید علی‌رغم آنکه اجمالاً به او ناسزا می‌گفتید ولی تفصیلاً او را می‌پذیرید و از او تبعیت می‌کنید!

پس دو مطلب روشن است: ۱ - محورهای اصولی یا اساس روابط اجتماعی در تولید ساختارها یا به وحدت رسیدن که مفهوم جهانی شدن را بدنبال دارد. جهانی شدن هم گاهی در میان یک ملت است و گاهی در میان یک قوم و گاهی هم در مقیاس خیلی بزرگ و در سطح کل دنیا مطرح است. پس جهانی شدن بمعنای قدرت ایجاد ساختارهایی است که ارتباط انسانها را در مقیاس جهانی بتواند بدست گیرد. حال اگر در این باشگاه، بدون قدرت ظاهر شویم حتماً بازی می‌خوریم چون کودکانه وارد شده‌ایم. و اگر بنا باشد ضرورتی را برای ورود در این باشگاه مورد توجه قرار دهیم می‌بینیم مهمترین این ضروریات چنین است که بایست جامعه ما در تبدیل موانع به مقدمات بتواند سخن اول را در تغییر مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» بگوید. طبیعی است در بحث زیر بناهای دیگر این مقوله اصلاً وارد نشدیم که عبارت است از: «گرایش، بینش و دانش» و «انسان و امکان و ارتباط».

۳/۶ - عام بودن معیار فوق در امر جهانی شدن (بدون قیود «اسلامی، الحادی، التقاطی» یا قیود «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»)

س: پس ما تا بحال معیار جهانی شدن را بالاجمال به جمع‌بندی رسانده‌ایم به اینکه نه قید اسلامی و غیر اسلامی و نه حتی قید فرهنگی و غیر فرهنگی دارد.

ج: صحیح است. چون بایست ابتدائاً مفهوم جهانی شدن را تمام کنیم.

س: یعنی می‌خواهیم بگوییم آن کسی جهانی است یا می‌تواند جهانی بشود که بتواند کارآمدی خود را در این زمینه‌ها گسترش دهد.

ج: اگر بخواهید سریعاً این بحث به نتیجه برسد باید بدانید «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» و خصوصاً فرهنگ، بعنوان ابعاد جامعه محسوب می‌شوند و وقتی می‌تواند جهانی شوند که بتوان در تبدیل موانع به مقدمات موفق شد. لکن صحیح نیست که بگوییم هر چند در مقام نظری، بهترین استدلالات را مطرح می‌کنیم اما در



مقام تبدیل موانع به مقدورات، از هیچ قدرتی برخوردار نیستیم! قطعاً در این حالت حتی آنها در خصوص وارد شدن به عرصه کلاسه طبقه‌بندی انسانها نیز مانع می‌شوند.

س: وقتی ما می‌توانیم در عرصه تبدیل موانع به مقدورات فعال باشیم که مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» ما بالا باشد. و وقتی این مقیاس، تغییر و افزایش پیدا می‌کند که قدرت «تعریف، تکلیف و تطبیق» ما بالا برود. ج: یعنی باید بتوانید حکومت بر ساختارسازی داشته باشید.

س: پس تغییر روابط اجتماعی، مبدأ تغییر در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» است و این هم مبدأ توسعه در کارآمدی است.

ج: اصولاً کارخانه زمانی «به روز» است که قدرت بهینه محصول خود را داشته باشد. اگر کارخانه شما همراه با حضور آزمایشگاه باشد می‌تواند محصولاتش «به روز» باشد و مرتباً آنرا بهینه کند. س: یعنی بایست یک بازخوری در آن داشته باشد.

ج: احسنت! معنای این کلام چنین است که فرهنگ، نیازمند یک ساختار عینی است کما اینکه گاهی «تعریف، تکلیف و تطبیق»، ساختار عینی فرهنگ است نه ساختار نظری آن. لذا در «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» حضور خود را همواره اعلام می‌کند. مناسب است که یک پله در نتیجه‌گیری دقیقتر شویم و بگوییم «فرهنگ» چیزی جز «نظام» نیست. یعنی در مفهوم فرهنگ، چیزی جز نظام نسبتها وجود ندارد. نسبتها در حساسیتهای مثبت و منفی روحی، نظام ارزشی یا گرایش را ارائه می‌دهد. نسبتها در سلب و ایجابهای نظری، نظام مفاهیم نظری و نظام فکری را و بالاخره نسبتها در ساختارهای اجتماعی، گردش ارتباط انسانها را تحویل می‌دهد. پس فرهنگ، جز ساختار نیست. خوب دقت بفرمائید همان نقشی را که منطق، در تولید مفهوم دارد همان نقش را ساختار یا نظام اجتماعی در تولید محصول داراست. مناسبک پرورش (نظام

تحركات) بایست چگونه باشد و چطور می‌توان نسبت بین حساسیتها را تحریک نمود؟ او چه نحوه حرکتی را باید در مقابل حساسیتهايش داشته باشد؟ اگر ما ساختار عینی را

نداشته باشیم و تصور کنیم معنای جهانی شدن فرهنگ این است که ما کتب خود را به زبانهای مختلف در دنیا نشر دهیم و در امور ذهنی و تبلیغی، مصحح امری باشیم که در حال اقامه امور دیگر بر علیه ماست حتماً راه به بیراهه برده‌ایم. پس مضاف و مضاف‌الیه اصلی و کلی را در مطلب مورد بحث، یکبار بطور تفصیل بیان کردیم ولی در سطوح پائینتر وارد نشدیم تا بینیم وضعیت «الهی، الحادی و التقاطی» آن چیست؟ ثانیاً اگر بخواهیم اطلاعات را جمع‌آوری کنیم می‌بینید که هنوز وارد این بحثها نشده‌ایم.

س: پس بایست بعداً از این زاویه به بحث نگاه کنیم که ما هستیم و یک سری منابع مکتوب و غیر مکتوب که می‌خواهیم بسراغ اطلاعات جدید برویم اما معیاری لازم داریم که اگر بخواهیم استقرأ و گردآوری کاملی از اطلاعات را انجام دهیم باید بتوانیم بینیم با چه معیاری، خود منابع را تشخیص دهیم و با چه معیاری، در هر منبع بدنبال اطلاعات لازم باشیم.

ج: یعنی اصولاً نظام سؤالات عینی ما چیست؟ و سپس در این مورد بحث کنیم که چه کسانی و چگونه به آن سؤالات پاسخ بگویند.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

۱- اساس این امر به «اختیار و آگاهی» باز می‌گردد. اساساً باید دید در جعل، چه نسبتی میان اختیار و آگاهی است و هماهنگی آن در کجا واقع می‌شود؟ اگر تصور کنیم هیچ ربطی میان مفاهیم اعتباری با حقیقی نیست و دو مبنا در این خصوص وجود دارد و بشر دارای دو درک علیحده است داستانی است که بایست در جای خود مورد دقت قرار گیرد که این تصور ناشی از یک تقسیم بندی خاص در فهم و مفاهیم است که به اخراج اختیار از موضوع فهم منجر می‌شود. چون اصولاً کسی که تابع قانون علیت است نمی‌تواند اختیار

را تعریف کند لذا عملاً قائل به خروج موضوعی آن می‌شود و این ضعف دستگاه انتزاع است که فعلاً بنا

نیست بیش از این اشاره به آن بحث پردازیم.



بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: شاخصه جهانی شدن

### جلسه ۳

فهرست مطالب:

مقدمه ۳۶

- ۱ - بررسی کیفیت تنظیم جدول ماتریسی جهانی شدن ۳۷
- ۱/۱ - احتمال اول: «تعریف، تکلیف و تطبیق» در سطر و «سرعت، دقت، تأثیر» در ستون ۳۷
- ۲/۱ - احتمال دوم: «تعریف، تکلیف، تطبیق» در ستون و «سرعت، دقت، تأثیر» در سطر ۳۷
- ۳/۱ - ردّ احتمال دوم: به جهت محور بودن تعریف روابط اجتماعی ۳۷
- ۴/۱ - تقویت احتمال دوم: تعریف روابط اجتماعی به «تعریف، تکلیف، تطبیق» ۳۷
- ۱/۴/۱ - بهینه ساختار اجتماعی متوقف بر تغییر «تعریف سرعت» و بالطبع تغییر موضوعات جدید ۳۸
- ۲/۴/۱ - تغییر در تعریف سرعت تغییر در تعریف علوم تغییر در روابط اجتماعی ۳۹
- ۲ - بررسی سه ساختار «ارزشی، سنجشی و دانشی» در جامعه ۳۹
- ۱/۲ - «تعریف، تکلیف، تطبیق» به عنوان نظام ارزشی ۴۰
- ۲/۲ - علوم «نظری، کاربردی، اجرایی» به عنوان نظام بینشی ۴۰
- ۳/۲ - «منابع، ابزار، محصول» مهمترین نظام دانشی ۴۱
- ۱/۳/۲ - عام بودن منابع و شمول آن نسبت به منابع انسانی ۴۱

- ۴/۲ - نظام «گرایش، بینش، دانش» در یک جامعه مبنای وحدت آن ۴۲
- ۳ - عدم جهانی بودن ما بدلیل عدم حضور در «تعریف، تکلیف و تطبیق» جهانی ۴۲
- ۱/۳ - «سرعت، دقت، تأثیر» در ارائه «تعریف، تکلیف، تطبیق» جهانی، شاخصه جهانی شدن و بدست گرفتن اقتدار عینی ۴۳
- ۲/۳ - تبدیل موانع به مقدورات در سایه جهانی شدن ۴۴
- ۳/۳ - استفاده از الگوی گزینش کلی در بکارگیری تکنولوژی جهانی ۴۴
- ۴/۳ - تغییر در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» شاخصه اصلی در جهانی شدن ۴۴
- ۴ - تفاوت حضور جهانی با حضور در تخصیص (حضور منطقه‌ای یا بین‌المللی) و حضور ملی ۴۷
- ۱/۴ - حضور در تخصیص، حضور در مرتبه دوم (حضور بعد از تعریفها) ۴۷
- ۱/۱/۴ - حضور در تخصیص (حضور منطقه‌ای) مرحله انتقال به حضور جهانی ۴۷
- ۲/۴ - حضور در هماهنگی مفاهیم، رفتارها و ابزارها در سطح ملی، لازمه حضور ملی ۴۸

## بسمه تعالی

جلسه ۳ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۹/۱/۷۹

مقدمه

برای آنکه ببینیم چگونه بایست «تأمین» را انجام داد باید دید چگونه می توان نسبت به موضوعات حساسی که سؤال را در خصوص جهانی شدن «الهی، الحادی و التقاطی» تشکیل می دهد پاسخگو بود. به تعبیر بهتر سؤال را در محورهای موازی مطرح می کنیم که این محورها از بحث فلسفه آن آغاز می شود و موضوع را تعریف کرده و آنرا ارائه می دهد تا نهایتاً به امر عینیت ختم می شود که بایست چه چیزی را آورد؟ یعنی این سؤال اخیر در خصوص عینیت است.

از اینرو لازم بود که ابتدائاً ببینیم معنای «جهانی شدن» از این زاویه چیست؟ هرچند معنای جهانی شدن را قبلاً مورد بررسی قرار داده ایم اما اینک می خواهیم از جهت و زاویه دیگری به این موضوع نگاه کنیم. این جهت چیزی نیست جز آنکه می خواهیم ببینیم معنای «ساختار» یا محیط روابط اجتماعی چیست؟ البته قبلاً ساختار را به «تعریف، تکلیف و تطبیق» معنا کردیم و نتیجه آنرا «کارآمدی» دانستیم که معنای تبدیل موانع به مقدورات است. همچنین گفتیم در موضوع این تبدیل نیز سه محور وجود دارد که عبارت است از: «سرعت، دقت و تأثیر». حال اگر تغییر در مقیاس این سه محور واقع شود بمعنای آن است که قدرت و ظرفیت هماهنگ سازی ما در تبدیل موانع به مقدورات بگونه ای است که مقیاس آن در دست ماست.

۱ - بررسی کیفیت تنظیم جدول ماتریسی جهانی شدن

اگر این امر واقع شود بایست این ضرب را بگونه‌ای بنویسیم که در سطر آن، «تعریف، تکلیف و تطبیق» باشد و در ستون آن، «سرعت، دقت و تأثیر». با این وصف آیا صحیح است که از ترکیب «تعریف سرعت»، «تکلیف سرعت» و «تطبیق سرعت» سخن بگوئیم؟

۱/۱ - احتمال اول: «تعریف، تکلیف و تطبیق» در سطر و «سرعت، دقت، تأثیر» در ستون

یا آیا بعنوان احتمال دوم در ستون آن، «تعریف، تکلیف و تطبیق» را بیاوریم و در سطر آن، «سرعت، دقت و تأثیر» را؟

۲/۱ - احتمال دوم: «تعریف، تکلیف، تطبیق» در ستون و «سرعت، دقت، تأثیر» در سطر

۳/۱ - رد احتمال دوم: به جهت محور بودن تعریف روابط اجتماعی

بنابراین احتمال دوم بایست از «سرعت تعریف»، «سرعت تکلیف» و «سرعت تطبیق» سخن بگوئیم که قطعاً این احتمال نمی‌تواند صحیح باشد. چون اگر چنین احتمالی صحیح باشد بمعنای آن است که قدرت ایجاد ساختار جدید را کسی دارد که می‌تواند تعریف سرعت را تغییر دهد و بلافاصله در خصوص موضوعات اجتماعی نیز به ارائه تعریف پردازد و برای آن تکلیف و تطبیق درست کند؛ یعنی سرعت تبدیل ساختار در تبدیل کردن موانع به مقدمات.

(س): اگر بخواهیم از آن کسی که تعریف سرعت را تغییر می‌دهد سخن بگوئیم بایست همان احتمال اول را صحیح بدانیم.

(ج): خیر! چون ما تعریف روابط اجتماعی را در اینجا مدّ نظر داریم.

۴/۱ - تقویت احتمال دوم: تعریف روابط اجتماعی به «تعریف، تکلیف، تطبیق»

(س): پس بایست از «تعریف سرعت» سخن بگوئیم.



(ج): مهم این است که اگر «تعریف سرعت» را تغییر دهد زمانی که ما سرعت را پائین بیاوریم و آنرا در این قسمت قرار دهیم آنگاه تکلیف نسبت به سرعت به چه معنا خواهد بود؟ یعنی شما «تعریف، تکلیف و تطبیق» را اجزای امور اجتماعی گرفته‌اید اما برآستی چه کسی ساختار ساز است؟ چه کسی قدرت دارد که با سرعت بتواند تعاریف اجتماعی و ساختارها را تغییر دهد؟ به تعبیر بهتر بهینه سازی ساختارهای اجتماعی بدست چه کسی است؟ کسی که از نظر دستگاه دانشی بتواند سرعت را در اختیار داشته باشد می‌تواند تغییر در مقیاس سرعت را هم عملی کند.

(س): «سرعت تعریف» یا «سرعت» را؟

۱/۴/۱ - بهینه ساختار اجتماعی متوقف بر تغییر «تعریف سرعت» و بالطبع تغییر موضوعات جدید

(ج): اگر کسی سرعت را در اشیا بدست داشت به این صورت که شما ابتدائاً «تعریف» را به «سرعت» اضافه کنید و بجای «تکلیف» هم «حکم یا معادله» بگذارید و بجای «تطبیق» هم «اثر فیزیکی» بنویسید (یعنی آنرا در دانش ببرید و آنرا در روابط اجتماعی بیاورید) آنگاه زمانی که کسی «تعریف سرعت» را عوض می‌کند و موضوعات جدیدی را تحت مفهوم سرعت پوشش دهد حاصل عمل آن چیست؟ قطعاً چنین کسی می‌تواند ساختار اجتماعی را بهینه کند.

(س): منظور من این است که از آنطرف اتفاقی نیفتاده است. آیا کسی از اول بنا را براین گذاشته است که ما «تعریف سرعت» را تغییر دهیم یا اینکه می‌گوید بنا بوده است سرعتی را ایجاد کنند که ایجاد این سرعت مبدأ این امر شده است که مفهوم سرعت هم عوض شود؟

(ج): الآن من تطبیق مسئله را عوض می‌کنم. یک آزمایشگاه هسته‌ای در حال کار است تا بتواند به یک سرعت جدید در تسخیر کردن بشر برسد و بعنوان منبعی از منابع جهانی جای خود را باز کند. حال به یک واقعیت در مقام تئوریک دست می‌یابد. یعنی گرایش و بینشی در کار است که نتیجه آن هم دانشی می‌شود

که ابتدائاً یک دانش نظری و سپس کاربردی است. دستگاهی مثل کامپیوتر ساخته شده است که قدرت محاسبه بشر را تغییر داده است و به تبع آن ساختار بانکی را تغییر می‌دهد و مثلاً عابر بانک می‌سازد. طبعاً تکالیف حقوقی را نیز متناسب با همین تغییرات سامان می‌دهد.

پس ساختارهای اجتماعی - یعنی «تعریف، تکلیف و تطبیق» - تابعی از قدرت کارآمدی است که البته بازخور و راندمان همین «تعریف، تکلیف و تطبیق» نسبت به ارتباط آن با جهان است. لذا یک بازخور پیدا می‌کند و خودش را عوض می‌کند.

(س): پس ارتباط آن با جهان مبدأ این شد که خود این نیز عوض شود یعنی همان «سرعت تعریف» صحیح است. چون می‌گوییم سرعتش در تغییر تعریف، مبدأ این شده است که بعداً خود مفهوم سرعت هم تغییر پیدا می‌کند. چون گفته بودیم ارتباطش با جهان، مبدأ تغییر «تعریف سرعت» است.

(ج): اشکال ندارد. حالا هر دو احتمال را می‌نویسیم.

۲/۴/۱ - تغییر در تعریف سرعت تغییر در تعریف علوم تغییر در روابط اجتماعی

(س): پس الآن احتمال دوم مدّ نظر شماست.

(ج): خیر اما در عین حال برای تأمل نسبت به این مطلب نیز فرصت می‌دهم. هر چند این صحیح است که ما تعریف سرعت را عوض کنیم ولی پس از آنکه این تغییر تعریف سرعت، در علوم حاصل شد نتیجه‌اش این می‌شود که تعاریف روابط اجتماعی نیز تغییر یابد. پس تعریف سرعت در کجا عوض می‌شود؟ در علوم. اما حاصل علوم چیست؟ قطعاً حاصل یک ساختار اجتماعی است. لذا ساختار اجتماعی، دارای یک اثر است که آن اثر، تعاریف در علم را عوض می‌کند و سپس این تغییر در تعاریف، منجر به تغییر در روابط اجتماعی می‌شود.

در این حال طبیعی است که تعریف هم به دو معنا بکار رود: ۱ - در معنایی که در ساختار اجتماعی است باضافه تکلیف (یعنی دستور) و باضافه تطبیق (یعنی مرحله اجرائی). به تعبیر بهتر یک ساختمان و نظام اجتماعی را نتیجه می‌دهد و کاری صورت می‌گیرد. پس آنچه که حاصل آن است دوباره بر می‌گردد و نفس تعریف جامعه را هم عوض می‌کند. چون یک قدرت جدید است لذا یک ساختار و نظام جدید را می‌طلبد. در حقیقت قدرت جدید، ساختار یا مجرای جریان اجتماعی جدیدی را طلب می‌کند. نظام اجتماعی نیز که مجرای جریان قدرت است.

(س): که البته خود این قدرت جدید هم در یک ساختار ایجاد شده است؟

(ج): بله در ساختار قبلی ایجاد شده است که مثلاً آنرا ساختار اجتماعی شماره یک می‌نامیم. این ساختار، راندمانی را دارا بوده است که در آن راندمان، همان تغییر علوم - و به تعبیری تکامل علوم - بوده است. تکامل علوم که ساختاری نظری و تجربی است و حتماً بر گرایشی نیز متکی است دوباره بر می‌گردد و ساختار ارزشی اجتماعی - یعنی «تعریف، تکلیف و تطبیق» - را هم عوض می‌کند.

۲ - بررسی سه ساختار «ارزشی، سنجشی و دانشی» در جامعه

حال اگر ما سه ساختار را فرض کنیم و «تعریف، تکلیف و تطبیق» را بعنوان «نظام ارزشی جامعه» و تحقق ارزش در آن بدانیم. (۱) بایست دید معنای آن بچه صورت خواهد بود؟ یعنی در اینجا سخن از نظام ارزشی در جریان عینی جامعه است.

(س): یعنی یک نظام ارزشی را ایجاد می‌کند که پذیرش آن بمعنی پذیرش همان نظام ارزشی است.

(ج): یعنی هرگاه «جهتگیری، موضعگیری و مجاهده» بخواهد تحقق عینی پیدا کند همان «تعریف، تکلیف و تطبیق» می‌شود.

(س): حال از این امر چه نتیجه‌ای می‌خواهیم بگیریم؟

(ج): می‌خواهیم بگوئیم که ما در مرحله «تحقق»، یک نظام ارزشی، یک نظام بینشی و یک نظام دانشی داریم.

۱/۲ - «تعریف، تکلیف، تطبیق» به عنوان نظام ارزشی

۲/۲ - علوم «نظری، کاربردی، اجرائی» به عنوان نظام بینشی

شما معادل نظام بینشی خود، از تعریفی که درباره «جهان» تا معادله‌ای که در خصوص «بکارگیری» دارید می‌توانید در یک نظام بیاورید؛ یعنی آنچه که در فرهنگ - غیر از ابزار عینی آن - وجود دارد و بنام نرم‌افزارها نامیده می‌شود. به تعبیر بهتر نرم‌افزارهای علمی - و نه اجتماعی - مورد نظر است. چون در نرم‌افزارهای علمی، پای بینش در میان است. نهایت امر این است که بینش کاربردی، یکدسته است و بینش نظری محض و تئوریک شما هم دسته‌ای دیگر و بالاخره بینش اجرائی و برنامه‌ریزی هم دسته مستقلی را تشکیل می‌دهد. در هر حال بخش معقول - در این تقسیمات - از نظری‌ترین مرتبه تا اجرائی‌ترین مرحله که دانش برنامه‌ریزی و هماهنگ‌سازی و اداره است

مطرح است. به بیان بهتر شما با این بخشها سر و کار دارید:

۱ - بخش نظری که همان بخش تئوریک است. ۲ - بخش کاربردی که همان بخش معادله است. ۳ - بخش اجرائی که همان بخش برنامه‌ریزی و سازماندهی حین عمل است.

۳/۲ - «منابع، ابزار، محصول» مهمترین نظام دانشی

اما غیر از این محور، با یک محور دیگر نیز سر و کار دارید و آن همان محصولاتی است که به آنها دست یافته‌اید. در این حال می‌گویند که شما به یک سخت‌افزار دست پیدا کرده‌اید که البته آن هم دارای ساختار است. یعنی در اینجا نیز شما با یک مواد اولیه، یک ابزار تبدیل و یک حاصل تبدیل سر و کار دارید. حال هر یک از مواد اولیه و نیز ابزار تبدیل و بالاخره آنچه که محصول آن است و تبدیل شده است دارای نظام و

ساختار می‌باشد. البته این نیز دانش است اما نه یک دانش کاربردی و اجرایی؛ بلکه صرفاً امری است که مربوط به تحقق عینی روابط دانشجو با خارج است. پس این صرفاً معادل دانش است و نه خود دانش یا تعریف آن.

(س): چه چیزی معادل دانش است؟

(ج): ببینید! «تعریف، تکلیف و تطبیق»، معادل با «گرایش» یا «ارزش» است و «علوم نظری، کاربردی و اجرایی»، معادل و متناظر با «بینش» است و بالاخره «منابع، ابزار و محصول»، معادل با «دانش» است.

۱/۳/۲ - عام بودن منابع و شمول آن نسبت به منابع انسانی

البته فراموش نکنیم که منابع، منابع عام است و شامل منابع انسانی نیز می‌شود. و وقتی سخن از ابزار تبدیل بمیان می‌آید می‌توان از مثلاً ویدئو و اسلاید و... نیز نام برد که محصول آنها تسریع در انتقال مطالب است و از طریق تسریع در مقایسه ذهن مخاطب و بوسیله تحریک احساس او عملی می‌شود. در این حال دیگر مقایسه کردن او طولانی نمی‌شود و می‌توان یکدوره درس ۶ ساله را در زمان ۶ ماه تدریس کرد. پس محصول کار چنین است که می‌توان ذهن مخاطب را فعال کرد و از این درجه به درجه بالاتر ارتقاء داد. بر خلاف اسباب بازیهای قدیمی کودکان که صرفاً چشم کودک را بکار می‌گرفت در مقام یادگیری و تشدید و فعالیت ذهنی او تأثیر بسیار کمی داشت. اما بسیاری از اسباب‌بازیهای امروزی مرتباً ذهن کودک را فعال نگه می‌دارد و ضریب دقت او را مرتباً حین بازی کردن افزایش می‌دهد تا مثلاً چند مهره را درون جایگاه مورد نظر قرار دهد یا... این بازیها باعث تحرک حواس مختلف بینائی و شنوائی و ذهنی او می‌شود که در سطوح مختلف سنی بین ۱۵ - ۲ سال کاربرد دارد و ضمن افزایش قوه ذهن و حافظه او، خستگی تحصیل را هم بدنبال ندارد.

پس منابع مورد نظر می‌تواند شامل منابع انسانی نیز بشود. تا جایی که شما برمی‌گردید و درهم ضرب می‌کنید و «تعریف، تکلیف و تطبیق» را که همان ساختارهاست بعنوان آنکه چه ظرفیتی از قدرت را الآن تحمل دارد و ابزار برای چه کاری است و چگونه باید تغییر کند یا بهینه شود مد نظر قرار می‌دهید.

۴/۲ - نظام «گرایش، بینش، دانش» در یک جامعه مبنای وحدت آن

از این مطلب می‌گذریم. ما اگر در جریان عینی جامعه، «معادل» را ملاحظه کنیم ضمن ضرب این سه عنوان در آن سه عنوان، چه چیزی را می‌خواهیم تمام کنیم؟ اگر خوب دقت کنید می‌بینید که می‌خواهیم بگوئیم مبنای وحدت یک جامعه، «گرایش، بینش و دانش» در شکل عام است. اما موضوع این وحدت و موضوع این زمان چیست؟ می‌دانید که ما همواره در زمان، اوصاف توسعه را به «گرایش، بینش و دانش» نسبت می‌دهیم به این دلیل که هر گونه تغییر در اینها منشأ تحول در همبستگی جامعه می‌شود؛ آنهم سطوحی که موضوع ساختاری آن اصلاً سطح «توسعه، کلان و خرد» است. البته دومی، همان اوصاف ساختاری یا مکانی است. اما اثری که در اینجا بمعنای کارائی و نسبت بین این دو مطرح است در حقیقت همان عناوین «جهانی، بین‌المللی و ملی» است. حال پس از این اشاره‌ای که در پاورقی صورت گرفت اینک به متن باز می‌گردیم و دقتی می‌کنیم تا ببینیم در این بحث به چه اموری نیازمندیم. یعنی بایست در چه عناوینی ضرب صورت گیرد تا طرح ما در محورهای موازی اجرائی تمام شود؟

۳ - عدم جهانی بودن ما بدلیل عدم حضور در «تعریف، تکلیف و تطبیق» جهانی

ما باید بدانیم که تعاریف جهانی چیزی نیست که هرکس بتواند ارائه آنرا بدست گیرد. در جلسه قبل نیز گفتیم این صحیح نیست که به فرستادن یک نماینده به سازمان ملل و یا حتی حضور بسیاری از نمایندگان کشورهای اسلامی در آنجا دلخوش باشیم. چون زمانی که ما حتی برای امور انسانی - از جمله تعریف عدالت و توسعه - یک تعریف کاربردی نداریم ولی آنان که بر مبنای مادی خود برای ایجاد ساختار متناسب

با دیدگاهشان، قدرت ارائه تعاریف کاربردی را دارند این حضور چه دردی را دوا می‌کند؟ آنان نشان داده‌اند که قادرند «تعریف، تکلیف و تطبیق» را ارائه دهند و یک ساماندهی را تحقق بخشند. البته ما نیز قادر به ارائه مفاهیم کلی هستیم اما از عهده ساختار و مجموعه‌سازی و نیز ارائه تعریف به نسبت و تعاریف تناسباتی که بتواند یک نظام را تحول دهد بر نمی‌آئیم. طبعاً تکلیفی نیز که بتوان ساماندهی را صورت دهد از عهده ما خارج است.

در حال حاضر نمایندگان کشورهای اسلامی در آنجا حضور دارند اما برآستی چه کاری از عهده آنها بر می‌آید؟ مناسب است برای انتقال بیشتر مطلب، یک مثال ساده بزنیم: الآن نیز نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان این مردم هستند و می‌توانند سازماندهی وزارتخانه‌ها را نیز تغییر دهند. بیست سال هم می‌گذرد و هنوز منتظرند که از طرف «سازمان امور دارای و استخدامی»، یک چارت مناسب تشکیلات دولتی ارائه شود! اگر تمامی نمایندگان سازمان نیز در اختیار شما باشند مطمئن باشید بهتر از آنچه که در مجلس شورای اسلامی کار کرده‌اید کارائی نخواهید داشت. گرچه الآن اگر نمایندگان اهل تسنن و اقلیتهای مذهبی را هم از مجلس فعلی کسر کنید باز اکثریت نمایندگان در اختیار شما هستند اما چون مفاهیم شما قادر به اراده تعاریف تکالیف کاربردی نبوده است لذا آنجائی که قانونی را نیز گذرانده‌اند دچار ناهنجاری شده و برای رفع آن دوباره سراغ تخصصهای تجربی رفته‌اند! پس ساده اندیشی است اگر تصور کنیم می‌توانیم با همین حرفها در محافل جهانی، آنها را به تسخیر خود درآوریم.

(س): البته هر دو آنها مطرح است. چون اگر مفاهیم نیز در اختیار ما باشند اما از ساختار و قدرت عینی لازم بی‌بهره باشیم باز مشکل به صورت دیگر رخ می‌نماید؟

۱/۳ - «سرعت، دقت، تأثیر» در ارائه «تعریف، تکلیف، تطبیق» جهانی، شاخصه جهانی شدن و بدست گرفتن

(ج): در «تعریف، تکلیف» و «تطبیق» اگر ما بتوانیم «سرعت و دقت و تأثیر» را بگیریم آنگاه به این معناست که قدرت تصرف در عینیت را از آن خود ساخته‌ایم. اما این نیز بنوبه خود منوط به این است که قبلاً تعریف محیط سازی ما تعاریف کاربردی باشد. یعنی اگر «تعریف، تکلیف و تطبیق» ما عناوین کلی باشد بگونه‌ای که بر موضوعات کلی، احکام کلی بار شود و کاربردی نباشد حتماً آن مشکل بوجود می‌آید خصوصاً که الآن «تعریف، تکلیف و تطبیق» هم بدست ما نیست! بله اگر قدرت ساختارسازی پیدا کنیم به این معناست که مفاهیم ما کاربردی شده است.

(س): آیا قدرت بر ساختارسازی بمعنای دارا بودن قدرت بهینه «تعریف، تکلیف و تطبیق» است؟

(س): یعنی قدرت ایجاد نسبت بین امور بگونه‌ای که منطق حساسیتها، منطق مفاهیم نظری و منطق عینی مابتوانند نسبت و تناسب - یعنی نظام - را تعریف کنند. به بیان دیگر اینها باید بتوانند در نظام، مناسبات نظام را تعریف کنند نه اینکه صرفاً عناوین مستقلى در اختیار ما باشد که تعاریف نظری محض هستند. با این وصف دیگر آن نظام بمعنای آدرس‌بندی نیست بلکه تنظیم مجموعه و نسبت متغیرها مورد دقت خواهد بود و آلا کلیات موجود بر اساس ایجاد و سلب یا مفاهیم جزئی و کلی و یا سیر و تقسیم و یا ذاتی و عرضی، آدرس‌بندی شده است که نهایتاً می‌تواند یک نظام آدرسی را ارائه دهد و نه نظام نسبتها و تناسبهای در تغییر را.

۲/۳ - تبدیل موانع به مقدورات در سایه جهانی شدن

لذا آن کسی که حرف اول را در «سرعت، دقت و تأثیر» می‌زند می‌تواند اقتدار عینی تصرف را در اختیار بگیرد. یعنی «سرعت، دقت و تأثیر»، بر روی هم تبدیل موانع به مقدورات را نتیجه می‌دهد. در این حال چنین کسی قادر خواهد بود خیلی سریع حین مواجهه با مانع، آنرا به یک مقدر تبدیل کند. به عبارت بهتر



می‌تواند مشکل را تسهیل و آنرا بدل به مقدور کند. اگر ما بر تکنولوژی در مقام تحقیق مسلط نباشیم محال است که جهانی شویم.

### ۳/۳ - استفاده از الگوی گزینش کلی در بکارگیری تکنولوژی جهانی

سلطه بر تکنولوژی غیر هم در صورتی ممکن است که حداقل، الگوی گزینشی کلی آن از آن ما باشد تا بصورت انفعالی محض بر خورد نکنیم. بله در خود آن الگوی توسعه که بیان می‌شود اگر ما سرعت در تبدیل - ولو بر اساس نیروی انسانی - داشته باشیم بگونه‌ای که قدرت ریسک را بالا برده و بتوانیم در سفارشی‌هایی که می‌دهیم برنده شویم و قدرت تکنولوژی انسان سازی ما - ولو در ایجاد ریسک خطر - برتر از تکنولوژی غرب باشد آنگاه صرفاً به ما فرصت داده می‌شود که این ظرفیت روحی را به یک ظرفیت ابزاری تبدیل کنیم و مقدرات طبیعی را به تسخیر خود درآوریم اما باز این پایان راه نیست.

### ۴/۳ - تغییر در مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» شاخصه اصلی در جهانی شدن

(س): حال برای تبیین بیشتر مطلب، این سؤال را مطرح می‌کنیم که اگر ما صرفاً به همان «تعریف، تکلیف و تطبیق» بسنده کنیم و معیار جهانی شدن را به این بدانیم که چه کسی قدرت تعریف دارد (به اینکه به پذیرش ساندن تعاریف در سطح بین الملل بدست چه کسی است؟ و در جواب بگوئیم آن فرهنگ است که می‌تواند تعاریف را شکل دهد و سپس بر آن اساس، مقرراتی را وضع کند و نهایتاً مقررات اجرائی آنرا تدوین کند چنین کسی توانسته است خودش را جهانی کند) حال هر چند ما در اینجا ظاهراً از «سرعت، دقت و تأثیر سخن نگفته‌ایم اما می‌خواهیم ببینیم این سخن چه کمبودی دارد؟

(ج): چه کسی و چگونه می‌تواند تعریف را بدست گیرد؟

(س): اگر برای آن، تغییری قائل شویم بگونه‌ای که بتواند تغییر تعاریف را هم هدایت کند آنگاه می‌توان گفت که چنین کسی می‌تواند تعریف را بدست گیرد.

(ج): اما چه کسی می‌تواند آنرا هدایت کند؟ و اصولاً چگونه می‌تواند؟ آیا صرفاً با کثرت نماینده در آنجا می‌تواند به هدایت امر پردازد؟

(س): این دیگر همان بحث تحلیلی است که الآن مورد دقت قرار گرفت به اینکه قدرت مفهوم‌سازی، به قدرت منطقی و علاوه بر آن به قدرت عینی برمی‌گردد.

(ج): یعنی تکنولوژی. به اینکه کسی که دارای تکنولوژی عام به هر سه شکل آن باشد - گر چه بصورت جدا جدا آورده شود - و بگوئیم کسی که تکنیک ابزاری، منطقی و پرورشی آن قوی باشد می‌تواند جریان را هدایت کند. اما شاخصه قوی بودن تکنیک چیست؟ حال فرقی نمی‌کند که این سؤال در خصوص هر سه شکل «اخلاق، مفهوم و عینیت» - یعنی «سرعت، دقت و تأثیر» - مطرح شود. لذا همین، شاخصه است. اصولاً سرعت در پرورش به چه معناست؟ یعنی حساسیتهای او بگونه‌ای باشد که امور خرد، او را از امور کلان باز ندارد؛ مفاهیم اصلی را از مفاهیم فرعی و تبعی تمیز دهد و غرق در محاسبه مفاهیم تبعی نشود و بشناسد که اگر آنجا این تغییر رخ دهد بلافاصله چه چیزی تغییر پیدا می‌کند؟ مثلاً اگر در منطق این امر تغییر یابد همه امور شکل دیگری پیدا می‌کند. در این حال دیگر چنین کسی برای مقابله با رشد منطقی دشمن هرگز به تعمیرات تطبیقی نمی‌پردازد. بسیار ساده‌لوحانه است که کسی تحریکات فعلی غرب را در شهوات و نظامی که پیدا کرده است همانند تحریکات شهوانی در هندوستان یا آفریقا در حال حاضر یا پانصد سال پیش بدانند. بله الآن و قبلاً در این ممالک، زنا بوده است اما نوع زنائی که امروزه در غرب است در هیچیک از این بلاد نبوده و نیست چون امروزه تحریکات شهوانی غرب، کلاس‌بندی شده است و مناصب خاصی برای آنها تعریف شده است. اولاً چنین عملی را قبیح نمی‌دانند و برای آن شأن و جایگاه خاصی تعریف کرده‌اند لذا دانسینگ را مکان بدن‌نامی نمی‌دانند بلکه آنرا یک مکان پذیرفته شده اجتماعی می‌دانند. ثانیاً برای چنین عملی، مربی پرورش داده‌اند و بعنوان یک علم از آن یاد می‌کنند. ثالثاً دارای

تنوعات گوناگونی شده است و اشتهاً جمعی را در قالب عکس، فیلم، نوشیدنی و حرکات گوناگونی، تنوع داده‌اند لذا برای هر فیلم یا عکس یا... یک نوع حرکت و اشتهاً تعریف کرده‌اند. رابعاً این معضل را برای خود رفع کرده‌اند که چگونه می‌توان به این اشتهاً جمعی شدت داد و آنرا به حدی رساند که انعکاس خود تحرکها منشأ تشدید بیشتر علاقه‌ها شود. نتیجه اینکه سطح شهوت و غضب در این جوامع کاملاً با سطح معمولی در جوامع کمتر مادی متفاوت می‌شود و در سطح و مرتبه است که کاملاً می‌توان شرح صدرللكفر را بصورت شدت یافته در آن جوامع به عیان دید. اصولاً شرح صدر زمانی رخ می‌دهد که امکان قدرت انتقال از یک حالت به حالت دیگر با سرعت وجود داشته باشد لذا نمی‌توان آنرا غرق در یک حالت کرد. شما دیده‌اید که گاهی یک بچه در یک شهوت یا یک غضب کوچک، غرق می‌شود کان از این غصه یا فرحی که برای او پیدا شده است در حال جان دادن می‌باشد! اما گاهی هم انسانی را می‌بینید که نه تنها طرح قتل عام دسته‌جمعی صدها هزار انسان را می‌ریزد بلکه در طوفان این غضب نیز حضور دارد بگونه‌ای که آنرا آرایش می‌دهد؛ به جلو می‌برد و بر غضب مهیمن می‌شود. این مطلب مهمی در فرهنگ جهانی شدن است که سرعت در انتقال حالات، سرعت در سنجش و سرعت در تأثیر و حضور امر غیر قابل انکاری است. لذا آن بچه غریق در آلام و شهوات حتماً دستپاچه می‌شود حال آنکه آن دیگری که در این عرصه‌ها غلظت پیدا کرده است دستپاچه نمی‌شود. حال اگر این غلظت، اجتماعی شود و دارای ساختار گردد وضع از این نیز بدتر می‌شود. چون ساختار آن است که توسعه یافته است و نه عناصرش. بله در پانصد سال پیش عناصری بودند که شرح صدرللكفر یا لایمان داشتند اما سازمانها چنین نبودند ولی امروزه سازمانها چنین هستند. بنابراین ما «سرعت، دقت و تأثیر» را بعنوان «شاخصه» لازم داریم و موضوعاتی را که می‌خواهیم، در مورد محصولات جامعه در بخشهای مختلف است تا نهایتاً بتوانیم ببینیم در بخش «گرایشی، بینشی و دانشی» یا «اخلاق، علوم و ابزار» قضیه بچه صورت است. آنچه در این جلسه گذشت در واقع تشریح مطلب بود تا به

ما امکان دهد بتوانیم ببینیم از ضرب عناوین ۹ گانه «تعریف، تکلیف و تطبیق» در «سرعت، دقت و تأثیر» به دو شکل، چه حاصل می‌شود؟ مثلاً از «سرعت تعریف» و «تعریف سرعت» سخن گفتیم به اینکه «تعریف سرعت» حتماً در علوم انجام می‌شود ولی «سرعت تعریف»، همان تبدیل ساختارهای اجتماعی است که بمعنای بهینه‌سازی ساختارهاست. البته ما به هر دو آنها نیازمندیم. این امر را تمامی کسانی که در اختیار داشته باشند هم می‌توانند بر تغییر تعریف مقیاس سرعت - یعنی توسعه در علوم - مسلط باشند و هم بر تغییر در سرعت تعریف - یعنی قدرت بهینه‌سازی ساختارهای اجتماعی - تفوق یابند. با این وصف کسانی که حرف اول را در تغییر مقیاس و... می‌زنند طبعاً می‌توانند امر جهانی شدن را بدست بگیرند. اما اگر بر این مهم دست نیافتند صرفاً می‌توانند در بهینه تخصیص حضور یابند.

#### ۴ - تفاوت حضور جهانی با حضور در تخصیص (حضور منطقه‌ای یا بین‌المللی) و حضور ملی

البته این نکته را فراموش نکنید که امکان دارد انسان در بعض امور - مثل نیروی انسانی - بایک سهم معین گرچه صددرصد نباشد در سطح جهانی (اولی) حضور یابد و در عرصه امور اقتصادی در سطح بین‌المللی یا تخصیص (دومی) و بالاخره در عرصه امور فرهنگی صرفاً در سطح ملی (سومی) حضور خود را اعلام نماید. اصولاً جهانی شدن، امری است که با دارا بودن قدرت خاصی امکان‌پذیر است که این قدرت می‌تواند در عرصه تکنیک انسانی و یا تکنیک ابزاری معنا شود. در هر حال آنجا که ما قدرت خود را در «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» و در عرصه «انسان، امکان و ارتباط» اعلام می‌داریم زمانی که حرف اول را بزینم جهانی خواهیم شد. و اگر چنین نشد و حرف دوم را زدیم صرفاً حضور در «تخصیص» خواهیم یافت.

#### ۱/۴ - حضور در تخصیص، حضور در مرتبه دوم (حضور بعد از تعریفها)

این حضور، پس از ارائه تعریفهاست. بدین معنا که ما اکنون نمی‌توانیم تعاریف جهانی را تغییر دهیم ولی می‌توانیم با جهان مستضعف بر اساس تعاریف و مقدمات تعریف شده بگونه‌ای برخورد کنیم که در

چرخش آنها تا اندازه‌ای بتوانیم دخالت کنیم. در این حال می‌توانیم در برنامه‌ریزی همکاری سازمانهای منطقه‌ای حضور یابیم که همین امر هم باز مستلزم وجود حدی از قدرت «تعریف، تکلیف و تطبیق» است. اما دیگر لازم نیست که ما در «سرعت، دقت و تأثیر» حرف اول را بزنیم؛ بلکه می‌توان حرف دوم را زد. به بیان بهتر هر چند نمی‌توان علم را بدست گرفت ولی می‌توان الگوی برنامه‌ریزی و تخصیص مقدرات را در یک بازار مشترک و همکاری جمعی ارائه داد و مثلاً به ایجاد سازمانی همچون «اوپک» اقدام کرد. حال با ایجاد چنین سازمانهایی صرفاً می‌توان در یک سقف معین - و نه مطلق - خود را نگاه داشت.

۱/۱/۴ - حضور در تخصیص (حضور منطقه‌ای) مرحله انتقال به حضور جهانی

(س): چه بسا برای جهانی شدن نیز لازم باشد از همین مرحله عبور کنیم.

(ج): احسنت! شما در منطقه، نیازمند عبور از این مرحله انتقالی هستید چون بالاخره الان تمامی تعاریف شما جهانی نیست و البته بعض تعاریف شما - همچون رنج - بگونه‌ای است که کفار نیز چنین تعاریفی را در دستگاه خود ندارند. به تعبیر دیگر ضعفی را که در آن دستگاه است شما قادرید آنرا تحریک کنید تا این ضعف به عده دیگری که مستضعفین هستند منتقل شود. حال فرقی نمی‌کند که دامن زدن به این ضعف، در عرصه اقتصاد باشد یا فرهنگ یا سیاست. اما نهایت امر، حضور شما در سطح بین‌المللی - و نه جهانی - تثبیت می‌شود. در حقیقت شما می‌توانید در منطقه انسانی بنام مستضعفین، گروه و دسته‌ای را همراه خود کنید اما در همین جا هم نمی‌توانید بگوئید من هیچ تعریف کاربردی ندارم بلکه بایست لااقل حرف دوم را در اینجا داشته باشید. پس باید مقداری از این تعریف کاربردی را در اینجا ارائه دهید تا بتوانید با استفاده از فلسفه شدن و نظام فکری قابل تبدیل به عمل، ایشان را هماهنگ کنید و به حرکت و سازماندهی مبارزه پردازید. در اینجا نیز باز از «تعریف، تکلیف و تطبیق» می‌توان سراغ گرفت گرچه در رده دوم باشد. در این حال دیگر لازم نیست در خصوص فیزیک اتمی و صنایع عمومی حرف اول را بزنید.

۲/۴ - حضور در هماهنگی مفاهیم، رفتارها و ابزارها در سطح ملی، لازمه حضور ملی

اما اگر این را هم نداشتید و نتوانستید علم مبارزه، فلسفه تاریخ و تحلیل جامعی از ظلم را ارائه دهید بایست یک پله پایین‌تر بیایید و خود را به «سطح ملی» قانع کنید. اما در اینجا باز هم برای آنکه از انحلال یک ملت جلوگیری کنید و مصونیت و حفظ آن را تأمین نمائید به مقداری هماهنگ‌سازی مفاهیم، رفتارها و ابزارها نیازمندید. ولی اگر بر این سطح نیز قادر نبودید حتماً آنها در ملت شما حاضر می‌شوند. چون شما حداقل هماهنگ‌سازی را در کمترین سطح دارا نبوده‌اید لذا بایست به هماهنگی ایشان تن دهید.

اگر شما توانستید مقدرات بیرونی را در سطح بین‌الملل هماهنگ کنید بایست شاخصه آنرا رعایت کنید که همانا هماهنگی مقدرات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» در رتبه «تخصیص» است. در این حال دیگر نمی‌توان صرفاً به هماهنگی در زمینه یک کالا- مثل نفت - بسنده کرد بلکه بایست کلیه منابع - مثل شکر، نمک و فلزات و... - را شناخت و از عهده ساختن یک کشور واحد مربوط به مستضعفین برآمد. اگر شما مثلاً مواد اولیه یا مواد تبدیلی را در اختیار دارید که می‌خواهید آنها را به دنیا ارائه دهید بایست بتوانید بر اساس یک الگوی تخصیص مشخص که بفع شما باشد و گزینش آن در جهت منافعشان صورت گیرد به تعامل با دنیا پردازید و این ممکن نیست. مگر آنکه مرحله دوم از تعاریف در اختیار شما باشد. به بیان بهتر بایست بتوانید نظام مکتبی خود را راه بیندازید. بله اگر کار به سطح ملی بکشد دیگر بایست به ملت خود اکتفا کنید و چشم از منطقه بردارید و البته خود را در محدودیتهای شدیدی محصور بینید اما در هر صورت شما هرگز نمی‌توانید مطلقاً خود را از جهان خارج بریده کنید.

(ج): احسنت! البته باز شما می‌توانید باقی بمانید اما به نسبت بسیار زیادی مجبورید رنگ آنها را بپذیرید. لازم است که در جلسه آینده در خصوص شاخصه «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» در سطح «جهانی، بین‌المللی

و ملی» توضیح بیشتری ارائه دهیم هر چند این مطلب در «جدول جامعه» مورد دقت قرار گرفت که چه اموری مربوط به چه سطحی است. اما اگر لازم باشد توضیح مجددی صورت گیرد این کار را خواهیم کرد.

(س): البته خود می دانید که بنا داشتیم شاخصه‌هایی را برای جهانی شدن اسلامی و غیر اسلامی ارائه دهیم تا

اینکه به این مطلب برسیم که چه نوع اطلاعاتی در این خصوص ضروری است.

(ج): بله همین طور است اما اکنون ما نظامی را ارائه می دهیم که بتواند تشخیص عینی را تحویل دهد.

انشأالله بعداً جدول جامعه و ملحقات آن را خدمت شما ارائه می دهیم.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

۱ \_ اصولاً چرا «تعریف، تکلیف و تطبیق» را معادل «نظام ارزشی جامعه» می دانیم؟ چون جامعه، کسی را که متخلف است مجرم می داند و حق اینکه شرافت را منسوب کند به کسی که تبعیت می کند و شرافت را منسوب کند به کسی که تخلف می کند برای خود محفوظ می دارد. البته اینجا ارزش، ارزش جاری است و نه گرایشی. چون این دو با یکدیگر تفاوت دارند. مثلاً کسی که چک کشیده است و نتواند از عهده پرداخت آن بر آید طبق قوانین جاری چک بعنوان کسی که اعتبار بانک را شکسته است بایست به زندان برود اما قوانین اسلامی می فرماید: «ان كان ذو عسر فنظر الی مسیر». این امر در هر دستگاه حقوقی بگونه‌ای است. یعنی یک نظام حقوق داریم که در صورت شکستن آن، یک نظام کیفری مطرح می شود. اصولاً مفهوم کیفر این است که در صورت تخلف از نظام ارزشی جامعه، منتسب به شرافت می شوی که جای دارد جامعه تو را ادب کند.

.....

حال اگر در نظام حقوقی جامعه، به هر صورتی مقداری مال به شما منتقل شود که در نظام ارزشی اسلام، این نحوه انتقال محکوم باشد براحتمی جامعه از کنار این مهم می‌گذرد بلکه موجب تکریم چنین شخصی نیز در میان آحاد جامعه می‌شود. پس در اینجا صحبت از نظام ارزشی در جریان عینی جامعه است.



بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: شاخصه سه سطح از حضور «ملی، بین‌المللی، جهانی»

#### جلسه ۴

فهرست مطالب:

مقدمه ۵۳

۱- لزوم طرح جهانی‌شدن در سه سطح «ملی، بین‌المللی، جهانی» ۵۳

۱/۱- بین‌المللی‌شدن به معنای حضور در امور کلان ارتباطی و جهانی‌شدن به معنای حضور در توسعه در

سطح جهانی ۵۴

۲- بررسی سطوح حضور جهانی ۵۵

۱/۲- سرپرستی تکامل «قدرت، اطلاع، ثروت» در سطح جهانی بالاترین مرتبه در حضور جهانی ۵۵

۲/۲- به دست داشتن الگو و متدلوژی ارتباط دومین مرتبه در حضور جهانی ۵۵

۱/۲/۲- پیشی گرفتن در «مسابقه، مذاکره، معاهده» نسبت به رقیب در سایه بدست داشتن الگوی ارتباط

۵۶

۲/۲/۲- مدیریت بحران توسط الگوی ارتباط برای دشمن ۵۷

۳/۲/۲- لزوم داشتن الگوی ارتباط در سه سطح «ملی، بین‌المللی، جهانی» ۵۷

۴/۲/۲- امکان طرح الگوی ارتباط در دو سطح بدست گرفتن متدلوژی علوم و تخصیص امکانات ۵۸

۵/۲/۲- امکان نداشتن الگوی توسعه و داشتن الگوی تخصیص در سطح جهانی ۵۸

- ۶/۲/۲ - نیازمند بودن الگوی توسعه به اطلاعات تخصصی ۵۹
- ۳/۲ - لزوم داشتن الگوی بهره‌وری در پایتتر سطح از حضور ۶۰
- ۱/۳/۲ - از بین رفتن قیومیت ملی در صورت نداشتن الگوی بهره‌وری ۶۰
- ۳ - تفاوت حضور «ملی، جهانی، بین‌المللی» با یکدیگر ۶۰
- ۱/۳ - حضور جهانی به معنای ایجاد قوانین و ساختارهای جهانی (ایجاد الگوی توسعه) ۶۰
- ۲/۳ - حضور بین‌المللی به معنای اجرای قوانین جهانی و حضور در تنظیم روابط کلان ۶۱
- ۳/۳ - محکوم بودن در توسعه به جهت عدم حاکمیت بر تولید منطقها و ساختارها ۶۱
- ۴/۳ - «سرعت، دقت، تأثیر» شاخصه جهانی شدن در باب سرپرستی «قدرت، اطلاع، ثروت» ۶۲
- ۵/۳ - مصونیت لازمه حکومت بر زمان (تبدیل شدن ساختارها) و حکومت بر مکان (تبدیل شدن منزلتها)
- ۶۲
- ۶/۳ - توسعه «قدرت، اطلاع، ثروت» علت پیدایش ساختارهای اجتماعی و تحقق اختیار اجتماعی ۶۳
- ۷/۳ - داشتن ساختارهای منطقی، شاخصه الگوی توسعه در سطح جهانی ۶۴

## بسمه تعالی

جلسه ۴ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۲۰/۱/۷۹

مقدمه

(س): برای اینکه معیار و روشی برای تأمین منابع پیدا کنیم بحث را در مفهوم و معیار جهانی شدن متمرکز کردیم. کلیت بحث مطرح شده این بود که معیار اصلی در جهانی شدن یکی کارآمدی در حد ایجاد مقدرات است و اگر مجموعه‌ای بتواند این کارآمدی را بدست بگیرد طبیعتاً حرف برتر را می‌تواند بزند. این کارآمدی هم حاصل این است که در واقع بتواند در تغییر «تعریف و تطبیق» در مقیاس جهانی حضور داشته باشد و بعد دقت شد که خود این توانایی در چنین سطحی از حضور، تابع قدرت تکنولوژی است؛ البته تکنولوژی بمعنای عامش (یعنی سرعت تغییر در حالات، در سنجش و در ابزار سازی و حضور عینی) منظور است.

(ج): یعنی در «قدرت، اطلاع، ثروت» حرف اول را بزند.

(س): در «گرایش، بینش، دانش» یا «قدرت، اطلاع، ثروت»؟

(ج): «گرایش، بینش، دانش» بعنوان مبنا و «قدرت، اطلاع، ثروت» بمعنای مظهر آن می‌باشد.

(س): بنابراین ما می‌گوییم میزان «سرعت، دقت، تأثیر» در سرپرستی «حالات، سنجش و تأثیر عینی» و یا

«قدرت، اطلاع، ثروت» می‌باشد. عبارت دیگر میزان، قدرت تکنولوژی در سطح بین‌المللی، است.

(ج): به جای امور «روحی، ذهنی، عینی»، «قدرت، اطلاع، ثروت» در امر اجتماعی است.

۱ - لزوم طرح جهانی شدن در سه سطح «ملی، بین‌المللی، جهانی»

می‌توانیم دو کار انجام دهیم یکی اینکه جهانی شدن را در سطح پایتتر بیاوریم و بگوییم اگر بخواهیم که تأمین منابع در این سطح انجام دهیم چه سئوالاتی را باید در مراحل برنامه تنظیم بکنیم؟ کار دوم این است که بررسی کنیم به اینکه آیا می‌توان جهانی شدن را در سه سطح «ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی» که گفتیم هم مطرح کرد و آیا علاوه بر جهانی شدن در سطح ملی به سطوح دیگر هم نیاز داریم؟

تلقى که ما از جهانی شدن داریم ممکن است دیگران نداشته باشند. اگر سه سطح بکنیم خوب متوجه می‌شوند که ما نمی‌گوییم یا باید ۱۰۰٪ جهانی شد یا اصلاً باید به فکر جهانی شدن نبود.

(س): مسئله دو مرحله دارد یک مرحله این است که می‌گوییم ما به چه مقدار و دیگران به چه مقدار جهانی هستند؟ این موضوع الآن بیشتر موضوع صحبت ماست و مورد سئوال هم این است. برنامه انتقال به جهانی شدن مرحله بعدی است و دیگران هم یک دفعه نتوانسته‌اند این گونه بشوند.

(ج): مثال عرض می‌کنم که یک دوره با تجارت توانسته‌اند اموال یا اطلاعاتی را بدست آورند.

(س): بحث ملی و بین‌المللی موضوع بحث ما نیست ولی چون بعداً می‌خواهیم سیاستهای خاصی را پیشنهاد کنیم، لازم است.

(ج): خود تعریف «ملی، بین‌المللی، جهانی» مشخص نیست و می‌توانیم قبل از تعریف یا در اثناً تعریف، جهانی شدن آنرا درست تشریح کنیم. بنابراین تعریف و حتی شاخصه‌اش بصورت خیلی کلی و عبوری مفید است.

البته آنگونه که ما تعریف می‌کنیم ممکن است دیگران ابتدا قبول نکنند زیرا تعریف به این شکل در ذهن آنها نیست.

(س): البته ممکن است بین جهانی و بین‌المللی فرق گذاشته نشود.

جهانی شدن یعنی در سطح بین‌الملل خریدار داشته باشیم و مجبور باشند خواسته یا نخواستته ما را بپذیرند.

(ج): به نظرم می‌رسد که ما حتماً از قدرتهای بین‌المللی هستیم و اینرا توضیح می‌دهم و لکن از قدرتهای جهانی نیستیم.

(س): واژه بین‌المللی مترادف بکار می‌رود. بین‌المللی یعنی جهانی و بین‌دولی.

۱/۱ - بین‌المللی شدن به معنای حضور در امور کلان ارتباطی و جهانی شدن به معنای حضور در توسعه در

سطح جهانی

(ج): تفاوت بین‌المللی با جهانی این است که بین‌المللی در امور کلان ارتباطی می‌تواند حضور داشته باشد ولی در توسعه نمی‌تواند حضور داشته باشد.

(س): این معنا از واژه بین‌المللی و جهانی در نمی‌آید.

(ج): ممکن است این اصطلاح بطور متداول و مرتکز به ارتکاز عمومی شده است و فعلاً کسی را که می‌تواند بین‌ملتها، تماس بگیرد همان را جهانی می‌دانند. این مثل این است که کسی معنای این مطلب را که «دولت مسئول توسعه است» - متوجه نباشد و تنها تنظیمات کلان جامعه را بفهمد. گروههایی از انسانها در مناطقی از جهان ساکن هستند و مراداتی هم با دیگران دارند، به این گروهها با منطقه جغرافیایی و دولتی که دارند ملت گفته می‌شود.

همچنین کسی که مرد میدان بین این ملتهاست غیر از کسی است که رهبری توسعه کل را بدست می‌گیرد که همه نسبت به تصمیماتی که می‌گیرد مقهورند.

البته این اصطلاح مثل خیلی از اصطلاحات، اصطلاح سیاسی می‌باشد.

(س): آیا اگر اصطلاح به معنای لغویش رابطه داشته باشد بهتر نیست؟

(ج): بله اگر اینگونه باشد بهتر است لکن اساساً توسعه‌یابی اصطلاح ما به چه مقدار باید باشد؟ آیا اصطلاح به معنای یک امر مجازی است یا به عنوان یک امر اصلی و ارتکاز شخصی است که باید از یک مبنایی تبعیت بکند؟ فعلاً کاری به این بحث نداریم.

## ۲ - بررسی سطوح حضور جهانی

### ۱/۲ - سرپرستی تکامل «قدرت، اطلاع، ثروت» در سطح جهانی بالاترین مرتبه در حضور جهانی

به بحث خودمان بر می‌گردیم. به نظر ما در این بحث باید هر دو کار را انجام دهیم هم یک گزارش ساده‌ای داشته باشیم و هم بگوییم کسی که الگوی برای توسعه و تکامل دارد، کسی است که در متدلوژی علوم - در سطوح مختلف - حرف اول را می‌زند. به عبارت دیگر بتواند تکامل روحی (یا قدرت)، اطلاع (یا ذهن) و ثروت (یا تأثیر عینی) را سرپرستی کند که در این صورت قدرت بدست‌گیری ادبیات اداره را - که تعریف، تکلیف، تطبیق باشد - دارد.

### ۲/۲ - به دست داشتن الگو و متدلوژی ارتباط دومین مرتبه در حضور جهانی

کسی که این الگو را ندارد در حقیقت منطق را در سطح بالا و ساختار اصلی را ندارد لذا متدلوژی علوم را عوض نمی‌کند ولی الگوی ارتباط و متدلوژی ارتباط را در دست دارد. برای منابع ارتباطی، مسائل ارتباطی و شرایط ارتباطی الگو دارد و می‌تواند این سه را در امور اجتماعی، تکنیکی، طبیعی ضرب کند و با هر کسی متناسب با همان خصوصیتش در الگو ارتباط برقرار کند. یعنی نظام ارتباطی متناسب با مقدماتش و حل موانعش طراحی کند. به عبارت دیگر شما بگویید مقدمات اجتماعی او چیست؟ تا من بگویم وسایل ارتباط او با ما چیست؟ مثلاً ممکن است یک جا دین باشد یکجا هم ممکن است با ما در دین اختلاف داشته باشند ولی در رنج اقتصادی باید به عنوان مقدر به او نگاه بکنم. نه یک مقدر اسلامی بلکه مقدری که به او فشار و رنج وارد کرده و مورد ظلم قرار گرفته است. او من را فرشته نجات خودش می‌داند. هر

چند من را هادی دینی ملاحظه نکند پس باید بینم «وضعیت اجتماعی» او چه مقدوری برای من تلقی می‌شود و «وسیله ارتباط منابع ارتباط و شرایط ارتباطی» ما با اجتماع، تکنیک و خصوصیات طبیعی او چیست؟ آیا مقدمات، موانع مقاصدش را می‌تواند بشناسد؟ به عبارت دیگر حرف که می‌زنیم باید قدرت هماهنگی آنرا هم داشته باشیم. همچنین از طرف ما که می‌خواهیم ارتباط بگیریم، منابع، وسایل و شرایط ارتباطمان چیست؟

۱/۲/۲ - پیشی گرفتن در «مسابقه، مذاکره، معاهده» نسبت به رقیب در سایه بدست داشتن الگوی ارتباط اگر توانستیم این نکته را بدست بیاوریم و پاسخ برای آن داشتیم حتماً می‌توانیم در «مسابقه، مذاکره، معاهده» نسبت به رقیب برنده شویم، رقیب کیست؟ اگر ما پرچمدار اسلام هستیم رقیب پرچم دارالحاد خواهد بود.

البته گاه ما بُعدی نگاه می‌کنیم و می‌آییم مثلاً تنها در مسائل مذهبی طرف یا احیاناً روی امور فقرش فقط دست بگذاریم آنهم در بُعدی که او اصلاً در آن بعد درد ندارد و تازه ما می‌خواهیم تلاش بکنیم و ایجاد درد بکنیم. در حالیکه این تلاش به این زودی به نتیجه نمی‌رسد لذا باید در چیزی که شدیداً آمادگی دارد تمام تلاش را متمرکز کنیم به این شرط که وسیله و منبع ارتباط ما درست باشد. به زبان ساده‌تر باید بتوانیم حرف دلش را بزنییم و او بتواند با ما همراه بشود.

طبیعتاً این هماهنگ‌سازی، مدیریت و الگوی ارتباط، اگر خوب باشد ما باید بتوانیم فرهنگ خودمان را به حل نیازمندیهای او در امور سیاسی، اقتصادی، ترجمه کنیم و دوای درد او باشیم. یعنی در اینجا می‌پرسیم الگوی ارتباط بین‌المللی شما چیست؟ تا بتوانیم بگوییم اگر در «تعریف، تکلیف، تطبیق» حضور ندارید آیا در «مسابقه، مذاکره و معاهده» قدرتمند هستید یا نه؟

(س): آیا این‌ها شاخصه‌های «بین‌المللی شدن» می‌باشند؟

(ج): یعنی در حقیقت حرف اول در متدلوژی علوم را منطق می‌زند و متدلوژی که ما می‌گوییم تا ریاضیات کاربردی را شامل می‌شود.

یا در الگوی ارتباطی حرف اول را می‌زنیم. البته در الگوی ارتباطی حرف اول را به این معنا که برنده اصلی باشیم نمی‌توانیم بزنیم بلکه بالنسبه است زیرا کسی که حرف اول را در منطق می‌زند اینگونه نیست که حضورش صفر شود ولی حتماً یک نارسایی‌هایی دارد. دستگاه کفر ایجاد یک رنجهایی می‌کند که اگر ما آن رنجها را هماهنگ بکنیم حرف دوم را در بین الملل می‌توانیم بزنیم.

(س): ارتباط، یک چیزی که خودش هدف قرار بگیرد نیست. یعنی ارتباط همیشه وسیله‌ای برای رسیدن به یک مقصدی می‌باشد.

۲/۲/۲ - مدیریت بحران توسط الگوی ارتباط برای دشمن

(ج): با مدیریت بحران برای دشمن مشکل درست می‌کند. یعنی دشمن قدرت ارضاً دارد و شما در حقیقت توسعه نیازمندی را هدایت می‌کنید.

۳/۲/۲ - لزوم داشتن الگوی ارتباط در سه سطح «ملی، بین‌المللی، جهانی»

(س): الگوی ارتباط هم برای سطح جهانی و هم برای سطح بین‌المللی و هم برای سطح ملی می‌خواهید؟  
(ج): بله در سطح جهانی در حقیقت خود منطقتها و تکنولوژی‌ها این کار می‌کنند «قدرت، ثروت، اطلاع» ابزار ارتباط هستند.

(س): آن هم باید بیاید داخل مکانیزمی که نگه...

(ج): ظرفیت قدرت دارای ساختاریست که امکان «تهدید، تشویق، توییح» را می‌دهد. تهدید به معنای مرز معین کردن، تشویق به معنای اضافه دادن، توییح به معنای دعوا کردن و ترساندن، این سه کار با «تعریف، تکلیف، تطبیق» انجام می‌گیرد. تطبیق معنایش این است که در شورای امنیت می‌نشینند و رأی می‌دهند که



مثلاً عراق متجاوز است. توبیخ می‌کنند، اجازه سر کوبی می‌دهند، بانک جهانی تشویق می‌کند، اجازه پول دادن می‌دهد.

(س): یعنی این‌ها را جدا از الگوی ارتباط می‌بینید؟!

(ج): بله، چون کسی نمی‌تواند چنین الگویی داشته باشد. کسانی که حق و تو ندارند نمی‌توانند نظر آمریکا در قضیه کویت را وتو یا امضا بکنند یا خودشان را کنار بکشند که به آنها چیزی نخورد. یعنی ارتباط حاکم بر معادلات، مخصوص پنج کشور است. در امنیت کافی است یک از آنها وتو بکند که بهم می‌خورد، الگوی شما چطور باشد که این وتو را به هم بزند؟

۴/۲/۲ - امکان طرح الگوی ارتباط در دو سطح بدست گرفتن متدلوزی علوم و تخصیص امکانات

مگر اینکه شما الگوی ارتباطی در پایین بیاورید و بگویید ارتباط در بالاترین سطح در دست دستگاه‌های متدلوزی است. ارتباط در پایین‌تر از آن به دست این است که در الگوهای تخصیص می‌توانیم کاری بکنیم.

۵/۲/۲ - امکان نداشتن الگوی توسعه و داشتن الگوی تخصیص در سطح جهانی

ما در الگوی توسعه حرفی نداریم. نهایتاً الگوی تخصیص در سطح جهانی می‌توانیم داشته باشیم. یعنی می‌توانیم رنج‌های ملتها را هماهنگ کنیم و گرایش مستضعفین درست کنیم.

(س): اگر این گرایش را بتوانید سازمان‌دهی بکنید آیا غلبه می‌کنید؟

(ج): خیر، حرف دوم را می‌توانیم بزنیم.

(س): یعنی اگر ملتها را بسیج کنید که نیروی انسانی و منابع خود را برای مقاصد آنها ندهند باز هم غلبه نمی‌کنید؟

(ج): خیر، این جریان یک سقفی دارد. این طور نیست که تا آخر خط بیایند به طور مثال آقای حافظ

اسد معامله با کلیتول نمی‌کند چون نمی‌خواهد ارزان بفروشد. کلیتول در ابتدا می‌خواست با قدرت خودش

مطلب را حل بکند ولی اسد قبول نکرد، خودش چانه می‌زد، مصر را آماده کرد برای چانه زدن به یک سقفی که رسید ایستادند. اما پایتتر از دولتها بحث ملتها می‌باشد. ملتهای مستضعف چون ادبیات تولید تکنیک ندارند اگر یک پارچه بشوند و بر منابع و نیروی انسانی خود حاکم باشند باز هم بر کشورهای پیشرفته نمی‌توانند غلبه بکنند زیرا آنها در مقابل می‌گویند: سیستم کشورتان را خودتان درست کنید و ما شما را می‌گذاریم کنار کشور دیگر، بالا می‌آوریم و با او معامله بهتر می‌توانیم بکنیم و از او گران‌تر هم می‌خریم. این دیگر رشوه دادن به دولتها نیست بلکه رشوه دادن به ملتهاست.

ملتی که حاکم بر تغییر و تکامل ریاضی نیست و در محاسبات و در علوم تجربی و نظری - به اصطلاح کاربردی - حرف اول را نمی‌زند مجبور است نیازهای خودم از کسی تأمین کند که حرف اول را می‌زند.

(س): آیا این معیار جهانی شدن است. یا کسی که می‌خواهد جهانی بشود باید چنین توانایی داشته باشد؟  
 (ج): اگر چنین توانایی را نداشته باشد. بین‌المللی نمی‌شود. بله می‌توانید مستضعفین را فرضاً از نظر پیشرفت به ۵۰ برسانید ولی به ۷۰، ۸۰ و ۱۰۰ نمی‌توان رساند. در یک جامعه کوچک، مثل ایران - که آزاد شد - در گسترش آزادی نسبت به صد ملت دیگر موفق باشد اما در ارتقاء آزادی حتی کشور ایران هم در اصل تکنیک محتاج است. یعنی نمی‌تواند تعریف و تطبیق بدهد و این مخصوص کسی است که در دانش حرف اول را می‌زند ولو ما توانسته باشیم چهار میلیارد انسان را هماهنگ کنیم.

۶/۲/۲ - نیازمند بودن الگوی توسعه به اطلاعات تخصصی

(س): آیا برای انجام «تعریف، تکنیک، تطبیق» به اطلاع تخصصی نیاز داریم؟

(ج): حتماً نیاز داریم فرضاً شما می‌خواهید بگوئید چه کسی لیسانس و چه کسی دکتری است؟ چه کسی این مطلب را باید تشخیص بدهد؟ یک عطاری که قدرت «پیش‌بینی، کنترل و هدایت» ندارد.

(س): مردم دنیا در مقیاس جهانی چه موضع‌گیری را از چه کشوری عادلانه و چه موضع‌گیری را ظالمانه تلقی کنند. یعنی تعریف عدالت و بی‌عدالتی در سطح جهان به دست چه کسی باشد آیا این فراتر از اطلاعات تخصصی نیست؟

(ج): اولی قدرت تولید دارد ولی دومی قدرت توزیع دارد چون عدالت در نظر شما مسئله توزیعی است و از راه دوم (بین‌المللی) به آن می‌شود رسید ولی صیانت با عدالت فرق دارد. عدالت یعنی آنچه که تولید شد چگونه تقسیم شود ولی صیانت معنایش این است که اختیار من تابع اختیار غیر نباشد.

چرا صیانت بدست دیگران است؟ چگونه تولید بدست آنهاست؟

(س): فرهنگ عمومی جامعه وراً اطلاعات و ادراکات تخصصی است - تعیین کننده است - حتی در داخل که کوچکتر می‌کنیم، فرهنگ جامعه را منحصرأ اطلاعات تخصصی شکل نمی‌دهد آیا نباید سهم‌بندی کنیم؟  
 (ج): مثال می‌زنم: یک فرهنگ مذهبی داریم که مراجع در آن اظهار نظر می‌کنند، شما نمی‌توانید چیزی را نسبت به دین بدهید یا سلب کنید که به «تعریف، تکلیف، تطبیق» مراجعه نکند همین طوری که اطلاعات پزشکی را پزشکان و متخصصین مربوط نظر می‌دهند.

(س): آیا مجموعه آن، اطلاعات تخصصی نیست؟

(ج): اطلاعات تخصصی بر تعاریف حکومت دارد. مثلاً کسی پیدا می‌شود به شما آسیب می‌زند. عده‌ای را به طرف دیگر جذب می‌کند و در تعریف مذهب دخالت می‌کند. یعنی یک منطق دیگری در برابر منطق شما پیدا می‌شود. اگر متخصصین قدرت پاسخ‌گویی داشته باشند توپ به خودشان بر می‌گردد.

درحقیقت شما سه سطح دارید یک سطح بهره‌وری، یک سطح توازن یا عدالت و یک سطح توسعه که همیشه با تخصص است. توسعه در غیر تخصص انجام بگیرد چون پیدایش مبنای جدید، تعریف جدید و

حکم جدید می‌باشد. اگر یک ملتی این هم نداشته باشد. یعنی الگوی مصرف و نحو تخصص آن را دیگران به او بدهند، چنین ملتی تحت قیمومیت دیگران زندگی می‌کند.

۳/۲ - لزوم داشتن الگوی بهره‌وری در پایتتر سطح از حضور

تعیین الگوی ترکیب «محصولات، تأمین محصولات و تخصیص محصولات» به عنوان «تکاملی صنفی، فردی» معنایش این است که الگوی بهره‌وری را لاقلاً از محصولات داریم چون محصولات یک ترکیب و بافت و یک راه تأمین و یک نحو تخصیص دارند. یعنی تقسیم می‌کنیم که چه کسانی، چه کارهایی را انجام دهند؟ اگر حداقل الگوی مصرف را داشته باشیم کمتر فایده‌اش این است که می‌توانیم مشخص کنیم، تبدیل به چه چیزی و چگونه باشیم و بار دوم چه نیازی در ما رشد کند؟ این اختیار با خود ماست که چطوری پرورش پیدا کنیم. چه نیازهای جدیدی پیدا بشود؟

۱/۳/۲ - از بین رفتن قیمومیت ملی در صورت نداشتن الگوی بهره‌وری

اگر این را هم نداشته باشیم یعنی دیگران بگویند نیاز شما چیست؟ نه اختیار در تولید داشته باشیم نه در توزیع و نه در مصرف، لازمه این نداشتن، در تحت قیمومیت دیگران رفتن است. لذا در این هنگام صحیح است که بگوییم نه از نظر ملی دارای قدرت هستیم و نه از نظر جهانی و بین‌المللی.

۳ - تفاوت حضور «ملی، جهانی، بین‌المللی» با یکدیگر

بعد از معین شدن شاخصه‌هایی که در «ملی، بین‌المللی، جهانی» بیان شد دوباره به مبحث جامعه پرداخته و در این مورد مبسوطتر بحث می‌کنیم.

۱/۳ - حضور جهانی به معنای ایجاد قوانین و ساختارهای جهانی (ایجاد الگوی توسعه)

(س): تفاوت «ملی، جهانی و بین‌المللی» چیست؟

(ج): جهانی یعنی وحدت کل، یا سازمان بزرگی که حکومت بر کل ارتباطات بین‌المللی دارد. همانگونه که یک دولت حکومت بر اصناف و دستجات موضوعی دارد. حکومت بر دستجات منطقه‌ای یا ملی و قومی دارد. معاهدات بیرونی اقوام و ملتها تحت حاکمیت سازمانی است که در مقیاس جهانی سخنش حاکم باشد. معامله بین دو دولت یا دو شرکت از ملت و یا رفع اختلاف بینشان، کلاً ضابطه‌ها و شاخصه‌های جهانی دارند که با آن حرف می‌زنند. این ضابطه‌ها مثل ادبیاتی است که یک دستگاه حکومتی دارد و اصناف بوسیله آن با هم معامله می‌کنند. این ادبیات و یا نظام حقوقی در اقشار مختلف، و درون یک قشر نسبت به بیرون وجود دارد. اگر کشور نظام حقوقی نداشته باشد افراد با هم نمی‌توانند کار کنند. آن نظام حقوقی در بنیان‌های اصلی در اختیار تصمیم‌سازان، تصمیم‌گیران و مجریان کل نظام است.

به عبارت دیگر شما یک معامله شرعی دارید، آن معامله ثبت حقوقی دولتی نشده، لذا رسمی نیست. دادگاه که تشکیل شد باید آن را تبدیل و ترجمه به ضوابط رسمی دولتی کنید. زیرا قاضی طبق آن ضوابط عمل می‌کند. در حقیقت قاضی ترازی متعاملین را بر می‌گرداند به مشروعیت قانونی دولتی نه مشروعیت شرعی و می‌گوید موافق با فلان ماده این قرار داد است و یا فلان جایش این گونه است. دقیقاً بین دولتها هم همین طور است. لذا در دنیا یک مراکزی درست شده که به اختلافات رسیدگی می‌کنند، نظر می‌دهند و حرفشان فصل‌الخطاب است. طلبکار یا بدهکار بودن یک دولت را تأیید یا تکذیب می‌کنند. این مراکز یک احکام خرد حقوق بین‌الملل و یک احکام کلان دارند که بوسیله آنها چگونگی، تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا را مشخص می‌کنند. خلاصه آنکه جهانی آن است که تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و اجرا را تعیین کند.

۲/۳ - حضور بین‌المللی به معنای اجرای قوانین جهانی و حضور در تنظیم روابط کلان

اما بین‌المللی، پس از تولید ابزارها و ادبیاتی که برای حکم بودن در جهان ایجاد می‌شود می‌توانیم ما مقدرات ملتها را نگاه کنیم. پس در این سطح تعاریف هست. این تعاریف چه قدرتهایی دارند که عمدتاً ما

هم آن چیزهایی که از حقوق بین‌الملل می‌توانیم بهره‌وری بکنیم به عنوان ابزار است یا تراکم عقده‌ها، ناراحتی‌ها و رنج‌هایی که در بشر پیدا شده است که این‌ها هم باز به عنوان ابزار ملاحظه می‌شود. یعنی نفس انرژیهائی هستند که ما می‌توانیم در هماهنگ‌سازی آنها مدیریت در توزیع یا در توازن یا در عدالت را بدست بیاوریم.

۳/۳ - محکوم بودن در توسعه به جهت عدم حاکمیت بر تولید منطقیها و ساختارها

باید فراموش نشود که هر قدر اتحاد و یکپارچگی ملتها را به حداکثر برسانیم تا زمانی که حکومت بر منطق و ساختارهای تولید در اختیار طرف مقابل است ما در توسعه محکوم هستیم و یک تولید دائم‌التزایدی در مقابل ماست. اینکه کسی خیال کند اگر مسلمین یکپارچه شوند و آزادی آنها گسترش پیدا کند، انتخابشان از تهدید غیر، مصونیت پیدا می‌کند، این گونه نیست. مصونیت وقتی ایجاد می‌شود که ارتقا اختیار یعنی تنوع موضوعی و انجام حکمی در تولید علوم بدست خودشان باشد. به عبارت دیگر اختیار در زمینه عمل می‌کند و اختیار موضوعاً بدون ابزار و زمینه حرف آخر را نمی‌زند. لذا اگر اختیار در مجرا و زمینه، محدودیت داشته باشد قادر نیست مقابله کند با اختیاری که در مجرا و زمینه، آن محدودیت را ندارد. ملاحظه می‌کنید چین جمعیتی بیش از میلیارد دارد اما چقدر می‌تواند حضور داشته باشد؟

سؤال این است که در تولید و تکامل «قدرت، اطلاع، ثروت» جهانی چه سهم تأثیری در دنیا دارید و به چه نسبت در آنجا حاضر هستید تا بگوییم در جهانی شدن حاضرید یا خیر؟

۴/۳ - «سرعت، دقت، تأثیر» شاخصه جهانی شدن در باب سرپرستی «قدرت، اطلاع، ثروت»

می‌آییم روی سؤال دیگری که فرمودید که آیا «سرعت، دقت، تأثیر» را علت «تعریف، حکم و تطبیق» می‌گیریم یا بالعکس؟

شما به هر میزان که مسلط شده باشید در مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» - که ابزار و شاخصه‌های ظرفیت تولید «قدرت، اطلاع، ثروت» هستند یعنی «سرعت، دقت، تأثیر» شاخصه‌هایی هستند که وسیله تشخیص می‌باشند در اینکه ظرفیت «قدرت، اطلاع، ثروت» شما چقدر است؟ - به همان میزان می‌توانید در تولید تعریف و ساختار جدید سهم داشته باشید.

۵/۳ - مصونیت لازمه حکومت بر زمان (تبدیل شدن ساختارها) و حکومت بر مکان (تبدیل شدن منزلتها)

یعنی اگر کسی سؤال بکند چه کسی حکومت بر زمان و مکان را دارد؟

حکومت بر زمان و مکان چیست؟

حکومت بر زمان یعنی تبدیل شدن ساختارها.

حکومت بر مکان یعنی تبدیل شدن منزلتها.

زمان و مکان جدا از یکدیگر عوض نمی‌شوند. وقتی که عوض می‌شوند هر دو با هم عوض می‌شوند و از یک مرحله تکامل به مرحله بعدی تکامل وارد می‌شوند که تنوع موضوعی و وحدت حکمی پیدا می‌شود. معنایش هماهنگی در تبدیل مقدورات و... مقدورات...

حاکمیت بر زمان و مکان باعث می‌شود از خطر مصون باشید به عبارت دیگر زمان به نفع شما بچرخد. کسی که پاسخ‌گوی مسائل مستحدثه است، ساختارهایی را که دیگران درست کرده‌اند می‌پذیرد و گردش امور خود را در مکان آن ساختارها تنظیم می‌کند. فردی منفعل و توجیه‌گر روابطی است که بر اختیارش تحمیل شده و کیفیت جریان اختیارات اجتماعی او را دیگران تعیین می‌کنند.

گاهی زمان را به سال و ماه می‌گیرید. گاهی به دوره حکومتها می‌گیرید. گاهی هم به دوره تکامل اجتماعی می‌گیرید. دوره تکامل اجتماعی یعنی در جامعه جریان اختیار چگونه توسعه یافته، مردم چگونه و در چه ساختاری فعالیت‌های خود را اعمال می‌کنند نه تنها مردم بلکه خود حکومتها هم همینطور هستند. اگر بنیان

بهبود شدن ساختارهای جهانی را بدست کفار دادید معنایش این است که ابزار اعمال اختیار اجتماعی را به آنها داده‌اید. بر فرض هم که در توزیع آن سهمی داشته باشید مثل این است که بگویید این پنجره را این طرف بردار و در آن طرف اتاق بگذار و دیواری را اضافه یا کم کنید، جای این کمد را عوض کنید که در این صورت حاکم بر ساختمان نیستید یا تکنیک در بهره‌وری پنجره را نمی‌توانید عوض کنید و تنها می‌توانید در بهره‌وری حضور داشته باشید به اینکه مثلاً بگویید در کدام اتاق چه کسی بنشیند و در اتاق دیگر فلان کس بنشیند. بنابراین صیانت اساس است. یعنی مصون بودن اختیار من از این که دیگری اختیارش را بر من تحمیل نکند. سطح دوّم عدالت است و سطح سوّم نه عدالت است و نه صیانت بلکه تنها بهره‌وری است.

۶/۳ - توسعه «قدرت، اطلاع، ثروت» علت پیدایش ساختارهای اجتماعی و تحقق اختیار اجتماعی پس توسعه «قدرت، اطلاع، ثروت» علت پیدایش ساختارهای اجتماعی و تحقق اختیار اجتماعی با شاخصه‌های «سرعت، دقت، تأثیر» است. اینها ابزار اعمال اختیار هستند که اگر نباشد اختیار اجتماعی تحقق پیدا نمی‌کند و برای تحقق اختیار اجتماعی مجرا ندارید. فرضاً شما آدمهای نترس باشید و جهان را هیچ حساب کنید. حاضر به کشتی هم باشید، اگر قدرت سازمانی نداشته باشید، اطلاع و ثروت هم نداشته باشید قدرت روحی شما ابزار جریان اجتماعی پیدا نمی‌کند. ارتباط با هم پیدا نمی‌کنید. آرایش هم پیدا نمی‌کنید. فقط فردی می‌توانید مقاومت کنید تا برنده کشتی باشید.

نتیجه آنکه اختیار اجتماعی نمی‌تواند «مجرای تحقق اجتماعی» پیدا بکند مگر اینکه شما در «قدرت، اطلاع، ثروت». حرفی برای زدن داشته باشید. اگر مولد هستید شاخصه‌اش اینست که در مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» سهم تأثیر در پیدایش ساختارها (که بزرگترین ساختار، ساختار جهانی است) و «تعریف، تکلیف، تطبیق» داشته باشید و اگر مولد نیستید حداقل در توزیع قدرت و در تخصیص قدرت حضور داشته باشید.

اگر در نظام منطقی‌ها



تولید کننده نیستید در نظام ارتباطات بتوانید خوب ارتباط بگیرید و شناسایی کنید که چه کسانی چه نیازها و

چه رنجهایی دارند و چه مقدرات «اجتماعی، تکنیکی، طبیعی» دارند؟

(س): آیا می‌توانیم بگوییم «قدرت، اطلاع، ثروت» مبدأ تولید هستند؟

(ج): در توسعه تولید و تکامل آن، چه کسی حرف اول را می‌زند؟ او است که اختیارات جهانی را می‌توان به

هر نسبتی محور باشد.

۷/۳ - داشتن ساختارهای منطقی، شاخصه الگوی توسعه در سطح جهانی

(س): شاخصه توسعه چیست؟

(ج): آن هم در حقیقت خودش ابزار دارد. ابزارش کلاً ساختارهای منطقی، پرورشی و «گرایشی، بینشی،

دانشی» هستند.

شاخصه‌ای که آنها در عمل بتوانند به نتیجه برسند تغییر مقیاس «در سرعت، دقت، تأثیر» است. ممکن است

یک ملت همه اینها را نداشته باشد بلکه یک مجموعه داشته باشند. هم اکنون هم به اصطلاح مجموعه هستند

مجموعه‌ای به اسم تمدن غرب یا تمدن حس است. تمدن حسی که ما به آن مادی - در دسته‌بندی که

داریم - می‌گوییم. تمدنی که فرضاً کشورهای مثل روسیه، آلمان، ژاپن، آمریکا و... در آن سهم تأثیر دارند،

بعضی بیشتر و بعضی کمتر به هر نسبت که سهم تأثیر دارند به همان نسبت قدرت بدست گرفتن

ساختارهای جهانی را دارند.

به عبارت دیگر ۳۰۰ سال قبل منطق حسی پیدا شد؛ ما اصلاً توجه نکردیم که این منطق کار آمدیش چگونه

است، به ما چه صدمه‌ای می‌خورد، ما چطور دین را در عینیت بیاوریم؟ این منطق برای خودش نظام

سیاسی و دموکراسی ساخت، انقلاب کبیر درست کرد و خیلی چیزها را عوض کرد و بجایی رسید که ابزار

زندگی ما را هم عوض کرد. وقتی که مظاهر اخلاقی آن با ما برخورد کرد، کمی عکس‌العمل نشان دادیم.

حالا در جهانی شدن خیال می‌کنیم اگر مفاهیم و التزامات نظری و نظام ارزشی خودمان را در دنیا ببریم فتح‌الفتوح می‌کنیم. ما اساساً شناسایی قدرت مقابل و آسیب‌شناسی طرف مقابل را نمی‌توانیم بکنیم،

امام خمینی (ره) به همین میزان آسیب‌پذیری طرف مقابل را در رنج و ستم محرومین شناخت. می‌گویید حضور بین‌المللی را آن قبول داریم. اما چطور جهانی شدند؟ می‌گوییم، آنها الآن از این صحبت می‌کنند که ما در نظم نوین، جهانی هماهنگ‌سازی ادیان را هم حتماً باید داشته باشیم. قبلاً می‌گفتند دین فرق نمی‌کند چه باشد می‌گفتند آزادی عقاید؛ ولی الآن می‌گویند هماهنگ‌سازی عقاید را باید داشته باشیم. خودش رهبری زمان و مکان را ندارد. نمی‌تواند ادعای همیشه بودن را داشته باشد. التقاط قدرت رهبری ندارد، چون دستگاهش هماهنگ نیست. التقاط یعنی ترکیب روبنایی کفر. التقاط موضوعاً منطقی دو پایه است.

منطق دو پایه در «سرعت، دقت، تأثیر» حرف اول را نمی‌تواند بزند. الآن فرهنگ جهانی مادی است، بین‌الملل هم مادی است.

اینکه آدم خودش را بشناسد چه مقدار قدرت دارد و چه مقدار آسیب‌پذیر است، این فی نفسه خوب است. کارهایی که کرده‌ایم فکر می‌کردیم اسلامی است در حالیکه روی فرمولهای التقاطی بوده یا آن صحنه‌هایی را که در آن حاضر هستیم اگر برایمان روشن شود، متوجه می‌شویم که با مخارج سنگین - که گاهی می‌کنیم - در بعضی از امور هیچ چیزی برای ما حاصل نمی‌دهد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

## بسمه تعالی

### جهانی شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: ۱ - طرح احتمالاتی پیرامون تنظیم جدول ماتریسی جهانی شدن

## جلسه ۵

فهرست مطالب:

۲ - معنای جهانی شدن

مقدمه ۶۹

۱ - طرح احتمالاتی پیرامون تنظیم جدول ماتریسی جهانی شدن ۶۹

۱/۱ - احتمال اول: ضرب اوصاف «قدرت، ثروت، اطلاع» در «تعریف، تکلیف، تطبیق» ۶۹

۱/۱/۱ - ضعف این احتمال: تأثیر مستقیم «سرعت، دقت، تأثیر» در جهانی شدن ۷۰

۲/۱ - احتمال دوم: ضرب اوصاف «تعریف، تکلیف، تطبیق» در «قدرت، ثروت، اطلاع» ۷۲

۱/۲/۱ - مربوط بودن این احتمال به بهینه سازمانی ۷۲

۲/۲/۱ - تفاوت احتمال اول و احتمال دوم: احتمال اول بهینه وصف و احتمال دوم بهینه ساختار ۷۲

۱/۲/۲/۱ - بررسی تحلیلی تغییر تعریف قدرت در مقاطع مختلف تاریخی و بهینه وصف ۷۳

۳/۱ - احتمال سوم: ضرب اوصاف «سرعت، دقت، تأثیر» در «تعریف، تکلیف، تطبیق» ۷۵

۱/۳/۱ - مختص بودن این احتمال به بهینه علم نه ساختار ۷۵

۲/۳/۱ - تفاوت «تعریف، تکلیف، بینش» بعنوان اوصاف علم و اوصاف ساختار ۷۶

۲ - ضرورت ملاحظه ارتباط بین ساختار عینی، ساختار نظری و ساختار انگیزشی ۷۷

- ۱/۲ - آسیب‌پذیر بودن انگیزش عمومی جامعه در صورت تبدیل نشدن آن به ساختار نظری و عینی ۷۷
- ۲/۲ - ایجاد ساختارهای بزرگ اجتماعی به معنای سازمان در سطح جهانی ۷۸
- ۱/۲/۲ - ضرورت کثرت موضوعی در عین داشتن سازمانی جهانی برای ایجاد وحدت فرهنگی ۷۸
- ۲/۲/۲ - سرپرستی تکامل نیازمندیها مبدأ وحدت اجتماعی ۸۰
- ۳/۲/۲ - هماهنگی کل در عینیت بعنوان پیش فرض اصلی در تکامل ساختار جهانی ۸۲
- ۴/۲/۲ - ضرورت داشتن ابزار هماهنگی با ظرفیت خاص متناسب با خودش ۸۲
- ۵/۲/۲ - تفاوت بین مراتب هماهنگی در ظرفیت و موضوع با یکدیگر ۸۷

## بسمه تعالی

جلسه ۵ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۲۳/۱/۷۹

مقدمه

(س): بحث این جلسات پیرامون روش و معیاری برای تأمین منابع بود. به همین منظور لازم بود که معنای جهانی شدن را بیشتر بررسی کنیم و عملاً سعی کردیم که این معنا بین سه دسته اوصاف تبیین شود: «قدرت، ثروت، اطلاع» از یک سو و «تعریف، تطبیق و سرعت و تأثیر» از سوی دیگر. در ادامه برای اینکه معنایی که ما از جهانی شدن می‌گوییم با معنای متعارفش متمایز باشد تفاوتش را با معنای متعارف و بین‌المللی - در جلسه قبل - توضیح بیشتری دادیم. در ارتباط با این سه دسته اوصاف، ذکر شد که ما به میزانی که «قدرت، ثروت و اطلاع» داشته باشیم، می‌توانیم در تعریف، تکلیف و تطبیق» در مقیاس جهانی مؤثر باشیم و «سرعت، دقت و تأثیر» هم شاخصه این توانایی است. اما در این جلسه جهت تکمیل معنای جهانی شدن بحث می‌کنیم و در پایان به نتیجه‌گیری می‌رسیم.

۱ - طرح احتمالاتی پیرامون تنظیم جدول ماتریسی جهانی شدن

۱/۱ - احتمال اول: ضرب اوصاف «قدرت، ثروت، اطلاع» در «تعریف، تکلیف، تطبیق»

در جلسه قبل در مقام توضیح جدول ماتریسی گفتیم که از ضرب «سرعت، دقت و تأثیر» در «تعریف، تکلیف و تطبیق» یک جدول ماتریسی درست می‌کنیم تا مفهوم جهانی شدن تبیین شود. اما با این توضیح اخیر مشخص می‌شود که «قدرت، ثروت و اطلاع» در جهانی شدن نقش اصلی را ایفا می‌کند و تعریف و تطبیق در واقع جهانی شدن را محقق می‌کند. اگر جهانی شدن را این چنین معنا کنیم که «قدرت، ثروت، اطلاع» توان لازم برای جهانی شدن را به ما می‌دهد و آنچه که معلوم می‌کند که آیا جهانی شده‌ایم یا خیر؟

این است که چه «قدر، تعریف و تطبیق» به دست ما انجام می‌گیرد؟ آنچه که معین می‌کند که در تعریف و تطبیق حاضریم «سرعت، دقت و تأثیر» است. بهر حال اگر «سرعت، دقت و تأثیر» بخواهد برای تعریف، تکلیف و تطبیق شاخصه باشد، طبیعتاً طرف ماتریست نباید قرار بگیرد. حال سؤال این است با این روند بحث در زمینه جهانی شدن، کدام یک از این اوصاف قابل اضافه شدن به هم هستند؟

(ج): سؤال این است که آیا «سرعت، دقت و تأثیر» را در شاخصه‌ها ببریم؟ یعنی در درون «قدرت، اطلاع و ثروت» می‌خواهیم «تعریف، تکلیف و تطبیق» کنیم؟

قدرت تعریف دادن، قدرت تکلیف کردن، قدرت تطبیق دادن و اطلاع لازم داشتن و ثروت لازم داشتن همه اینها را شما باید مؤثر فرض کنید. یعنی مقدراتی که این امکان را می‌دهد که در مقیاس جهانی شدن ما کارهایی انجام دهیم و در سطح جهانی ساختار بسازیم.

(س): یعنی در واقع نمود اصلی جهانی شدن - صرف نظر از اینکه این توانایی چگونه ایجاد می‌شود - تطبیق است. یعنی آنکه در سطح بین‌المللی و جهانی تعاریف و مقرراتش حاکم می‌شود و تعاریف و مقرراتش ضمانت اجرایی پیدا می‌کند چنین کسی می‌تواند جهانی بشود ولی مهم این است که چه کسی می‌تواند این کار را بکند؟

(ج): کسی که در ارتباط با مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» حرف اول را بزند.

(س): یا بگوییم «قدرت، ثروت و اطلاع» متناسب را دارد؟

۱/۱/۱ - ضعف این احتمال: تأثیر مستقیم «سرعت، دقت، تأثیر» در جهانی شدن

(ج): خیر ثروت، آثار تغییر مقیاس است.

(س): یا «سرعت، دقت، آثار» است؟

(ج): خیر همین که شما توانستی مفهوم سرعت را تغییر بدهی قابلیت جهانی شدن را پیدا کرده‌ای و فقط جدّ و انگیزه داری مثل آلمان، آلمان قطعاً ثروتش از ثروت اروپا کمتر بود. آلمان - با اینکه یک کشور کوچک بود توانست در برابر متفقین تغییر در «سرعت، دقت، تأثیر» ایجاد کند.

(س): یعنی این توانایی بدون «قدرت، ثروت و اطلاع» متناسب پیدا می‌شود؟

(ج): مجموعه ثروت انگلستان بیشتر از آلمان بود. روزی که آلمان می‌خواست صنعت را بدست بگیرد، انگیزه داشت نه اینکه تحریک مالی علت انگیزه‌اش بود. آلمان به فلسفه روی آورد و در فلسفه - به تعبیر ما - وحدت و کثرت را پوشاند و به یقین رساند و بدون داشتن ثروت، ثروتمند شد. اتفاقاً آلمان از کشورهایی است که در دوران جنگ پول نداشت. از نیروی کار و کارگر استفاده کرد در عوض انگلستان طلا و نقره داشت. آلمان به نسبت طرفهای درگیر نفراش بیشتر نبود. در جنگ اول هم شکست خورد و قرار داد امضاً کرد. در طول ده سال به دلیل جدّ و انگیزه‌ای که پیدا کرده بود قرار داد را پاره کرد و توانست تا نصف دنیا را هم بگیرد. آلمان در برابر کل دنیا شکست خورد نه در برابر یک کشور خاص یعنی اگر یک مقدار تحمل کرده بود و نرفته بود برای جنگی که شکست خورد و می‌توانست وسائل و تجهیزاتش را توسعه بیشتری بدهد به هدفش رسیده بود.

همچنین آمریکا در ویتنام، در خلیج خوکها پیش می‌رفت و در مقابل، روسیه قطعاً ثروت آمریکا را نداشت و لکن آن موقع‌ها یک مغالطه شد و توانست یک جدّی درست کند و اولین قمر مصنوعی را به فضا فرستاد و آمریکا کشتی‌هایش را برگرداند و عقب نشست. یعنی اینگونه نیست که قدرت فقط با ثروت باشد. متغیر مهم در قدرت، نیروی انسانی است. نیروی انسانی هم با ثروت و هم با غیر ثروت، (یعنی با انگیزه) می‌چرخد. بنابراین ما هرگز «سرعت، دقت و تأثیر» را راندمان «قدرت، اطلاع و ثروت» نمی‌دانیم. البته اگر قدرت را انسانی تعریف کردیم، و به انگیزش به عنوان متغیر اصلی توجه کردیم آن را می‌شود ملاک گرفت

ولی بهر حال ممکن است اصلاً ثروتش در بین نباشد. در تاریخ هم نظیر این زیاد هست نه فقط در یک مرحله تاریخ که الان هم همینطور است. در قبل هم همینطور بوده تردید نیست که قدرت شبه جزیره عربستان قابل قیاس با ایران آن زمان نبوده ولی با این حال بر ایران آن روزگار غلبه کرد. زیرا انگیزه شدید داشت.

(س): اگر منظور آن جا دادن انگیزه در رأس نیروی انسانی هست این را بهتر است در قدرت جا بدهید نه در سرعت.

(ج): اگر «سرعت، دقت و تأثیر» را انسانی - ابزاری معنی کنیم، «سرعت، دقت و تأثیر» در انسانی - ابزاری ضرب می شود. در سرعتی که انسانی باشد انگیزه دخیل است. بهر حال، می توان گفت «سرعت، دقت و تأثیر» را انسانی، ابزاری و یا طبیعی تعریف کرد. از این مطلب بگذریم.

۲/۱ - احتمال دوم: ضرب اوصاف «تعریف، تکلیف، تطبیق» در «قدرت، ثروت، اطلاع»

۱/۲/۱ - مربوط بودن این احتمال به بهینه سازمانی

حال آیا می توانیم بگوییم «قدرت، اطلاع و ثروت» ضرب در تعریف، تکلیف و تطبیق می شود؟ اگر بشود یک فرض دیگر هم هست که ما موضوع ساختاری را بر عکس کنیم و بگوییم کدام ساختارها بهینه تر است؟ آنکه تعریف بهتری از قدرت بدهد! یعنی «تعریف، تکلیف، تطبیق» حاکم می شود. می گوییم تعریف قدرت، تعریف اطلاع و تعریف ثروت و نیز تکلیف قدرت و... این وقتی است که موضوع بهینه را خود ساختار قرار بدهیم. اساس ترین بنیان ساختار، مفهوم «تعریف، تکلیف و تطبیق» است. «قدرت، ثروت، تأثیر» امکان بهینه سازمانی را می دهد؛ بهینه سازمانی یعنی بهینه کردن اوصاف. سازمانی که قدرتمندتر است، مطلع تر و ثروتمندتر است و سازمان موفقتری هم



است. اصل در اوصاف ساختار، «قدرت، اطلاع و ثروت» است. وقتی می‌گوییم سازمانی بهینه شود یعنی اوصافش بهتر بشود. یعنی ظرفیت قدرتش افزایش پیدا بکند کیفیت اطلاعاتش بهینه بشود و کمیت ثروتش بیشتر بشود. حالا اگر بنا بشود اوصاف سازمان بالا برود ما مجدداً تعریف تکلیف تطبیق را می‌آوریم بالای سر قدرت و می‌گوییم هرگاه تعریف، قدرت، وحدت و کثرت بیشتری داشته باشد؛ تکلیف، قدرت وحدت و کثرت بیشتری داشته باشد؛ تطبیق، قدرت وحدت و کثرت بیشتری داشته باشد، سازمان، تنوع موضوعی و وحدت انسجامش بالاتر است. همچنین است وقتی اطلاع ما نسبت به تعریف بالا برود و ثروت نسبت به تعریف بالا برود و همچنین نسبت به تکلیف و تطبیق.

۲/۲/۱ - تفاوت احتمال اول و احتمال دوم: احتمال اول بهینه وصف و احتمال دوم بهینه ساختار

بنابراین خود قدرت «تعریف، تکلیف و تطبیق» را یکبار به عنوان وصف ملاحظه می‌کنیم و تعریف را به آن اضافه می‌کنیم و یکبار به عنوان وصفی که باید به ساختار اضافه بشود خود قدرت را به تعریف اضافه می‌کنیم یعنی: تعریف «قدرت، اطلاع و ثروت» حالا این امکان برای ما فراهم می‌شود که وصف را بهینه کنیم پس از اینکه وصف را بهینه کردیم حالا قدرت تعریف افزایش پیدا می‌کند همینطور اطلاع تعریف و ثروت تعریف ما افزوده می‌شود. و در اینجا دیگر ساختار می‌سازیم. نتیجه اینکه یکبار مضاف‌الیه یعنی، موضوع مورد دقت، وصف یا قدرت اطلاع و

ثروت قرار می‌گیرد، در این صورت اضافه، «تعریف، تکلیف و تطبیق» است. برای بار دوم، مضاف‌الیه، «تعریف، تکلیف و تطبیق» است و اضافه، قدرت اطلاع و ثروت است. در این صورت ساختار مجدداً ساخته می‌شود. اول وصف ساختار را می‌بینیم و در مرحله بعد خود ساختار را می‌بینیم.

(س): چرا بین این دو تفکیک قایل می‌شوید. آیا بهینه وصف همان بهینه ساختار نیست؟

(ج): خیر بهینه وصف، اطلاع از این است که چه باید کرد تا ساختار بهتر شود یعنی دانشی که چگونه بهینه‌سازی کنم؟ یا همان تصمیم‌سازی است.

مرحله دوم، تصمیم‌گیری و تنظیم ضوابط است. بر اساس آنچه که دست یافته‌ایم. اگر بخواهیم در قدرت، اطلاع و ثروت که به عنوان وصف است دقت کنیم ضوابط باید چگونه باشد؟

۱/۲/۲/۱ - بررسی تحلیلی تغییر تعریف قدرت در مقاطع مختلف تاریخی و بهینه وصف

این را بیشتر تشریح می‌کنم و خیلی هم لازم است. گاهی تعریف از قدرت عوض می‌شود. شما الان از قدرت یک تعاریف مصطلح متعارفی دارید. تعریف ساده‌ای که در ارتکاز عموم هم هست این است که قدرت را به «اسلحه» تعریف می‌کنند. می‌گویند نیروهای مسلح، قدرت و ضمانت اجرایی برای حفظ امنیت یک مملکت هستند. به دلیل اینکه اگر در داخل شهر کسی رفت منزل کسی را دزدید و یا به حقوق کسی تجاوز کرد، نیرویی وجود دارد به نام انتظامی - یعنی درون شهری - که می‌تواند ضامن امنیت باشد. این نیرو اگر مسلح نباشد نمی‌تواند انجام وظیفه کند. علت توانایی چیست؟ نیروی مسلح داشتن و ابزار اعمال و اجرا داشتن. و اگر تجاوز و خلاف امنیت در بیابان اتفاق افتاد سابقاً ژاندارمری عهده‌دار این امر بود و اگر در مرز بود مثلاً سپاه یا ارتش یا نیروی نظامی، مسئول امنیت است.

خلاصه می‌گویند قدرت اسلحه است که در برابر تجاوز، تأمین امنیت می‌کند چه در داخل و چه در بیابان و چه در بیرون کشور. و لکن در علوم سیاسی می‌گویند که «رأی مردم» منشأ قدرت است. یعنی اگر همه در حال نافرمانی باشند اسلحه‌ها کاری نمی‌توانند بکنند. از این مرحله بالاتر، شما می‌گوئید اموری که برای ایجاد رأی مؤثر است، یعنی «گرایش، بینش، دانش» آنها منشأ قدرت و منشأ وحدت اجتماعی است. حالا آن چیزی که ابتدائاً قابل ملاحظه بود در مرحله سوم اصلاً تبعی دیده می‌شود. می‌گویند اصل، «بینش، دانش و گرایش» مردم است که بر اساس اعتقاد، بینشان شکل می‌گیرد. نحوه صحبت کردنی دارند ادبیاتی و نیز

دانشی و اگر اینها را تغییر دهید آرا آنها را تغییر داده‌اید. و اگر توانستید آرا را تغییر دهید منشأ قوا و منشأ ساختار سیاسی تغییر می‌کند. و طبعاً اسلحه‌ها جور دیگری بدست گرفته می‌شود.

حالا از اینجا بعد قدری دقیق‌تر صحبت کنیم. می‌گوییم بهینه سازی ارتباطاتی که در اراده‌ها و اختیارات هست، تعریف قدرت را عوض می‌کند. یعنی اگر حساسیتها و گرایش‌ها را بتوانید در نظام با افکار و اعمال ارگانیزه بکنید در صورتی برنده هستند که اختیار و انتخاب و موضعگیری را در تمام امور بپوشانید. در این صورت می‌گویند تعریف از قدرت، اراده و میل عوض شده. اگر قدرت هماهنگ‌سازی کلیه حساسیتها و اطلاع‌ها و کلیه رفتار و آثار و ابزار مادی را نداشته باشید. دچار ناهنجاری می‌شوید یعنی گرایش، بینش و دانشی که نتواند هماهنگ شود، نمی‌تواند زیربنای آرا باشد چون موجب تشتت در آرا می‌شود. و اگر هماهنگی حاکم شد، هماهنگی هم تنوع بردار است. هماهنگی بین چه موضوعاتی؟ بین رشد و گسترش توسعه هماهنگی، رشد کمی، گسترش کیفی، توسعه موضوعی. این انگیزه و میل که می‌خواهد حرکت کند ابزارش و رفتارش و... کل اینها باید در تعریف شما جایگاه خود را داشته باشد. تا برسد به محصولاتش که ثروت است و هر کس بیشتر بتواند بپوشاند، تعریف قدرت را بهتر ارائه کرده است. و هر کسی که کمتر پوشاند بخشی از تعریف قدرت را به دیگری سپرده است. خلاصه باید تنوع موضوعی قدرت در تعریف شما کاملاً لحاظ بشود.

نباید گفت قدرت بر عاطفه اطلاق نمی‌شود، عاطفه به هر گونه که باشد منشأ حرکت است و چون حرکت بدون انگیزه ممکن نیست پس انگیزه باید کلاً در قدرت قابل تعریف باشد و چیزی نباید از آن خارج باشد. تعریف شما باید انواع تنوع‌ها را و هر چیزی که منشأ توانایی است بپوشاند. و نیز هر چیزی را که منشأ حرکت و منشأ تأثیر است پوشش دهد. چیزی که دارای اثر است، خارج نماند اگر لازم است عام بکنید. اگر

هم عام بکنید و همچنین می‌توانید توصیف بکنید تخصیصش بکنید. چگونه ممکن است که تعمیم و تخصیص بدهید؟ قطعاً با دستگاه منطقی مناسب. چون عام کردن آسان است. استعمال کردن یک لفظ در هر چیز و لکن خاص کردن و تنظیم نظام کردن، منطقی می‌خواهد. نه فقط آدرس‌بندی، بلکه نسبت بین تأثیرها را معین کردن یعنی توزین کردن منطقی، وزن معین کردن در هماهنگی و نتیجه‌گیری در این صورت طبیعی است که سازمانی‌دهی را در کلیه شئون می‌تواند در دست بگیرد. چه در رفتار عمومی و شخصی و چه در رفتار سازمانی. اگر تعریف شما از

«قدرت، اطلاع و ثروت» توانست همه جا را بپوشاند و برای هر جا تکلیفش را معین کرد و شاخصه تطبیق را داد - به هر نسبت که بتوانید این کار را بکنید - شدت رفتار اجتماعی را بالا برده‌اید و به هر نسبت که بتوانید شدت رفتار اجتماعی را بالا ببرید یعنی توانسته‌اید تکنیک ایجاد جامعه‌تان را بالا ببرید و جامعه‌تان ارگانیزه‌تر و شدیدتر شده، در آن اسباب بالاتر رفته و طبیعتاً تأثیرش در «سرعت، دقت، تأثیر» بالا می‌رود. البته برای زمان خودش نه برای امروز.

بهر حال هیتلر توانست از یک جامعه کوچک یک قدرت محیط بسازد و توانست جامعه را ارگانیزه بکند بطوریکه نصف دنیا را بگیرد در حالیکه یک دهم دنیا هم نبودند. ظرفیت فلسفه‌شان یک هم چنین کاری را توانست انجام بدهد که حالا داخل جزئیات آن نمی‌شویم.

(س): توصیف یعنی تعریف، اطلاع و ثروت و نیز تکلیف و تطبیق، ولی اینکه قدرت تعریف چقدر است در بهینه ساختار معلوم می‌شود؟

(ج): بله. اگر بخواهیم روی اطلاعات حوزوی قدرت را تعریف بکنیم هرگز مفاهیم عام، خاص نمی‌شود. آن مفهوم عام فقط در آدرس‌بندی بدرد می‌خورد. بنابراین از بودن‌ها آنهم به صورت انتزاع و وصف مشترک گزارش می‌دهد نه اینکه نسبت معین کند و همچنین است راجع به اطلاع و شناسایی و هم در باب ثروت.

یعنی قدرت ساختن «تعریف، تکلیف و تطبیق» سازمانی را نداریم، و چون نداریم معنی ندارد جهانی بشویم. به عبارت دیگر اطلاعات ما اصلاً کاربردی نیست، این اطلاعات مذهبی مان است.

(س): آیا «سرعت، دقت و تأثیر» در جدول ماتریسی اضافه نمی‌شود؟

(ج): خیر، به اصطلاح منفعل از «سرعت، دقت، تأثیر» دیگران هستیم.

۳/۱ - احتمال سوم: ضرب اوصاف «سرعت، دقت، تأثیر» در «تعریف، تکلیف، تطبیق»

۱/۳/۱ - مختص بودن این احتمال به بهینه علم نه ساختار

(س): در اوصاف جهانی کردن عرض می‌کنم. در ماتریسی که ترسیم کردیم چگونه در آن از «سرعت، دقت، تأثیر» استفاده می‌کنیم و دخالتش می‌دهیم؟

(ج): اگر به اصطلاح، شاخصه اندازه‌گیری اثرش را بخواهید، یک ماتریست دیگری غیر از ماتریست قبلی رسم می‌کنیم و می‌گوییم: هر کسی که ساختارش آن وصفی را که دارد - قدرت، اطلاع و ثروت - نسبت به اینها تعمیم در مقیاس سرعت، دقت و تأثیر را داشته باشد، جهانی است یعنی فرق بین علم و ساختار؛ دقیقاً همین را باید دقت بفهمید آنجا که از قدرت تعریف می‌کنید یعنی موضوعتان مقیاسهای اندازه‌گیری علمی است که «سرعت، دقت و تأثیر» یک طرف دیگرش است یعنی اگر سه بار بخواهیم ضرب کنیم باید بنویسیم تعریف قدرت دارای چه مقیاس سرعتی است؟ تعریف قدرت دارای چه مقیاس دقتی است؟ تعریف قدرت دارای چه مقیاس تأثیری است؟ چون کار علمی انجام می‌دهید.

(س): وقتی می‌گوییم تعریف و تطبیق دیگر کار علمی نیست؟ در همان ماتریست اول که «تعریف، تکلیف و تطبیق» را به «قدرت، ثروت و اطلاع» اضافه می‌کنیم یک ستون تعریف اطلاع، قدرت و ثروت و یک ستون دیگر تکلیف، قدرت، اطلاع، ثروت - در همان ستون که وصف است - می‌شود.

(ج): یعنی شما می‌فرمائید. تکلیف را که آوردید از علم بیرون می‌آید؟ تکلیف را به معنی حکم می‌گیرید...

(س): حکم هم به معنی علم است.

(ج): بهر حال یک بخشی اثر علم نسبت به خود «قدرت، اطلاع و تعریف» است، خود قدرت اطلاع و تعریف وصف ساختار است. آن وصف را باید با علوم توسعه بدهید.

(س): تطبیقش چگونه می شود؟

(ج): تطبیقش به مصداق است و دانش تجربی است. عین اینکه شما می گوئید باید نظریه و تئوری و یک معادله عام و یک تطبیق خاص موضوعی داشته باشیم.

۲/۳/۱ - تفاوت «تعریف، تکلیف، بینش» بعنوان اوصاف علم و اوصاف ساختار

(س): در جدول ما تعریف تکلیف و تطبیق از اوصاف علم شمرده می شود ولی وقتی می آید در بهینه اوصاف ساختار، از اوصاف ساختار حساب می شود.

(ج): به عبارت دیگر در تعاریف ساختاری، چند منزلت داریم اما در این چارت چه کسانی حاکم و چه کسانی محکوم هستند؟ به چه اختیاراتی و برای چه هدفی و چه عملیاتی؟

(س): این «تعریف، تکلیف و تطبیق» خود ساختار است؟

(ج): می شود خود ساختار و اصول زیر ساخت ساختار و به عبارت دیگر ابزارهای ایجاد ساختار اینکه تعریف، حق کیست؟ یعنی چگونگی پیدایش تعریف در درست کردن ساختار.

(س): در آن اولی گفتیم که «سرعت دقت، تأثیر» ابزار اندازه گیری آن دانش می شود. چگونه در مرحله بعد هم بهینه خود ساختار است؟

(ج): یک دانش هم به عنوان دانش مطالعه خود ساختار داریم که آن علم را در این ساختار بکار گرفتیم راندمان این ساختار چگونه است؟ ساختار را ساخته ایم برای یک هدف اینجا هم شاخصه عملکرد است.

۲ - ضرورت ملاحظه ارتباط بین ساختار عینی، ساختار نظری و ساختار انگیزشی در اینجا رابطه بین ساختار عینی با ساختار نظری - علمی، تعریف می‌شود. با بهینه شدن ساختار علمی، امکان بهینه‌سازی ساختار عینی یک اداره و نظامی پیدا می‌شود ولی به دلیل خوب کارکردن یک ساختار عینی، علم ارتقا پیدا می‌کند و بازخور پیدا می‌کند. نه فقط علم را باید ارتقا بدهد. بلکه باید انگیزش را هم ارتقا بدهد. و این هر دو ساختار علمی و عینی باید ساختار حساسیت و ساختار انگیزش را نتیجه بدهد. «ساختار انگیزشی و ساختار علمی و ساختار عینی» این سه تا را نباید هیچگاه از هم تفکیک بکنید. هر وقت تفکیک بشود مشکل ایجاد می‌شود. یعنی ناهنجاری می‌شود. مثلاً یک دسته رفتارهایی دارید که یک حساسیتهایی را پرورش می‌دهد. یک انرژی درست می‌کند که ماشین فکری شما از آن انرژی نمی‌تواند استفاده کند یعنی این بنزین در این ماشین جاری نمی‌شود. وقتی جاری نشد، در ساختار عینی هم جاری نمی‌شود.

۱/۲ - آسیب‌پذیر بودن انگیزش عمومی جامعه در صورت تبدیل نشدن آن به ساختار نظری و عینی قطعاً اگر شما بتوانید این هیجانی را که در ایام عاشورا دارید، بشناسید که خصوصیاتش چگونه است؟ ساختارهای متناسبی را درست کنید که این در عینیت جاری شود محققاً این از کار آلمانیها قوی‌تر تحویل می‌دهد. محال است نتواند مثل کار آلمانیها را تحویل دهد. نهایتاً اول باید نظام مناسکش، از رفتار گروهی و عمومی، تبدیل به یک رفتار سازمانی بشود و بعد باید ساختار نظری و عینی پیدا بکند و بالعکس این نظام روی فکر و فکر روی انگیزه اثر بگذارد. تا مجموعه بتواند بچرخد. چه کسی می‌تواند بگوید غیرت قومی آلمانی، بیشتر از غیرت نسبت به اباعبدالله (علیه‌السلام) هست؟ ببینید در کجای تاریخ واقعه‌ای هزارسال زنده مانده است؟ حرف بی‌ربطی است که کسی بگوید قابلیت ارگانیزه شدن تعصبات قومی از تعصبات مذهبی بیشتر است. ما اقوامی در دنیا داشتیم که اصلاً متلاشی و نابود شدند یک قومی داشتیم به نام یونانیها که یک وقتی مظهر تمدن بودند ولی حالا تکه تکه شدند. یک قومی داشتیم به نام روم بعدها تکه تکه شدند تبدیل

به کشورهای ریز و کوچک شدند! اگر بنا بود قومیت‌گرایی مرتباً توسعه پیدا بکند این اقوام باید زنده می‌ماندند. ولی یک جمعیت کوچکی بوده به نام شیعه الان بیش از پانصد میلیون جمعیت دارد. و چنانچه ارگانیزه کردنش و ساختارهای متناسب و بهینه شدن ساختار نظری و عینی‌اش را در همه قسمت‌ها نداشته باشد آسیب‌پذیر می‌شود یعنی به صورت یک رفتار گروهی و عمومی باقی می‌ماند.

## ۲/۲ - ایجاد ساختارهای بزرگ اجتماعی به معنای سازمان در سطح جهانی

(س): یک نکته‌ای اینجاست و آن اینکه حتی در اداره جامعه‌مان - و البته در مقیاس جهانی بیشتر - تلقی غالب این است که خود جامعه را یک سازمان بزرگ تصور بکنیم تا بتوانیم به صورت سازمانی مدیریت بکنیم به همان گونه که یک اداره را تحت کنترل در بیاوریم، امر و نهی بکنیم. عناصر معین بکنیم یک جامعه که فراتر از یک محیط بسته سازمانی است، چنین فعال‌تر و آزادتر و زنده‌تر عمل می‌کند تا یک سازمان، یعنی اینکه جامعه را نمی‌توانی این چنین تصور بکنی. صرف نظر از جامعه در عرصه جهانی که می‌آئیم این مسئله بیشتر مطرح است.

(ج): مسئله که نوع تعریف شما از سازمان چگونه است؟ گاهی سازمان را در شکل یک پادگان و گروه کوچک تعریف می‌کنید. و گاهی در شکل یک ساختار بزرگ تعریف می‌کنید. به عبارت دیگر چگونه تفویض و توزیع اختیار می‌کنید؟ چقدر تحرک را می‌پذیرید؟ این مهمترین مطلب است.

(س): مشکل همین جاست که می‌فرمائید یک جایی وجود دارد که اختیار می‌دهد و یا نمی‌دهد.

(ج): می‌خواهم بگویم در جامعه جهانی هم این گونه است. کسی را که شناسنامه ندارد هیچ جای دنیا سوار هواپیما نمی‌کنند. ما الان شناسنامه نداریم، اروپا، هند، آلمان، انگلیس، هر کجا برویم، ضوابط جهانی داریم. منتهی باید معلوم باشد سقف چه ضوابطی جهانی است؟ سقف چه ضوابطی بین‌المللی و سقف چه ضوابطی



ملی و یا خانوادگی است؟ اینکه ما موضوعات را بشناسیم و نیز نسبتشان را به هم بشناسیم و در سطح خودشان بخواهیم ارگانیزه‌اش بکنیم. این مهم است.

۱/۲/۲ - ضرورت کثرت موضوعی در عین داشتن سازمانی جهانی برای ایجاد وحدت فرهنگی

(س): این مطلبی را که درباره شناسنامه فرمودید اینها برای نیازهای مشترک بشر است. الان یک فرهنگ یا یک تمدنی به اسم تمدن غرب خودش را تحمیل کرده، خودش را هم می‌گویند تمدن غرب با بحران مواجه است و در آینده نمی‌تواند اینگونه ادامه پیدا بکند. فلذا در آینده یک فرهنگ واحد نمی‌تواند همه امور را دیکته بکند و تحت نفوذ خود در آورد باید کثرت‌گرایی فرهنگی صورت بگیرد.

(ج): کثرت موضوعی را ما استقبال می‌کنیم ما هم وقتی تعمیم می‌دهیم با یک حکم مطلق همه را با یک چوب نمی‌رانیم اتفاقاً کثرتی را که ما می‌گوئیم عمیقترین و دقیقترین است ما می‌گوئیم قدرت را تا هر جا که می‌توانی تعمیم بده و بعد هر چیز را به نسبت چیزهای دیگر تخصیص بده یعنی نحوه اطلاقش فرق می‌کند ما نمی‌گوئیم اگر طرف یهودی هم هست، با او مسلمانی سلوک کن بلکه می‌گوئیم تو در عقاید خودت در این میدانها آزادی. بستر اجتماعی که برای فرم دادن به ساختارش درست می‌کنیم به گونه‌ای باشد که کم نقطه ضعفهایی را متوجه بشود از یک چیزهایی دست‌بردار به یک چیزهایی رو بیاورد. بستر پرورشی برایش می‌سازیم، نمی‌گوئیم که یهودی نباش. و اگر کافر است نمی‌گوئیم کافر نباش. بستری درست می‌کنیم که محارب نباشد و همینطور...

(س): نهایت می‌گوئید چیزی درست کنیم که همه مسلمان شوند بعد هم شیعه اثنی‌عشریه بشوند این که دوباره همان وحدت فرهنگی شد چون شیب درست می‌کنید به سمت یکپارچگی.

(ج): آیا این بد است؟ اینکه ناهنجاریها از بین برود، بد است؟

(س): از بحثهای مهم همین است که اصلاً اینکه اینرا مبدأ ناهنجاری می‌گیرید تلقی صحیحی نیست. اتفاقاً این مبدأ تعاون فرهنگی است.

(ج): خوب ما تعاون، همکاری و هماهنگی را قاعده‌مند می‌کنیم.

(س): ولی شما با این کار می‌خواهید یکصدایی فرهنگی ایجاد بکنید.

(ج): شما که نمی‌خواهید بگوئید که مردم همه با هم دعوا کنند. قایل به ناهنجاری که نیستید. ما می‌خواهیم تفاهم بالا رود.

(س): ناهنجاری برای این است که یک نگاه بدبینانه‌ای نسبت به فرهنگ‌های مختلف از هم ایجاد کرده‌اید به مسلمانها گفته‌اید غیر مسلمانها دشمن شما هستند. هم‌نطور یهودیها و بودائیها و... و همه نسبت به هم بدبین هستند.

(ج): ما که می‌گوئیم «قل تعالوا علی کلم سوأ بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله» از این بهتر چه می‌خواهید؟

(س): البته جبر روزگار ما را وا داشته که به این آیه هم توجه بکنیم. تا حالا می‌گفتیم از شیعه یک قدم پایمال را دروتر نمی‌گذاریم، سنی‌ها هم که هیچ؛ کم کم دیدیم این طور نمی‌شود مجبوریم به علائق دیگر ستها و فرهنگها هم توجه بکنیم و با همدیگر همزیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشیم. به این آیات هم توجه کردیم.

۲/۲/۲ - سرپرستی تکامل نیازمندیها مبدأ وحدت اجتماعی

(ج): بسیار خوب آیا تسالم مبنا می‌خواهد یا نه؟ حال بر سر برسد چه چیزی با هم بسازیم؟ بر سر تکامل تاریخ؟

(س): خیر! سر نیازهای مشترکمان.

(ج): بسیار خوب بر سر تکامل تاریخ یا تکامل نیازمندیها.

(س): اگر تکامل هم بگوئید، تکامل نیازمندیهای مشترک است.

(ج): می گوئیم هر کسی این قدرت را داشت که کلیه نیازها را بپوشاند. نیازهای تکاملی را هم در همه

صحنه‌ها بپذیرد او حق دارد حرف را به وحدت برساند.

(س): اصلاً اینکه به وحدت برساند زیر سؤال است! بنا نیست کسی چیزی را به وحدت برساند.

(ج): پس به تنازع برساند؟

(س): خیر لزوماً هم معنایش تنازع نیست.

(ج): مگر نمی گویند به تعاون و تفاهم برساند؟

(س): تعاون یعنی سهم سهم بشود. در نظام بین‌الملل که درست می‌شود یک بخشی را در این فرهنگ

جهانی شما سهیمید. و یک بخش را دیگری سهیم است. در آن بخشی که او سهیم است شما کاره‌ای نیستی

یعنی اگر او نبود این نظام ناقص بود.

(ج): حرف شما معنایش اینست که، اگر در بحث از نقطه مختصات مختلف به یک بحث ننگریم، ضعفها و

نارسانیهایش نسبت به تکامل دیده نمیشود. ما هم این حرف را قبول داریم. ما می‌گوییم بیایید بحث کنیم

بینیم چه کسی می‌تواند بهتر هماهنگ بکند؟

(س): آخرش می‌خواهید بگوئید ما بهتر می‌توانیم هماهنگ بکنیم! ببینید، هماهنگ کردن متفاوت است با

سهیم بودن، یک وقت می‌گوئید همه هستند من هم رئیس آنها هستم و هماهنگشان می‌کنم مثل رئیس قبیله

و یک وقت می‌گوئید همه با هم تفاهم و تسالم کنیم. این خیلی فرق دارد.

(ج): اینها که در ناهماهنگی و هرج و مرج نمی‌خواهند زندگی بکنند. و برای هماهنگ شدنشان هم باید

یکنفر بیاید هماهنگ بکند. چاره‌ای جز این نیست.

(س): راه سومی هم هست، می‌گویند: هماهنگ شدنش به این است که به هر فرهنگی و به هر تمدنی یک نقشی بدهید.

(ج): عیبی ندارد این یک نظریه است. حالا ببینیم آیا این نظریه می‌تواند در وحدت و کثرت و تنوع موضوعات، هماهنگی ایجاد بکند یا نمی‌تواند؟

(س): می‌گویند اگر غیر از این باشد به تنازع می‌انجامد اگر می‌خواهید تنازع نباشد باید به همه هویت بدهید همه را احترام بگذارید و به همه سهم بدهید. نه اینکه بگویی تو باید حذف بشوی یا باطلی یا بدی و از اول در مقابلش گارد بگیری. باید بگویی تو هم محترمی، مستدلی و مقننی، متتها سهم تو همینقدر است. سهم دیگری هم همینقدر است و همینطور بقیه. تا آنوقت بتوانند با هم نظام هماهنگی را بسازند. ولی اینکه یک فرهنگ بیاید و بگوید من همه چیز را معلوم و معین می‌کنم که جای هر چیز کجا باشد هر کس هم چقدر اختیار داشته باشد چقدر نداشته باشد. این پذیرفته نیست.

(ج): خیلی خوب! اگر هر فرهنگی - از هر یک از سهامداران - نقشه برای کل داشته باشد و نقشه را عرضه کنند چه اشکالی دارد؟

(س): اگر همه این ادعا را بخواهند داشته باشند این همان تنازع فرهنگی و برخورد تمدنها است.

(ج): همه بیایند طرح و نقشه‌شان را عرضه کنند. تا آن طریحی که قابلیت هماهنگ کردن کل را داراست، مورد اتفاق قرار بگیرد.

(س): ببینید پیش فرضها غلط است. شما فرض را بر این گرفتید که یکی از این مدعیان حرفشان درست است و بقیه حرفشان نادرست است. حالا بیایید گفتگو کنیم و عرضه کنیم تا معلوم بشود حرف چه کسی درست‌تر است؟

(ج): پس می‌گویید هیچ حرفی درست نیست؟

(س): خیر می‌گوییم: همه حرفها به اندازه خودشان درست است. و نیز هیچ حرفی هم مطلق نیست.

(ج): ما هم نمی‌گوییم حرفی مطلق است. ما هم قائل به نسبی‌گرایی مذهبی هستیم و در این قسمت هم عقیده هستیم.

(س): این قسمت بحث اتفاقاً از شاه مهره‌های بحث است. در این مقوله باید بیشتر به آن پرداخته بشود.

۳/۲/۲ - هماهنگی کل در عینیت بعنوان پیش فرض اصلی در تکامل ساختار جهانی

(ج): بهر حال ما هماهنگی کل را در عینیت، ضروری می‌دانیم. پیش فرض اصلی، تکامل کل است.

(س): این جهت تقریباً مورد اتفاق است همه هماهنگی کل را قائل هستند. و اینکه باید زمینه‌های اختلاف و تنازع برداشته بشود.

(ج): نتیجه اینکه: ۱- تکامل کل، یک اصل است ۲ - هماهنگی که مظهر تکامل است، ضروری است. یعنی اگر هماهنگی نباشد طبیعتاً تنازع است.

۴/۲/۲ - ضرورت داشتن ابزار هماهنگی با ظرفیت خاص متناسب با خودش

سوم اینکه هماهنگی بدون ابزار محال است محقق بشود. این یک چیزی نیست که بدون علت باشد. ابزارش هم باید ظرفیت هماهنگی داشته باشد. این صحبت‌های اصلی ماست.

(س): بحث در دید سازمانی نسبت به کل جهان بود که بحث به اینجا کشیده شد.

(ج): هماهنگی هر موضوعی به حسب خودش است. هماهنگی انواع مختلف دارد. هماهنگی شبکه‌ای، هماهنگی متمرکز و... نا هماهنگی و ناهنجاری را هم کسی امضاً نمی‌کند.

۵/۲/۲ - تفاوت بین مراتب هماهنگی در ظرفیت و موضوع با یکدیگر

حالا این هماهنگی ظرفیت می‌خواهد و موضوع می‌خواهد اگر موضوعش جهانی است «تعریف، تکلیف، تطبیق» در یک سطحی ارگانیزه می‌کند. نه اینکه کل جهان را سازمان می‌کند. یعنی درباره امنیت بین‌الملل

جهانی یک نوعی تصمیم‌گیری می‌شود و نیز درباره اقتصاد و... نوعی تصمیم‌گیری می‌شود دستگاه بین‌المللی حاکم و محکومی دارد. گیرم که شما ابتدائاً و مستقیماً سازمان را تا جزیی‌ترین سطح نیاورید ولی ناچاراً آثارش را تا جزیی‌ترین سطح می‌آورید، در آن بستر است که روابط بین‌الملل شکل قانونی پیدا می‌کند یعنی می‌گویند: در چارچوبه این قوانین و رضایت خودتان بنشینید قرار داد را بر اساس چهار اصل تنظیم کنید. و بعد بیایید در بستر دوم. معنی ارتباط همین است و این خودش قواعدی دارد. که مثلاً منابع و مسائل و شرائط ارتباطی اجتماعی تکنیکی و طبیعی شما چیست؟ بر مبنای آن مذاکره کنید و معاهده ببندید پس اینکه بگوئیم هماهنگی سازمانی جهانی در ارتباط با «تعریف و تکلیف و تطبیق» است، با هماهنگی یک سربازخانه بسته قطعاً فرق دارد. آن تعریف و تکلیفِ اولی بستر شامل را درست می‌کنند و دامنه و فضای فعالیت را تعریف می‌کند هر چند ما می‌توانیم در یک طرف حرکت کنیم و کسی به ما دستور سازمانی ندهد که این معامله را بکن یا آن معامله را نکن ولی شاخصه‌های اصلی تعریف که عوض بشود کلیه مبادلات وضعش فرقی می‌کند. حتی طبقه‌بندی هم کالایی است. شما در «بیمه جهانی» بیمه هستید هر کالایی نام و درجه مخصوص خود را دارد و قیمت بیمه‌اش متناسب با درجه کالا فرق می‌کند و شما به این تعریف محکومید. نمی‌توانید کار دیگر بکنید البته می‌توانید بیمه نکنید که آن حرف دیگری است.

از این مطلب بگذریم بنابراین معنای هماهنگ‌سازی سازمان جهانی با هماهنگی یک سازمان کوچکی که به صورت بسته عمل می‌کند خیلی فرق دارد آن نسبت به یک موضوعات خاصی است که برای شما یک فضای تحرک درست می‌کند. در آن فضا هم ارتباط برقرار کردنش یک قواعدی دارد که محدودیت و یا مقدورات و موانع ملی‌تان آن را تعریف می‌کند. این درباره یک فلسفه نیست واقعیت جهانی این است که همکاریها، ارتباطات، موضع‌گیری‌ها در یک فضای جهانی انجام می‌پذیرد.

(س): گفته می‌شود الآن فرهنگ غرب به اوج سیطره خودش رسیده و خودشان برآورد می‌کنند که با یک مقابله‌هایی روبرو خواهند شد و جهان در آستانه یک تحول جدید است و باید نظم جدیدی در آن بوجود بیاید.

(ج): که شما مبشر یک دنیای جدیدی هستید. و در نظم جدیدی که می‌خواهد بوجود بیاید، برای اولین قدم بیاییم ما از حرفهایمان دست برداریم!

(س): به ما می‌گویند شما مسلمانها هم می‌خواهید همین اتفاق بیافتد با این تفاوت که آمریکا و غرب بروند کنار تا مسلمانان رئیس بشوند. یعنی تا حالا آنها امر نهی کردند و خودشان را همه جا ارباب می‌دانستند از این به بعد مسلمانان خودشان را ارباب می‌دانند.

(ج): یک نکته‌ای عرض کنم و پایان عرائض باشد این ابوموسی عسری هم از عمروعاص همینگونه گول خورد. گفت: بیا تو علی را خلع کن و من هم معاویه را خلع کنم. ابوموسی پذیرفت در پای منبر عمروعاص گفت من سبقت بر تو نمی‌گیرم اول تو برو و رفت و گفت من علی را مثل این انگشتر از دستم در آوردم ولی وقتی نوبت به ابوموسی که رسید معاویه را ابقاً کرد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»





بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: تبیین فرهنگ و علل و عوامل آن در محور تأمین منابع

## جلسه ۶

فهرست مطالب:

۱ - بررسی سه فرض (۱ - ملاحظه درون فرهنگ ۲ - ملاحظه درون و بیرون فرهنگ ۳ - ملاحظه درون و

بیرون فرهنگ به لحاظ فرهنگ) در تبیین محورها و موضوعات تأمین منابع ۸۷

۱/۱ - تفاوت فرض دوم (ملاحظه درون و بیرون فرهنگ) با فرض سوم (ملاحظه درون و بیرون فرهنگ به

لحاظ فرهنگ) ۸۷

۲/۱ - طرح دو احتمال پیرامون ملاحظه درون و بیرون فرهنگ به لحاظ فرهنگ ۸۷

۱/۲/۱ - احتمال اول: اضافه «نظام انگیزش، پرورش، گزینش» به «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» ۸۷

۲/۲/۱ - احتمال دوم: اضافه «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» به «تولید، توزیع، مصرف» و «نظام انگیزش، پرورش

و گزینش» ۸۸

۳/۱ - «انگیزش، پرورش و گزینش» احتمال به عنوان عوامل برونزای فرهنگ ۸۹

۱/۳/۱ - بهره‌وری‌های «سیاسی، فرهنگی و اقتصاد» به عنوان وسیله‌های انگیزشی ۸۹

۲/۳/۱ - ساختارهای پرورش جامعه به عنوان وسیله‌های پرورشی ۸۹

۳/۳/۱ - ساختارهای اجتماعی و در سطح خرد، کلان، توسعه، به عنوان وسیله‌های پرورشی ۸۹

۴/۱ - تفاوت ملاحظه سیاست و اقتصاد موضوعاً و ملاحظه آثار فرهنگی این دو بُعد ۹۰

۵/۱ - قاعده روشی: لزوم ملاحظه آثار مربوط به موضوع تحقیق سنت به موضوعات مرتبط با موضوع

تحقیق ۹۰

۲ - رابطه ساختار جهانی ساختارهای بین‌المللی و ملی ۹۲

۱/۲ - حاکم بودن ساختار بین‌المللی (یا جهانی) بر ساختارهای منطقه‌ای و ملی تغییرات در موضوعات کلان

و الگوهای توسعه ۹۲

۲/۲ - محکوم بودن ساختار منطقه‌ای از ساختارهای بین‌المللی (تغییرات در سطح خرد) ۹۳

۳/۲ - تغییرات در بهره‌وری، در سطح ملی ۹۴

۳ - تبیین مفهوم فرهنگ در جهانی شدن فرهنگی ۹۴

۱/۳ - فرهنگ به معنای تعریف «سرعت، دقت، تأثیر» ۹۴

۳/۳ - هماهنگ‌سازی و بهنجاری رفتارهای عینی بستر متوسط ساختارهای وظیفه فرهنگ ۹۴

۴/۳ - بریده بودن اطلاعات حسی جامعه از اطلاعات ارزشی چالش اساسی کشور ۹۵

۵/۳ - لزوم ملاحظه بیرون ساختارها علاوه بر خود ساختارها در بحث جهانی شدن فرهنگی ۹۶

۶/۳ - امکان طرح بحث جهانی شدن در دو مرحله متوالی ۹۶

۱/۶/۳ - بررسی ساختارهای عینی در فاز اول و بررسی علل و عوامل وضعیت موجود جهت تکامل آنها در

فاز دوم ۹۷

۷/۳ - ساختارها به عنوان عوامل فرهنگ‌ساز (اخلاق، افکار، رفتار) نه به معنای خود فرهنگ ۹۷

۱/۷/۳ - تابعیت فرهنگ (اخلاق، افکار، رفتار) از ساختارهای اجتماعی ۹۹

## بسمه تعالی

جلسه ۶ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۲۴/۱/۷۹

عنوان: تبیین فرهنگ و علل و عوامل آن در محور تأمین منابع

۱ - بررسی سه فرض (۱ - ملاحظه درون فرهنگ ۲ - ملاحظه درون و بیرون فرهنگ ۳ - ملاحظه درون و

بیرون فرهنگ به لحاظ فرهنگ) در تبیین محورها و موضوعات تأمین منابع

بحث این جلسه این است که اصولاً «محورها و موضوعات تأمین منابع» چیست؟ طبیعی است که همواره

۳ فرض در مقابل ما قرار دارد: ۱ - درون فرهنگ بتهائی ملاحظه شود. ۲ - درون و بیرون فرهنگ توأمأ

ملاحظه گردد. ۳ - درون فرهنگ و بیرون آن، «بلحاظ فرهنگ» مورد توجه قرار گیرد.

۱/۱ - تفاوت فرض دوم (ملاحظه درون و بیرون فرهنگ) با فرض سوم (ملاحظه درون و بیرون فرهنگ به

لحاظ فرهنگ)

اما تفاوت اینکه بیرون فرهنگ همراه با ملاحظه فرهنگ باشد با صورتی که بیرون فرهنگ بدون لحاظ خاص

برای فرهنگ باشد در این است که اگر مثلاً کلمات سیاست و اقتصاد در عناوین اصلی بیرونی آمد معنایش

این است که بیرون فرهنگ، ضرورتاً بدون «لحاظ فرهنگ» ملاحظه شده است. اما اگر بیرون بگونه‌ای بود که

عبارت، یک عبارت فرهنگی باشد آنگاه سیاست و اقتصاد، زیر بخش آن قرار می‌گیرد.

۲/۱ - طرح دو احتمال پیرامون ملاحظه درون و بیرون فرهنگ به لحاظ فرهنگ

۱/۲/۱ - احتمال اول: اضافه «نظام انگیزش، پرورش، گزینش» به «فرهنگ، سیاست و اقتصاد»

مثلاً زمانی که می‌گوییم بیرون را نظام «انگیزش، پرورش و گزینش» قرار می‌دهیم وزیر بخش این سه عنوان

را انگیزش «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» قرار می‌دهیم هیچ اشکالی ندارد چرا که ما داریم فرهنگ سیاست

را ملاحظه می‌کنیم. هکذا نظام پرورش «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» یا نظام گزینش «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» نیز از همین مقوله است. چون در هر سه صورت، می‌خواهیم بگوئیم مسائل مورد توجه خارج از فرهنگ چگونه‌ای است که باید دید بشر چگونه تحریک می‌شود و چگونه پرورش می‌یابد و چگونه گزینش صورت می‌گیرد؟

۲/۲/۱ - احتمال دوم: اضافه «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» به «تولید، توزیع، مصرف» و «نظام انگیزش، پرورش و گزینش»

البته باز درون «انگیزش، پرورش و گزینش» هم می‌تواند یک واسطه قرار گیرد تا مستقیماً آنرا روی عناوین «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» ببریم. یعنی چنین بنویسیم: نظام «انگیزش تولید»، «انگیزش توزیع» و «انگیزش مصرف». و سپس آنرا روی عناوین دیگر ببریم. در این حال می‌خواهیم بگوئیم می‌توانیم عوامل غیر فرهنگی را مرتباً به مراتب پائینتر ببریم و آنها را از حاکم بودنشان خارج کنیم تا بگوئیم می‌خواهیم آنها را از نقطه نظر مختصات آثار فرهنگی مورد بررسی قرار دهیم. آیا نتیجه امر این است که «سیاست» را موصوف آخر بگذاریم یا مضاف اول؟ طبعاً بایست مضاف اول باشد. در این حال چنین عناوینی حاصل می‌آید: «سیاست تولید انگیزش»، «سیاست توزیع انگیزش» و «سیاست مصرف انگیزش». و سپس می‌گوئیم و «سیاست تولید پرورش»، «سیاست توزیع پرورش» و «سیاست مصرف پرورش». به تعبیر دیگر مضاف اول آن، کلمات «سیاست» «فرهنگ» و «اقتصاد» می‌شود. طبیعی است اگر سیاست، مضاف اول باشد دیگر معنای مضاف‌الیه آخر را نمی‌دهد. حال می‌توان این کلمات را «تولید، توزیع و مصرف» اضافه کرد و هر یک را در یک صفحه نوشت.

(س): پس اول، «انگیزش» است و بعداً «تولید».

(ج): خیر! اول «تولید» است. لذا می‌شود: «سیاست تولید» و سپس «انگیزش» را هم اضافه می‌کنیم؛ یعنی «سیاست تولید انگیزش». معنای این عناوین حتماً در خاطر شریفان هست که ابتدائاً بایست «تولید، توزیع و مصرف» را که در ماتریس می‌آوریم در ستون چنین بنویسیم: «انگیزش، پرورش و گزینش». و در سطح که قرار است به آن اضافه شود می‌نویسیم: «تولید، توزیع و مصرف». طبعاً عنوان اصلی در این میان و بنابر قاعده عبارت است از: «تولید انگیزش» (که انگیزش، اصل است)، «تولید پرورش» (که پرورش اصل است) و «تولید گزینش» (که گزینش اصل است). و سپس «تولید انگیزش» و... را در ستون می‌آوریم و در سطر آن «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» را می‌نویسیم. البته پیداست که معنای سیاست در اینجا همان «سیاستگذاری اجرائی» است و با مفهوم قبلی متفاوت می‌شود. یعنی موضوع ما در بیرون، مسئله «انگیزش، پرورش و گزینش» می‌شود.

۳/۱ - «انگیزش، پرورش و گزینش» احتمال به عنوان عوامل برونزای فرهنگ

۱/۳/۱ - بهره‌وری‌های «سیاسی، فرهنگی و اقتصاد» به عنوان وسیله‌های انگیزشی

(س): «بیرون» به چه معناست؟

(ج): بمعنای عوامل برونزای فرهنگ - یعنی محیط آنها - است که عبارتند از: «انگیزش اجتماعی»، «پرورش اجتماعی» و «گزینش اجتماعی».

۲/۳/۱ - ساختارهای پرورش جامعه به عنوان وسیله‌های پرورشی

پیداست وقتی که شما می‌خواهید برای انگیزش، شاخصه تحریکی بدهید، از بهره‌وری‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی یاد می‌کنید که وسیله‌های انگیزش بشمار می‌روند. یعنی کل تحریکاتی که از بیرون واقع می‌شود مدنظر قرار می‌گیرد.

هکذا در این خصوص در بعد پرورش نیز می‌توان از نظام آموزش و پرورش، نظام هنر و کلیه ساختارهای پرورشی جامعه یاد کرد که همگی بعنوان شاخصه قلمداد می‌شوند.

۳/۳/۱ - ساختارهای اجتماعی و در سطح خرد، کلان، توسعه، به عنوان وسیله‌های پرورشی

همچنین است در بعد گزینش - اعم از اینکه ساختار، سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی باشد - طبق ضابطه‌ای یک فرد گزینش می‌شود و جامعه بر آن اساس، اختیاراتی را به او اعطا می‌کند. طبعاً اختیارات مراکز یا بنگاهها یا نظامات «خرد، کلان و توسعه» همگی در امر گزینش معنا می‌شود.

مجموعه تمامی اینها «بیرون» یک فرهنگ را می‌سازند که چه چیزی را به رسمیت می‌شناسند؟ مثلاً جایگاه یک متخصص بانک مرکزی، در اقتصاد کلان است و جایگاه کارشناس شورای عالی امنیت ملی، در کلان سیاسی است و سایر متخصصان جامعه که در سطوح توسعه و کلان و خرد مشغولند. تا جایی که به کارخانه می‌رسد که متخصص امر بصورت مدیر عامل یا حسابدار یا مهندس فنی یا... تعریف می‌شوند اما همگی در سطح خرد کارشناسی، دارای جایگاهند - به تعبیر دیگر اداره فنی یک کشور مستلزم تخصص‌هایی است و گزینش نیز بر اساس همین معلومات و خوانده‌ها صورت می‌گیرد. لذا جامعه دارای یک دسته از تحریکات و انگیزشهاست. پس از آنکه فرد آمادگی پیدا کرد که روی فکر خود کار کند برای او بستر آموزش ایجاد می‌کنند تا به تحصیل و تدریس بپردازد. حتی جامعه برای کسی که می‌خواهد به تولید علم بپردازد ایجاد انگیزش می‌کند. بنابراین پرورش و گزینش، در سه بعد تولیدی، توزیعی و مصرفی معنا می‌دهد. در اینجا دیگر ضرورتی ندارد وارد جزئیات مربوط به شاخصه‌ها بشویم.

۴/۱ - تفاوت ملاحظه سیاست و اقتصاد موضوعاً و ملاحظه آثار فرهنگی این دو بُعد

نتیجه بحث تا اینجا این شد که هرگاه سخن از «انگیزش، پرورش و گزینش» به میان می‌آید در واقع مفاهیمی لحاظ شده است که مشترک بین نظامات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» است. البته گاهی سیاست

را بالا برده و آنرا درشت می‌کنیم و گاهی آنرا تحت‌الشعاع خصلتی از سیاست که برابر ماست قرار می‌دهیم. حال در آنجا که می‌خواهیم آنرا وصف «انگیزش» ببینیم مفهوم «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» دیگر بمعنای نظام سیاسی نیست چرا که در حال ملاحظه اثر فرهنگی آن هستیم و از «سیاستگذاری در انگیزش» سخن می‌گوئیم. البته وقتی آنرا در عناوین تولید، توزیع و مصرف و گزینش می‌آوریم در امر گزینش، اسمی از ساختارهای سیاسی در بعد شاخصه آن آورده می‌شود. هکذا در امر پرورش، اسمی از علوم سیاسی آورده می‌شود کما اینکه از تحقیقات سیاسی آن نیز سخن می‌گوئید. و هکذا در بعد مصرفی آن نیز حقیقت به همین منوال است.

نتیجه مطلب این است که هرگاه ما بخواهیم بعد فرهنگی را از بیرون ملاحظه کنیم ضرورتی نیست که از بعد اقتصادی بعنوان یکی از محورهای اصلی بیرونی نام ببریم. البته اگر بخواهیم جامعه و نه فرهنگ آنرا ملاحظه کنیم حتماً زمانی که از فرهنگ خارج می‌شویم بایست بسراغ سیاست و اقتصاد برویم. چون اگر «جامعه» است در جامعه، اقتصاد و سیاست بعنوان دو امر بیرون از فرهنگ قلمداد می‌شوند کما اینکه وقتی می‌خواهیم سیاست را ملاحظه کنیم. بایست فرهنگ را ذکر کنیم. اما در آنجا که موضوع بحث ما جامعه نیست. بلکه «فرهنگ» است بایست آثار آنها را بر فرهنگ ملاحظه کنیم. چون در این حال برای ما، ملاحظه «اثر» مهم است. این همان سیری است که بذهن ما می‌رسد. بنابراین بیرون و درون فرهنگ بصورت اجمالی مورد دقت گرفت. اگر سؤالی دارید بفرمائید.

۵/۱ - قاعده روشی: لزوم ملاحظه آثار مربوط به موضوع تحقیق سنت به موضوعات مرتبط با موضوع

تحقیق

(س): اصل این فرمایش شما صحیح است که اگر ما بخواهیم بیرون فرهنگ را صرفاً ملاحظه کنیم دیگر لحاظ استقلالی خود آن موضوعات در مجموعه مورد بحث و بصورت مستقیم ضرورتی ندارد بلکه بایست

اثر آن را مورد دقت قرار دهیم اما اینکه بخواهیم در خصوص موضوع مورد بحث خودمان - یعنی رابطه سیاست و فرهنگ و اقتصاد در قالب همین اوصافی که فرمودید - تأمل کنیم قضیه به چه شکل خواهد بود؟ (ج): یادمان نرود که انگیزش، برابر با گرایش است و خود آن بعنوان یک امر فرهنگی محسوب می‌شود. نهایت امر این است که آنچه را بر آن اثر دارد می‌خواهیم مورد توجه قرار می‌دهیم لذا از دستگاه تولید سیاسی یا اقتصادی سخن می‌گوئیم. اصولاً انگیزش، ایجاد یک نحوه تمایل و گرایش را بدنبال دارد.

(س): یک سخن این است که آیا ما اصل این ایده را می‌توانیم در قالب این وصف، قابل تحقق بدانیم و از تأثیر فرهنگ بر سیاست و اقتصاد به آن صورتی که گذشت سخن بگوئیم؟ اما سخن دیگر این است که بگوئیم فعلاً مجال پردازش این بحث در این دوره نیست.

(ج): می‌توانید اصلاً آنرا بعنوان یک قاعده بزرگ ببینید و بگوئید وقتی ما می‌خواهیم اثر آنرا بر فرهنگ ببینیم بایست اثر را بزرگ کرد و موضوع را تحت الشعاع اثر قرار داد. طبعاً یک موضوع، دارای چندین اثر است و یک اثر ندارد اما آن اثری که متناسب با کار و فرهنگ است بایست نسبت به سایر آثار، اصل قرار گیرد که در این حال این اثر عملاً بالا قرار می‌گیرد و بقیه به لحاظ آن ملاحظه می‌شود. سپس در مقام تطبیق آن بگوئید حالا آیا انگیزش، برابر با گرایش است؟ آیا پرورش، پیدایش یک ساختار - در ذهن یا حساسیتها یا خصوصیات یک شخص - و پیدایش یک فرم خاص است؟ آیا گزینش، انتقال یک فرم از درون شخص به یک فرم اجتماعی است؟ چون در مقام گزینش، اگر دهها سازمان نیز ایجاد شود اما نتوانیم متناسب با آن منصب، به گزینش فرد شایسته در مقام توزیع اختیارات مبادرت کنیم اصل اختیارات نیز ضایع می‌شود و به صفر می‌رسد. لذا یک سازمان به دو شرط، سازمان است: اولاً روابط و تناسبات سازمان صحیح باشد و ثانیاً روابط و تناسبات افرادی که مشغول می‌شوند چه بلحاظ حساسیتها، افکار و عملکردها بایست متناسب با



مناصب هر یک باشد و الا امور مختل می‌شود. مثل اینکه یک فرد با تحصیلات ششم ابتدائی یا لیسانس،

وارد مجلس شورای اسلامی شود اما اطلاعی از خرد و کلان امور نداشته باشد و اهل مطالعه نیز نباشد!

(س): این قاعده صحیح است اگر بخواهیم موضوع را ببینیم و اثر خاص مربوط به آنرا بزرگ کرده و سایر

آثار را به نسبت با آن اثر خاص ملاحظه کنیم. اما چنانچه عرض کردم باید دید آیا نسبت به موضوع مورد

بحث نیز این مدل، جاری است یا خیر؟ البته اگر لازم باشد به این بحث باز می‌گردیم اما فعلاً مفروض این

است که این مدل صحیح است لذا یک گام جلوتر می‌رویم اما باز با دو کمبود مواجهیم: اولاً بین ما و پاسخ

به آن سؤال - که می‌خواستیم ببینیم معیار ما در تأمین منابع چیست - فاصله وجود دارد. لذا الان صرفاً به به

عناوین کلی بحث رسیده‌ایم که البته عناوین وصفی‌اند.

(ج): بله همینطور است ولی سپس بایست به عناوین کلی مضاف و مضاف‌الیه برسید.

(س): ثانیاً آنچه که در مقام مضاف و مضاف‌الیه مورد توجه قرار می‌گیرد این است که طی مباحث گذشته در

خصوص تبیین مفهوم جهانی شدن اگر بخواهیم فرض را بر این بگذاریم که با بیان این اوصاف قرار است

مشابه با آنها شاخصه‌هایی بدست آید معنایش این است که اگر مباحث گذاشته را هم نمی‌کردیم به جایی

ضرری نمی‌رساند!

(ج): کدام بحث؟

۲ - رابطه ساختار جهانی ساختارهای بین‌المللی و ملی

۱/۲ - حاکم بودن ساختار بین‌المللی (یا جهانی) بر ساختارهای منطقه‌ای و ملی تغییرات در موضوعات کلان

و الگوهای توسعه

(س): بحث مفهوم جهانی شدن. لطفاً تأثیر آن بحث را در بحث تأمین منابع بفرمائید.

(ج): یک مطلب دیگر نیز مطرح است به اینکه ما معنای جهانی شدن را نظام و ساختار گرفتیم (و البته مهمترین قسمت را هم نظام دانستیم). حال زمانی که نظام، به «تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا» مبادرت می‌کند این نکته را می‌داند که بقیه در آن فضا تنفس می‌کنند. مثلاً در امور طبیعی، مسائلی بنام «جاذبه» وجود دارد که اگر تغییر یابد وضعیت گازها نیز تغییر پیدا می‌کند. چه اینکه گازی مثل اکسیژن باندازه کافی در تمامی کرات آسمانی وجود ندارد چون هر یک از گازها در جاذبه خاصی می‌توانند از یک ترکیب، ساختار، بافت و درصد خاصی بهره‌مند شوند و فضای تنفس موجودات را فراهم کنند. طبعاً اگر فضای مزبور نباشد انسان و شجر و حیوان و... نیز وجود نمی‌داشت. پس موضوعات جانبی ضرورتی ندارد که در زندگی فردی افراد دخالت کنند بلکه آنها فضا سازند آنها هم یک فضای حاکم. و البته معنای جهانی شدن نیز چیزی جز این نیست.

بنابراین بایست دید چه موضوعاتی، فضای حاکم را بوجود می‌آورند. چون شناخت این موضوعات، ضروری است. اصولاً فضای حاکم بر روابط بین‌الملل چیست؟ قطعاً چنین نیست که این فضا به هیچ وجه، دارای قدرت اجرا نباشد، حتماً چنین قدرتی را داراست اما سهم تأثیر و اجرای آن با سطح مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای متفاوت است. البته ممکن است آنها اصطلاح بین‌المللی را بدون قید و بصورت مطلق برای این فضا استعمال کنند که ما به همان، لقب «جهانی» می‌دهیم. پس آنها این اصطلاح را برای همین فضا استعمال می‌کنند. هر چند ما نیز می‌توانیم بجای لقب جهانی، از همان اصطلاح «بین‌المللی» استفاده کنیم و الا چون آنها از جهانی شدن سخن می‌گویند ما نیز در این خصوص مشکلی نمی‌بینیم.

اینک به همان مثال قبل بر می‌گردیم، گاهی می‌توان گفت پس از آنکه بافت گازهای زمینی مشخص شد آنگاه می‌توان از دمای مناطق حاره و معتدله سخن گفت. ولی بخوبی پیداست که در مناطق حاره و بارده نیز می‌توان نفس کشید و زندگی کرد همچنانکه در مناطق معتدله نیز چنین است. البته ممکن است جایی راحتتر

باشد و جایی سخت‌تر ولی در هر حال زندگی امکان‌پذیر است و از یک قوانین عام زیستی پیروی می‌شود. حال اگر ساختار گازها عوض شود کلیه قوانین منطقه‌ای، تحت‌الشعاع آن تغییر قرار می‌گیرد. همچنین قوانین جهانی و بین‌المللی که ساختار در سطح خود را - بعنوان سطح عمومی - تغییر می‌دهد بگونه‌ای است که آنکه بر آن قوانین، مهیمن است و محدث حوادث بشمار می‌رود و توان تغییر مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» را داراست می‌تواند بر تغییر چنین قوانینی حاکم باشد. بنابراین یکدسته از ساختارها وجود دارند که در سطح بین‌المللی و جهانی، حاکمند. (البته اگر فعلاً دو اصطلاح بین‌المللی و جهانی را مترادف یکدیگر بدانیم.)

#### ۲/۲ - محکوم بودن ساختار منطقه‌ای از ساختارهای بین‌المللی (تغییرات در سطح خُرد)

اما روابط منطقه‌ای، اُمم و تقسیمات بخشی که می‌توان آنها را روابط بین‌الدولی نامید مجبورند در آن فضای حاکم تنفس کنند گرچه سهم آنها صفر نیست و تا اندازه‌ای نیز قدرت تحرک دارند. ولی قطعاً موضوع کار آنها دیگر آن موضوعات بزرگ نیست.

بعنوان مثال و متناظر با این واقعیت در فرهنگ، چنین است که بگوییم از تغییر فرهنگ، کاری می‌آید که تغییر فلسفه، توان انجام آن کار را ندارد. قطعاً کم و زیاد کردن مسائل فلسفی، دارای کارآمدیهای مهمی است اما هیچگاه از قبیل تغییر منطق نیست. چون منطق که عوض می‌شود در واقع بنیان فلسفه بهم می‌ریزد و تمامی تعاریف و احکام آن تغییر می‌یابد. این دیگر از قبیل «قلت و ان قلت» موضعی و بخشی نیست.

#### ۳/۲ - تغییرات در بهره‌وری، در سطح ملی

حال مرحله سوم در درون یک کشور و در سطح ملی که ساده‌ترین تغییرات بشمار می‌رود همانا تغییر در بهره‌وری است.

#### ۳ - تبیین مفهوم فرهنگ در جهانی شدن فرهنگی

آنچه که قبلاً گفته شد موضوع جهانی شدن را از نظر ساختار حاکم بیان می‌کرد و این ساختار، اعم از «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» بود. اما هرگاه لقب «سرعت، دقت و تأثیر» را هم به آن اضافه می‌کنیم و از «تعریف سرعت» سخن می‌گوییم در واقع از فرهنگ محض سخن رانده‌ایم. و هرگاه بجای تکلیف، از معادله و نسبت سخن می‌گوییم و تطبیق آنرا به معنای بکارگیری آن می‌دانیم در واقع از امر دیگری سخن می‌گوییم به اینکه در حال ما توانسته‌ایم در خصوص «قدرت، اطلاع و ثروت» به یک منطق و فرهنگ جدید دست یابیم.

۱/۳ - فرهنگ به معنای تعریف «سرعت، دقت، تأثیر»

اما اگر کلمه فرهنگ را معادل مفهوم ساختار و نظام بدانیم و در مقام تعریف خود کلمه بگوییم حد اولیه این نظام، «جهت» است و موضوع اولیه‌ای که در این جهت طرح می‌شود «کیفیت» است آنگاه از کیفیت متناسب با جهت سخن گفته‌ایم که در واقع یک تناسب ایجاد می‌شود. همچنین موضوعات - و نه موضوع اولیه آن - و نیز مسائل مورد بحث آن همانا مربوط به ساختارها و گونه‌های مختلف کیفیت است که به یکدیگر مرتبطند و یک کیفیت بزرگتر را ایجاد می‌کنند. یعنی از یک کیفیت ساده اجمالی به یک کیفیت تفصیلی مرکب می‌رسیم که همان ساختارهاست. وقتی این ساختارها - اعم از ساختار حساسیتها یا گرایشها یا اعتقادات تا ساختارهای نظری و بینش‌های فلسفی و منطقی تا ساختارهای عینی و اجرائی و نظامات - در هر سطح به پذیرش برسند آنگاه قلب «فرهنگ» را پیدا می‌کنند.

۳/۳ - هماهنگ‌سازی و بهنجاری رفتارهای عینی بستر متوسط ساختارهای وظیفه فرهنگ

پس آنچه که از فرهنگ متوقع است قدرت هماهنگ و بهنجارسازی است. حال این ابزارهای بهنجارسازی، در عینیت آنگونه است که ساختارها وظیفه بهنجارسازی رفتارهای عینی بشر را بر عهده دارند. یعنی حرکاتی

را که بایست جامعه - با حفظ تنوع آنها - انجام دهد نبایست طوری باشد که یکدیگر را خشی کنند و عملاً مقابل یکدیگر صف‌آرایی کنند.

اما این عمل بتنهایی مقذور آن نیست مگر آنکه یک ساختار، بر بالای این عینیت حاکم باشد. این ساختار همان «ساختار اطلاعات» آن است. ولی باز این هم نمی‌تواند بتنهایی کارساز باشد مگر آنکه هماهنگی حساسیتها یا گرایشها یا ارزشها در میان باشد. اگر فرهنگ، در هر سه سطح، هماهنگ شود می‌تواند ناهنجاری در حساسیتهای روانی، سنجشها و امور ذهنی و بینشها و بالاخره در امور عینی را مرتفع نماید. به تعبیر دیگر اگر پذیرش دانستیم بدین معناست که آنچه پذیرفته می‌شود جز فرهنگ یک ملت محسوب می‌گردد. پیداست هرگز امری پذیرفته نمی‌شود مگر آنکه از قدرت هماهنگ‌سازی برخوردار باشد. در غیر این صورت، اگر این امور بصورت جزایر بریده از هم باشند حتماً در عینیت، کاری از پیش نمی‌برند و عملاً به تنازع عینی منجر می‌شود.

۴/۳ - بریده بودن اطلاعات حسّی جامعه از اطلاعات ارزشی چالش اساسی کشور

اکنون اطلاعات حسّی جامعه ما بریده از اطلاعات ارزشی جامعه است بگونه‌ای که اطلاعات ارزشی، به یک نحو متفاوت نسبت به جامعه موضعگیری می‌کند حال آنکه اطلاعات اداری و حسّی جامعه، بگونه‌ای دیگر به ابراز موضع می‌پردازد. این چیزی جز تنازع و برخورد نیست. چون یک فرهنگ و ابزار هماهنگ‌سازی در اختیار ما نیست. از این روست که چالشهای بزرگی در کشور ما ایجاد شده است.

اما از کجا بدانیم که این چالشها مربوط به فرهنگ است؟ این مثال را من برای آقای هاشمی در دوره دوم ریاست ایشان بر مجلس شورای اسلامی آوردم و گفتم الآن دو ماشین تفکر در این جامعه وجود دارد که یکی انتزاعی است و نسبت بین امور را قطع می‌کند بنابراین به التزامات قلبی نسبت به عناوین کلی حرمت و

و خوب و... ختم می‌شود چون موضوعات آنها نیز کلی است. اما یکدسته دیگر مسئول اداره عینیت هستند و نسبت بین امور برای آنها اصل است لذا آنها را از یکدیگر جدا نمی‌کنند. این یک تفکر حسّی است.

حال از یک امر، دو موضع متناقض در یک جامعه ارائه می‌شود و عملاً به چالش بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان منجر می‌شود. ایشان در جواب گفت که ما این مشکل را با مجمع تشخیص مصلحت نظام حلّ کرده‌ایم و من به ایشان گفتم: بله اما حلّ سیاسی و نه فرهنگی! لذا اگر بخواهیم کاری انجام دهید راه چاره این است. متأسفانه امروز این چالش میان دو دستگاه منطقی، آشکارتر و گسترده‌تر شده است و دامنه آن به ساختارهای اجتماعی - مثل ساختار روحانیت - نیز سرایت کرده است و عملاً دو ساختاری که متولی اداره عینی و روحانی جامعه‌اند در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند. لذا قبل از آنکه مشکل، سیاسی یا اقتصادی باشد یک مشکل فرهنگی است.

۵/۳ - لزوم ملاحظه بیرون ساختارها علاوه بر خود ساختارها در بحث جهانی شدن فرهنگی

(س): لطفاً بفرمائید پاسخ دو سؤال قبلی چیست؟

(ج): ما حتماً نیازمند شناخت «تعریف، تکلیف و تطبیق» و سطوح آن در بحث مفهوم جهانی شدن هستیم یعنی بایست ساختارهای «جهانی، بین‌المللی (یا منطقه‌ای) و ملی» را بشناسیم و از ساختارهای قدرت آنها در «سرعت، دقت و تأثیر» (که مربوط به بخش جهانی است) و نیز از ساختارهای مربوط به منابع ارتباط، و مسائل ارتباط و... (که مربوط به جدول جهانی است) و بالاخره مرحله سوم آن که «تأمین، ترکیب و تخصیص» است بایست اطلاع داشته باشیم و آلا اگر اینها ملاحظه نشوند حتماً سه سطح از ساختارها قابل تعریف نخواهند بود. اما اگر این سطح تعریف شوند آیا باز بحث سطوح «جهانی، بین‌المللی و ملی» تمام می‌شود یا اینکه بایست به بیرون این ساختارها نیز نظری بیفکنیم؟

۶/۳ - امکان طرح بحث جهانی شدن در دو مرحله متوالی

پس یک بحث در مورد ملاحظه «مبانی» آنها و یک بحث در مورد «بیرون» این ساختارهاست. اگر بخواهیم بحث را عمیق ببینیم بایست بگوییم علت اینکه قدرت تعریف انسان افزایش می‌یابد چیست؟ هکذا دو سؤال دیگر در خصوص علت افزایش اطلاع و ثروت انسان نسبت به تعریف، قابل طرح است و در این حال علل پیدایش را ملاحظه کرده‌ایم. طبیعی است که بایست سه ساختار را پیگیری کنیم: یکی همان ساختار عینی است که مورد بحث قرار گرفت و یکی هم ساختار منطقی است. و بالاخره سومی که ساختار گرایشی است. لذا می‌توان فرهنگ را چنین فرض کرد.

اما فرض دیگر این است که در عمق وارد نشویم و صرفاً بسراغ سطح علمی آن برویم. یعنی گاهی می‌خواهیم آسیب‌شناسی را به قصد بهینه‌سازی انجام دهیم که در این حال بایست وارد عمق شویم. ولی گاهی به چنین سطحی نیاز نداریم چه اینکه بنابر آنچه تا کنون گذشت بنابراین بوده است که چنین چیزی را نخواهیم و صرفاً خود «جهانی شدن» را موضوع بحث قرار دهیم نه اینکه «چه باید کرد تا جهانی شد؟» به تعبیر دیگر طرح فعلی ما معطوف به ارائه یک تعریف از جهانی شدن و شاخصه‌های مربوط به اینکه کدامیک جهانی است و کدامیک جهانی نیست بوده است که سپس به بحث منافع و خطرات جهانی شدن هم بایست پردازیم. لذا در فاز اول برنامه ما بدنبال این گونه از مباحث هستیم.

(س): اما در هر حال اصل کل طرح را هم نیازمندیم.

(ج): اشکال ندارد. فاز اول بحث که تمام شد بسراغ فاز دوم می‌رویم.

۱/۶/۳ - بررسی ساختارهای عینی در فاز اول و بررسی علل و عوامل وضعیت موجود جهت تکامل آنها در فاز دوم

پس در فاز اول صرفاً ساختارهای عینی مورد دقت می‌گیرد. طبعاً اعداد و ارقام و گزارشها و آمار و صورت وضعیت و کمیت و کیفیت سازمانها و مراکز همگی بایست رنگ عینی داشته باشند. اما در فاز دوم بایست

علل و عوامل تغییر وضعیت را پیگیری کنیم تا بدانیم اگر بنا باشد ساختارها تغییر یابد باید اولاً چه شود و

ثانیاً چه مراحل برای رسیدن به وضعیت مطلوب، ضرورت دارد؟

(س): حال اگر بخواهیم شاخصه‌های تأمین منابع را از درون آنچه گفتیم در آوریم نمی‌توانیم از آنجا به

بحث «تعریف، تکلیف و تطبیق» برسیم.

(ج): می‌توان آنرا بعنوان یک محور علی حده در جهان کنونی مورد دقت قرار داد تا سپس بتوان گفت عوامل

بیرونی این ساختارها چیست؟

(س): قبلاً آنچه در مورد وضعیت بیرونی گذشت مختص فرهنگ بود و الآن که به تهیه جدول جدید

ماتریسی اقدام کردیم برای تبیین وضعت ارتباط درون و بیرون آن است.

(ج): اما الآن بیرون آن، همان ساختار است. یعنی ما ساختار را ماشین تولید فرهنگ دانستیم و الآن از علل و

عواملی که مردم را تحریک می‌کند و پرورش می‌دهد... سخن می‌گوئیم. اینها همگی بیرون ساختار محسوب

می‌شود.

۷/۳ - ساختارها به عنوان عوامل فرهنگ‌ساز (اخلاق، افکار، رفتار) نه به معنای خود فرهنگ

(س): از سخن اخیر حضرتعالی این تلقی می‌شود که بحث گذشته ما...

(ج): سؤال این است که آیا ساختارها در مقیاس «جهانی، بین‌الملل و ملی» فرهنگ می‌سازند؟

(س): هرگاه می‌گوئیم اگر کسی بر تعریف، تکلیف و تطبیق مسلط باشد چون این ۳ امر، معیار حاکمیت

فرهنگی است لذا می‌توانید فرهنگ‌ساز نیز باشید.

(ج): اینها معیار کیفیت و متکیف ساختن است. ساختار، مثل یک نظام و ماشین است که عناصر و محیط را

تحت تأثیر قرار قرار می‌دهد و کیفیت را درست می‌کند. اصولاً نظام و ساختار را برای انجام کاری در بیرون

می‌سازند. محصول هر ساختار نیز متناسب با خود ساختار است. اگر فرهنگ، یک کیفیت پذیرفته شده باشد



بدون نظام نمی‌تواند استقرار اجتماعی پیدا کند. مثل کسی که دارای یک عقیده بسیار عالی است و از قدرت پرورش لازم هم برخوردار است و می‌تواند درس اخلاق بدهد؛ ذکر دارد و برای دنیای آن هم امری پذیرفتنی محسوب می‌شود. مسلماً این فرد که یک انسان اخلاقی است می‌تواند بر دیگر انسانها گرچه مترقی نیز نامیده شوند تأثیرگذار باشد چون به ارائه مناسک می‌پردازد. حال اگر فقیه و کلامی نیز باشد تمامی صفات خوب یک انسان مهذب و اندیشمند را می‌تواند از آن خود سازد.

اما این در یک محیط زندگی می‌کند که گرچه حضورش بی تأثیر نیست اما حتماً نمی‌تواند بر رفتار سازمانی جامعه اثر گذار باشد. بالاخره مردم، آب و نان می‌خواهند. نه تنها گروهها بلکه افراد نیز دارای حوائجی مادی هستند که این انسان مهذب نمی‌تواند چنین حوائجی را برآورد. چون در این گونه حوائج، افراد جامعه اولاً به اقشار و ثانیاً به ساختارها متکی هستند. حتی خود نیز مجبورند یکی از امور جامعه را پذیرند و آنرا انجام دهند. لذا یکی کفاش می‌شود و دیگری نجار و... یعنی در این ساختار، مسئولیت می‌پذیرد و خود را در بخش را حیات خویش، تحت ساختار اجتماعی می‌بینند. طبعاً او مجبور است همگان با ساختار اجتماعی و همپایه فنی تر شدن «سرعت، دقت و تأثیر» سلوک کند به همان اندازه سواد و حرفه مربوط را یاد بگیرد. مثلاً ضرورت پیدا می‌کند فن چک نویسی و امور بانکی را یاد بگیرد؛ یا رانندگی را تعلیم بگیرد... و آلا منصب او در جامعه تقلیل می‌یابد. حال که می‌خواهد این امور را بیاموزد بدین معناست که متناسب با حضور خود در ساختار جامعه بایست حضور و تأثیر «انگیزش، پرورش و گزینش» جامعه را در خود بپذیرد.

پس دو انگیزش در جامعه وجود دارد که یکی مربوط به آن فرد مهذب بود که مثلاً به مریدان خود دستور هزار بار خواندن سوره توحید را در هر شبانه روز می‌دهد و یکی مربوط به ساختار عینی جامعه است که سهم تأثیر خاص خود را دارد. قطعاً آن مرید با خواندن هزار بار توحید می‌تواند قدرت روحی پیدا کند اما برای ابزارهای اداره جامعه کماکان خود را محصور و محتاج می‌بیند. از یکسو روح خود را غیر قابل انعطاف

در مقابل با باطل می‌بیند اما آیا می‌تواند همین قاطعیت روحی، به حذف رشوه از بخش مرتبط جامعه با او بیانجامد یا اینکه هر روز تذکرات او بحث چالش بیشتر با اطرافیانش می‌شود؟ تا جایی که آخر الامر یا او از دستگاه می‌برد یا دستگاه، او را به کنار می‌زند.

۱/۷/۳ - تابعیت فرهنگ (اخلاق، افکار، رفتار) از ساختارهای اجتماعی

بنابراین «اخلاق، افکار و رفتار»، تابعی از ساختارهای ساختارهای اجتماعی است. اصولاً اینگونه عملکرد نمی‌تواند در حالت خودش بینانه، بیش از بیست تا سی درصد از جامعه را سامان دهد و آنها را اداره نماید. نهایت امر این است که این پرورش، به ظهور افرادی ختم می‌شود که دارای درونی متناقض بوده و عملاً به انزوای روی می‌آورد. اما در حالت واقع بینانه صرفاً حدود ده درصد از جامعه و در حالت بدبینانه تنها یک درصد از افراد جامعه را می‌تواند تحت اداره خود درآورد. هیچ مدل اجتماعی مثل یک مدل نظری نیست که می‌گوید صد درصد مردم بایست چنین باشند.

طبیعی است اگر مدل بتواند صرفاً ۷۰٪ از گرایش غالب را تحت سلطه خود در آورد کافی است چون در این حال روند تکامل جامعه، یعنی روند تبدیل ساختارها و نظامات - را بدست می‌گیرد. امروز آئین طلبکاری و بدهکاری بر اساس چک بانکی تعریف می‌شود و فردا اگر اطلاعات و نظام دیگری جایگزین شود بر آن اساس تعریف خواهد شد. ساختارها به منزله کارخانه تولیدی‌اند که اگر بیش از ۷۰٪ گرایشها را پوشش دهند یک نظام موفق اجتماعی قلمداد می‌شود و اگر تنوع موضوعات اجتماعی را بیش از ۷۰٪ پوشش دهند بعنوان یک نظام حاکم محسوب می‌گردند. پس فرهنگ، در ساختارها و نظامات ساخته می‌شود. به همین دلیل در جای خود بایست ثابت شود که نمی‌توان اسلام را بدون حکومت، فرض کرد و آنرا از نظامات کلان اجتماعی، خالی دانست و بر توسعه اجتماعی، حاکم ندانست. اگر از ما سؤال کنند که حکومت را برای اسلام، بچه منظور قائلید هرگز ضرورت آنرا برای پیاده کردن احکام نخواهیم دانست بلکه

خواهیم گفت هدف این است که پیدایش ساختارهای اجتماعی در پرتو دین باشد و تکامل اجتماعی، مانعی بر سر راه احکام نباشد و احکام را ابزار مقاصد خود نداند. در این حال اصل، دین مداری است و نه دین ابزاری. اگر تکامل ساختارها بدست غیر بیفتد آنگاه دین ابزاری، اصل خواهد بود. در جهانی شدن نیز همین واقعیت وجود دارد.

ضروری است ساختارها را در سه سطح تعریف کنیم تا ببینیم ساختارهای بین‌المللی چیست؟ طبیعی است آنها در بدو امر تمامی آنچه را که بدست آورده‌اند در اختیار ما قرار نمی‌دهند اما باید دید ما چه موضوعی را اتخاذ کنیم تا بتوانیم بر ساختارها حاکم بشویم. آیا از موضع سازش بر سر دنیامداری برخوردار کنیم که این در حالی است که استراتژی آنها را قبول کرده باشیم. یعنی اگر استراتژی توسعه را بپذیریم آنها پیروز میدان هستید. چون ساختارها بدست ایشان و بنفع آنها ساخته می‌شود. می‌گویند می‌خواهیم گفتگو کنیم تا بتوانیم بر اساس پیشفرضها توافق کنیم! یعنی گفتگو کنیم تا زندگی کنیم!

(س): چون زندگی مشترک است همگی از یک محیط و آب و هوا استفاده می‌کنیم لذا بایست محیط جهانی را برای همگان سالم نگاه داشت. چون بالاخره همگی نیازمندی عدالتیم! در واقع گستره این بحث به مفاهیم ارزشی نیز وارد می‌شود.

(ج): و همه ما نیازمند حقیقتیم. چه اینکه اگر هر یک دچار تردید باشیم نمی‌توانیم حیات روحی خود را ارتقا دهیم.

(س): البته هر کسی اعتقاد خود را دارد و تردیدی هم در کار نیست.

(ج): در این صورت «الحياء مع الظالمين أَلَا يَرَمَا» یعنی اگر تلقی ما از عدل بگونه‌ای شد که ایشان ظالم نیستند آنگاه چه باید کرد؟ آیا باید ظالم ستیزی در میان باشد یا نباشد؟

(س): بایست در میان باشد چرا که اگر صحبت از اشتراک کردیم همین معنا را افاده می‌کند.

(ج): اگر پای ظالم ستیزی در میان باشد طبق اعتقاد ما بایست گفت: «یا بُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» یعنی هیچ ظلمی، بالاتر از شرک نیست و ریشه دیگر مظالم نیز همین است. اصولاً مفهوم ظلم، همان خروج از جهت خیر است.

این مطلب را در پاورقی می‌گوییم که اصلاً در میان روشهای عملی دنیا معنا ندارد که بگوییم آندسته از تئوریا که از قدرت پیشگوئی آینده، کنترل و هدایت برخوردار نیست با آندسته از دستگاههای علمی که از قدرت پیشگوئی، هماهنگ‌سازی و پیش‌بینی برخوردار است یکسان است! لذا اینطور نیست که هر دو دسته سر کلاس درس بدهند و مورد پذیرش نیز باشند! قطعاً آن تئوری که فراگیرتر است و مسائل بیشتری را برای بشر حل می‌کند نمی‌تواند با تئوری دیگر اما با قابلیت کمتر، علی‌السویه باشد. چون بشر برای کارآمدی برتر، شاخصه درست کرده است و آن چیزی جز گسترش و توسعه هماهنگی نیست. چگونه باید این سخن در علوم سیاسی مردود باشد؟! آنها می‌گویند ما مدعی هستیم که دستگاه ما از لحاظ تئوریک، از قدرت هماهنگ‌سازی برتر برخوردار است لذا حق دارد بگوید در موضع بحث و عمل اگر دستگاههای دیگر نتوانستند ادعاهای ما را شکست دهند بایست به گوشه انزوا بروند.

(س): آنها را می‌گویند قدرت هماهنگ‌سازی، از آن فرهنگی است که قدرت پذیرش دیگر فرهنگها را در کنار خود داراست.

(ج): این یک فرض است که قدرت پذیرش دیگران را بصورت همعرض دارد. یعنی ما قدرت داریم که دیگر دستگاهها را در دستگاه خود مورد تحلیل قرار دهیم. چه اینکه دستگاه نسبت نیز می‌تواند ریاضیات و اعداد طبیعی را در درون خود جوابگو باشد. لذا دیگر دستگاهها بایست در ردیف آخر بنشینند! در اینجا بحث تئوریا و علوم مطرح است که ارزشها را علمی می‌داند لذا بایست از قواعد عام علمی پیروی کرد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

## بسمه تعالی

### جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: بررسی معنای فرهنگ و عوامل فرهنگ‌ساز در جهانی‌شدن فرهنگی

#### جلسه ۷

فهرست مطالب:

مقدمه ۱۰۵

- ۱ - تأثیر مستقیم ساختارهای اجتماعی بر «انگیزش، پرورش و گزینش» افراد جامعه ۱۰۶
  - ۱/۱ - ایجاد عرفان عملی در جامعه حاصل جریان روابط اجتماعی ۱۰۷
  - ۲/۱ - تفاوت عرفان عملی با عرفان نظری در شروع از ذهن و قلب ۱۰۷
  - ۳/۱ - تفاوت کفر سرمایه‌داری با کفر کمونیستی در ایجاد محیط پرورشی و ساختارهای اجتماعی ۱۰۷
  - ۴/۱ - عدم جهانی‌شدن اسلام در صورت اکتفا به عرفان نظری ۱۰۸
  - ۵/۱ - حکومت ساختارهای جهانی بر ساختارهای بین‌المللی و ساختارهای بین‌المللی بر ملی ۱۰۹
  - ۶/۱ - اساس بودن محیط پرورشی در ایجاد اخلاق ۱۱۰
- ۲ - بررسی معنای فرهنگ و عوامل فرهنگ‌ساز در جهانی‌شدن فرهنگ ۱۱۲
  - ۱/۲ - فرهنگ با شاخصه‌های «انگیزش، پرورش، گزینش» به معنای مؤلفه‌های درونی فرهنگ ۱۱۲
  - ۲/۲ - اثر اجتماعی ساختارها به معنای مؤلفه‌های اثرگذار بیرونی فرهنگ ۱۱۳
  - ۳/۲ - معنای لغوی فرهنگ در دایرالمعارفها ۱۱۴
    - ۱/۳/۲ - معنای عام لغوی: فرهنگ به معنای فهم و خلق و رفتار انسانها ۱۱۴
    - ۲/۳/۲ - معنای خاص لغوی: آموزش و پژوهش با رکن اساسی سنجش ۱۱۴

۴/۲ - عدم اکتفا به معنای لغوی فرهنگ و لزوم بررسی عوامل «درونزا، برونزا و نسبت بین آندو» در بررسی

فرهنگ در این طرح ۱۱۵

۱/۴/۲ - لزوم توجه به تأثیر محیط پرورشی و انگیزشی به عنوان عوامل برونزای فرهنگ ۱۱۵

۲/۴/۲ - ارضاً نیاز شاخصه کارآمدی یک فرهنگ ۱۱۶

۵/۲ - نقش ساختارها و اعتبارات اجتماعی در ایجاد محیط ارزشی، نظام گزینشی و توسعه نیازمندیها ۱۱۶

۶/۲ - فرهنگ بمعنای کیفیت به سه صورت «روحی، ذهنی، عینی» محصول ساختارهای اجتماعی ۱۱۸

۷/۲ - عدم وجود ساختارهای اجتماعی کلان دینی در بین مسلمین ۱۱۹

۱/۷/۲ - منفصل بودن ساختارهای اجتماعی مسلمین از ساختارهای جهانی و بین‌المللی کفار ۱۱۹

۲/۷/۲ - پاسخگوئی به مسائل مستحدثه لازمه انفعال ۱۱۹

## بسمه تعالی

جلسه ۷ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۳۱/۱/۷۹

مقدمه

موضوع اصلی بحث، «جهانی شدن» و آثار این موضوع بر «فرهنگ» بود به این معنا که اگر جهانی بشویم بر فرهنگ ما چه تأثیری می‌گذارد؟ گفته شد که می‌توان جهانی شدن را با دو تعبیر بیان کرد. ضمن آنکه اصطلاح «بین‌المللی» را مترادف با اصطلاح «جهانی» گرفتیم؛ هر چند ملتها بلحاظ «منطقه‌ای» - و به تعبیر بهتر، «بخشی» - با یکدیگر تفاوت دارند که ما این اختلاف را به تفاوت‌های منطقه جغرافیائی معنا کردیم. یعنی مثل مسلمانان گرچه در یک منطقه نیستند اما اگر بخواهند با یکدیگر همکاری کنند باز از این نظر که بلحاظ منطقه جغرافیائی متفاوتند لذا با یکدیگر فرق دارند.

اما بنابر تعبیر دیگر می‌توان اصطلاح «بین‌المللی» را بمعنای «منطقه‌ای» یا «بین‌الامم» یا «بین‌الدول» دانست که البته تفکیک این بحثها برای پرهیز از اطاله کلام، امری ضروری خواهد بود. لذا بهتر است که جهانی را بجای بین‌المللی بگذاریم و منطقه‌ای را بعنوان اصطلاح وسط قرار دهیم. طبعاً اصطلاح «ملّی» نیز واضح است به اینکه یک منطقه جغرافیائی خاص که در یک نظام سیاسی خاص اداره می‌شود که می‌تواند از اقوام و طوائف مختلف نیز تشکیل شده باشد. در هر حال بایست سطح مسائل را معین کرد خصوصاً که موضوع این مسائل، «الزامات» و «التزامات» بین‌المللی است و همگی بعنوان موضوع جهانی محسوب می‌شوند. اصولاً التزام و پذیرش و همچنین الزام برای انجام آن در این خصوص معنا پیدا می‌کند. اما دلیل التزام گاهی بصورت طوعاً و گاهی بصورت کُرْهاً است. قطعاً برای مردم دنیا پسندیده نیست که مثلاً ۵ کشور دارای حق وتو، دارای حق قضاوت ویژه در مسئله امنیت جهانی باشند. قطعاً این پذیرش بگونه‌ای است که به آن الزام شده‌اند؛ حال با قوه قهریه بوده است یا با قدرت سیاسی و امنیتی و یا با قدرت اقتصادی و یا احیاناً با کارآمدی فرهنگی (که این اخیری مسئله مهمی است که بایست در جای خود مورد مذاقه قرار گیرد) اما

در هر حال شرائط الزام و التزام را فراهم کرده‌اند. حتماً الزامات و التزامات بین‌المللی دارای شاخصه‌هایی است که در آنها «تعریف، تکلیف و تطبیق» بعنوان یک ساختار عینی، قابل مشاهده است که می‌تواند بر رفتار بین‌المللی اثر بگذارد.

۱ - تأثیر مستقیم ساختارهای اجتماعی بر «انگیزش، پرورش و گزینش» افراد جامعه

در اینجا یک مقدمه مهم لازم‌الذکر است به اینکه آیا در «انگیزش، پرورش و گزینش» می‌توان تأثیری بر فرهنگ مشاهده نمود؟ و قبل از آن، آیا «تعریف، تکلیف و تطبیق»، بر «انگیزش، پرورش و گزینش» مؤثر است تا بعداً ببینیم آیا می‌توان اینها را در دوماتریس آنجا و در کلی‌ترین سطح - بدون آنکه آنها را در زیر بخش‌هایش بیاوریم - در هم ضرب کرد یا خیر؟ در جواب می‌گوییم اگر «تعریف، تکلیف و تطبیق» صورت گیرد شرائط محیطی نیز حادث می‌گردد و موضعگیری عینی ایجاد می‌شود. یعنی جمع - گرچه کوچک نیز باشد - می‌تواند الزام به التزام کند.

اصولاً موضعگیری اجتماعی برای ملزم ساختن افراد، چیزی جز «تعریف، تکلیف و تطبیق» نیست. فرضاً که موضوع بحث، یک موضوع جهانی نباشد بلکه یک موضوع مربوط به یک جمع کوچک ۵۰ نفره در یک روستا باشد اما اگر آنها تعاریفی را پذیرفتند در واقع نسبت به آنها تکالیفی را خواهند پذیرفت و زمانی که یک مسئول تطبیق برای آنها قرار دهند قدرت این ۵۰ نفر پشتیبان این ساختار قرار می‌گیرد. در این حال، ساختار الزام اجتماعی شکل می‌گیرد. اما کسانی که آن «تعریف، تکلیف و تطبیق» را نپذیرند حضورشان در آن جامعه، ضیق می‌شود چون بعنوان متخلف قلمداد می‌شوند و به آنها می‌گویند تکالیف اجتماعی را انجام نداده‌اید.

بنابراین اولین امر این است که ارتباطات اجتماعی چگونه می‌توانند برای افراد، محیط بیافرینند؟ طبعاً اولین اثر آن در «انگیزش، پرورش و گزینش» خواهد بود. یعنی ما موضوعاً یک ساختار داریم که موضوعات آن، «انگیزش، پرورش و گزینش» است.



حال اگر این کار هم انجام گرفت خواهیم گفت که این بمنزله «عرفان عملی» خواهد بود. یعنی مردم در امور «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» مجبورند در این روابط سیر کنند و در غیر آنها برای جامعه، پذیرشی برای سیر نخواهد بود. گرچه احیاناً در «تعریف، تکلیف و تطبیق»، نواقصی نیز باشد و در انگیزش آن، تلائم نباشد بلکه دغدغه آفرینی وجود داشته باشد و پرورش آن (بنا بر تعریفی دیگر که دارای مشکل است) همراه با کمال انسانی و خیر و صلاح و نیز بهنجار و طبیعی نباشد و در گزینش آن نیز کاستی وجود داشته باشد. قطعاً این امور، محیط سازند چون این محیط می‌تواند عمل و رفتار خارجی افراد را نسبت به موضوعات، در یک نظام و روابط اجتماعی و یک ساختار به چرخش در آورد. پس مفهوم «انگیزش، پرورش و گزینش» همان مفهوم «عرفان عملی» است.

#### ۲/۱ - تفاوت عرفان عملی با عرفان نظری در شروع از ذهن و قلب

اصولاً عرفان عملی با عرفان نظری چه تفاوتی دارد؟ در عرفان نظری، اوصاف خوب و بد مورد تحلیل قرار می‌گیرد و روی ذهن افراد کار می‌شود. اما در عرفان عملی، تحریک صورت می‌گیرد؛ انگیزه ایجاد می‌شود و به یقظه و امور دیگر هدایت می‌شود. سپس به پرورش مبادرت می‌کند و می‌گوید این مناسک را عمل کن، پس اول با قلب سخن می‌گوید و عواطف را تحریک می‌کند و سپس مناسکی را برای پرورش تعیین می‌کند و در نهایت گزینش امر صورت می‌گیرد.

#### ۳/۱ - تفاوت کفر سرمایه‌داری با کفر کمونیستی در ایجاد محیط پرورشی و ساختارهای اجتماعی

حال برای جوابگویی به سؤال شما در خصوص دو جدول مورد بحث، به این مثال اشاره می‌کنم: اگر ما دو کفر کمونیستی و سرمایه‌داری را روبروی هم بگذاریم می‌بینیم که کفر کمونیستی بیشتر در دستگاه الحادی، یک کفر نظری محسوب می‌شد چون این کفر بیشتر، از جنبه نظری و تحلیلی و از منظر فلسفه تاریخ، قابل تحلیل بود. بالاخره فلسفه تاریخ، ارائه یک تحلیل از تاریخ و تغییرات مربوط به آن و نیز تحلیل مربوط به انباشت ثروت است. در این حال از ارزش اضافه و عدل نیز سخن می‌گفتند و البته تا اندازه‌ای نیز کارائی داشت ولی تمامی این تحلیلها که مربوط به شأ متحرک، و در قالب جامعه، تاریخ، پیدایش ثروت و روابط انسانی بود

باعث و منشأ برتری تکنولوژیک دستگاه کفر کمونیستی نمی‌شد. یعنی این دستگاه نمی‌توانست به تولید ثروت بپردازد. با اینکه جمعیت کمونیستها روزی برابر با نیمی از جمعیت کره زمین بود و شامل شوروی و چین و کشورهای بلوک شرق می‌شد. اما نیمی از ثروت جهانی را در اختیار نداشتند. بله خشم را بر می‌انگیختند و انقلابهایی را نیز بر پا می‌کردند و از قدرت مقاومت نیز برخوردار بودند ولی راندمان اقتصادی آن با نظام سرمایه‌داری برابر نبود. طبیعی است که عرفان نظری کفر، برابر فلسفه نظری اسلام شکست خورده است و نمی‌توانست غلبه برهانی خود را تمام کند. فلاسفه ما - مثل مرحوم علامه طباطبایی - دستگاه آنها را تحلیل می‌کردند و جواب می‌دادند و کلیه مقدمات استدلالات آنها را زیر سؤال می‌بردند هرچند همین فلاسفه، از ارائه یک فلسفه شدن در مقابل فلسفه شدن آنها ناتوان بودند و در بعضی از قسمت‌ها کم می‌آوردند. اما می‌بینیم که عرفان سرمایه‌داری اصولاً قائل به ارائه بحث این چنین نیست بلکه محیط می‌سازد تا رفتارها را شکل دهد و در این رفتار، انگیزه‌ها را پرورش می‌دهد و در واقع ایجاد انگیزه کند و آنرا پرورش دهد. به تعبیر دیگر بجای آوردن برهان، «ساختار» می‌آورد و از بانک و... بعنوان ساختارهای اجتماعی سخن می‌گوید و از گردش اعتبار و امثال آن دفاع می‌کند و در عین حال خود را ملزم نمی‌بیند که درباره حقانیت و بطلان اینها با کسی بحث کند.

#### ۴/۱ - عدم جهانی شدن اسلام در صورت اکتفا به عرفان نظری

توجه کنید که ما در خصوص جهانی شدن بحث می‌کنیم لذا نبایدست توهم کنیم می‌توانیم عرفان نظری اسلام را بنام فرهنگ به جهان عرضه کنیم؛ حال فرقی نمی‌کند که در سطح جهان بینی و اعتقاد باشد یا در سطح معارف توصیفی، تکلیفی و ارزشی. چون در هر حال ارائه این نوع عرفان، قرین پیروزی نخواهد بود. در حالی که کفر آنها محیط «انگیزش، پرورش و گزینش» را بصورت اجتماعی و نه فردی ایجاد می‌کند. لذا خطر این نوع از کفر بمراتب بیشتر از خطر کفر کمونیستی است چرا که این کفر، ایجادگر است نه تحلیلگر. یعنی برای ایجاد «انگیزش، پرورش و گزینش»، ساختار می‌دهد. بگذریم از اینکه این عرفان عملی می‌تواند قدرت، تناوری و کارآمدی خود را در «قدرت، اطلاع و ثروت» نیز نشان دهد یعنی ماده پرستی‌ای که این کفر

می‌سازد از شدت دل‌بستگی شهروندانش به دنیا در ارائه «قدرت، اطلاع و ثروت» حکایت می‌کند؛ لذا کارآمد است.

نتیجه بحث آن است که ما اصولاً اگر بدن‌بال این هستیم که بخواهیم فرهنگ را در دنیا یا جامعه ردیابی کنیم نبایدست بسراغ کتب و استدلال‌ات نظری برویم بلکه بایست بدن‌بال بسترهائی بود که بصورت اجتماعی ایجاد شخص و شخصیت می‌کنند. بله یکی از زیر بخشهای ایجاد هویت، هویت‌های تحلیلی و نظری است. صرفاً ممکن است ۱ تا ۱۰٪ از مردم در عمق تحلیلهای نظری فرهنگها بسر ببرند ولی حتماً ۹۰ تا ۹۹٪ از آنها در ساختار پرورشی، پرورش می‌یابند. لذا افراد عادی جامعه در این بستر پرورشی است که معنای نیاز و ارضای نیاز و کارهایی را که برای این ارضای نیاز دارند می‌یابند. به تعبیر دیگر برای او فرهنگ را ایجاد می‌کنند تا او دریابد که با چه لباسی، احساس آبرومندی می‌کند و با چه لباسی، تحقیر می‌شود. اینها دیگر در عرصه نظر و استدلال جائی ندارند و کسی لازم نیست برای آنها از باب نظر وارد شود تا مثلاً بفهمد که با پوشیدن این لباس، تو تحت فلان عنوان کلی می‌روی! یعنی با عمل و عینیت، به ایجاد کلاسه برتر و شریفتر یا کمتر و حقیرتر می‌پردازند. آیا دیده‌اید که یک کارگر در شب عروسی یا مهمانی، لباس نوکارگری برتن کند؟! مسلماً خیر چرا که کلاسه این لباس را تحقیر شده می‌پندارد بله اگر فرضاً روزی ساختارهای اجتماعی عوض شود و شرافت را به کار بیشتر تعریف کنند دیگر آن لباس، لباس حقارت نخواهد بود.

(س): مثل لباس خلبانی که همان شکل و هیئت را دارد ولی نشانگر شرافت و موقعیت برتر اجتماعی است.

(ج): بله و بخاطر همین است که یک خلبانی ترجیح می‌دهد در شب مهمانی خود بجای کت و شلوار نو، همان لباس تمیز خلبان را بپوشد. با این وصف آیا مهم نیست که بتوانیم از فلسفه نظری تا فلسفه کاربردی و از این فلسفه تا تطبیق به مصداق را استدلال کنیم؟ حتماً آن نوع کارها برای اندازه‌گیری، کنترل و بهینه کردن لازم است اما این غیر از ایجاد هویت اجتماعی و فرهنگی است. یعنی گاهی از امور ضروری برای رهبری فرهنگ سخن می‌گوییم و ابزارهای خاص تخصصی آن را بر می‌شمیریم مثل آندسته از ابزارهای تخصصی که برای تولید و توزیع برق در یک کشور ضرورت دارد. اما برای کسی که می‌خواهد صرفاً به روشن

کردن یک لامپ در اطاق خود مبادرت کند ضرورت تسلط بر آن ابزارهای تخصصی احساس نمی‌شود. پس امر فرهنگ در حدود ۹۰٪ از مردم جامعه ایجاد می‌شود و حدود ۹٪ مابقی تمایل نشان می‌دهند که به آموزش برخی از استدلال‌های فرهنگی برای دقت‌های تطبیقی مبادرت کنند و تنها حدود ۱٪ از افراد به بررسی جوهره‌های اصیل یک فرهنگ و نقاط ضعف و قوت و معیارها و شاخصه‌های آن می‌پردازد. لذا در یک کشور صد میلیون نفری شاید حدود یک میلیون از این قبیل باشند که بنام متخصصین خاص فرهنگی نامیده می‌شوند. اما این، معنای فرهنگ جامعه را نمی‌دهد.

۵/۱ - حکومت ساختارهای جهانی بر ساختارهای بین‌المللی و ساختارهای بین‌المللی بر ملی

نتیجه آنکه در بحث جهانی شدن بایست بدنبال آن «فرهنگ ساختار» بود که حاکم می‌شود. این فرهنگ ابتدائاً روابط بین‌المللی را حاکم می‌کند و در بطن آن روابط بدینوسیله تمامی ساختارهای سطح دوم عملاً ملزم می‌شوند که تمامی تعاریف خود را بر پایه روابط بین‌المللی ارائه دهند. و بالاخره از این سطوح پائینتر - یعنی تعاریف ملی - مجبور می‌شود در این محدودیت ایجاد شده، نظام «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» خود را تعریف نماید. لذا برای آنکه نظام شما را برسمیت بشناسند مجبورید ملاک حقانیت را در سده اخیر به آراء عمومی بر گردانید. اما می‌بینید که در سده‌های قبلی، رعایت آراء عمومی ضرورتی نداشت. چه اینکه قدرت امثال نادرشاه افشار بود که مایه احترام دول غرب به او می‌شد و هیچیک از آنها بخود جرأت نمی‌دادند که رعایت آراء مردم را به رخ او بکشند. چون کسی مایل نبود در آنزمان به آراء عمومی رجوع نماید.

(س): آیا شما نیز طرفدار این نوع استدلال هستید؟

(ج): خیر! اصلاً من کاری به استدلال این ادعا ندارم و فعلاً متعرض بحث دمکراسی هم نمی‌شوم اما جان کلام این است که اصلاً پذیرش جهانی در تعریف چگونه است گرچه این، یک تعریف نا نوشته باشد. یعنی ضرورتی ندارد که از «تعریف، تکلیف و تطبیق» سخنی بمیان آمده باشد اما وقتی که برهه وسیعی از تاریخ را ملاحظه می‌کنید می‌بینید صرفاً آندسته از تعاریف، مورد پذیرش جهانی بودند که ریشه در اقتدار عمومی داشتند و منشأ الزام والتزام مردم بودند. اما در این دوره، تعاریف دیگری جایگزین شده است که فعلاً متعرض

نحوه پیدایش و علت ایجاد آنها نمی‌شویم. اما می‌گوییم فعلاً در داخل کشور مجبوریم رسمیت خود را هماهنگ با رسمیت جهانی تعریف کنیم تا تازه بتوانیم اعلام مظلومیت کنیم و الاً از همان اول، ظالم قلمداد می‌شویم!

#### ۶/۱ - اساس بودن محیط پرورشی در ایجاد اخلاق

جمع‌بندی بحث تا بدین جا این است که اولاً ضرورت دارد ما بر رابطه جهانی شدن و فرهنگ، مسلط باشیم چرا که بسیاری از مقدّسین قائلند بمحض ارائه اسلام به دنیا، پیروزی نیز از آن اسلام خواهد بود لذا مشکل اصلی ما از این منظر، نحوه ارائه اسلام است. اما به ایشان جواب می‌دهیم که بالاخره حداقل عده معدودی از متدینین ما بر تعاریف و مفاهیم اسلامی تسلط دارند اما ببینید وضعیت زندگی آنها از حیث «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» چگونه است؟ اصولاً در موضوع توسعه زندگی خود و خانواده‌شان - یعنی هنگام احساس احتیاج ایشان - به چه اموری خود را محتاج می‌بینند؛ چه اموری برای آنها رشد می‌کند و چه نوع محیط پرورشی برای ایشان مهیا شده است؟ آیا اساس این است که ما محیط پرورشی را در ایجاد خُلق، مهم و صحیح بدانیم یا اینکه صرفاً ایجاد محیط ذهنی کفایت می‌کند؟

(س): آنها می‌گویند اگر بنیان دینی کسی اصلاح و محکم شود در هر شرائطی می‌تواند به حفظ ایمان خود بپردازد.

(ج): آیا منظور از بنیان ایمانی این است که اگر بنیان فکری کسی اصلاح شود باز تخلفی از او سر می‌زند یا خیر؟ آیا اگر صرفاً علم پیدا کند دیگر خلافتی از او سر نمی‌زند؟! مثلاً کسی که می‌داند سیگار برای او مضر است صرف همین امر می‌تواند برای پرهیز او از اعتیاد کافی باشد؟!

(س): می‌گویند علاوه بر آن بایست به باور و ملکه نیز برسد.

(ج): ببینید ما یک علم داریم و یک عمل. حال اگر علم به عمل منجر نشود نمی‌تواند ملکی‌ساز ذهنی باشد.

(س): اما آنها می‌گویند چنین علمی به عمل منتهی می‌شود.

(ج): خیر! اصولاً عمل بدون محیط امکان‌پذیر نیست و مقید و محدود به محیط است.

(س): اما عملی که ایشان تعریف می‌کنند امر دیگری است.

(ج): اصولاً بازگشت عمل به این است که شخص نیازمند دید و باز دید و رفت و آمد و خرید و فروش و... است. اما آیا مجموعه رفتار اوست که هویت خُلق وی را می‌سازد یا صرفاً بخشی از رفتار او موجب چنین هویتی است؟ آیا عمل، به اعمال خاص اعتقادی و عبادی محدود است یا اینکه عمل عام است و صرفاً دسته‌ای از اعمال، صبغه دینی دارند؟ قطعاً عمل محدود نیست و تمامی اعمال بر امور مؤثر است.

(س): هرچند این بحث در این مقام، حاشیه‌ای است و بایست در مقام بررسی دیدگاهی مورد دقت قرارگیرد اما آنها می‌گویند قرار نیست همه افراد، عارف بالله باشند!

(ج): کسی هم نگفته است که بایست مردم این چنین شوند.

(س): منظور این است که افراد حداقل به این امر مکلفند که واجب خود را انجام دهند و حرام را ترک کنند و آنچه بر دولت اسلامی نیز تکلیف است بیش از این نیست و بقیه امور به تلاش خود افراد باز می‌گردد. همچنین می‌گویند انجام این حداقل در هر نقطه از بلاد کفر امکانپذیر است احیاناً ممکن است با یک سختی و مراقبت بیشتری همراه باشد. بله حتماً محیط، سعه و ضیق ایجاد می‌کند اما اولاً اختیار را سلب نمی‌کند و ثانیاً در آن شرایط محیطی، صلابت بیشتری را اعطاء می‌کند. مثلاً در آیات و روایات است که اصولاً بناست مؤمنین در شرایط سخت و شدید رشد کنند. لذا اینطور نیست که اگر شדائدی پیش بیاید مسلمانی از بین می‌رود! در زمان شاه که قید و بند چندان وجود نداشت آیا مؤمنین نمی‌توانستند هیچ معامله صحیحی را انجام دهند؟! و آیا در نظام اسلامی اگر کسی بخواهد ربا بگیرد نمی‌تواند؟!

(ج): در مورد توسعه نیاز چه می‌فرمائید؟ آیا بهتر است که کمی وقت بگذارد و مطالب را بخواند تا بتواند بر آن امر مسلط شود؟ مثلاً امروزه کسب و کار ساده در حال از بین رفتن است و بجای آن کسب و کار دیگری جایگزین می‌شود.

(س): اگر کسب و کار جدید هم حلال باشد فنون آنرا می‌توان یادگرفت و آنرا دنبال کرد. مثلاً او با توسعه ارتباطات می‌تواند از طریق اینترنت، به معاملات بین‌المللی بپردازد.

(ج): پس مسئولیتی در قبال این گونه امور که از این مثبتات و لوازم مناسب برخوردار است وجود ندارد.

(س): خیر! صرفاً یک مسلمان بایست مال حلال بدست آورد؛ ربا بخورد و... چون اصولاً بیش از این تکلیفی برای فرد و جامعه و حکومت نیست. البته بعداً لازم است که به بحث دیدگاه مؤمنین نسبت به این موضوع بیشتر بپردازیم.

۲ - بررسی معنای فرهنگ و عوامل فرهنگ‌ساز در جهانی شدن فرهنگ

۱/۲ - فرهنگ با شاخصه‌های «انگیزش، پرورش، گزینش» به معنای مؤلفه‌های درونی فرهنگ

نتیجه‌گیری از مباحث پیشین این می‌شود که «تعریف، تکلیف و تطبیق»، اصل در توصیف ساختار است و «انگیزش، پرورش و گزینش» در واقع به ایجاد فرهنگ می‌پردازد که کارآمدی آن طبعاً در «قدرت، اطلاع و ثروت» ظاهر می‌شود. به بیان دیگر به این شکل نیز می‌توان یک مدل ساخت که بگوئیم جهانی شدن موضوعاً عبارت است از: «تعریف، تکلیف و تطبیق». اما موضوعات این امر همان «انگیزش، پرورش و گزینش» است و آثار آن «قدرت، اطلاع و ثروت». شاید بتوان چنین چیزی هم گفت.

(ج): بله.

(س): البته با این لحاظ که ما قبلاً در طرح تحقیقی و فرضیه‌ای که ارائه دادیم گفتیم بایست مؤلفه‌هایی را برای جهانی شدن، برای فرهنگ و برای جهت فرهنگ یا جهت جهانی شدن فرهنگ ارائه داد. اما مؤلفه‌های جهانی شدن را با یک تغییر واژه، همین «تعریف، تکلیف و تطبیق» بیان کردیم و مؤلفه‌های فرهنگ را «اخلاق، افکار، رفتار» ذکر کردیم که تقریباً نزدیک به همین «انگیزش، پرورش و گزینش» است. و بالاخره جهت فرهنگ را - که در اینجا از آن به اثر فرهنگ یاد می‌کنیم - به «اسلامی، التقاطی و الحادی» معنا کردیم.

(ج): حال همین شیوه‌ای را که می‌فرمائید بهتر است برای بیان «درون فرهنگ» نیز بکار رود.

۲/۲ - اثر اجتماعی ساختارها به معنای مؤلفه‌های اثرگذار بیرونی فرهنگ

توجه کنید که معنای «برون فرهنگ» این است که باید این اثر، اجتماعی شود. یعنی اگر از چرخش «انگیزش، پرورش و گزینش» در تولید، توزیع و مصرف سیاست، فرهنگ و اقتصاد سخن می‌گوئیم در واقع می‌خواهیم بگوئیم که کلاً محیط سازند. به تعبیر دیگر نظام، محیط و ساختارها عوض می‌شود و به تبع آن، مفهوم نیاز نیز تغییر پیدا می‌کند. بالاتر از این امر، مفاهیم کلمات نیز تغییر پیدا می‌کنند. با این وصف این سخن کافی نخواهد بود که صرفاً بایست برای مردم، اصول اعتقادات گفت! به دیگر بیان بستر اشکالاتی که در ذهن این افراد ایجاد می‌شود با دیگر بسترها کاملاً متفاوت خواهد بود لذا هیچگاه از امثال شبهه ابن کمونه یا شبهه آکل و مأکول در قیامت سخنی بمیان نمی‌آید. لذا نظام سؤالات افراد عوض می‌شود و در واقع یک بستر دیگر را برای «گمانه، گزینش و پرورش» بایست تعریف کرد. به تبع، مفهوم آرامش و دغدغه نیز تغییر می‌یابد.

(س): پس، از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که اگر ماتریس قبلی را مبین درون فرهنگ بدانیم بگونه‌ای که بنابراین باشد که بخواهیم درون جهانی شدن فرهنگ را بکاویم اینگونه می‌شود.

(ج): بایست درون را چنین تعریف کرد که ما باید ابزارهای ایجاد فرهنگ را ابتدائاً ملاحظه کرد. و البته ایجاد هم همان علت است.

(س): اما بالاخره فرهنگ‌سازی چگونه می‌شود؟

(ج): ریشه فرهنگ‌سازی در کجاست؟ بایست ریشه و درون آنرا بررسی کرد تا دید چه عواملی وجود دارد که فرهنگ خودش را می‌سازد.

(س): عوامل آنرا چه اموری می‌گیریم؟ آیا همان «تعریف، تکلیف و تطبیق» است؟

(ج): در واقع همان ساختار است. چون این ساختار است که قدرت ایجاد محیط را داراست.

(س): اما این که دیگر درون نیست!

(ج): حال بایست دید آیا این ساختار، درون است یا خیر؟ (بنظر می‌آید که بایست در مقام بحث تأمین منابع،

تأملی نسبت به معانی فرهنگ صورت گیرد.)



### ۳/۲ - معنای لغوی فرهنگ در دایرالمعارفها

۱/۳/۲ - معنای عام لغوی: فرهنگ به معنای فهم و خُلق و رفتار انسانها

البته می‌توان معنای لغوی فرهنگ را در دایرالمعارفها پیدا کرد و آنرا به فهم، خُلق و آنچه فرد با آن زندگی می‌کند و مجموعه عواملی که صبغه اعتقادی، بینشی و رفتاری دارد معنا کرد. پس اگر آنرا بخواهیم در دو معنا بیان کنیم معنای عام آن همین است که گذشت.

۲/۳/۲ - معنای خاص لغوی: آموزش و پژوهش با رکن اساسی سنجش

اما معنای دوم لغوی عبارت است از کارهای تخصصی خاصی که از سایر کارها تفکیک می‌شود و قلب پژوهش و آموزش پیدا می‌کند. یعنی در اینجا کار «فکری» اصل است اما در موضوع پژوهش. چون پژوهش دارای شهودی است آنهم آندسته از پژوهشهایی که اصل در آنها تمرکزات شدید ذهنی یا روحی است.... پس بنیادهای اصلی آن «شهودی» است. اما در بخش دیگری از پژوهش چنین وضعیتی وجود ندارد و در آن «سنجش و محاسبه» اصل است. و بالاخره بخش دیگر که مبدأ امر در آنها «تجربه و حس» است. پس در همه آنها با سنجش، کار انجام می‌شود اما با سه ورودی ذیل: ۱ - ورودی شهودی ۲ - ورودی سنجشی. ۳ - ورودی حسی. اما عملیاتی که از یک مرحله سیر می‌کند و به مقصدی می‌رسد که در مرحله اول، میزان اطلاعات آن به اندازه مرحله دوم نیست (چون در مرحله دوم، اطلاعات بیشتری - چه بیشتر کمی و چه کیفی - وجود دارد) عملاً به این امر منجر می‌شود که می‌تواند پژوهشگر پس از این سیر به اطلاعات جدیدی دست یابد. حال فرقی نمی‌کند که بگویند من بر پایه شهود و سنجش به این مرتبه رسیده‌ام یا بر پایه محاسبه نظری و یا بر پایه حس و تجربه. چون در هر حال به اطلاعات جدیدی دست یافته است. در این بخش از کار فرهنگی طبیعی است که رکن اساسی حرکت، همان سنجش است اما با سه ورودی. این همان اطلاق کلمه فرهنگ بمعنای الاخص است که به این نوع از فعالیتها، فعالیتهای پژوهشی یا آموزشی و احیاناً هنری گفته می‌شود. چون هنر وارد بخش تبلیغ یا مصرف می‌شود که بایست در عرصه‌های دیگر حضور یابد لذا به همین دلیل از هنر نیز در اینجا یاد می‌کنیم. البته می‌توان فعالیتی مثل درست کردن یک دکور یا امور مشابه را

تحت عنوان فرهنگ نیاوریم و مثلاً از آن به نوعی ساختمان‌سازی یا... نام ببریم گرچه دارای اثر فرهنگی نیز باشد. چنانچه گذشت می‌توان از منظری دیگر به آنها لقب فرهنگی داد. حداقل امر این است که درپاره‌ای از موارد، اطلاق فرهنگ بر آنها ممکن است و درپاره‌ای دیگر خیر.

۴/۲ - عدم اکتفا به معنای لغوی فرهنگ و لزوم بررسی عوامل «درونزا، برونزا و نسبت بین آندو» در بررسی فرهنگ در این طرح

حال می‌گوئیم اطلاق لغوی کلمه فرهنگ، همان است که به دو صورت عام و خاص بیان شد. ولی اگر از اطلاق لغت نامه‌ای خارج شویم آنهم زمانی که مسئولیت سرپرستی جامعه را داشته باشیم. و دیگر به بودن فرهنگ نیندیشیم بلکه به تغییرات و شدن فرهنگ بیندیشیم در اینجا دیگر به اطلاق عرفی کلمه فرهنگ بر یک معنای خاص کاری نداریم بلکه به علل پیدایش، تغییرات، تکامل و انحلال فرهنگها توجه داریم.

(س): ولی در هر صورت نسبت به فرهنگ، اطلاعاتی داریم که بسراغ این معانی می‌آئیم.

(ج): اما در اینجا دیگر به یک موضوع متغیر، لقب داده می‌شود و مهمترین تفاوت هم در همین است. یعنی دیگر عناوین و معنوها را آدرس‌بندی نمی‌کنیم بلکه به یک موضوع واقعی که مرتباً در حال تغییر است توجه می‌کنیم. طبعاً بایست عوامل درونزا، برونزا، نسبت بین آنها و علل پیدایش زیادت و نقصان را مشاهده کرد. در این حال دیگر زیادتی آنرا به احداث بیشتر پژوهشگاهها معنا نمی‌کنیم.

(س): بنظر می‌آید که رجوع این نیز به همانهاست و چیزی شبیه آنها می‌شود لذا بایست باز بگوییم فرهنگ یعنی ادارک، سنجش و رفتار عمومی و سپس اگر تغییری در آن صورت گیرد در واقع تغییر همان امر است. اگر بگوئیم حالا می‌خواهیم سنجش عمومی را تغییر دهیم لذا بایست آموزشگاهها را بیشتر کرد و... یعنی اینها راه آنچیزی است که آنرا فرهنگ می‌دانیم.

۱/۴/۲ - لزوم توجه به تأثیر محیط پرورشی و انگیزشی به عنوان عوامل برونزای فرهنگ

(ج): گاهی می‌گوییم تعداد آموزشگاهها را بایست بیشتر کرد و گاهی می‌گوییم بایست مصارف اینها را عوض کنیم که صبغه اقتصادی دارد. لذا ممکن است سخن از تغییر روابط اجتماعی یا ساختارها یا نوع احترامات

مطرح در آنها به میان آوریم. بله این نکته بدیهی است که اگر در کنه دوست داشتن این مزه یا آن مزه برویم می‌بینیم که یک امر ارزشی محسوب می‌شود. وقتی که نوشابه را بعنوان یک شربت می‌پسندیم در واقع این امر پس از پیدایش چشائی انس و عادت و مرغوب دانستن آن ایجاد شده است. در اینجا یک تغییر جزئی در نظام و الگوی ارزشی مصرفی آن ایجاد شده است. حال اگر یک مجموعه را ایجاد کنیم و تا پسند آنها را تغییر دهیم ممکن است در بدو امر به نظر آید که این مهم چه ربطی به ارزشهای عدالت اجتماعی و یا عدل و ظلم دارد؟! ولی با اندکی تأمل می‌بینیم که اینها با یک الگوی تولید خاص، تولید می‌شوند. شما می‌گویید پس بایست ساختار و نظام متناسب اداری و اجتماعی آنها آورد تا بتوان از اقتصاد خرد تا کلان آنها تعریف کرد. طبیعی است که اگر اینها مرتب شود آنگاه به یک نظام ارزشی اجتماعی دست یافته‌ایم که چنین مجموعه‌ای رفته رفته به این نتیجه می‌رسند که اصلاً نمی‌توان خارج از این محیط زندگی کرد! در واقع در اینجا نوعی انس و الفت برای آنها ایجاد می‌شود و وقتی که چنین شد می‌توان گفت این محیط قادر است بر اساس اصول موضوعه دیگری شکل بگیرد.

#### ۲/۴/۲ - ارضاً نیاز شاخصه کارآمدی یک فرهنگ

حال که شما محیط پرورشی و انگیزشی ساختید می‌توانید انگیزشها را روبروی همدیگر قرار بدهید. در این حال «مفهوم کارآمدی» در خصوص ارضاً این نوع نیاز تعریف می‌شود. توجه کنید که این نکته مهمی است که «تعریف مفهوم کارآمدی در ارضاً نیاز تولید شده» صورت می‌گیرد.

(س): این امر چه چیزی را معین می‌کند؟

(ج): معلوم می‌کند که اگر یک فرهنگ کارآمد نباشد پس نمی‌تواند نیازها را ارضاً کند اما این نیازها چرا صحیح‌اند و اصولاً از کجا به وجود آمده‌اند بحث دیگری است. قطعاً این نیازها در یک روند دیگر درست شده‌اند. یعنی چشائی، بویائی، شنوائی و بینائی شما کم کم تحریک شده و پرورش یافته است تا نهایتاً به ایجاد یک نظام از پسندهای مصرفی منجر شده است. لذا اگر شما را دفعتاً وارد یک نظام از پسندهای مصرفی دیگر کنند آنها نمی‌پسندید. در واقع ماکارونی همان آب پیازک سابق است که گندم جوش خورده در آب و

پياز بود! حال اگر در سفره کسی ماکارونی باشد بلاشکال است اما اگر برای مهمان، آب پیازک بگذارند آنرا زشت می‌دانند! هرچند لباس و غذا و زندگی امروز با اندکی رفاه بیشتر نسبت به سابق همراه است اما تمامی واقعیت در این امر نیست بلکه صرفاً درصدی از آن مربوط به رفاه زندگی امروزه است و قطعاً درصد دیگری از آن مربوط به کلاسهای فرهنگی است. از این مطلب می‌گذریم.

۵/۲ - نقش ساختارها و اعتبارات اجتماعی در ایجاد محیط ارزشی، نظام‌گزینی و توسعه نیازمندیها

پس ساختارها، نظام ارزشی یا انگیزشی را ایجاد می‌کنند و می‌گویند چه چیزی را بخوان تا علم آموخته باشی. در واقع یک نظام پرورشی را معرفی می‌کند. هکذا از نظام‌گزینی و تقسیم اعتبارات سخن می‌گوید تا مشخص شود چه کسی چه سهم و چه حقی دارد و از چه کسی بایست دستور پذیرفت و به چه کسی بایست دستور داد؟ اگر کسی قرآن، روایت، تاریخ اسلامی و احکام را هم بداند نمی‌تواند در یک دستگاه فرهنگی، علتی برای کسب مدیریت و منصب او محسوب شود چرا که با این نوع اطلاعات، زیر دیپلم محسوب می‌شود لذا نمی‌تواند مدیریت موفقی داشته باشد! اینها همگی ناشی از کلاس بندیهای گزینی است. قطعاً چنین کسی در چنین ساختاری نمی‌تواند در وزارت امور خارجه فرد فعالی محسوب شود و احیاناً در مقابل فرهنگهای باطل به موضعگیری بپردازد. زمانی که اعتبارات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» به دسته خاصی داده شود که بر دسته خاصی از اطلاعات مسلطند دیگر این محیط خارجی نیست که عوض شده است. بلکه بایست در این حال به محیط ذهنی هم توجه داشته باشید که اطلاعات خاصی در کنار اطلاعات سابق گذاشته شده است. یعنی در اینجا خطکشی اطلاعات صورت می‌گیرد و دسته‌ای مربوط به آخرت می‌شود و دسته‌ای دیگر مربوط به اداره دنیا. آنچه که بایست روزانه حداقل ده ساعت با آنها کار کند همان اطلاعات دنیوی است که با محیط و شرائط دنیا مسانخت دارد و آنچه که حداکثر دو تا سه ساعت در روز، وقت او را پر می‌کند اطلاعات مربوط به آخرت و اعمال مربوطه است. حال ما هستیم و روانشناسی پرورشی؛ براستی منتجه‌ای که از این امر حاصل می‌شود چقدر است؟ قطعاً بایست به آنها سهم داد و مثلاً ۱۴ آنرا به آخرت و ۳۴ را به دنیا اختصاص داد. در این حال طبیعی است که خُلق یک عارف منزوی خواهد بود.

این همان فرهنگ است که ما از آن به نتیجه عمل پرورشی کل جامعه یاد می‌کنیم که در مفهوم نیاز و ارضاً و تعریف آن از این مفاهیم، جاری است. وقتی در مقوله جهانی شدن، ایجاد نظام نیازمندیها را در ساختارها می‌پذیریم آنگاه باید بدانیم که ساختارهای معرفتی خود، در وجود خویش نیز منزوی می‌شود نه اینکه صرفاً در جامعه چنین انزوایی صورت می‌گیرد. گویا مسجد در باطن ذهنی ما از محور بودن و جامع بودن خارج می‌شود و در کنج خلوت مأوا می‌گیرد که احیاناً در بسیاری از موارد هم بایست این ذهنیت را پوشاند و آلا به هویت اجتماعی ما ضربه می‌خورد! اگر محروم حضرت امام (ره) حکومت اسلامی را اقامه نکرده بودند همان انزوای دانشجویان مسلمان در دانشگاهها و ... ادامه می‌یافت و مجبور می‌شدند که بیش از پیش به بی دینی تظاهر کنند تا مورد تمسخر و ملامت قرار نگیرند. یک زن چادری وقتی به خارج می‌رفت او را بعنوان لولو مورد تمسخر قرار می‌دادند! برآستی در این حال چند درصد از مردم، حاضر به مقاومت در مقابل این وضعیت هستند؟ غایت امر این است که مانتو یا لباس دیگری را بر می‌گزینند تا هم کمتر مورد تمسخر قرار گیرد و هم حداقل حجاب را حفظ کند. و اگر با چشم دیگری به او نگاه شود باز با رنگی کردن مانتو و فرم دادن به آن سعی در ارضای نظر مخاطبین می‌کند.

۶/۲ - فرهنگ بمعنای کیفیت به سه صورت «روحی، ذهنی، عینی» محصول ساختارهای اجتماعی

در هر حال توسعه نیازمندیها بدلیل توسعه و تغییر ساختارهای اجتماعی است و اینها فرهنگ را ایجاد می‌کنند. اگر بخواهیم فرهنگ را ببینیم بایست آنرا بعنوان یک کیفیت یا نظام بشناسیم. و البته کیفیت نیز به سه صورت «روحی، نظری و عینی» ظاهر می‌شود که صورت عینی آن گاهی مناسک اعمال فرد است که در عرفان عملی همواره می‌گویند ضرورتی برای کسب عرفان نظری که باز دارنده است وجود ندارد. (خوب به مقایسه این دو مشرب توجه بفرمائید.) لذا می‌گویند بایست عمل را شروع کرد و نقطه آغاز را انجام انضباطهای نهی و فعل قرار داد.

پس نبایست دروغ گفت؛ غیبت کرد؛ تملق نمود؛ به حرام نظر کرد؛ به حرام گوش داد و... بلکه بایست مرتباً ذکر گفت؛ انفاق کرد و... از این منظر، اعمال قالبی رفته رفته برای اعمال ذهنی، محیط مناسبی را ایجاد

می‌کند لذا بایست از قالب شروع کرد. و البته پس از اعمال فکری، محیط مناسبی برای اعمال روحی ایجاد می‌شود و پس از جنت اوصاف و حالات می‌توان به کمال رسید. بنابراین ایشان نقطه آغاز پیدایش فرم و هویت را نه «ذهن» بلکه «عمل» می‌دانند.

البته عده‌ای نیز به عرفان نظری قائلند و تحلیل نظری و اصول اعتقادات را اصل می‌دانند و از همان اوان، رجوع به وجدان را نقطه آغاز می‌دانند. بله پس از آن بایست با دل سخن گفت و نهایتاً عمل را پیشه کرد. می‌بینید که بایست نسبت به فرهنگ‌سازی توسط ساختارها که نقش عرفان عملی را برای کل جامعه دارد توجه نمود چون در این عرصه اصولاً رفتار گردش امور تغییر می‌کند. ... در این حال انحراف در فطرتش پیدا می‌شود و اصل زندگی او، ساماندهی نیازهای مادی می‌شود. بستر پرورشی می‌تواند از انسان و تولید او، یک هویت دیگر بسازد که اکنون در بعضی از قسمتهای فرهنگ غرب، مبتلا به این معضل می‌باشیم که انشأاً... باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد.

#### ۷/۲ - عدم وجود ساختارهای اجتماعی کلان دینی در بین مسلمین

حال اگر بنا شد که بپذیریم ساختارهای اجتماعی، بستر پرورشی را ایجاد می‌کنند آیا الان در میان مسلمین نمی‌توان از نمونه‌ای همانند ساختار مرجعیت که یک نظام اجتماعی محسوب می‌شود یاد کرد؟ هکذا از همین نمونه است ساختار عالم اخلاق، آیا می‌توان همین ساختارهای فرهنگی خود را جهانی کرد؟ ممکن است با ساده‌لوحی بتوان جواب مثبت داد و مقلدین آقایان مراجع فعلی را در خارج از کشور، شاهد بر این ادعا دانست! اما پیداست که این، معنای ساختار را نمی‌دهد. یعنی نمی‌توان وجود چند مقلد یا نماینده یا نشریه یا مرکز تبلیغی و فرهنگی و امثال آنها را که همگی به آقایان مراجع منتسب هستند معادل ساختارهای «تعریف، تکلیف، و تطبیق» کفار قلمداد کرد.

سخن ما این است که آیا این ساختارها در توسعه نیازمندیهای اجتماعی، نقش ساختار خرد را دارند یا ساختار کلان و توسعه؟ بله شکی نیست اگر بتوان «تعریف، تکلیف و تطبیق» را در مسائل جهانی، تحت نظر آقایان مراجع قرار دهیم حتماً این ساختارها، ساختارهای حاکم خواهند بود.

۱/۷/۲ - منفصل بودن ساختارهای اجتماعی مسلمین از ساختارهای جهانی و بین‌المللی کفار

در نقطه مقابل آن نیز شکی نیست که اگر تحلیلهای فلان یهودی عنود را اصل «تعریف، تکلیف و تطبیق» در سطح جهانی و بین‌المللی بدانیم دیگر در سطوح ملی نیز بعنوان یک ساختار خرد که در محدودیت شکل گرفته است و بمثابة ساختار موضوعی خاص عمل می‌کند بایست تابع بود. گرچه ما در بخش موضوعی خاص نیز بتوانم کالائی مثل پسته ایران را در آمریکا هم بفروش برسانیم ولی چون رهبری تکنولوژی در سطح جهانی در دست ما نیست لذا کاری از پیش نخواهیم برد چراکه صرفاً بر ساختارهای خرد مهیمن هستیم.

۲/۷/۲ - پاسخگوئی به مسائل مستحدثه لازمه انفعال

لازمه این عملکرد این است که در طوفان نیازمندیهای اجتماعی مرتباً منزوی تر می‌شویم و موضوعاً یا در مقام پاسخگوئی به مسائل مستحدثه‌ای که ساختارهای بزرگ می‌آفرینند صرفاً توجیه‌گر خواهیم بود. این توجیه نیز امری دو سویه است که از یکطرف با دل‌بستگی به آنها مرتباً به تأویلات حسی روی می‌آوریم و از طرف دیگر نسبت به مبتلابه، تکلیف در محدودیت را معین می‌کنیم. به تعبیر دیگر پاسخگوئی به مسائل مستحدثه به دو صورت است: صورت اول مربوط به اصحاب «فقه پویا» است که از دین، یک تأویل حسی ارائه می‌دهند و صورت دوم مربوط به اصحاب «فقه سنتی» است که در محدودیت و به عنوان اضطرار، مهر ختام بر داستان می‌زنند. اما در اینکه هر دو تابع ساختار سازنده نیازند شکی نیست. بله گروه دوم تا اندازه‌ای خود را حفظ می‌کنند تا در دستگاه آنها منحل نشوید ولی دیگر تن به انحلال نیز می‌دهند.

آنچه تا بدین جای بحث دنبال آن بوده‌ام این است که بعضی تصور می‌کنند چون ما فرهنگ اسلامی داریم و بسیاری غنی است لذا در صورتی که تبدیل به یک فرهنگ کاربردی نیز نشود و برای آن یک ساختار حاکم

تعریف نگردد باز می‌توان با ساختارهای جهانی مقابله کرد و فرهنگ خود را به پذیرش دنیا رساند!

(س): فکر می‌کنم اگر این بحث دنبال شود هم چه بسا حق آن - کما هو حق - ادا نشود و هم از بحث روشها

عقب بمانیم.

(ج): آنچه گفتیم متأسفانه آنچیزی است که ذهن تمام اعضای شورای تشخیص مصلحت نظام و دیگران است که تصور می‌کنند اگر آنچه را داریم به دنیا بدهیم عملاً اسلام عالمگیر می‌شود. بله اسلام پیروز نهائی خواهد بود اما از کدام موضع و از کدام ورودی؟

(س): ایشان می‌گویند که بشر امروز دچار دغدغه‌های درونی است.

(ج): بله از همین روست که به آنها درویشگری هندو، یوگا و نهایتاً شما روی می‌آورند!

(س): آنها می‌گویند اگر بپذیریم که بشر امروز دچار دغدغه‌های مادی و معنوی است که اولی را جهان امروز پاسخ می‌دهد و دومی را خیر لذا بایست بسراغ روشهایی برای ارضای نیازهای معنوی بشر رفت که باعتقاد آنها همین عرفان و ارزشهای نظری است. و آنچه که بشر امروز را رنج می‌دهد همین است و الّا رفاه مادی را که خودشان فراهم کرده‌اند. از اینرو بدنبال امری هستند که غیر از سعادت دنیا، سعادت آخرت را هم برای آنها فراهم کند که اسلام نقداً آنرا داراست اما بایست به زبانها و اشکال مختلف هنری ترجمه و عرضه شود.

(ج): آیا همین صور و اشکال هنری و غیر هنری را در داخل ایران عرضه کرده‌اید که الان به فکر صادرات آنها هستید؟!

(س): می‌گویند همین که جوانان ما تا اندازه‌ای مشکل پیدا کرده‌اند بخاطر همین است که نتوانسته‌ایم با زیبایی‌شناسی و بکارگیری روشهای جذاب، این معارف اصیل را به آنها عرضه کنیم.

(ج): آیا بالاخره تعلیمات دینی آموزش و پرورش در اختیار شما بوده است یا خیر؟ این سخنان خیلی عجیب بنظر می‌رسد!

(س): آن بخش از فرمایش شما ناظر بر این بود که ما به تأثیر ساختار در ایجاد فرهنگ توجه کرده‌ایم.

(ج): و نیز سطوح ساختار؛ یعنی سطوحی که بصورت بین‌المللی است و متولی توسعه نیازها در چنین عرصه‌ای است. به تعبیر بهتر در ابتدای امر، نام آن عناوین، «تعریف و تکلیف و تطبیق» است ولی زمانی که به مقیاس و توسعه نیاز می‌رسیم بایست دید به چه امری نیازمندیم و به چه امری نیازی نداریم. و نهایتاً در ساختارهای کوچک هم که بایست امور مربوطه را پیگیری نمود.



(س): تا اینجا روشن است اما ببینیم به مقصود اصلی بحث تا چه اندازه نزدیک شده‌ایم. بحث ما از آغاز برای تبیین «روش تأمین منابع» بود که به بحث تعریف فرهنگ و روش جهانی شدن فرهنگ رسیده‌ایم تا ببینیم حوزه منابع را در کجا باید دید و با چه معیاری به منبع ریالی پرداخت؟ یک توجه ضروری نیز به بحث قبل صورت گرفت که منجر به جدول ماتریسی جدیدی شد به اینکه اگر می‌خواهیم در بحث فرهنگ، حیطة مطالعاتی خود را مشخص کنیم نمی‌توانیم به خود آن محدود شویم لذا بایست آثار بیرونی آنرا هم ببینیم لذا همین امر منجر به طراحی ماتریس جدیدی شد. پس تا اینجا اجمال ارتباط میان دو ماتریس پیشین و فعلی - حداقل در یک لایه از بحث - روشن شد به اینکه در ماتریس قبلی، «اوصاف ساختار»، اصلی بود که عبارت بود از «تعریف، تکلیف و تطبیق». ولی در ماتریس جدید، آنچه اصل است چیزی مثل اوصاف موضوعات ساختار می‌تواند باشد.

(ج): آنچه در این جدول دوم اصل است ایجاد یک فرهنگ در جامعه یا «موضوعات جامعه» است.

(س): یعنی موضوعاتی که فرهنگ سازند و عبارت است از: «انگیزش، پرورش و گرینش». و البته این دو جدول می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. طبعاً بحث دیگر این است که بقیه اوصاف ماتریس چه ارتباطی می‌توانند برقرار کنند که می‌توان به این بحث پرداخت و صرفاً به تمرکز پیرامون تأمین منابع پرداخت که اگر بحث ایجاد کرد تا زوایای دیگری از این بحث روشن شود به آن باز گردیم. لذا اگر صلاح بدانید این بخش از بحث را خاتمه یافته تلقی کنیم و صرفاً به بحث تأمین منابع و تعاریف مربوطه بپردازیم.

(ج): اگر بخواهیم به این قسمت از بحث بپردازیم بعداً می‌توان با شاخصه‌ها و توجه عینی بیشتر به آن پرداخت.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»



## بسمه تعالی

### جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: بررسی سطح جهانی‌شدن فرهنگی و تأثیر این مباحث در تأمین منابع

## جلسه ۸

فهرست مطالب:

۱ - بررسی سطوح جهانی‌شدن فرهنگی ۱۲۵

۱/۱ - سرپرستی تغییر مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» اولین سطح درجهانی‌شدن فرهنگی ۱۲۵

۱/۱/۱ - شناسایی و تغییر تعاریف و ساختارهای بین‌المللی در این سطح ۱۲۶

۲/۱ - سرپرستی هماهنگی منطقه‌ای دومین سطح درجهانی‌شدن فرهنگی ۱۲۶

۱/۲/۱ - امکان تحقق این سطح در زمان حاضر از نظر منابع ارتباطی فکری و ارتباطی اجتماعی (تکنیکی و

طبیعی) ۱۲۷

۳/۲/۱ - ضرورت ارزیابی وضعیت موجود (ظرفیت فکری و عینی) در سطح منطقه‌ای ۱۲۸

۲ - بررسی جهانی‌شدن فرهنگی در سه سطح «خرد، کلان، توسعه» ۱۲۹

۱/۲ - جهانی‌شدن فرهنگ در سطح توسعه به معنای سرپرستی جریان نیاز و ارضاً توسط ایجاد ساختارهای

اجتماعی ۱۲۹

۲/۲ - جهانی‌شدن فرهنگ در سطح کلان به معنای تنظیم نسبت‌های کلان مدیریت رفتارهای مردم ۱۲۹

۳/۲ - جهانی‌شدن فرهنگ در سطح خرد به معنای تغییر معنای سود و زیان در فکر عموم ۱۳۰

۱/۳/۲ - تعمیم معنای سود و زیان از مفهوم اقتصادی به هر امر رجحان‌دار (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی)

۱۳۰

۳ - حضور سه ساختار «منطقی، کاربردی، اجرائی» بصورت هماهنگ در جریان ایجاد نیاز و ارضاً ۱۳۱

۱/۳ - تفاوت دستگاه الهی با دستگاه مادی در تغییر اصلی سرپرستی جریان نیاز و ارضاً ۱۳۲

- ۱/۱/۳ - اصل بودن قوانین مادی (فیزیک و تکنولوژی) و تابع بودن اخلاق در دستگاه مادی ۱۳۲
- ۲/۱/۳ - اصل بودن اختیار و اخلاق و تابعیت ساختارها و تکنولوژی در دستگاه الهی ۱۳۳
- ۲/۳ - ضرورت داشتن الگوی بهره‌وری در صورت نداشتن ساختارهای جهانی ۱۳۳
- ۱/۲/۳ - جهانی شدن تام به معنای اضمحلال کامل نظام ۱۳۴
- ۴ - تأثیر این مباحث در تأمین جهانی شدن فرهنگی ۱۳۴
- ۱/۴ - ضرورت بررسی ساختارها و سازمانهای بین‌المللی در بخش سوم تأمین منابع ۱۳۴
- ۲/۴ - بررسی پشتوانه فکری این ساختارها و تأثیر تغییر و تعاریف بر آنها در بخش دوم تأمین منابع ۱۳۵
- ۳/۴ - بررسی علل تغییر تحلیلها و تعاریف در بخش سوم تأمین منابع (فلسفه، فیزیک، ریاضی و...) ۱۳۵

## بسمه تعالی

جلسه ۸ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱/۲/۷۹

### ۱ - بررسی سطوح جهانی شدن فرهنگی

۱/۱ - سرپرستی تغییر مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» اولین سطح درجهانی شدن فرهنگی

اگر یک فرهنگ، قدرت به دست گرفتن تغییر، در مقیاس دقت، سرعت و تأثیر را داشت - که مفهوم سرعت، چه در نیروی انسانی چه در ابزار و چه در امکان، به یک حدّ واحد باز می‌گردد - چنین فرهنگی بالقوه توانایی جهانی‌شدن را داراست. و اگر چنانچه مادی باشد، بطور طبیعی فیزیک، یعنی رفتار ماده برای او اصل می‌گردد، و باید بتواند در فلسفه فیزیک، مفهوم سرعت را در ماده تغییر مقیاس بدهد. و اگر الهی باشد، یعنی معتقد باشیم که جهان خدایی دارد و مشیتِ بالغه او اصل است، بعد مشیتِ ولات امر او در تاریخ و بعد هم مشیت مردم و جامعه، در پیدایش کلیه کارآمدهای انسانی، مادی و ابزاری در طول مشیت او قرار دارند، اگر این را معتقد بودیم طبیعتاً، تعریف ما از نور و تشعشع، «ظاهراً بذاته، مظهراً لغيره» نخواهد بود. چون آنجایی هم که نور را با اشعه به زیر زمین می‌فرستیم و عکس بر می‌داریم، هرگز آن ظهوری که با دید چشم که بشود بلاواسطه ببینیم، نیست. بلکه آثارش را می‌توانیم ببینیم. بنابراین نور یا اشعه - در نظر ما - به «ابزار جریان اراده و نیز هماهنگ‌ساز تموج‌ها و کلیه جاذبه‌ها» تعریف می‌شود. و تموج، «ابزار هماهنگ‌سازی کلیه تشکله‌ها و تبلورها و پیدایش وضعیّت‌ها» است. به هر حال این مسئله یک مسئله فیزیک و یک تئوری است.

اگر گفتیم دو فلسفه فیزیک داریم، در هر دو اینها دقت، به یک چیز مشترک باز می‌گردد به این معنا که دقت هم در دستگاه ما مفهوم کمی شدن را دارد و هم در دستگاه دیگران. و تأثیر هم در هر دو فلسفه - که بصورت تبعی می‌آید - به این باز می‌گردد که ما بتوانیم عالم ماده و ناسوت و دنیا را اداره کنیم یعنی شدن و

تحققش را سرپرستی

کنیم و عبارتی تحولات تمدن را بدست بگیریم. «سرعت، دقت و تأثیر» در ساده‌ترین وجه آن، در شکل مادی، در فلسفه فیزیک و فیزیک هسته‌ای و سپس ریاضیات و تمامی علوم کاربردی، تبلور می‌یابد. در تقسیم اول اصلاً تقسیم به مادی و انسانی و تجربی نیست. کلیه علوم کاربردی بخش تأثیر است که تمدن ساز است. و ضد آن را هم عرض کردیم که فرضی در مقابل آن است. و بدنبال سرعت، تأثیر و دقت، قدرت تعریف بنابر دو دستگاه پیدا می‌شود، یعنی قدرت پیدا می‌کنید برای تعریف جدید از سرعت (تغییر مقیاس) و همینطور قدرت بر تعریف جدید از دقت و تأثیر پیدا می‌کنید.

در جلسه قبل هم ماتریسی ساخته بودیم که تعریف قدرت، به تطبیق و تکلیف را بیان کردیم که نتیجه آن قدرت، در قدرت ایجاد ساختار مؤثر، جهت اداره تمدن ظاهر می‌شود.

۱/۱/۱ - شناسایی و تغییر تعاریف و ساختارهای بین‌المللی در این سطح

این سطح، قابلیت این را دارد که تغییرات و تحولات ساختارهای بین‌المللی را بشناسد، دسته‌بندی و ثبت کند. مثلاً اگر برای سازمان ملل ۵ دوره تصور کنیم، تعاریف هر دوره را می‌تواند کاملاً شناسایی کند.

از طرفی می‌تواند تحولات در تعاریف را مشخص کند مثل اینکه تغییراتی که در تکنولوژی مادی پیدا شده چه آثاری در عوض شدن تعاریف گذاشته است. و یا قدرتی که عوض شده و تبدیل به قدرت اتمی یا هسته‌ای شده، این، تغییرات، چه اثری در قدرت عینی خارجی آنها داشته است بطوریکه توانسته‌اند تمدنشان را در تعاریف حاکم بر اداره جهان وارد کنند. و این، قابل تحقیق میدانی است و شاخصه آن هم مشخص است. رابطه میان توسعه

تکنولوژی با توسعه ساختارهای اجتماعی در مقیاس جهانی.

۲/۱ - سرپرستی هماهنگی منطقه‌ای دومین سطح در جهانی شدن فرهنگی

یک فصل دیگری اینجا داریم در ارتباط با منابع، وسائل و شرائط ارتباطی منطقه‌ای، و آن اینکه عملاً در آن فضا بین‌المللی چه کسی می‌تواند به نسبت، هماهنگی منطقه‌ای را در دست بگیرد؟ بله تغییر اصولی در زیر بنای فضای خودش نمی‌تواند ایجاد کند ولی به نسبت می‌تواند این کار را کند. آنگاه سؤال می‌شود که منابع،

وسائل و شرائط ارتباطی شما چگونه است؟ مثلاً می‌خواهیم با آفریقا، سوریه و دیگر مسلمانان و شاید مستضعفان تماس

بگیریم، حالا چه امکاناتی داریم؟ قبلاً عرض شد ولو اینکه فیزیک اتمی اسلامی و نیز دستگاههایی که بتواند در عینیت «سرعت، دقت و تأثیر» را بدست گیرد، نداشته باشیم، ولی ممکن است بتوانیم جرأت و جسارت ایستادن را به نسبتی بالا ببریم و ناهنجاریها را به نسبتی روشن کنیم، در حقیقت نظام فکری بدهیم، تحلیل بدهیم نه تحلیلی که به کاربرد فیزیکی ساختن تمدن، منجر گردد. بلکه تحلیل هماهنگی که نظام فکری و تفاهمی در رنجها و نارسائیهایی که بر قشر مستضعف عالم وارد می‌شود را به نسبت بتوانیم ارگانیزه و هماهنگی و مدیریت نمائیم که این سطح دوم است.

۱/۲/۱ - امکان تحقق این سطح در زمان حاضر از نظر منابع ارتباطی فکری و ارتباطی اجتماعی (تکنیکی و طبیعی)

به عبارت دیگر پذیرش اینها را بصورت مطلق به فضای ساخته شده نسیاریم این کار را حتماً می‌توانیم بکنیم. این کار هم از نظر منابع ارتباطی فکری و هم از نظر منابع ارتباطی اجتماعی (تکنیکی و طبیعی) امکان‌پذیر است. مثلاً به بعضی‌ها احیاناً نفت می‌توانیم بدهیم و یا می‌توانیم کالاهایمان را از کانال شرکتهایی که مستکبرین ساخته‌اند، به کسانی که احتیاج دارند نفروشیم و حمایت خود را از کانال شرکتهای بزرگ آنها تأمین نکنیم. هر چند مجبور می‌شویم به یک چیزهایی تن در دهیم مانند بیمه، قوانین مبادلات ارزی و بانکی و یا حقوق حاکم بر آن، حتی تعاریف تجارتي قیمت‌گذاری را به یک نسبتی مجبوریم در محاسبه حجم مبادلاتی که با دیگران داریم، رعایت کنیم.

ولی بهر حال ما یک چیزهایی داریم و دیگران هم یک چیزهایی دارند که می‌توانند به ما بدهند، تا به یک نسبتی حل نیازهایمان بشود و حل نیازهای دیگران را هم بکنیم. در منابع ارتباطی و وسایل ارتباطی باید گفت که ما منابع اجتماعی ارتباطی داریم مانند نظام فکری طبیعی (منابع معادن)، تکنیکی آن را هم داریم و می‌توانیم تکنیکهای واسطه‌ای ایجاد کنیم. درست است که ما نمی‌توانیم تکنولوژی پتروشیمی را تحویل

بدهیم ولی یک ساختهای کپی‌سازی یا قدرت تولید در مهندسی طرح تولید را می‌توانیم تولید کنیم. که اینها در واقع تکنولوژی دسته دوم می‌شود، اینها را می‌توانیم به مستضعفین جهان بدهیم یک دسته از نیازهای آنها را از این طریق حل کنیم. یعنی اگر بگوئیم که یک سطح صفر داریم و یک سطح متوسط، می‌توانیم

همگی را در یک سطح متوسطی نزدیک به هم بکنیم و خود این کار منشأ پیدایش یک قدرت می‌شود.

۳/۲/۱ - ضرورت ارزیابی وضعیت موجود (ظرفیت فکری و عینی) در سطح منطقه‌ای

این مطلب چه چیزهایی را نیاز دارد؟ ارزیابی مشخص، نسبت به اینکه ما بر حسب گرایشمان با چه دسته‌هایی ارتباط گرایشی - حداکثر یا حداقل - فکری و عینی می‌توانیم داشته باشیم؟ و اینها برای ارزیابی کردن در مفهوم منطقه‌ای شدن - نه بین‌المللی به معنای جهانی - نیاز به شاخصه دارد. فرهنگ ما در این قسمت دوم خیلی کم دچار آسیب می‌گردد، احیاناً به یک نسبت هم می‌توانیم مدیریت فرهنگی داشته باشیم. پس ما در جهانی شدن نباید براضی بپذیریم که وارد فرهنگ جهانی بشویم ولی فرهنگ منطقه‌ای شدن را حتماً باید بپذیریم. یعنی نباید خودمان را محدود و محصور کنیم. و در این سطح دوم هم می‌توانیم خیلی تحرک داشته باشیم. بنظر ما در سطح دوم بهترین حرفها در هماهنگ‌سازی انگیزه‌ها در اختیار ما است. چون اولاً سایر مستضعفین نسبت به گرایش، حرف عمده و اساسی ندارند و ثانیاً به ارباب امم هم که نوبت برسد، یعنی یهود و نصاری و بودا و... اینها هم حرفی ندارند. و در شیعه‌ها هم شیعه اثنی عشری، ظاهراً فقط - اگر نگویند در گفتگوی تمدن‌ها نباید اینگونه سخن گفت - حرف حسابی دارد. (س): بحث ما در شاخصه تأمین منابع بود. آنهم در یک کلیاتی از جهانی شدن بیان شد.

(ج): این مطالب را که عرض می‌کنم به این دلیل است یک زمینه ذهنی وجود دارد سطح جهانی که می‌گویند اینها می‌خواهند دور خودشان حصار بکشند. بنابراین واضح خواهد شد که جهانی شدن به معنی فعلی آن، فقط انحلال و اضمحلال ما است.

(س): اینرا در ضمن مباحث بیان خواهیم کرد.



(ج): اینرا باید مرتباً تذکر دهید تا سآ تعبیر نشود.

(س): حالا از اوصاف کلی خارج شویم و به سمت تعیین شاخصه برای تأمین منابع برویم.

(ج): حال اگر بخواهیم یک طبقاتی را ذکر کنیم. یک طبقه آن تولید نیاز و حل نیازها در مقیاس جهانی است. می‌خواهیم بگوئیم که این عالی‌ترین طبقه‌ای است که در آن، کلیه شواهد و منابعی که در اینجا بتوانیم تعریف کنیم - چه نیازهای فردی و چه گروهی و چه تکاملی - تغییراتی که می‌کند مفهوم اینکه تأثیر ساختار را در ایجاد محیط درونی یعنی نیاز و ارضاً بزرگترین کار را چه کسی انجام می‌دهد؟ ساختار محیطی یعنی کلمه فرهنگ چگونه تغییر می‌کند؟

۲ - بررسی جهانی شدن فرهنگی در سه سطح «خرد، کلان، توسعه»

۱/۲ - جهانی شدن فرهنگ در سطح توسعه به معنای سرپرستی جریان نیاز و ارضاً توسط ایجاد ساختارهای اجتماعی

(س): ما می‌توانیم از مباحث گذشته این جمع‌بندی را داشته باشیم که ساختار، مهمترین عامل تغییر دهنده فرهنگ است.

(ج): البته فرهنگ، به معنی به دست داشتن جریان پیدایش نیاز و ارضاً آن، و این منتجه نهایی است. اگر کسی احساس نیاز به عالم آخرت و موضوعاتش را نکرد. و دغدغه بشر تنها عالم دنیا شد، در فرهنگ او، بحث شهادت معنا ندارد. حتی ایثار هم تعریف پیدا نمی‌کند؛ یک بار بیهوده و بی مفهوم است. جریان توسعه، نیازها و ارضاهای کاری است که ساختار انجام می‌دهد. این کار در بالاترین سطح آن، سرپرستی نیازهای فردی، گروهی، تکاملی را عهده‌دار است. اصولاً گروه به چه چیزهایی نیاز دارد؟ و نیازهای یک فرد چیست؟ همه اینها را در دست می‌گیرد.

(س): حداقل استفاده‌ای که از این می‌کنیم این است که به کسانی که می‌خواهند بعد از کسب اطلاعات، اطلاعات را تجزیه کنند بگوئیم بینید این نیازمندیها چگونه عوض شده است؟

(ج): از سطح کلاسهای نیاز پائین‌تر می‌آئیم. آنچه گفتیم، جهانی شدن فرهنگ در سطح توسعه نیازها بود.

۲/۲ - جهانی شدن فرهنگ در سطح کلان به معنای تنظیم نسبت‌های کلان مدیریت رفتارهای مردم در سطح پائین‌تر تنظیم نسبت‌های کلان مدیریت رفتارهای مردم است. همانطور که می‌دانید، رفتار بعد از نیازمندیهاست.

(س): اینکه همان ساختار می‌شود.

(ج): ما یک رفتارهای نظری داریم - که در واقع نیاز در حکم اخلاق است - و یک رفتارهای ذهنی داریم که نیاز در حکم افکار است و رفتار عینی که آن، ساختار جریان اجتماعی آن است. جامعه در تحت ساختار عمل می‌کند. توضیح آنکه مراجعه کننده به اداره یا بانک غیر از خود اداره است. در واقع بانک، رفتارهای اجتماعی در امر پول را مدیریت می‌کند. مردم در چارچوب روابط اقتصادی به بانک و دیگر بنگاههای اقتصادی مراجعه می‌کنند. چون مردم یک نیازی دارند و یک فکری و یک رفتار اجتماعی دارند.

ساختارها، ساختارهای مدیریتی و هماهنگ‌سازی است. البته ضوابطی دارد و اگر مردم به آن ضوابط عمل نکنند از نظر دستگاه قضائی تخلف کرده‌اند. ولی چه کسانی در آن حرکت می‌کنند؟ مسلماً افراد جامعه. عبارت دیگر کل جامعه در سطح اداره و مدیریت نیستند. یک بخشی از جامعه - که بصورت دولتی یا خصوصی اداره می‌شود - اداره را در دست دارند. و کسانی در روابط اجتماعی مشغول به کار هستند، بوسیله ساختارها و نظامهای حاکم، اداره می‌شوند. رفتارهای اجتماعی، قطعاً از مسائل توسعه - که مسئولیت مدیریت را در توسعه نیاز و تنظیم نسبت‌های کلان بر عهده دارد - خارج می‌شود. فلذا در امور خرد است. و مردم در حوائج خردشان حرکت می‌کنند. پس یک توسعه نیاز داریم، یک وضعیت فکری داریم که باید محصول کلان باشد. و یک وضعیت عینی داریم که محصولش باید تحرکات خرد جامعه باشد.

آیا برای یافتن منابع جهانی شدن، تقسیم‌بندی، به «توسعه، کلان، خرد» مفید است؟

برای یافتن منابع جهانی شدن، ما بدنبال این هستیم که ببینیم فرهنگ، چگونه در جامعه بوجود می‌آید؟ ساختارها بوجود آورنده فرهنگ، هستند. مسئولیت ساختارها در عالی‌ترین سطح، هدایت نیازها است که

مفهوم نیازها، توسعه نظام ارزشی، در همه سطوح است نه ارزش بمعنای نظام ارزشی اخلاقی فلسفی، بلکه یعنی مطلوبیت‌های جامعه را عوض کردن، خواسته‌های عمومی را تغییر دادن. سیاست هم در نظام ما در عالی‌ترین رتبه اثر همین وظیفه را عهده‌دار است. اخلاق، در تعریف اجتماعی آن - نه در تعریف فردی - همین است. یعنی خلق جامعه عوض بشود. و اگر عوض شد، در سطح کلان باید حاصل بدهد. سطح کلان باید در برنامه‌های «تعریف، تکلیف، قطب‌بندی» و در زمینه تنظیم نسبتها حضور پیدا کند.

۳/۲ - جهانی شدن فرهنگ در سطح خرد به معنای تغییر معنای سود و زیان در فکر عموم

اما حاصل کلان چیست؟ کلان، فکر عموم در شناختن سود زیان است. یعنی چگونگی دستیابی به ارضاً نیاز است.

۱/۳/۲ - تعمیم معنای سود و زیان از مفهوم اقتصادی به هر امر رجحان‌دار (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی)

در اینجا تعریفی داریم - که باید در بخش تفصیلی توضیح بدهم - که مفهوم سود و زیان چیست؟ سود را باید تعمیم دهیم از سود کمی اقتصادی به کلیه چیزهایی که برای مردم در عمل باعث رجحان است. به قول عوام، برای ما می‌صرفد یا نمی‌صرفد؟ و صرفه هم همیشه صرفه ریالی نیست. گاهی اعتبار سیاسی و گاهی فرهنگی و گاهی اقتصادی است. مفهوم سود و زیان را در تنظیم نسبتهای کلان یا برنامه عملیات و فعالیت سازمان - غیر از گذاشتن قوانین توسعه و تغییرها - باید تعریف و تبیین کرد. یعنی معین شود که کمیات چگونه تنظیم می‌شوند؟ چه از نظر سیاسی و چه از فرهنگی و چه از نظر اقتصادی به عبارت دیگر، فعالیت ساختارها در بخش تطبیق چیست؟ این حاصلش در کلان معلوم می‌شود. ببینید، در تطبیق و فعالیت یک ساختار، یک سری تطبیق‌هایی صورت می‌گیرد. این فعالیت‌های تطبیقی در پیدایش وضعیت تغییر است کلان جامعه اثر می‌گذارد. معنای تغییرات کلان این است که جامعه را مجبور نمی‌کند یک کار را انجام بدهد یا از یک کاری باز بدارد؛ سیاستها، تشویقی و توبیخی است که با حفظ آزادی عمل جامعه، باعث حرکت دسته‌ای از جایی به جای دیگر می‌شود. مثلاً در بخش اقتصادی، دیگر برای مردم صرف نمی‌کند که وارد یک دسته از کارها بشوند. یا یک کالای خاصی را بخرند، این به جهت همان سیاستگذاری‌های کلان است. امروز تنظیم

نسبتها را عوض کردیم، و سیاستگذاری کردیم که مثلاً تخصیصهای کمی را بدهیم به کسانی که دانشگاه یا مدرسه می‌سازند. یا قرض بدهیم و آن امر سودآور شود. و یا قرض ندهیم، قوانین را بگونه‌ای قرار می‌دهیم که معافیت‌های مالیاتی پیدا شود. و یا نه قرض و نه معافیت بدهیم و لکن برای یک بخشی از خدمات، تسهیلات ایجاد می‌کنیم و هر جا که می‌خواهیم برای خدمتی، تسهیل ایجاد بکنیم و یا تزییقاتی فراهم کنیم و یا اعتباری را تخصیص بدهیم، همیشه در دسته‌بندی کلان بررسی می‌کنیم و این کار را انجام می‌دهیم. هر ساختاری در هر جا که هست پس از اینکه ساختار اساسی، یعنی قانون اساسی و قوانین تعریف، تکلیف و تطبیق» آن به پایان رسید، می‌تواند فعالیت‌های خود را در حیطه موضوع عملش یا بصورت کیفی یا کمی، سیاست‌گذاری کند. بانک جهانی، بر اساس سیاست خاصی قرض می‌دهد یا نمی‌دهد، کمیسیون عمران تأیید می‌کند یا نمی‌کند، بیمه جهانی هم همینطور. کلیه رفتارهایی را که سازمانهای جهانی یا سازمانهای بین‌المللی دارند، علت تقویت یا تضعیف یک دولت یا ملّتی می‌شود البته نه بصورت خاص؛ گاهی به این صورت است که یک دسته‌ای را تقویت می‌کند یا تضعیف می‌کند، در داخل یک کشور هم بر حسب سیاستهایی که اتخاذ می‌شود یک عده‌ای را ثروتمند می‌کند و یک عده‌ای را ورشکست می‌کند.

حالا بعد از تعریف اصل ارزش، حالا مصداق ارزشی آن را از کجا پیدا کنیم؟

۳ - حضور سه ساختار «منطقی، کاربردی، اجرائی» بصورت هماهنگ در جریان ایجاد نیاز و ارضاً

(س): اصلاً توسعه نیازمندی به همین واقع می‌شود نیاز به اهرم دیگری نیست.

(ج): نیازمند به ابزار قبلی است ابزار قبلی، در اصل نیاز، خود تکنولوژیک است. و خود اوست که قبل از آنکه به شما تخصیص بدهند، آن که قدرتمندتر است به چنگ می‌آورد و طبیعتاً شما شکست می‌خورید. زمانیکه انگلیسها حمله می‌کنند، می‌توانند قیام تنگستانیها را با دوربین مشاهده کنند، فرضاً دوربین آنها ۲۰ الی ۵۰ فرسخ را می‌بیند در حالیکه ۵ فرسخی با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود و سلاحی که بر دوش تنگستانیهاست بردش حداکثر ۱۰۰۰ متر است. او می‌تواند با استفاده از دوربین، قبل از آنکه اینها به

کشتی‌های انگلیسی برسند و در تیرسشان قرار بگیرند بزنند این یک مثال کوچک بود. مثال تکنولوژی بزرگ همانند همین است.

(س): اگر تخصیص را در مقیاس بین‌المللی فرض کنیم، این هم حاصل تخصیص است.

(ج): ممکن است، حاصل تخصیص، اصل تکنولوژی باشد ولی علت تغییر کارآمدی ساختار چه چیزی است؟ فکر می‌کنم شبهه شما این است که کدامش اول است؟

(س): بله. چون تقدم و تأخر خیلی اینجا معلوم نیست. آیا توسعه نیازمندی، ساختار را می‌سازد یا ساختار، توسعه نیازمندی را می‌سازد؟

(ج): خیر، ساختار عوض می‌شود وقتی ساختار نظری و کارآمدی آن عوض شد. بعد با دقت شماره ۲۰ کار می‌کنند. حالا او عوض می‌شود ولی او را نمی‌توانیم محصول این بگیریم. متغییر اصلی این مجموعه چه چیزی است؟ ما با مجموعه سر و کار داریم و مجموعه به صورت خطی عمل نمی‌کند که شما بگوئید اول این است یا آن؟ بعنوان سه عامل در نظر بگیرید. بگوئید ساختار منطقی، بعد ساختاری که این را کاربردی می‌کند و بعد ساختار اجرایی، این سه، کدام تابع دیگری است؟ اینها همه همزمان حضور دارند. مشکل کار در خطی دیدن قضیه است. هر سه در یک مجموعه، در عوض شدن منتجه، تأثیر دارند.

۱/۳ - تفاوت دستگاه الهی با دستگاه مادی در تغییر اصلی سرپرستی جریان نیاز و ارضاً

۱/۱/۳ - اصل بودن قوانین مادی (فیزیک و تکنولوژی) و تابع بودن اخلاق در دستگاه مادی

سه متغیر را باید با هم در مجموعه، لحاظ کنیم. که بهم وابسته هستند و همه هم تغییر می‌کنند. نسبتها در دستگاه مادی، که مفروضش این است که قوانین مادی برای خود ماده است و انسان هم تابع اوست. بنابراین، فلسفه‌ای که بتواند کارآمدی فیزیک را بالا ببرد، اصل می‌شود. لذا فلسفه نسبت را درست کرده‌اند. می‌گویند، انشتین به روزولت یک نامه نوشت و در آن سلاهای هسته‌ای را تحویل داد و همین بود که جنگ بین‌المللی را عوض کرد و آلمان را شکست داد و می‌گویند آلمان در فاصله دو جنگ توانست برتری تکنیکی پیدا کند و متفقین را شکست بدهد. پس متغیر اصلی در مجموعه، قدرت تکنیکی یا همان «سرعت، دقت،

تأثیر» است. متغیر فرعی آن، ساختارها است به تبع آن‌ها، توسعه نیازمندیهای اجتماعی پیدا می‌شود. این سه با هم عمل می‌کنند و در یک مجموعه هستند.

(س): چرا توسعه نظری را در سطح سوم (سطح خُرد) وارد کردید؟

(ج): بله ولی در چه مجموعه‌ای؟ محصول هست ولیکن این محصول، خودش، بعنوان یکی از متغییرها، حضور دارد. این در چه دستگاهی اینگونه است؟ در دستگاه مادی.

۲/۱/۳ - اصل بودن اختیار و اخلاق و تابعیت ساختارها و تکنولوژی در دستگاه الهی

ضدش ۱۸۰ درجه بر عکس آن است. اراده را اصل می‌گیریم نه تکنولوژی را، پس اخلاق و نیازمندیها بالا می‌آید بر اساس آن فکر می‌شود و بر اساس آن ساختار ساخته می‌شود. اخلاق، در دستگاه کفر، بعنوان تابعی از ساختارها است. چون ماده اصل است. خدا و مشیت در کار نیست. ولی بر عکس آن شما می‌گوئید مشیت خدا و بعد معصومین (ع) و بعد مشیت انسان اصل است. در این دستگاه اخلاق در بالاترین سطح قرار می‌گیرد و فیزیک در پایین‌ترین سطح می‌ایستد. و لذا تکنولوژی در نظر ما، تبعی خواهد شد. بطور طبیعی هم باید دو نوع فیزیک و هم دو نوع جامعه تحویل بدهیم. توسعه نیازمندیهای جامعه به عنوان محصول، حتماً در هر دو دستگاه وجود دارد. ولی گاهی اخلاق هم نسبی و به تبع تکنولوژی مطرح است و گاهی هم تکنولوژی تابع است. حال چه چیزی را جهت تأمین منابع می‌خواهیم؟ به نظر می‌آید مطالبی که گفته شد جهت توضیح تعریف قابل توسعه است.

(س): تعریف چه چیزی منظور است؟

۲/۳ - ضرورت داشتن الگوی بهره‌وری در صورت نداشتن ساختارهای جهانی

(ج): تعریف فرهنگ جهانی شدن، چه در دستگاه مادی و چه الهی ما ساختارها را نمی‌توانیم در مقیاس جهانی داشته باشیم. چون فیزیک اسلامی نداریم و سازماندهی اسلامی را هم نداریم. در بحث تکنولوژی، تکنولوژی جدیدی را برای بشر ارائه ندادیم. متصل شدن در ساختارها بمنزله انحلال است. حضورمان در جهان باید باشد ولی هرگز بمعنای پذیرش شاخصه‌های بین‌المللی و توجیه‌گر شدن نسبت به

اعمال آن ساختارها در حیات داخلی و یا منطقه‌ای؛ بلکه باید در حدّ ممکن آنها را برای اهدافی غیر از اهداف آن دستگاهها وسیله قرار دهیم. یعنی باید کار خودمان را چیز دیگری بدانیم و آنها را مجرای بهره‌وری بدانیم نه معتقد به صحت آنها باشیم بلکه باید معتقد به فساد آنها باشیم.

#### ۱/۲/۳ - جهانی شدن تام به معنای اضمحلال کامل نظام

چشم اندازی را که داریم این است که جهانی شدن در وضعیت کنونی به معنای اضمحلال ماست. نفی هویت خودمان، در همه مراتب و شئون است. پس جواب اول، نفی جهانی شدن است. و این جواب را می‌توانیم «مستند» کنیم. ما یک مقدار از جهانی شدن را مجبور هستیم بپذیریم. و آنها هم به معنی وسیله کردن و مجرا قرار دادن قوانین باید باشد. یک وقت انسان معتقد است که این خوب است و وسیله ارتقا می‌باشد و باید ملتزم و منضبط به انجام آن باشیم و یک وقت می‌گویید بد است ولی مجرا قرار می‌دهیم.

#### ۴ - تأثیر این مباحث در تأمین جهانی شدن فرهنگی

(س): در واقع این فرضیه ما در جهانی شدن است. در طرح تحقیق، چنین چیزی را ارائه کردیم که تلقی ما از خود مسئله و آینده مسئله چیست. ولی این با آن چیزی که الان مورد سؤال ماست، فاصله دارد. حال می‌گوییم ما چنین فرضیه‌ای داریم و برای این فرضیه می‌خواهیم منابع را جمع آوری کنیم، که به وسیله آن منابع بتوانیم بفهمیم دیدگاههای مختلف در جهانی شدن چیست؟ جهان کفر چه مسیری را پیموده است؟ آیا میان کفر و اسلام می‌توانیم حدّ فاصلی را ببینیم؟ چه آینده‌ای پیش‌بینی می‌شود؟ و این فرضیه دارای چه نقاط ضعف یا قوتی است؟ می‌خواهیم از حاصل مطالعاتی که می‌کنیم این مطالب، بدست آید. برای این کار، ما هستیم و ده‌ها هزار عنوان کتاب، مقاله، مجله، نشریه و هزاران شخصیت با گرایشها و تخصصهای مختلف و دارای اطلاعات مختلف، که می‌خواهیم برویم و با دریایی از اطلاعات برخورد کنیم، با چه معیاری منابع خود را گزینش کنیم؟

#### ۱/۴ - ضرورت بررسی ساختارها و سازمانهای بین‌المللی در بخش سوم تأمین منابع

(ج): ما باید سعی کنیم در گزینش منابع، بین مفهوم تحلیلها با تحققها تفاوت قائل شویم و حتماً از منظر تحقق نگاه کنیم. یعنی تحلیل را هم تحقق یک نحو اندیشه بدانیم چون ساختار را اصل قرار دادیم. و تحققها اگر هست با عدد و رقم و معین کردن مقدار سازمانها و وظیفه سازمانها و کمیت عملکرد سازمانها، تأثیر عمل سازمانها در تحلیلها، اصل باشد.

(س): سازمانها در سطح سوم یعنی «تعریف، تکلیف و تطبیق» قرار می‌گیرد. در این صورت تنها ۱۳ کار صورت گرفته یعنی ما برویم بینیم چه سازمانهایی هستند و چه می‌کنند و چه مقرراتی دارند؟ دنبال چه هستند؟ بر طبق چه ضابطه‌هایی عمل می‌کنند؟

۲/۴ - بررسی پشتوانه فکری این ساختارها و تأثیر تغییر و تعاریف بر آنها در بخش دوم تأمین منابع  
منتها یک وقت می‌گوئیم تعریف، چه بسا متفکرینی آمده‌اند و نظریه‌پردازی کرده‌اند. و پشتوانه فکری یک حرکت فرهنگی شده‌اند.

(ج): یک وقت می‌گوئید علل پیدایش تغییرات ایجاد شده در تعاریف بین‌المللی چیست؟ در این صورت باید دنبال تکنولوژی برویم.

(س): نه علل تغییرات، خود تعاریف چه تغییراتی در چه مقطعی کرده‌اند؟

(ج): بر اساس چه قدرتی تغییر کرده‌اند؟ با کدام قدرت، با کدام اطلاعات و کدام ثروت توانسته‌اند چنین کاری بکنند؟ یعنی یک تحلیل‌های بنیانی داریم که ساختارها را تغییر می‌دهد و یک تحلیل‌های توجیهی داریم خلاصه ما تحلیلها را طبقه‌بندی می‌کنیم. هیچ‌گاه بر اساس یک تحلیلی که یک دکتر در یک رساله انجام می‌دهد، سازمان ملل را عوض نمی‌کنیم.

۳/۴ - بررسی علل تغییر تحلیلها و تعاریف در بخش سوم تأمین منابع (فلسفه، فیزیک، ریاضی و...)

تحلیلها طبقه‌بندی می‌شود و بنظر ما می‌آید احیاناً تحلیل فیزیکی ممکن است اثرش، در عوض شدن یک تحلیل - تحلیل‌هایی که به قدرت می‌انجامد نه به توجیه اجرایی یک امر - خیلی مهم باشد.



(س): تحلیلی است که به قدرت می‌انجامد، یعنی یک متفکر تحلیلی می‌کنند که ارباب قدرت می‌بینند که با پیگری آن، قدرت آنها افزایش پیدا می‌کند.

اصلاً خودتان از اول فرمودید که این اوصاف (سرعت، دقت، تأثیر) تبدیل به تطبیق شود. آنهم تطبیقهایی که نزدیک‌ترین ارتباط را به موضوع داشته باشد.

(ج): یعنی تحلیلهایی که مشخص کند، تحولات صنعتی چه بوده است؟ در چه زمانی رخ داده در چه کشورهایی؟ در چه مناطقی در دنیا؟ و بعد تغییراتی که متناسب با آن در ساختارها روی داده چه چیزی است؟ و در قرار دادها چگونه؟

(س): یعنی از این بحث به سرنخی دست پیدا کردیم که در روند جهانی شدن فرهنگ، مطالعه خوبی بکنیم باید توجه مهمی به روند تغییرات ساختار در سطح بین‌الملل داشته باشیم.

(ج): و قبل از آن، باید علت پیدایش و تغییرات تکنولوژی را بررسی کنید.

(س): اینها جز ملحقات این بحث است یعنی اینکه این تغییر ساختار چگونه پیاده شد. باید خط و ربطهایش را به این بیابیم.

(ج): بعد پائین‌تر نتیجه گرفته میشود. قرار دادها چگونه بسته شده؟ بنظر می‌رسد قرار دادهای منطقه‌ای بر اساس طرحهای خود اعضای منطقه، انجام نگرفته است. دیگران بر اساس همان تعاریف، بستر ساختند. هنوز هم حتی در سطح کنفرانس اسلامی من خوشبین نیستم که همگی خودشان جمع شده باشند. ممکن است درصدی در تصمیمات داخلی، خودشان اقدام نمایند.

(س): این حرف شما با حرف قبلی که گفتید برای جهانی شدن باید اول منطقه‌ای شد، نمی‌سازد.

(ج): ما می‌خواهیم برای جهانی شدن بصورت فعال در اولین قدم، منطقه‌ها را فتح کنیم.

(س): این حرف یک جوهره‌ای دارد و همیشه هم اینگونه بوده که هر چه حوزه عملکرد آدم به خودش نزدیکتر می‌شود اختیارش گسترده‌تر می‌شود و درصد تأثیر بیشتر می‌شود و این هم یک فرضیه است که

جنبش عدم تعهدها که ساخته می‌شود، زائیده فشاری است که دُول استعماری بر دول مستضعف وارد کرده‌اند و اینها می‌خواستند از خودشان مقاومتی نشان بدهند.

(ج): این خیلی تحلیل خوشبینانه‌ای است که بگوئیم: گاندی، جمال عبدالناصر و کسانی دیگر علت بوده‌اند. ولی بدبینانه، این است که چون نمی‌توانستند استراتژی توسعه داشته باشند، هر نوع عکس‌العملی را که نشان می‌دادند به طور غیر مستقیم از طرف آن کسی که قدرت استراتژی توسعه را داراست، اداره می‌شود و چون جهتگیری ما به یک شیوه دیگری است، ما قابل خرید نیستیم چون بنیان ارزشی ما با عالم غیب در ارتباط است و در نهایت در صورت ناچاری، دشمن را ابزار می‌کنیم نه اینکه معبود ما، دشمن ما بشود. ما چون خط جهتگیری نهایی‌مان تفاوت دارد، می‌توانیم چنین خواسته‌ای داشته باشیم.

(س): ما در ادامه بحث می‌توانیم شاخصه مشخص تکلیف را بدهیم و بر این نقطه تمرکز کنیم.

(ج): از این به بعد وارد بخشهای دیگر نشویم. بلکه بگوئیم که چه چیزهایی را جمع آوری کنیم؟ و منابع را فراهم آوریم.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله ربالمین»

## بسمه تعالی

### جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: لزوم بررسی تاریخ تحولات «علوم، ساختارها و محصولات» و ارتباط آنها در نحوه جهانی شدن

## جلسه ۹

فهرست مطالب:

مقدمه ۱۴۰

- ۱ - ضرورت تبیین تاریخ تحولات «علوم، ساختارهای بین‌المللی، محصولات» ۱۴۲
- ۱/۱ - لزوم ملاحظه ارتباط تحولات علوم، ساختارها و محصولات با یکدیگر ۱۴۲
- ۲/۱ - اثبات جهانی شدن فرهنگی به معنای سرپرستی تکامل تحولات این سه بعد در تحقیق میدانی ۱۴۳
- ۲ - ارتباط این سه محور با اوصاف مطرح شده در مباحث گذشته ۱۴۳
- ۱/۲ - «تعریف، تکلیف، تطبیق» شاخصه بررسی تحولات ساختاری و سازمان‌های بین‌المللی ۱۴۴
- ۱/۱/۲ - عدم انحصار معنای تطبیق به سازمانهای اجرایی ۱۴۴
- ۲/۱/۲ - سرپرستی تغییرات «تعریف، تکلیف، تطبیق» وظیفه ساختارها و سازمانهای بین‌المللی ۱۴۶
- ۳/۱/۲ - ساختارها علت پدایش فرهنگ یا محیط ایجاد فرهنگ ۱۴۶
- ۴/۱/۲ - ساختار به معنای نظام ارتباطات مجموعه ۱۴۷
- ۵/۱/۲ - مدیریت هماهنگ سازی روابط بین ملتها وظیفه ساختارها و سازمانهای بین‌المللی ۱۴۸
- ۶/۱/۲ - حکومت اراده و خواست بر سنجش (حکومت ساختارها بر فرهنگ) ۱۴۸
- ۷/۱/۲ - سهم تأثیر داشتن ساختارهای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» در ایجاد تعاریف و مقررات جهانی ۱
- ۲/۲ - اصل بودن قدرت تعریف از «سرعت، دقت، تأثیر» در ایجاد ساختارها ۱۵۰
- ۱/۲/۲ - «سرعت، دقت، تأثیر» علت پیدایش فرهنگ (دستگاه انگیزش، پرورش، گزینش) ۱۵۱
- ۲/۲/۲ - هماهنگی «تعاریف، تکالیف و تطبیقها» وظیفه سازمانها و ساختارهای بین‌المللی ۱۵۲



## بسمه تعالی

جلسه ۹ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۳/۲/۷۹

### مقدمه

دور دوم بحث ما درباره روشها بود و بنا شد که در این دوره، روش تأمین منابع، روش تجزیه و ترکیب را تمام بکنیم. و شاید از نظر زمانبندی، بیش از زمان لازم به حاشیه رفتیم.

بهر حال بحث، پیرامون روش تأمین منابع بود. به همین منظور، سخن از این به میان آمد که فرهنگ جهانی شدن و جهانی شدن فرهنگ، چه معنایی پیدا می‌کند؟ و چه گستره‌ای را در برمی‌گیرد؟ تا براساس آن، تأمین منابع را مشخص بکنیم. یک سری اوصافی تا بحال مشخص شد، تا براساس آن، یک سرفصلهایی را بتوانیم معین بکنیم. ابتدا سرفصلهای عام و کلی را معین کنیم و بعد بتوانیم بر اساس این، شاخصه‌های عینی و عملی‌تری را برای تأمین منابع بدست بیاوریم.

بحث منتهی شد به معنای فرهنگ و وابستگی آن به ایجاد ساختار، و اینکه ما باید با ایجاد ساختار، فرهنگ را جهانی بکنیم و اینکه ایجاد ساختار به چه ترتیب انجام بگیرد و شاخصه ایجاد ساختار چیست؟ و همان بحثی که قبلاً طرح شده بود مطرح شد، مبنی بر اینکه اگر ما «تعریف، تکلیف و تطبیق» را در سطح بین‌المللی بتوانیم به دست بگیریم، پذیرش عمومی در سطح بین‌المللی را هم می‌توانیم به دست بگیریم و این امر تابع این است که بتوانیم «سرعت، دقت و تأثیر» را بالا ببریم. نهایتاً بحث جلسه قبل بیشتر به این سمت هدایت شد که توسعه فرهنگی را در سه سطح «توسعه، کلان و خرد» وارد کنیم. و این که آیا این را می‌توانیم معیاری برای تأمین منابع قرار بدهیم یا نه؟ و نیز گذشت که «توسعه، کلان و خرد» در دستگاه «مادی، اسلامی و التقاطی» با همدیگر تفاوت اساسی دارد. به این معنا که در دستگاه مادی، تکنولوژی (سرعت، دقت و تأثیر) اصل قرار گرفت و به تبع، ساختارها در مرحله دوم و توسعه نیازمندی (اخلاق) در مرحله سوم قرار

می‌گرفت. اما در معادله اسلامی، توسعه نیازمندیها یا اخلاق، اول است و به تبع - این مراد ما از «به تبع»، متغیر دوم است نه رابطه طولی - ساختار شکل می‌گیرد و فن‌آوری (سرعت، دقت و تأثیر) - مؤلفه‌های تعیین کننده تکنولوژی است - به تبع این شکل می‌گیرد.

این چنین رده‌بندی، در جلسه قبل نسبت به جهانی شدن فرهنگی، صورت گرفت و متغیرهای اصلی و فرعی آن، مشخص شد. و همچنین، تحلیلهایی نسبت به اینکه وضع فعلی ما، چیست و در آینده باید چه بکنیم؟ انجام شد. و اینکه، با این وضعیتی که داریم، جهانی شدن فرهنگی را نمی‌توانیم کاملاً بپذیریم زیرا به معنی اضمحلال ما است. بلکه باید نگاه ابزاری به جهانی شدن فرهنگی، داشته باشیم. که این مباحث، در متن بحث فعلی ما نیست ولو سر جای خودش چشم‌اندازی از بحث هست. و اصلاً همه بحث‌ها برای این است که ما به یک نقطه مشخص در این رابطه برسیم. و اگر الان بخواهیم به آن پردازیم، از بحث روشها باز می‌مانیم.

لذا بر می‌گردیم به این که با همه این پیشینه بحثی که بیان کردیم و این جداول وصفی که تابحال درست کردیم، ما با چه معیاری و با چه روشی می‌خواهیم کار کنیم؟ و خودمان را در مظان این قرار بدهیم که یک تیم را می‌خواهیم بفرستیم تا منابع را گزینش کنند و از طرفی وقتی با سر فصلهای مختلف و کتابهای مختلف در زمینه‌های، تمدن، فرهنگ، زبان، تاریخ، ارتباطات و... روبرو می‌شویم، نیاز به یک معیاری داریم تا بدانیم که روی چه منابعی حساس بشویم و اینکه آیا آن منبع مورد نظر، به ما در موضوع مورد تحقیق، اطلاعات مناسبی می‌دهد یا اینکه ما را از بحث دور می‌کند؟ و همینطور اگر سر فصلهای یک کتاب، مطالب یک دستی نداشته باشد به این معنی به کار ما می‌آید که همه سرفصلهایش ارتباط مستقیم باعث باشد کدام فصل و کدام فایده ندارد.

بهر حال ما می‌خواهیم، خودمان را در جریان چنین کاری قرار بدهیم یعنی می‌خواهیم یک معیاری را بدست بدهیم که بتوانیم نزدیکترین و مناسب‌ترین اطلاعات را، در اسرع وقت، گزینش بکنیم. و وقتان را صرف اطلاعات زائد نکنیم. و در نهایت بر اساس این معیار، بتوانیم بگوئیم محدوده‌های فرهنگ بر این اساس تا

کجاست؟ و اگر قرار است برای مطالعه فرهنگ به بیرون فرهنگ برویم، و تا این عرصه باید پیش برویم. و بیشتر از این برویم و کمتر هم برویم. از هشت جلسه بحث، چنین نتیجه‌ای را باید بدست بیاوریم.

۱ - ضرورت تبیین تاریخ تحولات «علوم، ساختارهای بین‌المللی، محصولات»

(ج): بحث این جلسه، این است که اولاً برای تأمین منابع، چه دامنه‌هایی را باید جستجو کنیم. بعد بین خود آنها برای گزینش اطلاعات، با حداقل زمان و حداکثر راندمان طبقه‌بندی انجام دهیم. آیا می‌شود گفت: پیرامون «سرعت، دقت و تأثیر» - که فعلاً بر مبنای نظام جهانی موجود است و در آن، ارتباط باماده حرف اول را می‌زند - بخشی را از تاریخ تحولات فیزیک و علوم در شکل دائرالمعارفی - حداقل در این پنجاه سال - بروید و بررسی کنید؟

ولی حساسیت روی سال و موضوع تحول باشد و از علوم پایه هم شروع بکنیم، یعنی فیزیک و ریاضی، و برای این، یک نمودار بکشیم و بعد برای ساختارهای بین‌المللی، تاریخ تحولات قرار بدهیم. حساسیت نمودار آن هم، سال و موضوع تحول باشد. و برای محصولاتی که سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هست، هم بدنبال تاریخ تحولاتشان باشیم؛ مثل وسایل حمل و نقل، ارتباط رسانه‌ای و... همینطور تا مسائلی مثل نیازمندیهای فردی، گروهی، تکاملی، اگر در فرهنگ، سیاست و اقتصاد بگردیم می‌توانیم اول دامنه‌هایش را به صورت کلی طرح کنیم سپس دسته‌بندی بکنیم.

۱/۱ - لزوم ملاحظه ارتباط تحولات علوم، ساختارها و محصولات با یکدیگر

اگر اینها را انجام دادیم و یک نمودارهایی برای یک سنواتی در توسعه فیزیک و ریاضی به دست آمد. بعد دیدیم - با یک مقدار تأخیر - یک نمودار دیگر برای ساختارها بدست آمد، آیا می‌توانیم رابطه‌ای بین اینها برقرار کنیم؟ یا اتفاقی انجام بگیرد؟

اگر تعاقب طولانی باشد و در سنوات متعدد باشد، یعنی به صورت یک متغیری که یک ارتباط با تابعش دارد می‌شود او را ملاحظه کرد، و هر وقت او جلو رفته، جلو رفته و هر وقت متوقف شده او هم به نسبت متوقف شده، و دیگر نمی‌شود سخن از اتفاقی بودنش سخن گفت. در این وقت، خیلی از اطلاعات مدیریتی را که

ساختارها را درست می‌کند، در موضوعاتی مثل جنگ و سفارشات صنایع باید بررسی کرد و دید، چقدرش به مسائل امنیتی بر می‌گردد، چه مقدارش به مسائلی که مربوط به فرهنگ است بر می‌گردد و چند درصد به اقتصاد بر می‌گردد؟ یک مقدار از این اطلاعات، به صورت دائرالمعارف و گزارشهای کلی و مستند و دسته‌بندی شده داریم. یک مقدارش تاریخ‌هایی هستند که باید خودمان گزینش بکنیم و خصلت دائرالمعارفی ندارد. البته ادعای اینکه ندارد را نمی‌شود گفت، چه بسا آنها هم تحولات ساختارها را در علوم سیاسی، به صورت دائرالمعارفی داشته باشند که هم واژه‌ها و هم وضعیت ساختارها و هم تاریخ تحولات در آن ذکر شده باشد. ولی قطعاً آن چیزی که دائرالمعارف ندارد، محصولات است که همان آثار باشد. ما چگونه سیر تحولات محصولات را می‌توانیم بدست بیاوریم؟ چه محصولات مثلاً سیاسی - که جزو مقدرات اجتماعی سیاسی بحساب می‌آید. و چه مقدرات فرهنگی و چه مقدرات اقتصادی است؟ اگر ما تاریخ تحولات آنها را هم بتوانیم بدست بیاوریم، بسیار مؤثر است. یعنی ربط بین سه تا موضوع که زمان یک طرفش قرار می‌گیرد و تحولات در همان موضوع، طرف دوم قرار می‌گیرد. بعد عملاً زمانی که سه تا زمان می‌افتد روی یکدستگاه، می‌توانیم بگوییم که چرا تحولات متقارن اینگونه بود و چه نسبتی با

هم داشته‌اند؟

۲/۱ - اثبات جهانی شدن فرهنگی به معنای سر پرستی تکامل تحولات این سه بعد در تحقیق میدانی اگر این مطلب تمام شد و ما توانستیم یک چنین کاری کنیم، معنایش اینست که یک مجموعه‌ای داریم که یک متغیر توسعه نیاز از طریق توسعه ارضاً و نیز، یک روابط انسانی و یک روابط فرهنگی - یا فیزیکی در فرهنگ کفر-دارد، حال آیا درست است که بگوییم تعاریف و ارزشها را کسانی بدست می‌گرفتند که سیر تکاملی این سه محور دستشان بوده؟ یعنی فرهنگی که حاکم بر جهت تکامل این سه دسته است را در اختیار داشتند؟ و تحولات علوم از علوم پایه را در اختیار داشتند؟ تا علوم کاربردی، و نیز تحولات، در ساختارها و تحولات در محصولات، در چه جهتی رخ می‌داده است؟ و فرهنگ بر این اساس، محاسبات آن جهت، تعریف می‌شود. مناسبات جهانی - در شرایط فعلی - یعنی جهانی بودن فرهنگ کفر. آن ادعایی را که



عرض کردیم در اینجا با یک تحقیق میدانی ثابت می‌شود. و خواه و ناخواه، فضایی را تعریف می‌کند و کسی که می‌خواهد او را بپذیرد، باید در آن منحل بشود. آیا آن چه را که عرض کردم چیزهایی هست که به عنوان منابع تأمین به صورت کلی تمام شده باشد یا نه؟

۲ - ارتباط این سه محور با اوصاف مطرح شده در مباحث گذشته

(س): الان به دو جهت بیشتر باید توجه شود. یکی اینکه آیا بدون اینکه سه شاخصه که فرمودید برای جهانی شدن، یعنی تاریخ تحول علوم، - مخصوصاً علوم پایه - و تحول در ساختار و تحول در محصولات را ببینیم، و بدون اینکه بحث‌های گذشته را بکنیم مثل تعریف، تکلیف، تطبیق، سرعت، دقت، تأثیر، انگیزش، گزینش و... می‌توانستیم از اول همین معیار جهانی شدن را، ارائه دهیم.

(ج): بله می‌توانستیم از اول بگوییم ولی بدون فلسفه‌اش، یعنی نمی‌توانستیم در هم ضرب بکنیم در حالیکه، الان ما می‌توانیم ضرب بکنیم، ماتریست ۲۷ تایی داشته باشیم، محیط برایش بشناسیم، به عبارت دیگر ما الان کارهایی را که می‌توانیم بکنیم عن بصیرت است. می‌شود آقایی که می‌خواهد برود آمار بیاورد و ما می‌گوییم برو از اینجا بیاور، اصلاً نداند که چرا؟

(س): ولی ما خودمان - با توجه به این بحثی که کردیم - باید بدانیم.

(ج): ما برای جهانی شدن تعاریفی دادیم که آن تعاریف ما را کمک کرد به این که یک وصفهایی را ناظر به هم بدانیم. یک جدول جامعی داشتیم ولی بدون دلیل سراغ «سرعت، دقت، تأثیر» و یا «تعریف، تکلیف، تطبیق» یا «قدرت، اطلاع، ثروت» نرفتیم بلکه با دلیل و برهان منطقی اینها را مطرح کردیم.

(س): عرض من اینست که اولاً چگونه آن اوصاف، منتهی بشود به این سه محور و ثانیاً چگونه در این سه محور، استفاده می‌شود؟

۱/۲ - «تعریف، تکلیف، تطبیق» شاخصه بررسی تحولات ساختاری و سازمان‌های بین‌المللی

(ج): اما راجع به اینکه در سه محور بیاوریم، روشن است که «تعریف، تکلیف، تطبیق» شاخصه ساختاری ما بوده فلذا گفتیم بروید در ساختارها بگردید. و در هنگام بررسی تحولات ساختارها، لزوماً کلمه «تعریف،

تکلیف، تطبیق» را نمی‌بینید. بلکه در آن می‌بیند چه سازمانی و کی و برای چه کاری تأسیس شد؟ ما هستیم که برای بررسی تحولات، شاخصه تحلیلی داریم. منظورمان از ساختارها، سازمانها و نهادهای بین‌المللی است نه منطقه‌ای و در علوم سیاسی، اینها، تاریخ تحولات دارند.

۱/۱/۲ - عدم انحصار معنای تطبیق به سازمانهای اجرایی

(س): پس در «تعریف، تکلیف و تطبیق» جایگاه سازمانها، در تطبیق است.

(ج): خیر، اینها بخش تطبیقی دارند. معلوم می‌شود تلقی حضرت عالی از تطبیق، تطبیق علمی است.

(س): خیر، ما در همان بحث گذشته در جهانی شدن فرهنگ، گفتیم که یک وقت، تعاریف، جهانی می‌شود، و بر اساس این تعاریف جهانی شده، مقررات درست می‌شود و برای اجرای آن مقررات، یک سازمانهایی درست می‌شود. که این سازمانها در حقیقت ضمانت اجرای آن قوانین هستند.

(ج): خیر! پس باید بیشتر توضیح بدهم. تطبیق، همانطور که می‌دانید مثل همه واژه‌ها می‌تواند تعمیم و تخصیص پیدا بکند. تطبیق، وقتی است که دستگاه قضایی، یک دستگاه تطبیقی است مثلاً دستگاه قضایی متخلف را می‌گیرد. یعنی حکم به تخلف می‌کند. و یا ملتی در حال انجام کارهای خودشان هستند که قوه مقننه قانون وضع می‌کند. یعنی حکم درست می‌کند که البته این کارشان بر اساس یک تعاریفی است و این تعاریف منشأ ایجاد احکام و باید و نبایدهایی می‌شود. بعد، خود آن تعریف، سر جای خودش دارای تعریف، حکم و نتیجه است - نه تکلیف - و برای تعریف کردن، اساس قرار می‌گیرد و یک سری احکام عملی نه حکم نظری درباره لوازم اصول، مشروعیت برخی رفتارهای اجتماعی یا ممنوعیتش، تنظیم می‌کنند. و دولت هم اجرا می‌کند و یکسری خدمات می‌دهد. در این بین، یک عده‌ای تخلف می‌کنند. و حالا دستگاه تطبیقی که یک دستگاه قضایی است، وارد عمل می‌شود. اصولاً اگر قضا را بردارید، اختلاف اینکه من به قانون عمل کردم یا نکردم رها می‌شود. ضامن اجرا، تطبیق دهنده است. حالا این تطبیق، شکلهای مختلفی دارد. بعضی جاها شورایی می‌کنند مثل نظام سوسیالیستی و تخلفات در همان حوزه کوچک، با نظر یک نفر حل و فصل می‌شود. گاهی موضوعی می‌کنند. می‌گویند تخلفات راهنمایی رانندگی لازم نیست برود در دستگاه قضایی

رسیدگی شود. خود پلیس، حکم بکند. و یا طبیب، حکم می‌کند خلاصه بخشهای جامعه می‌تواند به طور موضوعی تقسیم شود، از کلاس درس گرفته که یک نحو قضاوت است، تا راهنمایی و رانندگی تا طبابت که الان آقای هاشمی شاهرودی سعی دارد، تا آنجا که ممکن است موضوعات را از دستگاه قضایی تفکیک بکند. البته ضرر این کار هم محفوظ است که در این صورت چه ضرری به کشور می‌رسد. اساساً سه نوع قضا، مطرح است یکی اینکه بگوییم همه قضاوتها زیر نظر دستگاه قضایی باشد. مخصوصاً وقتی حق دو طرف هست. نه وقتی که امتیاز یکطرف مطرح باشد. که این نوع قضا، قضای متمرکز نامیده می‌شود، نوع دوم، تقسیم به مناطق است و نوع سوم، تقسیم به موضوعات، آنچه می‌خواهم بگویم توضیح کلمه تطبیق است. تطبیق، ضامن اجرای گردش یک کار در یک جامعه یا در مقیاس جامعه است. مثلاً شما تجارت می‌کنی از ایران به آفریقا، به پاکستان در این رابطه اقتصادی شما، مشکلی پیدا می‌شود. و هر دو مدعی هستید و ضوابط بین‌المللی هست. یک جایی باید باشد که رسیدگی بکند.

(س): پس شما سازمانها را در منزلت تطبیق نشانید.

۲/۱/۲ - سرپرستی تغییرات «تعریف، تکلیف، تطبیق» وظیفه ساختارها و سازمانهای بین‌المللی

(ج): سازمانها هم کار تعریف را دارند و هم کار تکلیف را دارند. مثل دولت یک دیوان لاهه یا شورای امنیت، داریم که کار تطبیق را انجام می‌دهند، و از طرفی، یک سازمان، در بوجود آمدن تعریف و تکلیف داریم که این غیر از کار تطبیقی است. چه قانونی را سازمان ملل در بخش تجارت اجرا می‌کند؟ اصولاً این قانون چگونه بوجود می‌آید؟

(س): در بوجود آمدن قوانین مسأله بالاتر از این است که سازمانی بیاید قانون وضع کند. و جایی باشد که اجرا کند و جایی هم قضایی کند. در سطح بین‌المللی این گونه نیست.

(ج): حالا اگر گفتیم تعریف و تکلیفی که علیه منافع آمریکا و اروپا باشد به وجود نمی‌آید، این وضعیت، چگونه به نفع اینها می‌چرخد؟ ببینید ۵ کشور داریم در یک طرف، و ۱۵۰ کشور طرف دیگر هستند. چه اتفاقی افتاده که آراً به نفع آنان تصویب می‌شود؟ آیا این اتفاق، غیر از تطبیق است؟

(س): شاید بتوان گفت که آنها قدرتمند بودند و این موازنه را به نفع خودشان می‌چرخاند.

(ج): این زورمند بودن، یعنی همان «سرعت، دقت و تأثیر». چون در این سه، حرف اول را داشتند، توانستند در «تعریف، تکلیف و تطبیق» حرف اول را بزنند. اگر شما هم داشتید شما هم می‌توانستید. جوهره‌ای که می‌خواهیم در این بحث بشکافیم همین است، چیز دیگر نیست. اینکه بروید حرف بزنید، منطق بیاورید، دلیل بیاورید، و دلیل اثر بکند، این حرفها در کار نیست.

(س): من هم همین را عرض می‌کنم. شما می‌گویید، «سرعت، دقت و تأثیر» قدرت می‌آفریند و نتیجه آن می‌شود که حرف آنان، در سازمان‌ها برش داشته باشد. این حرف معنی‌اش این است که «تعریف، تکلیف و تطبیق» لزوماً در یک بستر سازمانی اتفاق نمی‌افتد.

۳/۱/۲ - ساختارها علت پدایش فرهنگ یا محیط ایجاد فرهنگ

(ج): سازمان در بستر علمی وجود می‌آید. و وقتی وجود آمد، ساختار، علت پدایش فرهنگ می‌شود. یعنی برای تمام یکسالی که می‌خواهند تنفس بکنند، فضا می‌سازد. یک متغیری داریم، به نام متغیر فرعی، و یک متغیر تبعی داریم که نیازها و رشد نیازها و پدایش اخلاق در جامعه و... یک ملتی در این پیدا می‌شود و ملل دیگر، در فرهنگ تابعند. چرا؟ چون ساختارها هستند که محیطشان را می‌سازد. چرا ساختارها، محیطشان را می‌سازد؟ برای اینکه یک دستگاهی هست و یک عده‌ای هستند که درباره «سرعت، دقت و تأثیر» حرف اول را دارند. ساختار، محیط ایجاد فرهنگ است ساختار نیازمندیها در سطح پائین پائین، یعنی ساختار مصارف، در سطح فردی می‌گوییم: چشایی، بویایی، بینایی، شنوایی، محیطی است که برای فرد درست می‌شود. این یک بافت دارد که خودتان می‌سازید. بزرگتر بکنید و گروهی بکنید می‌گوییم، قاعده‌مند شد، برای دستیابی به این چشایی، بویایی، بینایی، رفت و آمد و خرید و معامله و منزلت اجتماعی، امور اجتماعی را طرح می‌کنم. در سطح بزرگتر، برای آنها، مفهوم تکامل و توسعه را می‌دهم می‌گوییم اینها تابع وضعیت جهانی هستند. مگر جهتشان را عوض بکنند.

۴/۱/۲ - ساختار به معنای نظام ارتباطات مجموعه (س): بنده این قسمت را متوجه نشدم. اگر ما ساختار را

یک معنای عام‌تر از سازمانهای خاص بین‌المللی، فرض کنیم، یک حالت است و اگر...

(ج): ما کلمه ساختار را به معنایی که بکار می‌بریم. با خصوصیتش عرض می‌کنم که مشتبه نشود. نظام

اجتماعی با ساختار اجتماعی به یک معناست. ساختار، در همینجا که «بحث علوم، ساختار و محصولات»

است، دقیقاً برابر با نظام است. کلمه ساختمان را در نظر بگیرید یعنی یک نحوه ساختی که امکان یک نحوه

سکونت در آن وجود دارد، فرق ساختار با ساختمان، در اینست که یک نحوه نظام اجتماعی است، نه

ساختمان فیزیکی. بلکه یک دسته روابط است. یک چارت مدیریتی، گردش عملیاتی، وظائف و حدود و

اختیاراتی دارد.

به این مجموعه می‌گوییم، «ساختار» ساختار را در شکل دولت می‌توانید ببینید، در شکل شرکت، می‌توانید

ببینید و نیز در شکل نظام‌های منطقه‌ای و مجموعه‌ای بین‌دولی می‌توانید ببینید و در سطح بین‌المللی هم

هست. ساختارها نظام ارتباطات مجموعه را به عهده دارند. به همین دلیل، محیط درست می‌کنند. مثل

ساختمان که محیط برای اسکان درست می‌کند این یک نحوه اسکان اجتماعی است. لایه بالایی ساختار که

جهانی هست آن لایه محل صحبتان هست. این لایه فوقانی جهانی، چه مقدار در پیدایش فرهنگ جهانی

مؤثر است؟

(س): قبل از آنکه به سهم تأثیر آن پردازید، خود آن لایه را بیشتر بشکافید.

(ج): خود آن لایه، مجموعه روابطی است که آن روابط، گردش عملیات، در سطح خودش را هماهنگ می‌کند.

یعنی یک کثرتی را تبدیل به وحدت می‌کند.

۵/۱/۲ - مدیریت هماهنگ سازی روابط بین‌ملتها وظیفه ساختارها و سازمانهای بین‌المللی

(س): ببینید تعریف، فرق کرد. یک وقت ما می‌گوییم نظام ارتباطات مجموعه و یک وقت می‌گوییم هماهنگ

کننده ارتباطات. این دوتا است.

(ج): بله! اساساً، نظام، یعنی مدیریت. نظام منهای مدیریت، مفهوم ندارد.

(س): این درست است. منتها اینکه مدیریت این ساختار را چه کسی می‌کند، حرف دیگری است.

(ج): خیر، خودش یک امر دیگری را مدیریت می‌کند خودش دارای مدیر است، یک حرف دیگری است. ولی هر نظامی، درست شده تا وظیفه‌ای را انجام دهد. وظیفه‌اش اداره آن چیزی است که تحت آن نظام قرار می‌گیرد. مثلاً یک شرکت درست می‌کنم. شرکت یک نظام کوچک است. یک برنامه فعالیت دارد یعنی با فعالش، تغییرات یک موضوع را هماهنگ می‌سازد. می‌خواهم بگویم لایه بالایی از یک سازمان جهانی، روابط جهانی را مدیریت می‌کند. اینکه خودش دارای مدیر است یک حرف دیگری است یعنی موضوعاً شرکت شما دارای مدیر عامل است و چگونه او مدیر عامل می‌شود، یک حرف دیگری است. این ساختار، هماهنگ سازی روابط بین ملتها را مدیریت می‌کند. به همین دلیل هم ما او را سازمان جهانی می‌دانیم. یعنی تعریف او برای همه پذیرفته می‌شود. و اگر کسی تعریف او را نپذیرد، ضربه می‌خورد.

۶/۱/۲ - حکومت اراده و خواست بر سنجش (حکومت ساختارها بر فرهنگ)

(س): در وضعیتی که ما الان داریم، نقش تئوریسین‌ها و متفکرینی که ممکن است یک ارتباط سازمانی مشخص و معینی با سازمان ملل هم نداشته باشند و لکن اینها یک موجهای فرهنگی درست می‌کند در سطح دنیا که بعد یا مؤید می‌شود - که الان مؤید است - و یا اگر هم یک زمانی جور دیگر بشود، می‌تواند برای یک سازمانی مثل سازمان ملل محدود کننده باشد. بنابراین می‌توانیم بگوییم که خاستگاه تعریفی که در دنیا بوجود می‌آید، فقط سازمانها و ساختارها نیستند.

(ج): این کار به راحتی نمی‌شود. این سؤال مهمی است که آیا فرهنگ، یعنی فکر یا اراده مقدم است؟ یک بحثی است که ریشه‌اش به اینجا می‌خورد به اینکه آیا خواست و اراده بر سنجش حکومت دارد یا سنجش بر اراده حکومت دارد؟ در انتخاب، حتماً سنجش حاکم است. و در جهت‌گیری، حتماً اراده حاکم است. یعنی در توسعه اراده حضور دارد. توضیحاً عرض کنم، یک متفکر داریم که این متفکر به یک چیزی رسیده و اگر بخواهد ثمر کاربردی در ساختارها داشته باشد، امکان ندارد مگر آنکه، ساختارهای فرهنگی جهانی را بپذیرد. یعنی اگر فکر یک متفکر در کرسی دانشگاه، به رسمیت شناخته نشده باشد، قابل تدریس در دانشگاه نیست.

(س): کرسی دانشگاه، غیر از سازمان بین‌المللی است.

(ج): تعاریف کرسی دانشگاه، بدست وزارت علوم می‌چرخد، یعنی وزارت علوم هر کشوری می‌تواند ضوابطی را تغییر بدهد تا ضابطه استاد دانشگاه، عوض شود. بعد از انقلاب، شورای عالی انقلاب فرهنگی تصمیم می‌گیرد که اینها معادل دکترا باشند و می‌توانند تدریس کنند یا عضویت هیئت علمی دانشگاه را به عهده بگیرند. الان رشته‌ای هست به نام ریشه‌های انقلاب که اگر اینرا در علوم سیاسی حل کنند، اصلاً در استانداردها نمی‌گنجد. از این بالاتر، می‌بینیم یک ضوابط جهانی برای دانشگاه دارند که اگر آن ضوابط را رعایت نکنید، ارتباطات دانشگاهی شما معنا نمی‌شود. همانند ارتباطات تجاری. البته ضوابط آنجا باید خیلی عام‌تر باشد از جزئیاتی که اینها برای یک استاد در نظر می‌گیرند. از باب مثال، هنوز طب‌سوزنی را به عنوان یک رشته طبی - که بتواند آسیب‌شناسی، کنترل، پیش‌بینی موجود متغیر و تغییراتش، هدایت و کنترل و دیگر ضوابط را داشته باشد - نمی‌شناسند. چون این ضوابط را ندارد، در دنیا علمی نیست. حالا این ضوابط را خودمان تعریف بکنیم. وقتی فقه و حکمت شما در انگلستان تدریس می‌شود و کرسی علمی هم به آن می‌دهند ولی فقط برای شناسایی عقاید یک عده و در جامعه‌شناسی هم که بررسی می‌کنند به این عنوان است که این پدیده چه وقت به وجود آمده و چه وقت از بین می‌رود؟ در مدیریت جهان نظریه حکمتی شما اساس قرار نمی‌گیرد، بلکه نظریه جامعه‌شناسی اساس مدیریت قرار می‌گیرد. دوباره تکرار می‌کنم، در مدیریت جهانی نظریه جامعه‌شناسی را در توجه به دین، اصل قرار می‌دهد. نه اینکه نظریه متدینین را نسبت به جامعه‌شناس، اصل قرار دهد.

(س): اینها بسته به کارآیی تعاریف آن علم دارد. ممکن است او علمش را کاربردی نکرده باشد. و اصلاً حاضر نیست تا بخواهد طعنه بزند یا نزند. اصلاً آیا خاستگاه تعاریف، سازمانها هستند و یا پژوهشگران و تئوریسینها؟

۷/۱/۲ - سهم تأثیر داشتن ساختارهای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» در ایجاد تعاریف و مقررات جهانی

(ج): خیر باید حتماً خاستگاه اجتماعی و اراده اجتماعی که تخصیص مقدرات می‌دهد، باشد. مقدرات سیاسی، یعنی به رسمیت شناختن‌ها مثلاً اگر هر کسی بتواند دانشگاه تأسیس کند، و هر چه را هم بتواند

بگوید هرج و مرج می‌شود. برای به نظام رساندن آن، چند ساختار داریم، یکی از مهمترین ساختارها، ساختار اجتماعی است، که به آن ارزش سیاسی می‌دهد. البته یک ساختار منطقی هم داریم چه منطقی نظری و چه کاربردی و عملی که ارزش علمی به آن می‌دهد. و یک ساختار اقتصادی هم داریم که امکان می‌دهد ولی هر دو ساختار دیگر، یعنی فرهنگی و اقتصادی نیازمند ساختار سیاسی یا اراده اجتماعی، هستند. هرگاه دستگاه فرهنگی، کار خودش را نکرده باشد و ساختار بخواهد نیازها و رفتارها را هماهنگ کند و تعاریف لازم را نداشته باشد، محال است بتواند هماهنگ سازی کند. ساختار سیاسی نه خودش را می‌تواند در تعریف، تکلیف و تطبیق، برای سازماندهی خودش، توانمند کند و نه برنامه، تصرف و هماهنگی، نسبت به موضوع تحت تصرف خودش، توانایی چنین کاری را دارد. در هر دو، دچار شکست می‌شود.

حالا فرهنگ عمومی را چه کسی می‌سازد؟ ساختار می‌سازد.

(س): آن هم نیست، یعنی آنها ارتباط متفکرینشان با عموم، از طریق یک سازمان خاص نیست.

(ج): بله از طریق سازمان خاص نیست، بلکه از طریق محیط، نشر می‌دهند. چون محیط، فرهنگ ساز است نه فکر. مجموعه نیازمندیها، فرهنگ سازی می‌کند. یعنی بافت یا ساختار مجموعه نیازمندیهایی که بشر در آن زندگی می‌کند، توسعه نیاز را تحلیل می‌کند. اینکه چطور تغذیه شود؟ چطور خانه داشته باشد؟ چگونه حمل و نقل داشته باشد؟ چگونه ارتباط داشته باشد؟ این مجموعه نیازمندیها فرهنگ را می‌سازد. فکر به تنهایی فرهنگ ساز نیست. آنچه را که ما در کل این صحبت می‌خواهیم بگوییم همین است.

(س): البته در ادبیات متعارف به این می‌گوییم تمدن نه فرهنگ.

(ج): ما در آن هفت‌بندی که در آن اصول کلی تعین نوشتیم، «کلیه شؤون حیات» گفتیم. همه شأنهای حیات، همه ابعاد زندگی را نشان می‌دهد. تمدن را نسبت به آثار این، تفسیر می‌کنیم. تمدن، آثار بجا مانده از زندگی است.

۲/۲ - اصل بودن قدرت تعریف از «سرعت، دقت، تأثیر» در ایجاد ساختارها



ساختار، پیدایش و تغییرات و تحول این همه شئون نیاز را مدیریت می‌کند. حالا آیا نظام اجتماعی در پیدایش چگونگی زندگی اصل است یا تفکر؟ بله در ساختار، نظام نظری و کاربردی اصل در قدرت تعریف است. که اسمش را «سرعت، دقت، تأثیر» گذاشتیم. که موضوع آن هم می‌تواند، انسانی محض باشد و سرعت را بردارم و اخلاق را به جایش بگذارم و نیز به جای دقت، سنجش و به جای تأثیر، دانش بگذارم. یعنی «گرایش، بینش و دانش» - این بنا بر تعریف اسلامی است که نگوییم حساسیت بوسیله محیط تحریک می‌شود. بلکه بگوییم خود انسانها با خودشان حالتی می‌توانند داشته باشند خودشان با خدا هم می‌توانند حالتی داشته باشند و خودشان نسبت به عینیت در مرحله تبعی می‌توانند حالتی داشته باشند. ولی حالت اصلی‌شان نسبت به محیط مادی نیست. حالت اصلی‌شان نسبت رابطه‌شان با خدای متعال است. یک عارف - بنا بر تعریف عرفا- اگر در میدان پنجاهم سیر الی‌الله باشد، حساسیت‌هایش اینگونه است. و جامعه هم اگر در سیر فلان باشد نسبت به ایثار و فلان حساسیتش اینگونه است. بعد متناسب با این، شدت فکری پیدا می‌کند و متناسب با این، ارتباطش با عینیت تمام می‌شود.

۱/۲/۲ - «سرعت، دقت، تأثیر» علت پیدایش فرهنگ (دستگاه انگیزش، پرورش، گزینش)

(س): پس ما نهایتاً بگوییم «تعریف، تکلیف و تطبیق» را سازمانها انجام می‌دهند یا بستر غیر سازمانی دارد که در آن بستر، سازمانها در آن بستر، «تعریف، تکلیف و تطبیق» را عهده‌دار می‌شوند؟

(ج): نگوئند خودش چگونه بوجود می‌آید این یک حرف است و خودش چیست؟ حرف دیگر؛ علت بوجود آمدنش حتماً «سرعت، دقت و تأثیر» است ولی خود وجودش علت به وجود آمدن فرهنگ است. ما فرهنگ را به «سرعت، دقت، تأثیر» تفسیر نمی‌کنیم، فرهنگ را دستگاه انگیزش و پرورش و گزینش، می‌دانیم. این نکته مهمی است. فرهنگ به معنی‌الاصح یعنی چه؟ فرهنگ به معنی‌الاصح یک محل‌هایی برای تدریس، یا پرورش دارد. مسجد باشد یا خانه یا رقااص خانه، می‌گویند، اینها کارهای فرهنگی می‌کنند، از نظر روحی حساسیتها را اینگونه بالا می‌برند. چه در دستگاه اسلام و چه دستگاه کفر؛ در دستگاه اسلام، مسجد در دستگاه کفر، رقااص خانه است. این، دستگاه پرورشی و فرهنگی است. یک جاهایی جای آموزش و پژوهش

است که جای فرهنگی است ولی فرهنگ جامعه اعم از این است. فرهنگ جامعه به توسعه نیازمندیهاست. ببینید، علت اینکه تا حالا به سراغ تأمین منابع نرفتیم، تعاریف ماست. تعاریفمان که می‌گوید بروید اینها را بیاورید کنار هم بگذارید، مبهم است. برای شما ابهام، در تعریف است تا اینها تمام نشود، چطور من بگویم، بروید، ببینید سازمانهایی که درست شده چه تحولاتی داشته‌اند؟ اختیاراتشان چقدر وسعت یافته؟ دامنه گستره موضوعی حق تصمیم‌گیریشان، چقدر بوده؟ سازمان ملل در اول در مورد چه موضوعاتی قضاوت می‌کرده الان روی چه موضوعاتی نظر می‌دهد؟ و همینطور سازمانهای وابسته‌اش. آنها که روز اول درست نشده‌اند. بانک جهانی روز اول درست نشده اول مجمع عمومی و شورای امنیت، آن هم بخش سیاسی‌اش درست شد. بعد بخشهای دیگر را درست کردند. علت بوجود آمدن، یک چیز است. تاریخ تحولات چیز دیگر است. الان چرا می‌خواهند نظم نوین جهانی راه بیاندازند؟ خلاصه اینها را نمی‌شود دیکته کرد.

۲/۲/۲ - هماهنگی «تعاریف، تکالیف و تطبیقها» وظیفه سازمانها و ساختارهای بین‌المللی

(س): لطفاً یک جمع‌بندی از مباحث بفرمائید.

(ج): خلاصه، «تعریف، تکلیف و تطبیق»، خودش به عنوان ارکان سازمان است. یعنی هرگاه، سازمانی را از یک شرکت تا یک دولت تا یک سازمان جهانی و منطقه‌ای بخواهیم بگوییم خلاصه کنید، سرفصل درست کنید، بطوریکه بتوانیم، تغییرات این شرکتها، سازمانها، دولت، سازمان منطقه‌ای یا جهانی را، بشناسیم، آن تعاریف چگونه است؟ محدوده تعاریف کجاست؟ نسبت تکالیف به تعاریف چگونه است؟

(س): تعاریف خودش چگونه بوده است؟

(ج): تعاریف خودش از برنامه‌اش و از کاری که می‌خواهد بکند چگونه بوده، نه فقط برنامه درون سازمانی خودش، اصلاً به او چقدر اجازه دخالت می‌دهید؟ هماهنگی و موضوع کارش را شما در تعریف مشخص می‌کنید. تکلیف می‌کنید، تکلیف درون و بیرون سازمانی برای برنامه و هماهنگ سازی برای نظر دادن نسبت به غیر. هر سازمان که بوجود می‌آید، اصلاً کلش برای خودش نیست. در عین حال که برای چرخش کارهایش ضوابطی لازم دارد. سازمان، برای هماهنگ سازی موضوع بیرونی خودش و نیز برای فعلش نسبت

به غیر، درست می‌شود. البته روی خودش هم باز تاب دارد و خودش را توسعه می‌دهد غیر از وظائف درون سازمانی که برای خودشان در تقسیم‌بندی کارها هست، کل سازمان، نسبت به بیرون یک فعلی دارد. موضوع سازمانهای بین‌المللی، روابط بین‌المللی است. رابطه بین کشورهاست کسی که این روابط را معین می‌کند و حق ضابطه گذاری در حدّ بین‌الملل برای خودش قائل شده به هر نحوی، فرهنگ او جهانی است. کاری به این جهت ندارم چند درصد دیگران را سهیم می‌کند یا نمی‌کند.

(س): به همان نسبت که نمی‌کند یعنی فرهنگ جهانی دست آنها نیست.

(ج): به عبارت دیگر فضا را او تعریف کرده جزئیات ارگانیزم داخلی امور را ابتدائاً و مستقیماً درست نکرده.

(س): خود همان فضا هم لزوماً آن موقعی فضا تلقی می‌شود که غلبه عمومی، اینرا بپذیرند.

(ج): خیر، چهار چوبه عام، دست اوست. پنج دولت که بیشتر نیستند واقعاً غلبه عمومی نمی‌پذیرد که این ۵ تا ۶ تا بشود؟ پنجاه کشور جمع بشوند و بگویند ما هم لاقلاً این حق را داشته باشیم.

(س): این حرف سیاسی یک حرف است. بعد کنوانسیون حقوق زنان اینها...

(ج): آن در سطح کار، یک مرحله دیگر است. موضوعاً، هماهنگ سازی جهانی داریم و یک هماهنگ سازی خرد داریم. آنها را خودش هم نمی‌خواهند دخالت کنند. یک دولت داریم سیاستگذاری می‌کند. سطح موضوع چه موضوعی است؟ امنیت کل جامعه، فرهنگ کل جامعه. اینها، ضوابط جهانی‌اش یکی است مهمتر از همه بر می‌گردد به اینکه طبقه‌بندی موضوعی‌اش کدام است؟ در چه سطحی صحیح است سازمان ملل انجام دهد؟ در چه سطح میانه‌ای آزاد می‌شود برای رفتار منطقه‌ها و در چه سطحی برای ملت‌ها است؟ اثر آن بالایی روی پائینی چقدر است؟ اساسی‌ترین قسمت همین است که بتوانید تفکیک کنید و نشان دهید.

(س): در قسمت آخر که فرمودید «علوم، ساختار، محصولات»، اولاً از اوصاف گذشته، «تعریف، تکلیف و تطبیق» را ناظر به ساختارها دانستید. آن اوصافی که قبلاً گفتیم در اینها هم قرار می‌گیرد یا لازم نیست قرار بگیرد؟ پیش سؤال این سؤال، این است که ما از این دسته اوصاف مختلفی که داشتیم چگونه استفاده کنیم؟

یعنی چگونه به اینجا منتهی می‌شود؟

(ج): بله متوجه هستم. یعنی رابطه بین آن سفارشات عینی که می‌خواهید برای جمع آوری منابع بدهید با آن نظامی که از اوصاف درست کرده‌اید چیست؟

(س): از دو جهت سؤال متوجه «علوم، ساختار، محصول» است. یکی همین جهت که الان گفتم، یکی هم برای عینی‌تر کردنش، چون خود این را هم باید طبقه‌بندی بکنید که کدام علوم؟ چگونه؟ برای چه دوره‌ای؟ وقتی می‌گوییم، محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»، این خیلی گسترده است.

(ج): انشاءالله در آینده به آن خواهیم رسید.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: شاخصه‌های بررسی تحولات «علوم، ساختارها، محصولات»

جلسه ۱۰

فهرست مطالب:

مقدمه ۱۵۷

۱ - بررسی تحولات مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» به عنوان شاخصه تحولات علوم ۱۵۸

۱/۱ - حکومت بر تغییر مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» لازمه تصمیم‌سازی ۱۵۸

۲ - بررسی تحولات «تعریف، تکلیف، تطبیق» به عنوان شاخصه تحولات ساختارهای جهانی ۱۵۸

۱/۲ - تغییر محصولات، محصول تغییر ساختارها ۱۵۹

۳ - بررسی تحولات محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» به عنوان شاخصه تحولات محصولات جهانی

۱۵۹

۴ - لزوم بررسی ارتباط تحولات در سه محور «علوم، ساختارها و محصولات» در اثبات نظریه مختار ۱۶۱

۱/۴ - عدم کارآیی اسلام در صورت تبدیل نشدن آن به ساختارها و محصولات اجتماعی ۱۶۲

۲/۴ - لزوم اثبات نظریه (ارتباط سه محور تحولات) با تحقیقات میدانی ۱۶۲

۵ - لزوم تعیین مصداقی برای هر یک از محورها (علوم، ساختارها و محصولات) در سیر پژوهش ۱۶۳

۱/۵ - لزوم تبدیل اوصاف هر سه محور به شاخصه‌های موضوعی ۱۶۳

۲/۵ - لزوم بررسی «موضوعاً، موضوعات و آثار» هر یک از این محورها ۱۶۴



## بسمه تعالی

جلسه ۱۰ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۲/۲/۷۹

مقدمه

(س): قرار شد که مطالب اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهیم و منابع را بر همین اساس ملاحظه نموده و منبع‌یابی کنیم، بعداً هم کار مطالعاتی انجام شود. در این جهت دو سؤال مطرح بود که تا حدودی در جلسه قبل یک سؤال بررسی شد و آن اینکه اولاً: ارتباط این سه پارامتر با اوصافی که قبلاً بیان کردید مانند «سرعت، دقت و تاثیر» و «تعریف، تکلیف و تطبیق» - که بوسیله این دو دسته اوصاف جهانی شدن را توصیف می‌کردیم - و اوصاف دیگری مانند «گرایش، بینش و دانش»، «اخلاق، افکار و رفتار» - که این دو دسته بهم نزدیکند - و امثال این چیست؟ و ما از بحث گذشته، چگونه به این بحث می‌رسیم. در ثانی: اگر ما بخواهیم این اوصاف را پایه تأمین منابع قرار دهیم، خود اینها یکسری مفاهیم وسیع و گسترده‌ای هستند، طبیعتاً با این وسعت نمی‌توان کاری کرد و یک معیار مشخصتری لازم است. فرضاً تاریخ تحول علوم بسیار بحث گسترده‌ای است، بحث ساختارهای بین‌المللی نیز جنبه‌های متعددی دارد و حتی ساختارهای بین‌المللی هم متعدد می‌باشند و محصولات آن که وضع‌اش روشن است که برای خودش یک عالمی است. اگر ما این مسئله را بعنوان مفروض بپذیریم که با انجام این کار، نسبت به جهانی شدن فرهنگ و تحولات آن بر آوردی از آن مطالب بدست آوریم؛ نیاز به معیار بیشتری داریم. هر چند نسبت به اصل آن نیز اگر بشود توضیح اضافه‌ای بفرمائید، که در صورت ملاحظه این سه - اگر بخواهیم همین را احتمال پایه قرار دهیم - مسئله و ربط آن با قبل و ارائه شاخصه عملی چقدر به مقصدمان رسیدیم؟ یعنی مشخص کنیم، آنهایی که در بحث جهانی شدن فرهنگ کار کردند، چه کردند و مسئله را چگونه دنبال کردند و به کجا رسیدند و ما را به کجا رساندند و در چه نقطه‌ای قرار دادند؟ آیا این بهترین راه است یا خیر؟

۱ - بررسی تحولات مقیاس «سرعت، دقت، تاثیر» به عنوان شاخصه تحولات علوم

(ج): به نظر می‌رسد که «سرعت، دقت، تأثیر» شاخصه ملاحظه تحولات عمومی است، تحولات علوم، تحولات در سرعت، دقت و تأثیر» را نتیجه می‌دهد. علوم دو بخش دارد. ۱ - در بخش تئوریک، تعریف سرعت تغییر می‌یابد. ۲ - در بخش معادله هم مقیاس سرعت عوض می‌شود. همچنین مسئله دقت و تأثیر هم اینگونه است. پس بخش علوم نظری یا علوم پایه و علوم کاردی باید مورد دقت قرار گیرد. طبیعتاً این بحث علوم تا بحث علوم انسانی، سازماندهی کشیده می‌شود و از سیستم و ساختار علوم تعریف مجددی ارایه می‌دهد.

#### ۱/۱ - حکومت بر تغییر مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» لازمه تصمیم‌سازی

البته این مباحث در علوم بوده و قبل از بحث ساختارهای عینی می‌باشد. به عبارت دیگر این بحث الگوی ارزیابی عینیت را بعنوان یک کار علمی نتیجه می‌دهد؛ یعنی عینیت را ارزیابی می‌کند و پیشنهاد تغییر «تعریف، تکلیف، تطبیق» را می‌دهد، به تعبیر دیگری این بحث برای تصمیم‌گیران، تصمیم‌سازی می‌کند. شاید بپرسید چه کسانی می‌توانند تصمیم‌سازی بکنند؟ می‌گویید کسانی که بر «سرعت، دقت، تأثیر» حاکم باشند، می‌توانند تصمیم‌گیرنده باشند نه همه. هر کسی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. اگر کسی توسعه علوم را در دست داشته باشد؛ یعنی در ساختارهای قبلی (سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) هماهنگی بالایی را در اختیار داشته باشد، طبیعتاً اینجا هم در اختیارش خواهد بود، آنگاه این قدرت تحویل این تعاریف، تکالیف و تطبیق را دارد.

#### ۲ - بررسی تحولات «تعریف، تکلیف، تطبیق» به عنوان شاخصه تحولات ساختارهای جهانی

قسمت دوم تحولات ساختاری است، این هم یک شاخصه است. اگر کسی «تعریف، تکلیف و تطبیق» را بدست گرفت، طبیعی است که در مقیاس جهانی مطلب را در اختیار خود قرار داده است. شاخصه سطح اول جهانی شدن بدین طریق تمام می‌شود؛ یعنی محصولات سیاسی، (مسئله رسانه‌ها و...) فرهنگی و اقتصادی بدست می‌آید.

(س): روال سوّمی متفاوت شد؛ یعنی ما «تعریف، تکلیف و تطبیق» را شاخصه ساختارها قرار دادیم.

محصولات را ساختار چه امری قرار می‌دهید؟



(ج): آنرا شاخصه «جهانی، بین‌المللی، ملی» قرار می‌دهیم.

(س): خود «تعریف، تکلیف، و تطبیق» عملاً ساختاری شد. یعنی همین جهانی شدن را معلوم می‌کرده است؛ یعنی هر کسی ساختارها را بدست می‌گرفته، خودش را جهانی می‌کرده است.

(ج): خودش را در محصولات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» جهانی می‌کرده است. البته می‌شود این را بمعنای جهانی بگیریم و در اینجا چیز دیگری بنویسیم که معنای جهانی شدن را بدهد.

۱/۲ - تغییر محصولات، محصول تغییر ساختارها

(س): یعنی آن محصول تغییر ساختارها می‌شود؛ یعنی تغییر محصولات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی محصول تغییر ساختار است.

(ج): آیا محصول تاریخ تحولات است، یا اینکه بگوییم کل جهانی شدن یعنی همان ساختارهای محیطی (اجتماعی) و نظامهای ارتباط و نظام مصرف (بافت مصرف) در جامعه خواه مصرف فردی یا گروهی و یا دولتی (تکاملی) باشد. باید ببینیم اینها را چه کسانی تعریف می‌کرده‌اند؟ روابط چگونه انجام می‌گرفته است؟ اینها در محصولات معین می‌شود. البته اینکه آیا در اینجا جهانی «جهانی، بین‌المللی و ملی» قرار دهیم یا... (س): فعلاً قرار شد که در جهانی شدن بحث کنیم، در جهانی می‌گوییم «سرعت، دقت و تأثیر» در «تعریف، تکلیف و تطبیق» جهانی شدن را نتیجه می‌دهد.

۳ - بررسی تحولات محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» به عنوان شاخصه تحولات محصولات جهانی (س): نیاز و ارضاً جدید ایجاد کردن است.

(ج): توسعه نیاز و ارضاً جهانی را در اختیار می‌گیرند. الان هیچ کشور ضعیفی نیست. که احساس نیاز به صدا و سیما نکند، آنگاه چه کسانی دارای قدرت درست کردن و بدست آوردن وسایل ارتباطی هستند و آخرین حرف را می‌زنند؟ می‌گوییم آن کسی که جهانی است، آخرین قدرت تکنیکی را دارد، حتی نه فقط در سخت‌افزارهای قدرت دارد، بلکه شما براحتمی از نرم‌افزار و محصولات او نمی‌توانید بیرون بیایید. شاید بفرمایید منظور شما از قدرت محصولات آنها چیست؟ می‌گویم در دنیا چهار کمپانی خبری هست. اگر

بخواهید نه مستقیم و نه بالواسطه از کمپانی‌های خبری خبر نقل نکنید، در اینصورت آیا می‌دانید که چه دستگاه عظیم جلب خبر و تولید خبر نیاز دارید؟ و باید سفارشهای شما در سراسر جهان چقدر نفوذ داشته باشند، و چقدر حضور فعال داشته باشند؟ چیزهایی در جهانی بودن وجود دارد که ابتدا برای کسی که ضعیف‌النفس باشد،...

(س): مقابله با آنها محال جلوه می‌کند.

(ج): بله، اما کسی که روحیه‌اش خیلی قوی باشد، می‌گوید که ما حتماً روبروی تمام دستگاههای اینها دستگاه می‌سازیم. فرضاً شما می‌توانید بگویید که ما یک نرم‌افزار درست می‌کنیم که این خبرها را جذب نماید و جایش را تغییر دهد و گزینش نماید. اما اگر بگویند چهار کمپانی بزرگ خبرها را به همه جهان می‌رساند، می‌خواهید چه کار کنید؟ البته تنها مسئله خبر نیست که اینگونه است، فرضاً چهار شرکت بزرگ شکر دنیا را در دست دارد؟ نرخ را آنها معین می‌کنند. شما در کشور شکر را برای خودتان تولید می‌کنید، اما این یک ارزشی دارد، لذا آنها می‌گویند اگر بخواهید به خارج بفروشید یا از آنها چنین شکری بخرید، یک قیمتی دارد که آنها وزن و قیمت این شکر را در بیرون با تشخیص آن چهار شرکت معین می‌کنند، خواه این ظالمانه باشد یا نباشد؟ بعد به شما می‌گویند که اگر بگونه دیگری محاسبه کنید، در سایر خریدهای شما اثر می‌گذارد. فرضاً می‌گویند ولو شما از خارج شکر نخرید، نوک مداد یا فلان جنس را که باید بخرید، بعد می‌گویند این خرید شما و وارد کردن یک جنس به داخل کشور، اقتصاد شما را از طریق ظروف مرتبطه به قیمت‌های جهانی وصل می‌کند. فرضاً می‌گویند چقدر می‌خواهید گوشی تلفن بخرید، می‌گوییم فلان مقدار باید پول بدهیم. می‌گویند اگر شکر را با آن نرخ محاسبه کنید، نمی‌توانید چنین پولی را بدهید. مگر اینکه شکر را به قیمت جهانی‌اش محاسبه کنید. یعنی همانند اینکه در یک ترازو در یک کفه گوشی تلفن و در یک کفه شکر قرار دهید، می‌گویند چون شما شکر را در داخل کشور ارزان محاسبه نمودید، مصرف داخلی را بالا بردید، نیروی کار و سرمایه را فلان گونه تخصیص دادید، حالا نمی‌توانید تلفن را به این قیمت بخرید و برای شما گران تمام می‌شود. محصولات فرهنگی آنها نیز به همین منوال است؛ یعنی کلاً وقتی شما بخواهید

رودرروی کمپانی‌های جهانی مانند ۵۰۰ شرکت جهانی بیاستید، نه اینکه این امر غیر ممکن است. اما این کار بسیار دقت لازم دارد تا شما بتوانید این زنجیره را بشکنید. اینکه کار را از کجا باید آغاز نمود؟ با چه مقیاسی و چگونه و در داخل کار کنید؟ از این سختر موقعی است که وارد منطقه می‌شوید، چون شاید شما بدلیل ارزشهایتان از یک اموری بگذرید، در داخل فرضاً ممکن است که یکدسته از نیازها را کنترل و تعدیل کنید و از طریق تبلیغ بگونه‌ای کار نمایید که مردم آنرا مورد توجه قرار ندهند. اما وقتی وارد منطقه می‌شوید، دیگر این حرفها خریدار ندارد. در مورد تحولاتی که این محصولات دارد باید عرض کنم که موضوعاً نیاز و ارضاً عوض می‌شود، تحولات در نیاز و ارضاً ایجاد شده و ساختارش نیز تغییر کرده است؛ یعنی نظام نیاز و ارضاً اجتماعی و تحولات نیاز و ارضاً اجتماعی مطرح است.

(س): محصولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شاخصه...

(ج): شاخصه تحولات نیاز و ارضاً هم فرد و هم گروه و دولت است. کم کم می‌شود اینها را در دسته‌بندیهای بزرگ قرار داد و آنها را محاسبه نمود.

۴ - لزوم بررسی ارتباط تحولات در سه محور «علوم، ساختارها و محصولات» در اثبات نظریه مختار

(س): چرا ما باید سرعت، دقت و تأثیر را به علوم محدود نماییم.

(ج): شما سه محور مختصات لازم دارید که زمانهایشان با هم کمی فاصله دارند، ولی علیت آنها اثبات می‌کند. یعنی سه محور همیشه در عالم بوده و هست؛ یعنی این تحولات علوم الان هست و قبلاً هم بوده است اما در چه زمانی؟ باید معلوم شود که فیزیک اتمی در چه زمانی و فیزیک کوانتوم در چه زمانی تغییر کرده است؟ و فیزیکهایی که در عالیترین سطح می‌باشد، در چه زمانی تغییر کرده است؟ البته آثارش در محصولات وجود دارد، اما معلوم شدن زمان این تحولات برای ما مهم است. بعد باید یک مقایسه زمانی هم در «تعریف، تکلیف و تطبیق» انجام دهیم، تا ببینیم توسعه کار ساختارها با چه سرعتی متأخر از اینها انجام شده است. حتماً عین همانها نیست. ممکن است قانون و محصول اولیه کامپیوتر در یک زمانی کشف شده

باشد، ولی ده سال طول کشیده باشد تا در دستگاه مدیریت آمده باشد و ۲۰ سال طول کشیده تا روی دور افتاده و به محصول جهانی تبدیل گشته است، اما الان در مرحله پایینی قرار گرفته است.

(س): حالا این به چه درد ما می خورد.

(ج): یک چیزی را بین این سه تا اثبات می کند، اولاً: نظریه را اثبات می کند. نظریه‌ای که می گوید ساختار علوم، ساختار مدیریت و ساختار محصولات بستر فرهنگ هستند، اگر ما تنها بخواهیم فرهنگ ارزشی را به بیرون ارایه دهیم، این کاری از پیش نمی برد.

۱/۴ - عدم کارآیی اسلام در صورت تبدیل نشدن آن به ساختارها و محصولات اجتماعی

متدینین یک حُسن دارند و یک نقطه ضعف. اینکه می گویند کلمات اسلام حق است و بر قلوب نافذ است و دوای دردهای زخم‌های کهنه بشری هست، حتماً اگر ما اخلاق اسلامی و استدلالهای اسلامی را به بشر ارایه دهیم، فطرت بشر با این سازگار است و لذا جذب می شود. این حرفها درست است. اما اگر ما در فهماندن اسلام به دیگران کار را به محدث حادثه بودن در ایجاد ساختارها و نظامات نرسانیم - چه نظامات اجتماعی که اساس موضعگیرها و روابط بستر عینی است و چه نظام ذهنی و نظری تا علوم کاربردی و چه بافت محصولات عینی - مردم در یک نظامات خاصی زندگی می کنند و یک دین خاصی هم پیدا می کنند، لذا نمی شود کاری از پیش برد. این هم خوش باوری است که بگوییم اسلام بصورت فردی غرب را فتح می کند، من این حرف را براحتی قبول نمی کنم، مسئله حساس و مهمی است، مردم نیاز به آب و نان دارند و نیازهای عینی شان با اسکناس انجام می گیرد. شما نمی توانید صبح نان نخرید، نمی توانید از برق استفاده نکنید و... نمی شود از این نیازها گذشت کرد. برای بوجود آمدن اینها یک ساختارهایی وجود دارد. حتی کلماتی که آقازاده یا صبیبه شما هر روز می خوانند، شما نمی توانید اینها را تغییر دهید. بعضی ها خیال می کنند که چون حق با ماست، در جهانی شدن برنده می شویم. اما از این حقی که داریم، چقدر از آن را به عینیت و کاربرد عملی رساندیم!؟

چقدر از آن تنها بصورت التزامات قلبی مانده است؟! چقدر از آن بعنوان علاقه‌های روحی تنها است؟! شما در این کاری که انجام می‌دهید، تعریفی برای مفهوم جهانی شدن در عینیت اثبات می‌کنید؛ یعنی جهانی شدن دارای یک تعریف تئوریک است که این کار را از ابتدا با درست کردن یکسری جداول انجام دادید.

#### ۲/۴ - لزوم اثبات نظریه (ارتباط سه محور تحولات) با تحقیقات میدانی

یک تعریف میدانی و تطبیقی ارایه می‌دهید که در این کار دوم صورت می‌گیرد. آنگاه نتیجه‌گیری می‌کنید که اگر جهانی شدن این است؛ خیال نکنید که چنانچه یک رادیو قرآن درست کردیم و توانستیم کاری کنیم که در سراسر جهان حرفهای ما را بشنوند، با صرف بیان کلی احکام «توصیفی، تکلیفی و ارزشی» کفایت می‌کند و مسئله حل است. گاهی بعضی از آقایان می‌گویند که اگر اسلام را به مردم جهان برسانیم، تمام دنیا آنرا می‌پذیرند. بله اسلام در صورت تطبیق می‌گوید من تمام نیازهای فعلی را تغییر می‌دهم، در اینصورت با نیازهای مردم چه می‌کنید؟ نیاز ایجاد شدنی است نه اینکه ترسیم شدنی باشد، ساختارهای عینی آنرا ایجاد می‌کنند، یعنی بافت محصولات، بافت جریان امور باید توجه شود. گردش کار مردم چگونه است؟ ارضاً نیاز عینی؛ یعنی خواست عینی‌شان و پاسخی که به نیاز می‌دهند، اینها است که جامعه را می‌سازد.

#### ۵ - لزوم تعیین مصداقی برای هر یک از محورها (علوم، ساختارها و محصولات) در سیر پژوهش

در عین حال می‌توانیم این سه محوری که برای نمونه برداری معرفی شد، در جلسات آینده مورد دقت قرار دهیم. «حوالات علوم، تحولات ساختارها و تحولات نیاز و ارضاً را مورد بررسی قرار دهیم، بعد برای همه اینها مصداق تعریف کنیم. علوم به علوم پایه، تجربی و انسانی تقسیم می‌شود و ساختارهای «سیاسی، اقتصادی و فرهنگی» جهانی تقسیم میشود...

(س): بعد در تقسیم علوم باید بگوئیم که «سرعت، دقت و تأثیر» در علوم چگونه است؟ چون به یک معنا موضوع هر کدام را بیان کردیم؛ یعنی گفته‌ایم که هر کدام از این اوصاف (سرعت، دقت و تأثیر) شاخصه چه چیزی است؟ این سرعت، دقت و تأثیر را قبلاً داشتیم.

#### ۱/۵ - لزوم تبدیل اوصاف هر سه محور به شاخصه‌های موضوعی

(ج): این «سرعت، دقت و تأثیر» مبنایی است که شاخصه برای فهم علوم است، اینها سه وصف هستند.

(س): بر اساس اینها تحولات علوم مطالعه می‌شود. پس آنچه را که قبلاً بعنوان شاخصه وصفی بیان کردیم.

(ج): بعداً شاخصه موضوعی می‌شود، موضوعی‌اش همان علوم می‌شود. موضوع متکفل سرعت، موضوع متکفل

دقت چیست؟ مثلاً شما می‌گویید وقتی چشم مسلح درست می‌شود یا احیاناً کامپیوتر و ذهن مسلح که

درست می‌شود، در اینصورت وضع علوم تغییر می‌یابد. شاید کسی بحث دقیقتری را بگوید که وقتی نظام

ریاضی جدید درست می‌شود، به انسان امکان جدید می‌دهد. حتی این الگو سازی و مدل سازی مهم است،

مدل ریاضی یک وصف است و مدلینگ یعنی کسی که ریاضی را می‌سازد. مدل سازی برای محاسبه کردن

یک تحول است، نه اینکه محاسبه کمی جدید درست شود. در زمانی می‌گفتند که علوم حساب یعنی جمع و

تفریق و چهار عمل اصلی، اما الان می‌گویند مدلینگ ریاضی را بیاورید، تا مدل کمی درست کند، بعد

می‌گویید آن عالم قبلی هم بیاید و مدل کیفی آنرا درست کند تا بگوید که چگونه شیب درست کنیم و

دیگری هم بیاید و آنرا کمی کند و بین آن معادله ذکر کند، بگوید چنانچه مفروض این باشد که یک شیب

فلان گونه بین این سه مفهوم باشد، چگونه ریاضی‌اش درست شود که قابل اندازه‌گیری باشد.

زمان تحولات علوم برای ما مهم است، بعد از آنهم تحولات ساختاری...

(س): در واقع گویا ما برای هر کدام از این اوصاف یک موضوع بیان کردیم.

(ج): اگر گفتید موضوع، معنایش این است که آن اوصاف تحققاً بوسیله این شأ و موضوع محقق می‌شود.

(س): هم در بستر این واقع می‌شود و هم تأثیرش روی این واقع می‌شود.

(ج): بله، حتماً متقابل است. عبارت دیگر هم از یک جهت علت است و هم بازخور دارد، چون خودش هم

عضو سیستم است.

(س): منتهی هنوز خود آن اوصاف را به شاخصه عینی تبدیل نکرده‌ایم، اگر بخواهیم سرعت، دقت و تأثیر را

مطالعه کنیم، شما فرمودید اینرا باید در علم مطالعه کنیم. بعد در علم هم ولو در علم فیزیک معین کنیم

که...

(ج): پس عنوان وصفی را معین کردیم. عنوان وصفی مشخص شده است، اما باید در علم برویم تا مقیاس آنرا بدست آوریم. فرضاً می‌گویید مقیاس تغییر سرعت در محاسبات نوری چیست؟ بعد می‌گویید مفهوم سرعت که قبلاً فاصله و زمان بوده است، الان فاصله و تغییر کیفیت است.

۲/۵ - لزوم بررسی «موضوعاً، موضوعات و آثار» هر یک از این محورها

(س): من فکر می‌کنم کمی این بحث با قبل متفاوت شد. ما وقتی می‌گوییم سرعت، دقت و تأثیر را باید در تحولات علوم ببینیم این یک حرف است و یک وقت می‌گویید که تعریف سرعت کجا تغییر یافته است از این کاملاً یک معنای فیزیکی به ذهن می‌آید. ممکن است کسی بگوید که این مربوط به علم فیزیک می‌شود و بروید نگاه کنید که چه زمانی تعریف سرعت عوض شده است. اما یک وقتی بحث عامتر است و می‌گویید من همه تحولات اقتصاد را که بخواهم ببینم می‌گویم سرعت، دقت و تأثیر در روند تغییرات اقتصاد چگونه بوده است. پس ما باید بگوییم برای بررسی تحولات هر علمی، چنانچه خواستید ارتقا سرعت، دقت و تأثیرش را ببینید، باید با این معیار تغییرات را بسنجید تا ارتقا سرعت، دقت و تأثیر را معین کنید. ممکن است این معیارها را در خود تعاریف اولیه یا معادلات و یا حتی در نتایج بیاوریم تا بگوییم مثلاً اگر در اقتصاد توانستید فن‌آوری نوینی بر اساس این علم درست کنید، معلوم می‌شود که تأثیرش بیشتر شده است یعنی تأثیر این علم را در خودش ملاحظه نکنیم، بلکه بگوییم کارآیی‌اش در طبقه بعد چگونه است؟

(ج): باید در خود آن علم موضوعاً قابل لحاظ باشد، در موضوعات و آثار هم قابل لحاظ باشد و همچنین در ساختار ملاحظه شود. پس همان بحث موضوعاً، موضوعات و آثار باید ملاحظه شود. در تحول نیاز و ارضاً هم موضوعاً، موضوعات و آثار ملاحظه شود. این موضوعاً، موضوعات و آثار در هر سه تایی اینها ضرب می‌شود نه اینکه در یکی ضرب شود.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»





## بسمه تعالی

### جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: ساختارهای اجتماعی و نحوه تأثیر آنها بر فرهنگ

## جلسه ۱۱

فهرست مطالب:

۱ - بررسی تأثیر ساختارهای اجتماعی بر شکل‌گیری «اخلاق، افکار، علوم» (فرهنگ) ۱۷۰

۱/۱ - فرهنگ (اخلاق، افکار، علوم) معلول محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» ۱۷۱

۲/۱ - نحوه تأثیر ساختارها و مدیریت اجتماعی بر شکل‌گیری ساختار فرهنگی ۱۷۲

۳/۱ - ایجاد حق تشخیص در زمینه‌های خاص محصول ساختار فرهنگی جامعه ۱۷۳

۴/۱ - ایجاد اخلاق خاص متناسب با ساختارهای اجتماعی ۱۷۳

۵/۱ - صددرصد نبودن اثر ساختارها در از بین بردن اختیار و سرپرستی گرایش غالب ۱۷۴

۲ - حاکم بودن ساختارهای منطقها و ساختارهای اجتماعی بر هویت جامعه و هویت جامعه بر هویت‌های

دولتها ۱۷۴

۱/۲ - حقیقی بودن جامعه با وجودی سیال و رشدياب ۱۷۵

۲/۲ - نظام اختیارات متغیر اصلی رشد جامعه ۱۷۵

۳/۲ - انتخاب، فرایند غلبه اختیارات بر جامعه و حکومت تعیینات بر اختیار ۱۷۵

۴/۲ - اصل جهت جامعه منتهی کمی اراده‌ها (قبل از شکل‌گیری نظام اختیارات) ۱۷۵

۵/۲ - قهری بودن لوازم جهت جامعه (ساختارهای اجتماعی) ۱۷۶

۱/۵/۲ - تخصصی بودن لوازم جهت و خارج بودن فهم آن از فهم عمومی مردم ۱۷۶

۲/۵/۲ - حاکم بودن قوانین علمی پس از تعیین جهت کلی جامعه ۱۷۶

۳/۵/۲ - جبر مدرنیته بر تعیین روابط اجتماعی و عدم جریان دمکراسی در احکام اجتماعی ۱۷۷

- ۶/۲ - انحصار هدایت تغییرات اشیاء متغیر از طریق ایجاد شرایطی محیطی در موضوع متغیر ۱۷۷
- ۱/۶/۲ - بیرونی بودن هر گونه عامل متغیر در شأ (منحصر بودن تغییرات ذات به حضرت حق) ۱۷۸
- ۷/۲ - تأثیر ساختارهای گوناگون به به عنوان عوامل محیط ساز فرهنگی ۱۷۸
- ۸/۲ - بررسی تمثیلی تأثیر ساختارها در ایجاد محیط پرورشی در وضعیت موجود کشور ۱۷۹
- ۳ - بررسی انواع ساختارهای اجتماعی ۱۸۰
- ۱/۳ - «ساختار قدرت، ساختار اطلاع، ساختار ثروت» بعنوان ساختار مدیریت جامعه و علل ایجاد فرهنگ ۱۸۰
- ۲/۳ - ساختار «سرعت، دقت، تأثیر» به عنوان ساختار علوم ۱۸۱
- ۳/۳ - الزام موضوعی در ساختارهای بین المللی ۱۸۲
- ۴/۳ - ساختار محصولات بعنوان بستر عینی تغییر فرهنگ ۱۸۲
- ۱/۴/۳ - امکان از مزیت‌های نسبی امکانات و محصولات موجود در جهت مبارزه با جهانی شدن در کوتاه مدت ۱۸۳
- ۴ - بررسی معنای ساختار علوم با شاخصه‌های «سرعت، دقت، تأثیر» ۱۸۳
- ۱/۴ - بررسی تحولات معنای اصل سرعت در بخش اول بررسی تحولات علوم ۱۸۳
- ۲/۴ - تغییرات معنای «سرعت، دقت، تأثیر» بعنوان متغیر اصلی در تغییر کارآمدی علوم ۱۸۴

## بسمه تعالی

جلسه ۱۱ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۴/۲/۷۹

عنوان: ساختارهای اجتماعی و نحوه تأثیر آنها بر فرهنگ

۱ - بررسی تأثیر ساختارهای اجتماعی بر شکل‌گیری «اخلاق، افکار، علوم» (فرهنگ)

در این قسمت از بحث می‌خواهیم بررسی کنیم که جایگاه تقسیم «اخلاق، افکار و علوم» - که قبلاً جزو تقسیمات فرهنگ بوده است - در این بحث چیست؟ در زمینه جریان ایجاد نظام پرورشی یا شرائط ایجاد کردن «اخلاق، افکار و علوم» باید گفت اگر اثر ساختارهای محیطی اصلی، (شرائط محیطی یا عوامل برونزا) نظام داشته باشند، می‌توانند تا درون خود نیاز را تعریف نکنند. یعنی اگر نیاز و ارضا شما، به صورت فردی و بدون نیاز به جامعه محقق می‌شد، صحیح بود که گفته شود به همان نسبت اخلاق افکار و علومش به اراده خودش بر می‌گردد یعنی یک نسبتی که بین خودش و اراده مولاست. کما اینکه یک دسته از نیازها و ارضاهای - البته به تعداد محدود - این چنین هستند. مثل ارتباط با خدای متعال آن هم در یک سقفی نه در همه سطوحش، در یک سطحی تحت تقیه تام، می‌تواند نیاز و ارضای خودش را فراهم کند. اقل این مطلب، وجه‌الطلب و اختیار جهت و نیت است و ملاک حساب و کتاب هم همین است این را کسی نمی‌تواند از او سلب بکند. اما برمی‌گردیم سراغ آن چیزهایی که موضع‌گیری اجتماعی، در مقابل آن قرار می‌گیرد. می‌گویند اختیار قانونی ندارید. این فقط وابسته به اختیارات سیاسی نیست؛ به محصولات سیاسی، توزیع اختیارات، اطلاعات، محصولات اقتصادی هم مرتبط است. اینها محیط سازی می‌کنند. محیطی را که می‌سازند، موجب پیدایش حدود، در کیفیتهای حساسیتها می‌شود. یعنی شما نمی‌توانید نسبت به پاس نشدن چک‌تان، حساس نباشید. چکی که تاریخش بگذرد جامعه برایش یک قوانینی قائل است که شما را ملزم به پذیرش آن می‌کند. و در نتیجه اختیارات شما را محدود می‌کند. به هوبت شما از نظر اقتصادی آسیب می‌زند. همینطور اعتبارات فرهنگی و اعتبارات سیاسی و... جامعه به محصولات و نظاماتی که دارد نظم و انضباط می‌دهد و آن

تنظیمات، به رفتار، حساسیتها و اخلاق شما فرم می‌دهد. کلاسه خلقی و ارتباطاتی اجتماعی شما را می‌سازد. برای شما معلوم می‌کند که نسبت به چه وعده‌هایی باید منظم باشید و نسبت به چه وعده‌هایی خیلی هم لازم نیست، بها بدهید. در نزد شارع وعده‌های دیگری اصل است که در نزد عرف، آنها اصل نیست. اگر آن وعده‌هایی را که عرف به رسمیت می‌شناسد، شما به رسمیت نشناسید، شما را در محدودیت قرار می‌دهند. حتی ممکن است جان شما را به معرض خطر بیاندازند مثلاً یک جایی نگرهبانی گذاشته‌اند و گفته‌اند کسی نمی‌تواند وارد بشود، مگر طبق فلان ضابطه. نگرهبانی ایست می‌دهد، شما نمی‌توانید بگویید، اطاعت او که شرعاً واجب نیست. اگر رفتی دفعه سوم، شلیک می‌کند. و اگر هم شکایت کردی، که چرا زد؟ کسی به حرف شما توجه نمی‌کند. حالا معلوم می‌شود که اعتبار قراردادهای وعده‌های عرفی در چه حدی می‌تواند باشد. این امور که در جامعه مفروغ‌عنه فرض می‌شود، منشأ آنها کجاست؟ منشأ آنها از ساختارها برخاسته است. ساختارها، به نظام حساسیتها، نیاز ارضاً سیاسی، فرهنگی، اقتصادی شکل می‌دهد. و نیز «اخلاق، افکار و علوم» را شکل می‌دهد حتی اگر خواستی فکر هم بکنی باید در این مجاری فکر کنی! و بالاتر از این، حدود اولیّه یک مدل را در محاسبات، به جامعه القا می‌کنند، شرائط پذیرش آن را فراهم می‌کنند به طوری که شما اگر حساب آن را هم بخواهی بکنی باید در همان چهارچوب حساب بکنی و نمی‌توانی در یک چهارچوب دیگر حساب کنی. وقتی که پول اضافه چاپ می‌کنند، قدرت خرید شما کم می‌شود چه شما راضی باشید، یا راضی نباشید یا اعلام می‌کنند، آنها ملی شده است. اگر کسی خواست، از زیر زمین آب در آورد، باید اجازه بگیرد. حالا شما رفتی یک زمینی خریدی، دیگر نمی‌توانی بگویی این زمین شرعاً، تا قعر آن و تا آسمان آن، برای من است و لازم نیست از کسی اجازه بگیرم. دولت و جامعه، مانع تو می‌شود.

۱/۱ - فرهنگ (اخلاق، افکار، علوم) معلول محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»

«افکار، اخلاق و علوم» که یک فرهنگ را درست می‌کنند، معلول و محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»

هستند.

(س): یعنی ما «اخلاق و افکار و رفتار» را بر آیندی که معرف فرهنگ است، فرض کنیم، منتها آن «سرعت، دقت، تأثیر» وبعد «تعریف، تکلیف، تطبیق» و بعد محصولات را علت بدانیم.

(ج): علت ایجاد و تحقق است بعد که محقق شد اثرش در حقیقت، پیدایش یک «اخلاق، افکار و علوم» در جامعه است.

#### ۲/۱ - نحوه تأثیر ساختارها و مدیریت اجتماعی بر شکل‌گیری ساختار فرهنگی

(س): اگر ما بخواهیم نبض فرهنگی یک جامعه را در دست بگیریم، آیا لازم نیست که روند تحولات و تغییرات «اخلاق، افکار و علوم» جامعه را بررسی کنیم؟

(ج): بله! باید آثار ساختارها را ببینیم که مثلاً فرهنگ مادی که فرهنگ ساختارها بوده، علت پیدایش محیط و یا الزاماتی که شده، چه بوده است؟ ما باید متوجه باشیم که جامعه به وسیله ساختارها، کارهایش را انجام می‌دهد این نظام، رفتار و گردش اختیارات را مدیریت می‌کند. گردش اختیارات در قسمتهای مختلف، به معنی تجلیل‌ها و تحقیرها، پذیرش، اطاعت، فرماندهی و فرمانبری و در یک کلام، پذیرش مدیریت توسعه و مدیریت کلان جامعه - که عملاً تا مدیریت خرد هم می‌آید - است. جامعه، مدیریت را می‌پذیرد و برایش ساختار و نظام قائل است. و همینطور برای افکار، یک ساختاری قائل است. و برای اعتبارات فرهنگی، نظامی قائل است که در مدیریت فرهنگی، اساس قرار می‌دهد. حق تشخیص یک اموری را به یک عده‌ای می‌دهد. البته در خود موضوع تشخیص دادن نه تصمیم گرفتن، نمی‌گوید فهم، به خود عقلانیت بر می‌گردد. مثلاً می‌گوید حق تشخیص احکام دینی برای مرجع دینی است. حق تشخیص بیماری برای پزشک و تشخیص تناسبات هندسی ساختمان، برای مهندس است. به اصطلاح، یک کلاسها و ردیف‌ها و مراتبی را معین می‌کند و نیز، طبقه‌بندی طولی و عرضی را مشخص می‌کند و می‌گوید حق تشخیص برای اینها محفوظ است. حق نظر دادن را عام نمی‌گذارد بلکه نظام درست می‌کند. چگونگی تحقیق و آموزش و... را مشخص می‌کند.

اما اینکه نفس تشخیص چیست و چگونه است؟ و اینکه جامعه به آن رسیده، یا نرسیده، بحث دیگری است. تشخیص اجتماعی، تشخیص معتبر، تشخیص پذیرفته شده برای جامعه، ملاک و معیار است. اگر تشخیص به

پذیرش اجتماعی برسد باید در کلاسه خاصی رفته باشد، مگر اینکه ساختار را عوض کنید در آن وقت اگر در چارچوبه ساختار، حرف نزنید گویی در این مملکت نیستند. مثل سکه‌ای می‌ماند که در یک کشور، رایج نیست طبیعتاً در مقابل آن، به شما جنس نمی‌دهند. به شما می‌گویند: پول شما باید تبدیل به پول رایج بشود. اگر این مطلب روشن است، مسئله فرهنگ هم، به همین روشنی است. یعنی باید معلوم شود که در این ساختار، حق تشخیص با چه کسانی است و با چه کسانی نیست؟

(س): آیا این را ساختار فرهنگی می‌نامید؟

(ج): بله، منتهای مطلب، ساختار فرهنگ، مراتب دارد.

۳/۱ - ایجاد حق تشخیص در زمینه‌های خاص محصول ساختار فرهنگی جامعه

(س): این مطالبی را که فرمودید، یک جهت ساختار فرهنگی است.

(ج): خیر! اگر فرهنگ بخواهد در تمام شئونش در جامعه حضور داشته باشد، حتی نسخه عرفانی، فلسفی، اجرایی، پرورشی، همگی باید وضعیت حق تشخیص صاحبان آن‌ها معلوم باشد. ساختار و نظام فرهنگ، محصولات خاصی دارد محصولات یک دستگاه معتبر است و دستگاه دیگر خیر. احیاناً ممکن است یک چیزی یک جای دیگر اعتبار داشته باشد یک جای دیگر اعتبار نداشته باشد. این مهم نیست، مهم ساختارها هستند که در معین کردن حق تشخیص، اساس هستند. محصولات اقتصادی هم همینطور. و در کل این تحولات نیاز وارضاً، مطرح شدن یک چیز به عنوان اینکه لازم است، درباره‌اش حساس باشیم یا نه فکر بکنیم یا نه و اینکه جزو علمی هست که البته لازم است به آن پرداخته بشود یا نه؟ همه اینها را معلوم می‌کند. گاهی می‌بینید یک افراد محدود و نادری پیدا می‌شوند که می‌روند یک کتابی را پیدا می‌کنند و شروع می‌کنند به خواندن یک علمی مثل علم سیمیا، لیمیا، ریمیا و وقت صرف آن می‌کند که الآن متروکه است یعنی هیچ بازاری ندارد، ممکن است یک منفعت نادری هم پیدا کند، احیاناً در یک روستا، یک مشتری هم پیدا کند ولی این امر، گرایش غالب جامعه نیست، این معرفت آن جامعه نیست. اینکه بفرمایید «علم به ذاته مطلوبیت

ذاتی دارد» و... نه خیر! از این خبرها نیست. خیلی از علم‌ها در جامعه هست و این مطلوبیت ذاتی که می‌فرمایید، باعث مطرح شدن آن، در جامعه نمی‌شود.

#### ۴/۱ - ایجاد اخلاق خاص متناسب با ساختارهای اجتماعی

و یا اینکه بفرمائید نفس اخلاق، چنین و چنان است نه خیر، اخلاقی که وجدان حکم به صحتش می‌کند و آدم شیفته‌اش می‌شود، این اخلاق، کلاسه حساسیت، برابر رفتار اجتماعی را تحویل نمی‌دهد. دستگاه پرورشی‌اش هم می‌گوید: روزها بنشینی و چند ساعت ذکر بگویی. این اخلاق، در صورتی که خیلی عالی هم باشد، وجدان را هم تسکین بدهد، و از نظر فقاقت هم خوب باشد. اخلاقی، منزوی است. اخلاق رایج، یعنی حساسیت و ملکاتی که مردم روی آن شدت دارند. اخلاقی را که نظام و مدل سرمایه‌داری ایجاد می‌کند از تحقیر و تفاخری که در امر اقتصاد هست، می‌شود اخلاق رایج که اگر کسی در آن کلاسه نباشد، توان صاحب منصب شدن در اقتصاد، فرهنگ و سیاست کشور را پیدا نمی‌کند. وقتی پیدا نکرد، آن اخلاق قدوسی درجه یک عالی که شما می‌فرمایید، برای گرایش بسیار محدودی از افراد جامعه می‌شود، که زیر ده درصد هستند. گرایش غالب، هفتاد درصد به بالا است. اخلاق و رفتار و افکار جامعه همان چیزی است که رفتار عمومی نشان می‌دهد و می‌پذیرد.

#### ۵/۱ - صددرصد نبودن اثر ساختارها در از بین بردن اختیار و سرپرستی گرایش غالب

اثر ساختار هرگز، صد در صد نیست. یعنی اختیارات را به صورت مطلق از بین نمی‌برد بلکه گرایش غالب را هدایت می‌کند و مفهوم مُحدِثِ حادثه بودن را و جریان تکاملی نیاز و ارضاً را به دست می‌گیرد و اداره می‌کند یعنی تغییرات محیطی، علت تغییرات غالب می‌شود.

۲ - حاکم بودن ساختارهای منطقها و ساختارهای اجتماعی بر هویت جامعه و هویت جامعه بر هویت‌های دولتها

(س): آیا می‌خواهید بفرمایید که ساختار به دست دولت یا دولتهاست؟

(ج): فراموش نکنیم که ساختارها به چه وسیله بوجود می‌آید همیشه سه ساختار پشت سر همدیگر قرار دارند. یک ساختار نظریه منطقیها است، که پشتوانه آن، «سرعت، دقت و تأثیر» است. این ساختار، یک پله می‌آید پایین‌تر و ساختار «تعریف، تکلیف و تطبیق» را درست می‌کند. اینها از هویت‌های جامعه هستند نه هویت‌های دولتها، اشخاص یا افسار؛ ساختار اجتماعی، یعنی خود جامعه و هویت جامعه، که در جریان تکامل، دولتها را می‌آورند و یا دولتها را از بین می‌برند و یا نوع دولتها را عوض می‌کنند. بهتر است بگوییم نوع جامعه عوض می‌شود اگر برای جامعه یک حقیقتی قائل بشوید. که در عین حالی که متقوم به افراد است، مستقل از افراد هم هست در این صورت، جامعه، موضوع دیگری است یعنی یک منتهی است.

(س): به هر حال نمی‌خواهید بگویید که جامعه، یک موضوعی برای خودش دارد و حرکت خودش را می‌کند بدون اینکه تحت تسخیر ما باشد. و افکار و اخلاق و علوم را دیکته می‌کند. چرا که این بحثها برای این است که بعد بگوئیم، اینها ساختارها را بدست گرفته‌اند و جهانی شده‌اند و ما هم اگر بخواهیم جهانی بشویم، باید بدست بگیریم.

(ج): اجازه بدهید بحثمان را درباره جامعه تمام بکنیم و سپس راجع به بعد میزان و درصد جهت‌پذیری جامعه صحبت کنیم و بعد بگوییم که آنها که به دست گرفته‌اند چه کردند تا ما هم به دست بگیریم.

۱/۲ - حقیقی بودن جامعه با وجودی سیال و رشیدیاب

باید دانست که جامعه - بنفسه مستقل از افراد - موضوعیت دارد و لوازم ضروری عقلی دارد و بنابر مبنای ما، جامعه، اعتباری نیست. جامعه موجود به وجود حقیقی است و وجودش هم وجود سیال و رشیدیاب است.

۲/۲ - نظام اختیارات متغیر اصلی رشد جامعه

حالا ببینیم متغیر اصلی رشد جامعه چیست؟ متغیر اصلی رشد جامعه، «نظام اختیارات» است و نظام اختیارات به اختیارات افراد بر می‌گردد و این مفهوم «تقوم» است که در عین حالی که غیر از خود اختیارات است، متقوم به اختیارات هم هست. مثل هر «کل» دیگری که شما فرض کنید.

(س): شما فرمودید که این اختیارات، به میزان زیادی تحت تأثیر شرایط، شکل می‌گیرد.



۳/۲ - انتخاب، فرایند غلبه اختیارات بر جامعه و حکومت تعیینات بر اختیار

(ج): این اختیارات، یک جانبه صرف نیت در جهت‌دهی کلی، اختیارات بر جامعه غلبه دارد و در تعیینات، جامعه بر اختیار حکومت دارد که در این صورت، می‌شود، انتخاب. بنابراین، جامعه بر انتخاب، اشراف دارد که تعیین است. و اختیار، بر جهت تکامل جامعه، حکومت دارد. و جامعه، بر انتخاب یا تعیین کیفی یا لوازمش در عینیت، حکومت پیدا می‌کند.

۴/۲ - اصل جهت جامعه منتهی کمی اراده‌ها (قبل از شکل‌گیری نظام اختیارات)

(س): آیا در جهت‌گیری اختیارات، اختیار افراد منظور تان است؟ یعنی نظام به آن نمی‌دهید؟

(ج): بله آن را نظام نمی‌دهیم. آنجا می‌گوییم که منتهی کمی اراده‌ها، در اختیارات، اصل جهت را نتیجه می‌دهد. «جهت» به ساختارها تبدیل می‌شود. و به انتخابها تعیین می‌دهد.

(س): خوب دقیقاً بحث جامعه مدنی و تفاوت شئون جامعه استبدادی، همین جا شکل می‌گیرد یعنی

طرفداران جامعه مدنی می‌گویند که مردم مردم هستند که معین می‌کنند که انتخابهایشان چه باشد؟

(ج): هرگز! مردم حتی انتخاب نیازشان را هم به وسیله ساختار، انجام می‌دهند.

(س): از طرفی ساختارها را هم خودشان می‌سازند.

۵/۲ - قهری بودن لوازم جهت جامعه (ساختارهای اجتماعی)

(ج): ساختارها حتماً یک محور دارند که لوازم آن محور، ساختار معین می‌کند مثلاً به حداکثر رساندن سود

یا رفاه مادی، یک قانونی علمی، طبیعی است که لوازمش، قهری است. شما می‌توانید این جهت را عوض

کنید و بگویید به حداکثر رساندن تقریب برای ما مهم است. عموم می‌توانند در نفس جهت، جهت را عوض

کنند. اما لوازم جهت، قهری است به عبارت دیگر، نتیجه برای انتخاب آغازین، یا همان اجمالی یا کلی است.

بعد لوازم این، ضرورت‌های علمی آن هست که تخلف از این ضرورت‌های علمی ممتنع است. به اصطلاح معروف

«الامتناع بالاختیار، لاینافی الاختیار».

۱/۵/۲ - تخصصی بودن لوازم جهت و خارج بودن فهم آن از فهم عمومی مردم

(س): مهم اینست که لوازم را معلوم بکنیم. یک وقت، افراد محدودی می‌آیند و تعیین می‌کنند و مردم هم مجبورند گوش کنند ولی یک وقت می‌گویید، مردم که جهت را انتخاب کردند، لوازمش را هم تشخیص می‌دهند.

(ج): خیر! لوازمش را نمی‌توانند تشخیص بدهند لوازم الکتریک را متخصصین برق تشخیص می‌دهند و مردم را ملزم به اطاعت می‌کنند و قانون وضع می‌کنند.

(س): ولو یک نهادهای تخصصی در جامعه درست بشود. مثل اصناف و انجمنها در هر صورت مردم هستند.

۲/۵/۲ - حاکم بودن قوانین علمی پس از تعیین جهت کلی جامعه

(ج): قوانین علمی حکم می‌کنند وقتی که شما معین کردید که ارتباط با جهان، اصل است پس سود سرمایه اصل می‌شود و لوازم ضروری اصل بودن سود سرمایه، درباره جریان توسعه نیازمندیهای شما است که معین می‌کند نان و آب و جاده و رفت و آمد و... چگونه باشد؟ کلاسهای اجتماعی را تعریف می‌کنند. مهمترین مطلبی را که ما درباره مسئله تکرر و مشارکت و مانند اینها داریم یک چیز است. و آن اینکه آیا بناست علمی زندگی کنیم یا نه؟ مگر می‌شود کسی علمی زندگی نکند؟ علمی زندگی کردن، یعنی انضباط و پایبند به قوانین بودن.

۳/۵/۲ - جبر مدرنیته بر تعیین روابط اجتماعی و عدم جریان دموکراسی در احکام اجتماعی

اصلاً جبر مدرنیته، کمتر از جبر تاریخ و جبر استبداد نیست. جبر مدرنیته عین جبر علمی است هیچ فرقی ندارد. جبر علمی ارتباط با دنیاست. و لوازم خودش را تکلیف میکند اینکه بگوید مردم رأی بدهند، معنا ندارد. مگر مردم می‌توانند بگویند ما برق سراسری می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم؟ متخصص می‌گوید که ضرورت دارد یا نه. مقدمات سازمان برنامه و بهینه تخصیص می‌گوید لازم است یا نه. مردم نمی‌توانند بگویند که ما سد لازم داریم یا لازم نداریم. متخصصین باید بگویند. وضعیت نسبی اقتصادی، دستورات خودش رادیکته می‌کند اگر نخواهند ورشکسته می‌شوند و باید در قدم بعد تسلیم بشوند. جبر مدرنیته، عین جبر تاریخی

است که مارکس می‌گوید هیچ فرقی ندارد. فقط یک جبر علمی هست و آن اینکه هر قسمتش را به دست پاره‌ای از متخصصین می‌سپارند.

۶/۲ - انحصار هدایت تغییرات اشیأ متغیر از طریق ایجاد شرایطی محیطی در موضوع متغیر

اصولاً، تغییرات اشیأ متغیر را چگونه کنترل و هدایت می‌کنیم؟ از طریق ایجاد محیط و شرایط محیطی، در موضوع متغیر تصرف می‌کنیم.

(س): فقط این نیست بلکه درون این را می‌شکافید و عوض می‌کنید.

(ج): درون این را چگونه بشکافید؟ ما دسترسی مستقیم به درون شما نداریم مگر آنکه برای شما محیط درست کنیم.

(س): پس معنای تغییر محیط را به دو صورت می‌شود تعریف کرد.

(ج): بله یک وقتی شما می‌گویید هر گونه تجزیه‌ای که درست کنیم محیط متناسب با آن مرحله از تجزیه را می‌توانیم درست بکنیم.

(س): معنای این حرف این می‌شود که مرز درون و بیرون را می‌شکنیم هر تصرفی، تصرف محیطی است.

(ج): معنایش این است که واحد مجموعه را تفکیک می‌کنیم. اساساً اراده انسان در نفوذ نسبت به اشیأ جز از طریق محیط نمی‌تواند بچرخد. نهایت اینکه موضوع تحت محیط را بزرگ بگیرند. محیطی را که برای الف در نظر می‌گیریم، محیط بیرونی است. حالا می‌گوییم. متغیرهای درون الف را عوض کنید، آنوقت هم موضوعات تغییر من، تک تک متغیر هاست. فرض کنید الف سه تا متغیر دارد بنام «ب، ج، د» حالا تک تک آنها به تنهایی موضوع بحث من قرار گرفت. دوباره برای آنها هم محیط برای تغییر درست می‌کنم دوباره در درون تک تک آنها داخل شو و بگو متغیرهای درون ج، درون د. شما برو در فیزیک کوآنتوم، در ذره من می‌گویم موضوع متغیر شما که عوض شد هنوز هم از طریق محیط، نسبت به او ارتباط می‌گیریم. وابستگی و تعلق شأ به بیرون را موضوع کارهایت قرار می‌دهی و تغییر می‌دهی چون مفروض این است که اراده شما خارج از شأ است و خودتان به عنوان شرط شأ هستید.

۱/۶/۲ - بیرونی بودن هر گونه عامل متغیر در شأ (منحصر بودن تغییرات ذات به حضرت حق)

(س): به این معنا، هر تغییری بیرونی است.

(ج): هر تغییری حتماً از بیرون، محیطی را درست می‌کند تا تعلق شأ متغیر به محیط، تحت تأثیر قرار بگیرد و عوض شود. به عبارت دیگر، تغییرات از ذات، منحصرأ مربوط به حضرت حق است یا کسانی که قدرشان از آن طریق باشد. خوب عنایت بفرمایید آنکه خالق است، حضور اراده‌اش در خود ذات شأ است و می‌تواند از بیرون و درون و هر جای دیگر، اثر را وارد کند. آنجا که دوئیت می‌آید، «من و شأ» این غیر از آن کسی است که به اراده‌اش شأ شیئیت پیدا بکند و خلق بشود اگر من و شأ است معنایش این است که تعلق بین من و او وجود دارد که می‌توانیم این را کم و زیادش بکنیم.

۷/۲ - تأثیر ساختارهای گوناگون به به عنوان عوامل محیط ساز فرهنگی

(س): ببینید ذهنیت و اطلاعاتی که یک جامعه دارد، یکی از مظاهر مهم فرهنگ آن جامعه است. حالا اگر ما گفتیم، برای اینکه اطلاعات را افزایش بدهید شما می‌آیید کلاس می‌گذارید...

(ج): محیطهای مختلف درست می‌کنید می‌گویید این یک دسته از محیطهایی که در یک دسته از حساسیتهای و علائم وجود دارد در این صورت باز شما محیط درست کرده‌اید.

(س): خوب این را اسمش را می‌گذارید شرایط سازی برای تغییرات.

(ج): بله حتماً.

(س): یعنی من می‌خواهم ببینم این تفکیک را می‌خواهیم حفظش کنیم یا نه؟ یک وقت کار فرهنگی می‌کنید، که معلوم است ولی اگر شما آمدید گفتید لازم نیست اینها را آموزش بدهید، عادتش بده به مصرف فلان شکلات یا می‌آئید یک خلقی را در او ایجاد بکنید یک زیبایی‌شناسی را در او ایجاد بکنید، به این کار، ابتدائاً کار فرهنگی نمی‌گویند.

می‌گویند این رفته از طریق یک کار اقتصادی، یک کار فرهنگی انجام داده است.

(ج): ما ساختارهای مختلفی داریم، ساختارهای هنری داریم و... ساختار یعنی نظام، خود نظام هنری، القأ درست می‌کند علت اینکه نظام هنری از نظام اندیشه‌ای مهمتر است، برای این است که نظام هنری حساسیتهای شما را تحریک می‌کند. آرزوهای شما، میل و نفرت‌های شما کنار هم می‌چینند. به اصطلاح بادل شما صحبت می‌کند. نظام نظری با محاسبات شما صحبت می‌کند. نظام عینی هم نظام محاسبات شما و هم نظام دل شما را دارد و هر دو را برای شما درست می‌کند. مهم اینجاست آیا اگر ساختارهای عینی یک جهت دیگر داشته باشد، بگوییم یک مجموعه عواملی را درست می‌کنم، مثل مجموعه عوامل مؤثر بر پیدایش فرهنگ به در این صورت، چقدر به ساختارها بدهم؟ به ساختارهای محیطی غیر فرهنگی غیر آموزشی چقدر بدهم؟ من باید عرض بکنم که اگر ساختارهای محیطی دست شما افتاد، آنوقت مردم انگیزه پیدا می‌کنند که بروند بخوانند. گرایش غالب در آموختگی، برای حلّ نیازمندیهاست. اولین نیازتان این است که در جامعه چه میزان، قدرت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، داشته باشید یعنی حضورتان در جامعه به چه میزان است؟ چون به میزانی که جامعه به شما اختیار اصلاح و امکان اقتصادی می‌دهد، حقّ تصرفات دارید. به عبارت دیگر قدرت شما محدود به میزانی می‌شود، که جامعه به شما تخصیص می‌دهد. این قدرت را در ساختارها به شما تخصیص می‌دهد. چه قدرت فرهنگی بخواهی چه قدرت سیاسی و چه قدرت اقتصادی، ساختارها می‌گویند که چگونه به شما می‌دهیم و راه تحصیلش چیست. عرض کردم می‌شود یک گرایش مغلوب و منزوی و ۱۰ درصدی را پیدا کرد که اعتنایی به هیچ کدام از اینها نداشته باشد. برود برای خودش کار کند و لکن این گرایش، گرایش منزوی است. نه گرایش اجتماعی و رایج. گرایش غالب اجتماعی فرهنگ جامعه، فرهنگ عمومی است. که در سمت دیگری در جریان است.

۸/۲ - بررسی تمثیلی تأثیر ساختارها در ایجاد محیط پرورشی در وضعیت موجود کشور

(س): بحث مهمی است بیائید عینی‌تر راجع به این صحبت بکنیم. در جامعه ما ساختارها و ابزار شکلی و ساختار اجتماعی در دست ما بوده یعنی حکومت، در دست ما بوده و هم کار تبلیغاتی کردیم یک باورها و ارزشهای خاصی را هم به مردم القأ کردند ولی یک انتخابات که می‌شود، مردم یک جور دیگری رأی می‌دهند

می‌خواهم بگویم این گرایش غالبی را که می‌گوئیم می‌تواند غیر غالب هم بشود یعنی این، نشان دهنده فعال بودن نقش خود مردم است.

(ج): این را از دو نقطه مختصات می‌شود دید یکی همین که گفتید اما دیگر اینکه بگوئید ساختارها اصلاً دست ما نبوده، مدل مدیریت اقتصادی، مدل سرمایه داری بوده بر علیه تبلیغاتی است که می‌گوئید از رهبری گرفته تا همه روحانیت اتفاقاً این شاهدهی است بر حرف ما؛ مدل مدیریت اقتصادی، اقتصاد را تخصیص داده است. و به رسمیت حقوقی شناخته است. بر خلاف کل تبلیغات و ارزشها؛ مدل فرهنگی شما هم عین همین کارآمدی دنیوی را محترم شناخته و کلاسه‌بندی کرده یعنی ساختارها بر متدینین، پیروز شد. چرا مردم جور دیگر رأی دادند؟ برای همین است. مردم تصادفی رأی ندادند. دقیقاً ثمره ساختارها همین بود که نمونه بسیار عالی آنرا شما فرمودید. ما پوسته ظاهری تبلیغات را به دست گرفتیم، برای رحلت امام ماشینها بیایند حتی برای تعلیم قرآن، دو میلیون حافظ قرآن ۵۰۰ هزار حافظ قرآن و... اینها کم حرفهایی نیست ولی ساختارها ضدّ این، تکلیف می‌کند فلذا مردم ناراضی می‌شوند، ناراحت می‌شوند و علیه شما عمل می‌کنند، دلشان، فکرشان، دستشان بر علیه شما می‌چرخد.

به نظرم می‌آید که این یکی از نمونه‌ها و کیسهای بسیار خوب است. درباره جهان شدن روی همین مورد بیایند یک تحقیق میدانی خوبی بکنند ببینند که وقتی ساختارها و نظامات بر مبنای یک فرهنگ دیگری می‌چرخد چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ ما در نظامهای جهانی که دیگر نمی‌توانیم بیشتر از سینه زنیهای ایران، بیشتر از سمینارهایی که به نفع امام و مذهب و حفظ قرآن و کلاس اعتقادات و... راه می‌اندازیم، راه بیاندازیم. این کارها که فرهنگ جامعه را نساخته است. فرهنگ جامعه، برعکس آنها در جریان است. فرهنگ غرب هیچ کدام از این کارها را نکرد، بلکه ساختارها را بدست گرفت. شما دان سینگوی بزرگ در کشور ندارید. ولی مدلها، ساختارها، قوانین، نظام مدیریت را دارید. اینها فرهنگ یک کشور را عوض می‌کند.

۳ - بررسی انواع ساختارهای اجتماعی

۱/۳ - «ساختار قدرت، ساختار اطلاع، ساختار ثروت» بعنوان ساختار مدیریت جامعه و علل ایجاد فرهنگ

(س): تا اینجا، این اندازه جمع بندی می‌شود که اهمیت تأثیر ساختار، در ایجاد فرهنگ قابل انکار نیست. و اینکه اگر ما هم بخواهیم تغییر در فرهنگ ایجاد کنیم از این طریق ممکن است. منتها یک بحث امروز بود که ما ساختارها را تقسیم کنیم به ساختارهای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی».

(ج): و محصولات آن ساختارها، توزیع «قدرت، اطلاع، ثروت» می‌شود.

(س): به عبارت دیگر، ساختار قدرت، ساختار اطلاع و ساختار ثروت.

(ج): این ساختارها، ساختارهای عینی رسمی و امضا دار است.

نظامات قدرت پیداست. یعنی چه کسانی حق دارند و اختیار دارند و امضای شان خرید می‌شود؟ دستگاههای مدیریتی کجا هستند؟ یک اختیاراتی به وزارتخانه‌ها و ادارات بر اساس اختیارات موضوعی واگذار شده و کسانی که رئیس می‌شوند، این اختیارات را به دست می‌گیرند و امضای او خریدار دارد. تا برسیم به سیستمهای غیر دولتی، اختیار افراد، بر حسب منزلتهایی در یک نظام به رسمیت شناخته می‌شود، تقسیم می‌شود. و در غیر آن موارد، تخلف است. جناب عالی بروید در یک موسسه، ببینید مدیر مؤسسه نیست بروید بنشینید جای رئیس مؤسسه! اینرا کسی از شما نمی‌پذیرد. اختیار اینکه تصمیم بگیرید، مربوط به این است که چه منصبی را جامعه به شما داده است. اطلاع هم عین همین است، حق ندارید تشخیص بدهید باید یک کلاس هایی را داشته باشید مصرف هم حق ندارید بکنید. تشریف ببرید در یک مغازه و هر چه می‌خواهید بردارید می‌گویند باید پول جایش بگذارید.

(س): از طرفی می‌گوئیم: ساختار «قدرت، ثروت، اطلاع» علل ایجاد کننده فرهنگ هستند.

۲/۳ - ساختار «سرعت، دقت، تأثیر» به عنوان ساختار علوم

و از طرف دیگر در جلسه قبل ساختارها را به ساختار علوم، ساختار مدیریت و ساختار محصولات.

(ج): بله یک صحبتی هست درباره اینکه پشتوانه ساختار «سرعت، دقت، تأثیر» ساختار علوم است. و پشتوانه

«تعریف، تکلیف، تطبیق» حقوق (روابط انسانی) است.

(س): یعنی اینها را که الآن می‌گفتیم حقوق است؟

(ج): بله.

(س): یعنی اینها می‌آیند زیر مجموعه تحولات ساختارها.

(ج): ساختارها به معنی نظامات اجتماعی‌اند که جا دارند، آدرس دارند، شما برو به بانک مرکزی، بانک ملی، در تمام شعبه هایش کسانی که اختیار دارند، جای هر کدامشان معلوم است.

۳/۳ - الزام موضوعی در ساختارهای بین‌المللی

(س): و همین حرف در مقیاس بین‌المللی می‌آید.

(ج): دقیقاً، اشخاص خاصی با وظیفه خاصی، اجازه تصمیم‌گیری در امور خاصی را دارند. یک وظائف و اختیاراتی دارند و حق دارند در محدوده وظایف و اختیارات تصمیم بگیرند و اختیارشان را در انجام آن وظیفه اعمال بکنند.

(س): در مقیاس بین‌المللی معمولاً آن الزاماتی که در داخل می‌آورد، نمی‌آورد. ولو یک مجامع بین‌المللی درست شده باشد.

(ج): نوع کلاسه‌اش فرق دارد بر حسب موضوعش الزام می‌آورد. شما اگر خواستید مثلاً از بانک جهانی پول قرض بگیرید بانک قواعدی دارد و قواعدش به یک حسابهای بین‌المللی بر می‌گردد. نه اینکه برخاسته از نظر ملت‌ها باشد. قوانین بانک بین‌المللی و صندوق جهانی پول و بانک بین‌المللی که الآن مردم کشته می‌شوند، برای اینکه، قوانینش بر خلاف نفع مستضعفین جهان است. به نفع مستکبرین جهان است، مجموعه عوامل سازمان ملل با اینکه همه اینها را می‌بینند و می‌دانند که به ضرر اکثریت اعضایش است. نمی‌تواند تصمیم دیگری را بگیرند. چرا نمی‌توانند؟ چون یک کسانی آمده‌اند سرمایه گذاشته‌اند و ضوابطی را گذاشته‌اند و البته یک ضامن اجرایی را هم آنجا گذاشته‌اند و یک دستگاه حقوقی متناسب با سطح خودشان درست کرده‌اند.

(س): پس بحثی که امروز بود، را می‌توانیم در محیطی بزرگتر ببینیم. یعنی بگوئیم اول، ساختار علوم، به معنای ساختار اجتماعی و در قسمت آخر بیائیم بحث محصولات را مطرح کنیم.

۴/۳ - ساختار محصولات بعنوان بستر عینی تغییر فرهنگ



(ج): بله بافت محصولات هم یکی که از نکات بسیار مهم است. بافت محصولات، بستر عینی یا سخت‌افزاری است. سخت‌افزار سیاسی، یعنی اسلحه موشکی، رسانه جمعی. سخت‌افزارها، یعنی محصولات. شما رسانه‌ها و ماهواره‌ها دستگاههای الزامی را دارید طبیعی است شما اگر سلاح هسته‌ای داشتید که از آمریکا قوی‌تر باشد، یا سلاحی داشتید که می‌توانستید بگوئید من می‌توانم در هوا تمام تشکیلات تو را منفجر بکنم و تو هم نمی‌توانی دسترسی به من پیدا کنی حرفتان را بیشتر می‌خریدند. این در زمینه سیاست است، در امور فرهنگی اگر می‌توانستید بگوئید من یک چیزی پیدا کرده‌ام که در حسّ و محاسبه و ارتباط از صنایع نوری شما قوی‌تر است و یا در اقتصاد، می‌گفتید من یک چیزی توانسته‌ام درست بکنم که بهتر می‌توانم در زمینه ارضاً و نیاز بشر حرف بزنم - بقیه محصولات هم به همین ترتیب - شما ارباب می‌شوید و حرف شما خریدار داشت. حالا وقتی که شما هیچ یک از محصولات را جلوتر از آنها درست نکردید آیا می‌توانی بگویی که من هیچ کدام از محصولات شما را نمی‌خواهم؟ انزوای جهانی شما منشأ قدرتتان در جامعه جهانی، نمی‌شود. این حرف شما منشأ این نمی‌شود که دیگران هم بگویند ما هم نمی‌خواهیم.

(س): از طرف دیگر هم اگر وارد در میدان بشود، به معنی اضمحلالش است و اگر نشود هم همین است.

۱/۴/۳ - امکان از مزیت‌های نسبی امکانات و محصولات موجود در جهت مبارزه با جهانی شدن در کوتاه مدت

(ج): معنی این حرف شما چیست؟ اینکه می‌گوئید وارد بشود یا نشود، نتیجه‌اش یکی است، در واقع جبر محیط را بیان می‌کنید. حالا ما چگونه می‌توانیم این جبر را بشکنیم؟ ما یک منابع انسانی و یک منابع طبیعی و یک منابع اجتماعی و ارتباطی و وسائل ارتباطی داریم که قبلاً تقسیماتش را عرض کردیم. ما می‌توانیم از اینها بهره بگیریم.

(س): یعنی باید از مزیت‌های نسبی در امکاناتمان، استفاده کنیم.

(ج): بله باید استفاده کنیم تا بتوانیم در منطقه بایستیم ولی باید بدانیم که کار کجاست؟ خیال نکنیم که فرهنگ یک تنه می‌تواند برود کار را خلاص کند و بر گردد.

۴ - بررسی معنای ساختار علوم با شاخصه‌های «سرعت، دقت، تأثیر»

(س): یک سؤال این است که منظور شما از ساختار علوم (سرعت، دقت، تأثیر) چیست؟ آیا مرادتان سرعت علوم و سرعت تغییرات علوم است؟

۱/۴ - بررسی تحولات معنای اصل سرعت در بخش اول بررسی تحولات علوم

(ج): ببینید باید در مفهوم سرعت دقیق شد. ببینیم که آیا سرعت، نسبت بین زمان و فاصله مکانی است؟ یا سرعت، سرعت تبدیل نیاز است؟

(س): یک معنی اضافی است باید پرسید سرعت چه چیزی؟ تا به تناسب آن معنایش عوض شود.

(ج): بله همینطور است وقتی سرعت را اضافه می‌کنید، تا کجا می‌توانیم مفهوم سرعت را اطلاق کنیم؟ آیا

صد سال پیش هم می‌توانستند بگویند «سرعت تبدیل را عوض می‌کنیم» یا نمی‌توانستند؟ هر چیزی تغییرات خودش را داشته کسی هم نمی‌توانسته عوض بکند. مثلاً رسیدن یک میوه یا گل، زمان طبیعی دارد.

(س): ولی امروزه دخالت می‌کنند در نتیجه، سرعت را کم یا زیاد می‌کنند.

(ج): مهم اینست که، سرعت چقدر تحت تسخیر شماسست؟ و در چه موضوعاتی؟

(س): ما سرعت را به علوم اضافه کردیم.

۲/۴ - تغییرات معنای «سرعت، دقت، تأثیر» بعنوان متغیر اصلی در تغییر کارآمدی علوم

(ج): «سرعت، دقت، تأثیر» سقف علوم شما و کارآمدی علوم شما را نتیجه می‌دهد. یعنی می‌خواهم بگویم

که اگر شما توانستید تئوری نسبیت را درست کنید، اصلاً مفهوم سرعت را عوض کرده‌اید و کارآمدی علومتان هم عوض شده است.

(س): خوب پس سرعت را به علوم اضافه نکنیم.

(ج): بگوئیم این سه محور روی هم یک مجموعه را می‌دهند به عنوان سه متغیر که این سه تا یک بر آیند

دارند که می‌شود وضعیّت علوم.

(ج): آیا اول تعریفِ سرعتِ عوض می‌شود یا اول، سرعت عوض می‌شود بعد تعریف را عوض می‌کنند؟ یعنی علوم رشد می‌کنند و به سرعت جدیدی دست پیدا می‌کنیم یا اینکه سرعت عوض می‌شود، تئوری جدید می‌آید، بعد کارآمدی جدید می‌آید؟ علوم نظری می‌آید، یک نیاز پیدا می‌شود، آن نیاز، علت می‌شود که من اهتمام پیدا کنم برای پیدا کردن یک تئوری جدید پس تئوری جدید درست می‌شود و تعریف جدید برای سرعت می‌دهم.

(س): آنوقت برای دقت تعریف جدید می‌دهند، و برای تأثیر، تعریف جدید می‌دهند.

(ج): بله حتماً محال بود، با تعریفی که قبلاً از دقت داشتید به کوانتوم متری برسید. هر چه می‌خواستی ضریب دقت را دقیق بکنی، باز محال بود. حسّ غیر مسلّح، نمی‌تواند دقت را در اوصاف ببرد. ولی حسّ مسلّح دقت را در اوصاف می‌برد. دقت، ضریب پیدا می‌کند و از هر لایه پایین‌تر می‌رود نه به صورت کمی بلکه به صورت کیفی می‌رود این واقعاً یک مسأله مهمی است منتها چون برای شما خیلی ساده شده، به نظر مهم نمی‌رسد. همین کنترل از راه دور برای روشن کردن کولر، تلویزیون، ضبط صوت، که از دور شما یک شاستی بسیار کوچک را تحریک می‌کنید یک مرتبه موتور خاموش می‌شود اگر قدیم بود، می‌گفتند این دارد جادو می‌کند، به اصطلاح، جن می‌فرستد که چنین کاری را بکند برای اینکه این، اینجا نشسته تکمه‌ای را می‌زند، کولر خاموش می‌شود یا روشن می‌شود و هوا خنک می‌شود. این مسأله‌ای است که ضریب سرعت از نظر کمی و کیفی، عوض می‌شود. نوع و نحوه دقت، کلاً عوض می‌شود.

(س): خوب اینها به معنی تغییر عملکرد دقت است نه اینکه آمده‌اند نشسته‌اند گفته‌اند ما اول دقت را به این تعریف می‌کردیم حالا اینگونه تعریف می‌کنیم.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»



بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: بررسی تفاوت تعریف فرهنگ، سیاست و اقتصاد و تأثیر آنها در نحوه تنظیم جدول وصفی

جلسه ۱۲

فهرست مطالب:

مقدمه: ۱۸۹

۱ - بررسی تفاوت تعریف فرهنگ، سیاست و اقتصادی و تأثیر آن در بحث فعلی (تنظیم جدول وصفی)  
۱۹۰

۱/۱ - فرهنگ به معنای نظام و سنجش به عنوان پایگاه شدت ۱۹۰

۲/۱ - سیاست به معنای شدت تعلق و بالا رفتن ظرفیت ۱۹۰

۳/۱ - اقتصاد به معنای تأثیر مادی یا بهره‌وری مادی ۱۹۰

۴/۱ - تفاوت تنظیم جدول وصفی سیاست و اقتصاد با جدول فرهنگ با توجه به تفاوت تعریف آنها ۱۹۱

۲ - فرهنگ عنوان موضوعی کیفیتی، موضوع بحث در این مباحث ۱۹۲

۱/۲ - بحث از ساختارها در فرهنگ به عنوان علل پیدایش گمانه و گزینش ۱۹۲

۲/۲ - هوشمندی به عنوان اساس در پژوهش متأثر از محیط ۱۹۳



## بسمه تعالی

جلسه ۱۲ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۲۴/۲/۷۹

مقدمه:

(س): صحبت بر سر این بود که یک مجموعه چگونه می‌تواند قید فرهنگی پیدا بکند؟

در جلسه قبل بیان شد که اینها همه اسباب و علل ایجاد فرهنگ هستند و در واقع به وسیله اینها «اخلاق، افکار، رفتار» ایجاد می‌شود. محیطی درست می‌کنند که خُلق ساز، فکرساز، و رفتارساز است. بنابراین لازم نیست مؤلفه‌های خاصی را به این عنوان وارد کار بکنیم. این، حاصل بحث گذشته بود. یک مطلبی در ادامه همین صحبت هست، و آن اینکه، برای روشن‌تر شدن محدوده کارمان در تأمین منابع، که طبعاً یک سری بحثهای مفصلی راجع به جهانی شدن اقتصاد شده و یک سری بحثهای محدودتری راجع به جهانی شدن سیاسی شده و نیز برای اینکه ببینیم چقدر مجبوریم با آن مطالب درگیر بشویم و چقدر درگیر نشویم و چقدر می‌توانیم از آنها پرهیز بکنیم، خوب است این مسأله را از این منظر، نگاه کنیم که چنانچه موضوع ما جهانی شدن سیاست یا اقتصاد بود، مؤلفه‌هایی را گزینش می‌کردیم و بر اساس آن دنبال تأمین منابع می‌رفتیم و اکنون که بحث جهانی شدن فرهنگی را می‌کنیم چه مولفه‌هایی را گزینش می‌کنیم؟

به نظر میرسد که مجموعه این مؤلفه‌ها «ساختار علوم، تحولات علوم، ساختار نیازمندیها» یابه عبارت دیگر «سرعت، دقت، تأثیر» و «تعریف، تکلیف، تطبیق» و محصولات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» به همان اندازه که فرهنگ‌ساز هستند، به همان اندازه هم اقتصاد ساز و سیاست ساز می‌باشند. اگر این حرف صحیح باشد، این، به این معناست که راه را غلط نرفته‌ایم و نیز، معنایش این است که، این مجموعه‌ای را که پهن کردیم باید جمع‌تر و محدودتر کنیم. تا بتوانیم یک مقدار، صبغه فرهنگی بحث را بیشتر کنیم. که این یک جهت قضیه است. وقتی این مرحله را پشت سر می‌گذاریم باید به تحقق بحث اصلی‌مان بیشتر نزدیک بشویم که

دیگر در این جلسات اخیر مکرر تکرار شده که ما برای اینکه با این مدل - که تقریباً به یک مدل وصفی تبدیل شده - بتوانیم به یک شاخصه‌های

عینی برسیم، یک گام دیگری را - ظاهراً - باید برداریم و بحث تأمین منابع را پشت سرگذاریم، طبیعتاً بحث روش تجزیه و روش ترکیب را در پی خواهیم داشت که اجمالاً، به روش‌های تحقیق نیز، مروری داشته باشیم. این اجمالی از بحث قبل و آینده بود.

۱ - بررسی تفاوت تعریف فرهنگ، سیاست و اقتصادی و تأثیر آن در بحث فعلی (تنظیم جدول وصفی)

۱/۱ - فرهنگ به معنای نظام و سنجش به عنوان پایگاه شدت

(ج): یک سری عواملی را گفته بودیم که برای فرهنگ، درونزا، حساب کنید. و یک عواملی را گفته بودیم برای فرهنگ، برونزا، فرض بکنید، تا بتوانیم، سیاست و اقتصاد را از جهت تأثیرشان بر فرهنگ، بیرون بریزیم. فرهنگ به معنای هماهنگی، مجرا و نظام است. شدت، بدون مجرا بهره‌ای ندارد. و پایگاه شدت، سنجش است و اولین حدش هم جهت است. مناسبات جهت، یعنی نسبتها، تناسبها که سنجش در به وجود آوردن آن، رکن اصلی است.

۲/۱ - سیاست به معنای شدت تعلق و بالا رفتن ظرفیت

ولی پیدایش سیاست، اینگونه نیست. پیدایش سیاست از شدت تعلق و بالا رفتن ظرفیت تعلق منشأ می‌گیرد.

۳/۱ - اقتصاد به معنای تأثیر مادی یا بهره‌وری مادی

اقتصاد، تأثیر مادی یا بهره‌وری مادی است. اگر اقتصاد اصل بود، جدولمان فرق می‌کرد و صحیح نبود که در اینجا به سراغ ساختارها و نظامها برویم. کما اینکه اگر سیاست اصل بود، سراغ ساختارها و نظامها نمی‌رفتیم؛ بلکه می‌گفتیم مجرای «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» چیست؟ و آلا خود جهت‌گیری و ارتقاء آن، شدت تعلق، و میل بیشتر و نفرت بیشتر، نسبت به جهت متضادش است.



نسبت بین میل و نفرت، اصل در سیاست است، نه آنکه نسبت بین سنجش و تناسب اصل باشد البته مجرایش حتماً سنجش و نسبت و تناسب هست، ولکن سنجیدن و هماهنگ ساختن، امر آخری است.

۴/۱ - تفاوت تنظیم جدول وصفی سیاست و اقتصاد با جدول فرهنگ با توجه به تفاوت تعریف آنها اگر ما می‌خواستیم سیاست را بیان کنیم، باید بدنبال این باشیم که ببینیم درگیری و سطوح آن چگونه است؟ و نیز مجبور بودیم درگیری، در انسان، در جامعه، در دو نظام و سطوح دیگر آن را بررسی کنیم. و روی مسأله «درگیری» حساس باشیم. گر چه ما در این کاری که انجام می‌دهیم و دستگانهایی که می‌سازیم و مدل فرهنگ اسلامی که ارائه می‌دهیم، به یک نحوی تأثیر سیاسی را هم لحاظ کرده‌ایم. ولی اصل اینکه، چگونه ایجاد شدت بکنیم؟ در بحث ما نمی‌گنجد. ولی اگر در جای خودش، در ساختار، پرورش ایجاد بکنی، باید اصل ظرفیت و شدت را با لابری، در این صورت، درگیری ایجاد می‌شود. بعد هم اثبات می‌کنید این در کلیت، یک امری غیر قابل جتناب است. یعنی حقیقتی غیر قابل انکار است. حالا این درگیری برای کسی که ماده پرست باشد، با طبیعت است یعنی، نسبت به ناهنجاری‌های طبیعی نفرت پیدامی‌کند و نسبت به هنجارها تعلق پیدا می‌کند و نسبت به آن ریص می‌شود. کسی که جز عالم مادی هیچ چیز دیگری ندارد، میل و نفرتش هم تماماً مادی خواهد شد. فلذا بر منابع طبیعی، حاضر است با انسانها، جنگ بکند، بر سر تسخیر انرژیهای بیشتر طبیعت، تکنولوژی‌های جدید و... حاضر است تلاش بکند آنجا هم باز میل و نفرت هست ولی میل و نفرتش به معنای کرامت انسان و اتصال انسان به عالم غیب و این حرفها نیست میل و نفرت در آنجا، فقط در عالم دنیا معنا می‌دهد. تلاش، همیشه در جهت فرار از یک وضعیت نا مطلوب است به طرف وضعیتی که دوست می‌دارد به آن دست پیدا کند. در این دستگاه، خمود چه موقع پیدا می‌شود؟ وقتی که نسبت به یک مطلوب مادی، نه عشق و نه علاقه و نه نفرت داشته باشید. در اینجا یک مثال، از دستگاه مادی می‌زنم. در آن دستگاه می‌گویند آن هندویی که به یک مشت گندم، در مقابل یک روز کار قانع است و در کنار خیابان می‌خوابد، ازدواج می‌کند، و وضع حمل می‌کند و... چنین انسانی، از زندگی نفرت ندارد؛ با طبیعت جنگی ندارند و نه از او اختراعی پیدا می‌شود.

در دستگاه اسلامی اساساً جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده، برای تکامل یا اشتداد ظرفیت و عدم قناعت، آنهم در جهت آخرت است که این را باید کاملاً از تصوّف هندی جدا کرد. وجود مبارک علی بن ابی طالب (ع) مرد جنگ است، در میدان جنگ و پذیرش خطر، شجاع‌ترین است. و هم مرد سازندگی است، آن موقعی که کار اقتصادی می‌کند. وقتی یک بار بزرگ هسته خرما را بر دوش می‌برد از ایشان می‌پرسند چه می‌کنی؟ می‌فرماید ۱۰۰ هزار درخت خرما را حمل می‌کنم! و واقعاً هم ۱۰۰ هزار درخت خرما را تولید می‌کند. و همه را یک جا وقف می‌کند. آب را مثل گلوی شتر از زمین می‌آورد بالا و همه را صدقه می‌دهد. نتیجه تلاش و درگیری شدت می‌شود. شدت یعنی سیاست. این غیر از ساختارها است. ساختارها و نظامها، مجرای جریان شدت هستند. در اقتصاد هم همچنین است. در اقتصاد، تأثیر عینی مادی، بهروری شدت است. اگر جهت‌گیری، الهی باشد و منطق یا ساختارها هم الهی باشند،

اقتصاد، تمدن، تأثیر مادی، فرم ساختمانها و خیابانها و همه چیز به نفع عموم می‌شود نه یک طبقه خاص. در مقابل، اگر جهت‌گیری مادی باشد، همه چیز به نفع خواص می‌چرخد. یعنی برتری یک عده نسبت به عده دیگر که این، استکبار می‌شود چه در شکل کمونیستی‌اش باشد و چه در شکل کاپیتالیستی‌اش باشد همه استکبار است.

## ۲ - فرهنگ عنوان موضوعی کیفیتی، موضوع بحث در این مباحث

بنابراین موضوعی را که ما انتخاب کردیم، موضوع کیفیتی است و هر چه هم در تقسیمات گفتیم، از شئون کیفیت بود. یعنی شئون فرهنگ بود، هر چند که وقتی فرهنگ را در ساختارها می‌برید می‌گوئید: «تعریف، تکلیف، تطبیق» یعنی مظهر قدرت، تطبیق می‌کند و دیگران مجبور می‌شوند و محیط درست می‌کنند.

### ۱/۲ - بحث از ساختارها در فرهنگ به عنوان علل پیدایش گمانه و گزینش

در بحث ساختارها، ابتدائاً، علل پیدایش گمانه و گزینش را بررسی می‌کنید.

(س): چه چیزی علل گمانه و گزینش است؟

(ج): ساختارها علت هستند. چه وقت احتمالات، بی‌ربط به ذهن می‌آید؟ وقتی که بدون توجه به ساختارها، احتمال بدهید. مثلاً در ساختارهای مصرفی، اگر یک چیزی که موادش الآن قابل دسترسی نباشد را احتمال بدهید و بگویید - به صورت قضیه تعلیقیه عقلی - اگر بشود عطر و طعم فلان میوه را که در هندوستان است، و شیرینی فلان چیز را گرفت و تجزیه کرد، یعنی یک شکلات با اسانس موز یا اسانس توت فرنگی را ببرید در ۵۰۰ سال قبل و بگوئید به این صورت درست کنید، به شما می‌گویند دیوانه شده‌ای! خود موز هست، با قلوها هست، فلان هست و در دسترس هم هست. و این خیالاتی را که تومی گویی، در خوراکیها نیست، مگر خواب دیده باشی. - بحث بافت‌چشایی را بگذارید کنار - خلاصه، کلیه آنچه را که الآن استفاده می‌فرمائید برای ۵۰۰ سال قبل، یک توهم و تخیل است که گمانه زنی درباره بهینه آن، دیوانگی است. و دچار اوهام شدن است. بهینه‌ها و ساختارهای اداری، در زندگی قومی، مفهوم ندارد چرا که اساساً تقسیم بندی موضوعی وجود ندارد و اصلاً راندمان تکنولوژی آن وقت، امکان تقسیم بندی موضوعی، به این معنا را امکان نمی‌دهد. حداکثر ظرفیت شبکه آبرسانی در گذشته تقسیمات زاینده رود شیخ بها است. اصلاً مسائل هیدرولیک به معنای بردن آب در یک برج و چرخاندن آن، معنا ندارد. در تمام اصفهان یک لوله مسی کشیدند به عالی قاپو و از یک چشمه، یک لوله و یک فواره می‌بردند در خانه شاه اما امروزه هر انسان متوسطی می‌تواند در یک آپارتمان، یک پاسیو داشته باشد، و در آن هم یک حوض باشد و در وسطش هم یک فواره باشد در آن وقت، چنین چیزی، فرض عقلی نداشت. نهایتاً، برای خانه شاه، یک عدد از آن می‌شود ساخت. همه صحبت این است که گمانه‌ها، متناسب با ساختارهاست البته خارج از ساختارهای اجتماعی (س): آیا ساختارها به معنی پذیرش شده‌های جامعه است؟

(ج): خیر بافت محصولات نازل را همه درک می‌کنند. از بافت محصولات یک طبقه بالاتر بیائید، بافت روابط اجتماعی و نظامات اجتماعی، قرار دارد. از آنجا هم یک طبقه بالاتر، می‌شود نظام منطقی، که اینها را قبلاً هم عرض کردیم.

به هر حال آنچه را که در اینجا عرض کردیم این است باید دید کار هوشمندی ذهن، که اساس در پژوهش است، در کدام محیط است تا بگوئیم که اولاً چگونه فکر بکند. ثانیاً فکرش به توهم و وهم، متهم نشود بلکه معقول باشد. و ثالثاً امکان اجتماعی شدن و پذیرش و آموزش و امثال اینها را داشته باشد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: ۱ - بررسی تفاوت ساختار سیاسی با ساختار فرهنگی ۲ - بررسی تعریف فرهنگ

### جلسه ۱۳

فهرست مطالب:

مقدمه: ۱۹۷

۱ - تفاوت ساختار فرهنگی با ساختار سیاسی ۱۹۷

۱/۱ - ساختارهایی با محتوای «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» به عنوان ساختارهای سیاسی ۱۹۸

۲/۱ - ساختارهای سیاسی مولد بیم و امید با موضوع شدت ۱۹۹

۳/۱ - تحلیل موضوعاً کاری فرهنگی ولو در موضوعات سیاسی و اقتصادی ۱۹۹

۲ - تولید اخلاق عمومی وظیفه فرهنگ ۲۰۱

۱/۲ - تفاوت میل و نفرت (اساس سیاست) با اخلاق عمومی ۲۰۱

۲/۲ - میل و نفرت اساس شکل‌گیری نیازمندیها. ۲۰۱

۳/۲ - تفاوت متغیر اساسی میل و نفرت در دستگاه مادی با دستگاه الهی ۲۰۲

۴/۲ - تفاوت ساختارهای سیاسی با ساختارهای اداری در تمرکز و عدم تمرکز ۲۰۲

۳ - بررسی تعریف فرهنگ ۲۰۴

۱/۳ - احتمال اول - ساختارها محیط‌ساز فرهنگی (فرهنگ به عنوان بُعد جامعه) ۲۰۴

۲/۳ - احتمال دوم: ساختارهای متکفل عملیات سنجشی به عنوان ساختارهای فرهنگی ۲۰۴

۱/۲/۳ - نگاه بخشی به فرهنگ در این احتمال ۲۰۴

۳/۳ - احتمال سوم: فرهنگ به معنای فرهنگ عمومی و معرف بخشی از رفتار عموم مردم ۲۰۵

۱/۳/۳ - تفاوت فرهنگ سیاست با فرهنگ ۲۰۵

۲/۳/۳ - فرهنگ عمومی محصول بخش فرهنگ در جامعه ۲۰۶

۳/۳/۳ - رفتار عمومی موضوع فرهنگ عمومی ۲۰۷

۴/۳/۳ - لزوم پرداختن به فرهنگ عمومی در ضمیمه طرح ۲۰۷

۵/۳/۳ - فرهنگ عمومی منشأ شکل‌گیری «اخلاق، تعریف، تکلیف، تطبیق» ۲۰۸

## بسمه تعالی

جلسه ۱۳ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۲۸/۲/۷۹

مقدمه:

(س): بحثی شد راجع به اینکه مجموعه‌ای که به عنوان علل موجهه فرهنگ از آن یاد کردیم آیا اختصاص به فرهنگ دارد یا همین‌ها علل موجهه اقتصاد و سیاست هم هستند؟ وبه همین مناسبت، تفاوت بین سیاست و اقتصاد و فرهنگ را فرمودید. البته خیلی بحث شفاف نشد و اگر بیشتر به این مباحث بپردازیم، از بحثهای روشی باز می‌مانیم. به هر حال آیا باید ساختارها را طریق ایجاد تغییر در سیاست و اقتصاد، قرار دهیم؟ یعنی اگر بخواهیم وضعیت سیاست جهانی را تجزیه و تحلیل کنیم، تحلیل این سیاست جهانی طبعاً باید از طریق سنجش و فرهنگ باید بگذرد. آیا تحلیل سیاست و شناخت وضعیت جهانی سیاست، لزوماً فرهنگی است؟ و اگر بعد هم بخواهیم تغییر بدهیم آیا به جز از طریق ساختارها راهی دارد؟ یعنی باز هم فرهنگی است؟ این جدولی که درست کردیم می‌تواند هم پایه تجزیه و تحلیل اقتصاد و سیاست باشد و هم پایه ایجاد تغییر در آن.

۱ - تفاوت ساختار فرهنگی با ساختار سیاسی

بهرحال ما سیاست را چه چیزی فرض می‌کنیم؟

(ج): سیاست حتماً شدت است.

(س): یعنی شدتی که به سنجش نرسیده است؟

۱/۱ - ساختارهایی با محتوای «جهتگیری، موضعگیری، مجاهده» به عنوان ساختارهای سیاسی

(ج): یک ساختارهایی هست که قدرت، موضوع آن است. یعنی «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» موضوعاً

محتوای آن است و اصلاً کاری به قضاوت و کاری به «تعریف و تکلیف و تطبیق» ندارد بلکه کار دارد به اینکه

چطور قدرت حضور و نفوذ پیدا کند. مثلاً ارتش مکانیزه و ارتش کلاسیک، ارتش گره‌دار (پارتیزانی) یک

کیفیت‌هایی دارند، یک ساختارهایی دارند که حتماً به معنای «تعریف، تکلیف، تطبیق» نیست. و برای عموم جامعه هم نیست مثلاً این دستگاه، دستگاهی است امنیتی که تأمین قدرت نظامی را در برون و درون مرز انجام می‌دهد. موضوعش موضوع جریان یک مطلب در یک جامعه، به صورت غیر مستقیم است. بلکه حتماً در حمایت نیروی انتظامی دفاعی و نیروی انتظامی، ادارات دولتی کار خودشان را انجام می‌دهند ولی یک نفر ممکن است در تمام عمرش هم سر و کارش به دستگاه انتظامی نیافتد در حالی که به معاملات کالاها، به گردش در جامعه نمی‌تواند سروکارش نیافتد. قدرت یک ملت، علاوه بر ساختار نظام‌هایش مثل ارتش یا نیروی دفاعی یا تهاجمی، قدرت موضع‌گیری و مجاهده را از خصم می‌گیرد. امریکا در خلیج خوکها به طرف ویتنام در حال حرکت بود که روسیه قمر مصنوعی به فضا فرستاد. بلافاصله امریکا دستور داد کشتی‌اش برگردد علت آن این بود که متوجه شد کسانی که حامی کوبا هستند به یک سلاح قاره پیما دست پیدا کرده‌اند که میتواند از آن طرف دنیا این طرف دنیا را بزند.

پس شدت امریکا در این قضیه به خاطر پیدایش یک اختراع، شکست. خاصیت اسلحه همیشه کشتن نیست بلکه با میل و نفرت کار می‌کند. برای کسی که مسلح است، امید درست می‌کند که شدتش بیشتر بشود و برای آن کسی که مسلح نیست، بیم درست می‌کند. یعنی ظرفیت شدت صاحبش را کمتر یا بیشتر می‌کند. اگر اسلحه، همتای ظرفیت شدت طرف مقابل باشد، طرف متوقف می‌شود. یک وقتی کسی توجه به خدای متعال دارد در نتیجه از هیچ قدرتی نمی‌هراسد. چنین کسی را نمی‌تواند بشکنند. البته این را هم عرض بکنیم در جنگ‌های الهی هم که افراد به خدای بزرگ متکی هستند، مسأله بطور مطلق نیست.

«ان یکن منکم عشرون یغلب مأتین...» مثلاً یک به ده می‌شود. در واقع شدت به اراده بر می‌گردد نه به آگاهی. اراده بدون بستر جریان، تحقق خارجی پیدا نمی‌کند چه ساختار انسانی و چه ساختار تکنولوژی و سلاح. بهر حال از آن چه عرض شد معلوم می‌شود که سیاست، موضوعاً با فرهنگ فرق دارد.

۲/۱ - ساختارهای سیاسی مولد بیم و امید با موضوع شدت

و یک ساختارهایی هم وجود دارد که مولد بیم و امید است. یعنی موضوعش شدت است نه هماهنگ‌سازی.



(س): شکل دهی به همین اقتصاد هم از مجرای سنجش و فرهنگ انجام می‌شود.

(ج): ببینید اینکه از مجرا می‌گذرد غیر از این است که بگوییم کار فرهنگ، موضوعاً هماهنگ‌سازی است. کالاها، ساختارها و... محیط اجتماعی هماهنگ‌سازی است. می‌خواهم بگویم نوع ساختار میل و نفرت (سیاست) با ساختار فرهنگی فرق دارد. قدرت، غیر از استدلال است شما مجبور هستید این را بپذیرید که با برهان تنها نمی‌توانید کار بکنید. «تعریف، تکلیف، تطبیق» را که فرمودید و پشتوانه‌اش هم مسئله سرعت و چیزهای دیگر است، وقتی موضوع آن، قدرت یا ظرفیت شدت باشد، اصلاً دنبال «تعریف، تکلیف، تطبیق» نیست. دنبال این است که چگونه نظام بدهد تا ارتشش بتواند سریع‌تر، دقیق‌تر و قوی‌تر، مناطق استراتژیک را بگیرد الان هم این کار را در شکل‌های مختلف در دنیا رسماً انجام می‌دهند.

مثلاً در شکل مانور، نمایش می‌دهند یعنی توانشان را نشان می‌دهند. فرضاً اگر نیروی ما به اندازه‌ای باشد که آن روزی که آمریکا به خلیج فارس وارد می‌شود ما هم مانور دریایی قوی‌تری بدهیم بطوری که آنها را تحت پوشش قرار بدهیم، آنها نمی‌توانند بیایند و بمانند ولی ما حداکثر یک مانوری می‌دهیم که در آن آمادگی برای شهادت را به معرض نمایش می‌گذاریم. البته این هم خیلی مهم است. آقا شخصاً بلند شدند رفتند بندر عباس در تیررس دشمن ایستادند و بر علیه آنان سخنرانی کردند این هم تا حدودی مؤثر است ولی قطعاً ما اگر قدرت زرهی جنگی مان به اندازه‌ای بود که می‌توانستیم ناوگانهایی را راه بیاندازیم و در برابر هواپیماهای دشمن با تجهیزاتی دو برابر قوی‌تر، وارد دریا بشویم، آن معنای دیگری درشت. بنابراین قدرت، اراده و شئون آن می‌باشد نه سنجش.

### ۳/۱ - تحلیل موضوعاً کاری فرهنگی ولو در موضوعات سیاسی و اقتصادی

(س): بالاخره اراده باید تحلیل بشود یا لازم نیست تحلیل بشود؟ وقتی شما می‌خواهید سیاست را تحلیل بکنید، موضوع سنجش واقع می‌شود وقتی که موضوع سنجش واقع شد، میشود فرهنگی.

(ج): من کار فرهنگی درباره موضوع سیاست میکنم.

(س): خوب غیر از کار فرهنگی دیگر چه کار می‌کنید؟

(ج): کار فرهنگی می‌کنم مثلاً می‌گویم چند هواپیمای جنگی دارد؟

(س): خوب برای تحلیل سیاست از طریق فرهنگ عمل می‌کنیم.

(ج): فرهنگ، قدرت را موضوع مطالعه قرار می‌دهد. نه اینکه خود فرهنگ را موضوع قرار دهد.

(س): همین که فرهنگ، مورد مطالعه قرار می‌گیرد جز فرهنگ میشود یا نمی‌شود؟

(ج): ابتداً جز فرهنگ نمیشود. مطالعه کننده یک آدم فرهنگی است نه اینکه موضوع مطالعه فرهنگ باشد.

(س): بسیار خوب الان این یک معیاری است.

(ج): یک وقتی است که می‌گوئید موضوع تحلیل، و یک وقت می‌گوئید تحلیل، این دو مطلب. است تحلیل،

همیشه فرهنگی است. موضوع تحلیل اقتصاد، سیاست و... می‌تواند باشد. از نظر فرهنگی همین که تکنولوژی

هواپیماسازی را یاد گرفتیم، قادر به درست کردن هواپیما هستیم. ولی می‌آیم در کنار دولت به عنوان وزیر

دفاع می‌گویم که بخش صنایع نظامی موفق شده تکنولوژی ساخت موشک یا هواپیما را به دست بیاورد. ولی

هزینه ساخت هواپیما مثلاً ۵۰ میلیارد است و دشمن ما ۱۵۰۰ تا از آن را دارد. در حالیکه ما پانزده تایش را

هم نداریم می‌گوئید خرج جاری خودتان را که دارید ما هم خرج جاری خودمان را داریم هزار گرفتاری دیگر

هم دارید اگر خیلی به خودمان فشار بیاوریم، شاید بتوانیم پول دو تا هواپیما را بدهیم. این کسی که وضعیت

سیاسی ما را مطالعه می‌کند می‌گوید: ما قدرت زرهی نداریم. می‌پرسیم چرا؟ می‌گوید اینها تکنولوژی ساخت

هواپیما را نظر فرهنگی دارند ولی مقدرات اقتصادی که بتوانند آن چیزی را که دارند در ظرفیتی تخصص

بدهند که ظرفیت قدرتشان را بالا ببرند، ندارند. در واقع، اقتصاد، شما را مجبور کرده که - با اینکه تکنولوژی

فرهنگی را دارید - قدرت تخصص به موضوع قدرت را نداشته باشید. پس موضوع قدرت و شدت شما پائین

می‌ماند. از طرفی تکنولوژی دیگری در اختیار داریم و آن اینکه ملت حاضر به شهادت است. با توجه به اینکه

جنگ ما با اسلحه بزرگ اصلاً کار نمی‌کند بلکه با اسلحه کوچک کار می‌کند لذا بچه‌های ما سوار موتور

سیکلت می‌شوند می‌روند با آرپی جی، تانک می‌زنند. با آرپی جی می‌روند کنار کشتی، کشتی را می‌زنند چون

قدرت حس‌پذیریشان خیلی بالاست. پس شما یک تکنولوژی دارید، درباره نیروی انسانی که آن نیروی

انسانی به ضمیمه اسلحه نیمه سبک یا سبک و جای اسلحه سنگین دشمن را می‌گیرد. مسأله اینجاست که حالا چند نفر دارید که چنین روحیه‌ای داشته باشند؟

شئون قدرت، به ارتباطات، نظام فکری و پرورشی (اخلاق) و... هم بر می‌گردد اگر شما متغیر اصلیتان را از بین «انسان، ابزار و امکان» اختیار کردید، آنها اصل می‌شوند. ولی به هر حال باید در یک دستگاه، در کنار موضوع قدرت، متغیر قدرت هم تعریف بشود. آن وقت می‌گوئیم که در دستگاه کفر، متغیر قدرت نمی‌تواند آخرت‌طلبی باشد. بنابر این نیروی انسانی نمی‌تواند در آن، متغیر اصلی باشد چون او برای زندگی دنیایش کار می‌کند. پس یا باید با تمتعات مادی او را بخری یا او را به اسلحه مادی مجهز کنی ولی شما می‌گوئید که متغیر اصلی من انسان است در این صورت با او فرق دارید.

## ۲ - تولید اخلاق عمومی و وظیفه فرهنگ

(س): با این اوصاف، اخلاق عمومی را جز فرهنگ حساب می‌کنید یا جزو سیاست؟

(ج): ما در دستگاه خودمان، اخلاق عمومی را حتماً جز فرهنگ می‌گیریم. مگر اینکه شما بگوئید که چون متغیر اصلی در سیاست، انسان است، متغیر اصلی در او تهذیب است نه اخلاق عمومی.

## ۱/۲ - تفاوت میل و نفرت (اساس سیاست) با اخلاق عمومی

(س): یعنی میل و نفرت، مطلوبیت و نا مطلوبیت، حبّ و بغض، خوشامد و ناخوشامد، اینها جز فرهنگ هستند؟

(ج): خیر، جز سیاست به شمار می‌آیند.

(س): ولی اینها هستند که اخلاق عمومی را درست می‌کنند.

(ج): خیر اخلاق عمومی نظام حساسیتها است.

(س): و نظام حساسیتها یعنی همان میل و نفرت.

(ج): یک وقت می‌گوئید که استفاده از میل و نفرت، اساس در چه موضوعی است؟ آیا وقتی که من مثلاً قند را نسبت به شکر ترجیح می‌دهم، میل و نفرت را به کار می‌برم و این به معنی حب و بغض است؟ قطعاً در دستگاههای الهی، این را جزو میل و نفرت نمی‌آورند.

(س): چرا نمی‌آورند؟ اگر یک طیف بگذارید حتماً این هم جز آن است.

(ج): پس زندگی مادی در آن وقت اصل می‌شود.

(س): نه به این معنا ولی این هم حتماً یک اخلاقی می‌آورد. اگر کسی اینرا همعرض بگیرد غلط است.

۲/۲ - میل و نفرت اساس شکل‌گیری نیازمندیها.

(ج): همین که همعرض حساب نکرد، پس متغیرهای میل و نفرت حساسیتهای مادی نمیشود. اصلاً براساس متغیرهای میل و نفرت نیاز ما تعریف می‌شود ممکن است در عرق خوردن یک خوشی باشد. ولی ما تفوه به چنین نیازی نمی‌کنیم.

(س): خوب ما منکر این نیستیم، ما موضوعاً می‌خواهیم بحث کنیم.

۳/۲ - تفاوت متغیر اساسی میل و نفرت در دستگاه مادی با دستگاه الهی

(ج): ما هم موضوعاً بحث می‌کنیم. میل و نفرت مادی، حول میل و نفرتی که متغیر است می‌چرخد. الان، خود ما مسلمین، در دستگاه الهی، میل و نفرتمان (سیاست) اساسش به خدا بر می‌گردد نه به امکان تأمین رفاه مادی. قدرت را برای اقتصاد نمی‌خواهیم در حقیقت، اقتصاد را برای قدرت الهی می‌خواهیم. مبدأ تعریف سیاست، به حداکثر رساندن رفاه مادی نیست. سیاست، بخش خدماتی اقتصاد تعریف نمی‌شود. این بسیار مهم است.

(س): بحث بر سر این است که متغیر در میل و نفرت یا متغیر در اخلاق چیست؟

(ج): میل و نفرت یک مطلب است اما اینکه آیا اخلاق عمومی هم همین است یا نه مطلب دیگری است. یعنی اخلاق لشکر چیست؟ اخلاق سازمان ولایت چیست؟ اخلاق عمومی چیست؟ یک وقت می‌گوئید کسی را ما سر لشکر می‌کنیم که دنیا را نمی‌خواهد یعنی می‌فهمد «أعرالله جُمجتک» یعنی چه؟ سرت را به خدا بسپار

و برو جلو تیر. تو به این شخص درجه بده. یک وقت می‌گویند این چه دیوانه‌ای است به چه کسی می‌خواهی درجه بدهی؟ به کسی بده که اهل حساب و کتاب باشد. و یک وقت می‌گویند محاسبه اصلاً وسیله است برای امور دیگری. هرگز شما علی بن ابیطالب(ع) را به دلیل امور مادی نمی‌خواهید. می‌گویند علی را برای کجاها می‌خواهی می‌گویی برای همه جا، اول برای خود ایمان، دوم برای اینکه این ایمان تا معاد بکشد از اول مرگ گرفته تا گردنه‌های قیامت می‌گویی یک دلخوشی دارم آن هم علی بن ابیطالب(ع)؛ چیز دیگری ندارم. سرمایه من در قیامت «علی»(ع) است. نمی‌گویند سرمایه من مثلاً عبادات من و... می‌گویند سرمایه من علی است این یک حبّ است و همچنین نسبت به قاتلش هم بغض دارد. این از حقائق عالم است نه اینکه وسیله برای تمتعات مادی باشد. لذا خیلی فرق دارد. ولی در آمریکا نیروی نظامی، نیروی انتظامی، نیروی اطلاعات نسبت به تولید ناخالص ملی باید جز ۲۵ درصد خرج خدمات بشود. اصلاً آئین محاسبه این دو دستگاه فرق دارد.

#### ۴/۲ - تفاوت ساختارهای سیاسی با ساختارهای اداری در تمرکز و عدم تمرکز

اگر بخواهیم این مطلب را خوب روشن کنیم، یک صحبت هست درباره اینکه وقتی بخواهیم سیاست را تحلیل کنیم اولاً کار فرهنگی می‌کنیم ثانیاً باید ساختار داشته باشد. یعنی نمی‌تواند بدون نظام واقع بشود. ارتش کلاسیک دارای نظامی است که باز آن نظام هم «تعریف، تکلیف، تطبیق» دارد همه خصوصیات را دارد با حفظ ویژه بودنش یعنی یک عده خاصی در آن هستند.

(س): پس ساختارهای مدیریتی در یک جامعه معمولاً ساختارهایی است که متکفل توسعه شدت هستند.

(ج): نوع ساختاری که در ارتش هست همیشه با ساختارهای اداری فرق دارد یعنی ساختار ارتش حتماً متمرکز عمل می‌کند و اختیارات را بالا می‌آورند. ارتباط با بیرون را در محدودیت انجام می‌دهند در حالیکه هیچ اداره دیگری این طور عمل نمی‌کند. کنترل اسلحه را تا رده بالا می‌برند. مخصوصاً سلاحهای سنگین، اگر بخواهد کمترین جابجایی در آن انجام بگیرد، باید با امضای فرماندهان بالا باشد و فرماندها هم از فرمانده بالاتر و همینطور... لذا مفهوم «ستاد مرکز» طرح می‌شود. این غیر از معادلات مردم در امور اقتصادی است و

یا غیر از قرض دادن بانک است که اصلاً چنین تمرکزی ندارد. در خیلی جاها، اختیارات به حدی تفویض می‌شود که تقریباً کارها در پائین قاعده هرم انجام می‌گیرد. مثلاً در همین بانک، کارها به شکلی انجام می‌شود که بعد خود بانک - با اینکه سیاست‌گذاری خودش در بالا و پائین آوردن نرخ سبد کالاها اثر دارد - میزان انتشار پولش را از سبد کالاها به دست می‌آورد. درست است که شبکه حاکم بر توزیع ثروت هست و حتماً بر مکانیزم عرضه و تقاضا سلطه می‌اندازد و چتر می‌اندازد ولی چتر غیر مستقیم است. مردم به نرخی که معامله می‌کنند، نرخ دیکته شده بانک نیست و لکن هرگز چنین کاری در دستگاههای ارتش اجازه نمی‌دهند انجام شود. حتی ممکن است در بانک خریده‌ها، فروشها، داد و ستدهای میلیاردی واقع بشود بدون اینکه کمترین استیذانی را از مسئولین رده بالا بخواهد و لکن در ارتش، برای جابجایی یک اسلحه - نه خرید و فروش - از فرماندهی کل اجازه می‌خواهد. اصلاً تمامی اسلحه‌ها شناسنامه، شماره و عدد دارد که دست کیست؟ تا اگر یک موقع تخلف بشود معلوم باشد.

به عبارت دیگر کلیه ابزارهای قدرت به صورت متمرکز اداره می‌شود. نه در اینجا، و در همه جای دنیا اینگونه است. البته قدرت را به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم دارید. از طریق رسانه‌ها و ارتباطات است که آن هم ایجاد زمینه اجتماعی قدرت را انجام می‌دهد. قدرت، در بخش انسانی و هم در بخش تکنولوژی و هم در بخش امکاناتش، محصولی است که همه موضوعش «اراده» است حالا ما هستیم و اینکه ساختارهای محیطی علت پیدایش قدرت است. البته یکی از ساختارها هم خود همین ارتش و سیاست است. و اینکه قدرت منشأ پیدایش یک نحو فرهنگ است. حتماً وقتی شما شهید می‌دهید کوجه‌ها به نام شهدا نوشته می‌شود، مجالس متعددی برگزار می‌شود و نقل شهادت و آخرت در جامعه می‌شود، این در فرهنگ حضور جدی پیدا می‌کند.

۳ - بررسی تعریف فرهنگ

۱/۳ - احتمال اول - ساختارها محیط‌ساز فرهنگی (فرهنگ به عنوان بُعد جامعه)

(س): ما از یک طرف می‌گوئیم ساختارهای سیاسی از ساختارهای فرهنگی متفاوت هستند. و از طرف دیگر می‌گوئیم همه ساختارها به هم اثر می‌گذارند بنابراین وقتی که فرهنگ را نگاه می‌کنیم در واقع همه را نگاه می‌کنیم.

(ج): خیر! هرگز نمی‌گوئیم وقتی فرهنگ را نگاه می‌کنیم همه را نگاه می‌کنیم. بله، بعداً خواهیم گفت که اثرات فرهنگی را هم می‌شود به عنوان اثرات محیط بیرونی ملاحظه کرد. ولی ساختارها (تعریف، تکلیف، تطبیق) برای به وجود آمدن فرهنگ، محیط می‌سازند. ساختار عینی هم هست عین ساختار علوم، ساختار بافت محصولات و...

(س): عملاً معنی‌اش این شد که ما این قید فرهنگی را به همه ساختارها می‌زنیم. این «تعریف، تکلیف، تطبیق» در ساختار سیاسی هم هست، در ساختار اقتصادی هم هست.

(ج): خیر! ساختارهای عمومی جامعه، فرهنگهای عمومی را می‌سازد.

(س): ساختارهای عمومی واژه مبهمی است. ما می‌گوئیم بانک یک ساختار اقتصادی است که دارای «تعریف، تکلیف، تطبیق» هم هست.

۲/۳ - احتمال دوم: ساختارهای متکفل عملیات سنجشی به عنوان ساختارهای فرهنگی

(ج): ببینید من ضدش را می‌گویم ما اینها همه را می‌گذاریم کنار؛ یعنی کل ساختارهای مدیریتی را اسمش را می‌گذاریم «ساختارهای سیاسی» بنابراین فقط ساختارهایی فرهنگی می‌شوند که در موضوع «پژوهش، آموزش، تبلیغ» حضور دارند. موضوعشان را هم فقط عملیات سنجشی می‌گیریم. در چنین فرض که فرض دوم است. ما محیط بیرونی فرهنگ را مجزاً و مستقل فرض کردیم. حتی قبول نکردیم که به لحاظ شاخصه تأثیری هم روی دستگاه تحلیل واردش کنیم. یعنی نیامدیم ببینیم در وحدت کل چه چیزی در فرهنگ اثر دارد بلکه آمدیم در درون فرهنگ و اثر گذاریش را ملاحظه کردیم.

۱/۲/۳ - نگاه بخشی به فرهنگ در این احتمال

فرهنگ به عنوان یکی از سه بعد جامعه در اینجا مطرح نیست. فرهنگ به عنوان بخشی از ساختارها، اطلاعات و محصولات، لحاظ می‌شود.

(س): البته به یک معنا بُعد هم هست چون «پژوهش، آموزش، تبلیغ» که فقط خصوصیات ساختار فرهنگی نیست. نظام مدیریتی هم وابسته به یک پژوهش و آموزش هست.

(ج): یعنی می‌فرمائند که دانشکده افسری هم دانشگاه دارد.

(س): بله

(ج): به این «بعد» گفته نمی‌شود. بُعد آنجایی است که هیچ جا را پیدا نکنید، مگر اینکه حضور آن وصف را ببینید. اختلاط و مخلوط شدن و امتزاج با بخشهای دیگر، غیر از اشاعه است. بُعد، مفهوم اشاعه است. اگر بخواهید سهم تأثیر کل فرهنگ را در وحدت کل ببینید و هم بخواهید به صورت وصف ملاحظه‌اش کنید، باید درون و بیرون فرهنگ را به لحاظ جهت فرهنگی درست کنید و لحاظ جهات دیگر را حذف کنید. به این می‌گویند جز موضوعاتی که وصف سهم تأثیر فرهنگ را از یک محیط نتیجه می‌دهند. پس فرهنگ به دو معنا می‌تواند به کار برود ۱ - به معنای یکی از سه بُعد کل ۲ - به معنای خاص و یک بخش.

۳/۳ - احتمال سوم: فرهنگ به معنای فرهنگ عمومی و معرف بخشی از رفتار عموم مردم

حالا بعد عمومی را هم می‌توانید به کار ببرید. فرهنگ عمومی را که به کار می‌برند، نه به معنای بُعد کل و سهم تأثیر در کل می‌بینند و نه به معنای بخش خاص می‌بینند بلکه به معنای بخشی از رفتار عموم آحاد مردم، نامش را فرهنگ می‌گذارند. اگر شما به عنوان بُعد کل ملاحظه کنید حضور فرهنگ را در هیچ فعلی از افعال نمی‌توانید نادیده بگیرید کما اینکه حضور سیاست، اقتصاد یا... را نمی‌توانید نادیده بگیرید. اگر کسی به صورت رسمی و سهم تأثیری، و به صورت بُعد کل، بُعد وحدت، بُعد جامعه ملاحظه کند و بُعد تقوّمش را روی افراد و اثرش را روی ساختارها و افراد ببیند، دچار یک مشکل می‌شود که چگونه تفکیکش کند. آن وقت می‌گویند توصیف را مشخص بکن و سهم و تأثیر سیاست و اقتصاد را هم از تحت فرهنگی جدا بکن و کنار



هم بگذار. در واقع بنابر تعریف می‌توانی تفکیک کنی نه بنا به ارتکاز. زیرا ارتکاز هم بخشی از فرهنگ عمومی است. البته بخشی از رفتارها است نه بخشی از ساختارها.

(س): سهم و تأثیر هم که همیشه مشخص است. پس در هر سه باید همه موضوعات را همیشه نگاه کرد چه در جهانی شدن فرهنگی، سیاسی، اقتصادی.

۱/۳/۳ - تفاوت فرهنگ سیاست با فرهنگ

(ج): موضوع بیرونی را باید همیشه به لحاظ موضوع خودتان ببینید که قبلاً هم در بحث‌های گذشته عرض کردم. یعنی اگر در سیاست دو یا سه ویژگی باشد، از جمله ویژگیها، ویژگی فرهنگی است که باید از جهت فرهنگ، سیاست را دید. یعنی باید بخش فرهنگی سیاست را درشت کرد.

(س): خوب تأثیر فرهنگی سیاست یعنی تأثیری که بر تفاهم و سنجش جامعه می‌گذارد.

(ج): بله مثلاً خود شهادت‌طلبی، تأثیر بزرگی دارد. چراکه سنجشها و محیط سنجشی را عوض می‌کند. طرف اگر درباره زندگی کردن و زیبایی زندگی صحبت کند می‌گوید تو کجای کاری؟ دیگران رفتند شهید شدند تو در خیال دنیا هستی؟ شعر «زندگی زیباست» را بگذارید جلوی کسی که عازم به شهادت است؛ می‌خندد می‌گوید کدام زندگی زیباست؟ زندگی با امام حسین (ع) و علی بن ابیطالب (ع) یا زندگی در فلان محله؟

(س): این بحث - اگر خاطرتان باشد - در بحث مدل فرهنگی هم به نوعی مطرح شده بود. و به این جمع‌بندی رسیدیم که ما مدل وصفی می‌خواهیم یا مدل موضوعی؟ در مدل وصفی، «بُعدی» باید دید ولی در مدل تطبیقی و موضوعی، «بخشی». و بعد ارتباط این دو را با هم تمام کرد.

(ج): همین مهم است.

(س): و این سومی آن موقع مطرح نبود و الآن هم خیلی روشن نشده است.

۲/۳/۳ - فرهنگ عمومی محصول بخش فرهنگ در جامعه

(ج): یعنی بخشی از رفتارها فرهنگی است. این عین تقسیمی است که در بخش می‌کنید. البته اینجا به لحاظ فرهنگ عمومی نگاه می‌کنید.

(س): محصول بخش است؟ یعنی اگر بخشی نگاه کنی، یک محصولی در جامعه‌داری به نام رفتارها.

(ج): یعنی رفتار فرهنگی زیربخش همان بخش خودش است. و به صورت بخشی عمل می‌کند.

(س): بر این اساس، سیاست و اقتصاد را چطور معنا می‌کنیم؟ آنها را هم باز رفتار می‌گیریم؟ یا...

(ج): خوب حتماً آنها هم عین همین تقسیم را دارد ولی موضوعش سنجشی نیست.

(س): می‌خواهیم بگوییم موضوع آن، رفتار شده نه سنجش.

(ج): در سطح سوم که فرهنگ عمومی است، مثلاً می‌گویید این رفتار، رفتاری است فرهنگی.

(س): یعنی این رفتار به فرهنگ تبدیل شده است. و این رفتار، مورد پذیرش فرهنگ عمومی قرار گرفته

است.

(ج): ببینید، وقتی مردم سینه می‌زنند کار اقتصادی که نمی‌کنند، این جز علاقه به حضرت ابا عبد... است؟

این دیگر یک امری شده که مورد پذیرش قرار گرفته. و پذیرش عموم را اساس قرار می‌دهی و برای کسی

که در این فرهنگ نبوده تعجب برانگیز است.

(س): فرض سوم را توضیح می‌دهید؟

(ج): فرض سوم این است که برخی از رفتارها به دستگاه معرفتی، دستگاه فرهنگی، نظام ارزشی بازگشت

می‌کند. هرچند تحلیل آن انجام نگرفته تا مردم بعد از تحلیل، آن کار را بکنند. یعنی این آداب و مراسم

خاص، ابتدا از شئون معرفت بشود و رابطه منطقی روشنی پیدا بکند بعد اجرا بشود، اصلاً در خارج اینگونه

نیست.

۳/۳/۳ - رفتار عمومی موضوع فرهنگ عمومی

(س): پس معنی‌اش این است که فرهنگ در این فرض، موضوع سنجش قرار نمی‌گیرد.

(ج): بله ولی پذیرش عمومی هست برای ابزار علاقه نسبت به حضرت سیدالشهدا(ع) این رفتار خاص را انجام

می‌دهند.

(س): درست است که پذیرش هست ولی آیا موضوع آن لزوماً همیشه رفتار است؟

(ج): بله به شرطی که کلمه رفتار را عام بگیریم مثل رفتار ربوبی، ذهنی، رفتار به معنی یک عمل.

(س): رفتار، یعنی آداب و سنن.

(ج): یعنی مناسک و کارهایی که انجام می‌گیرد و این یک کار اقتصادی نیست. یعنی راندمان پولی جوابش

نیست. بین خود و خدا، اینهایی که سینه می‌زنند، برای غذا خوردن که سینه نمی‌زنند گر چه ممکن است

یک آدم ساده‌ای باشد که برود جایی که چرب‌تر باشد ولی غالب مردم که چنین نیستند.

۴/۳/۳ - لزوم پرداختن به فرهنگ عمومی در ضمیمه طرح

(س): خوب حالا ما این فرض سوم را چقدر لازم است دخالت بدهیم؟

(ج): این فرض سوم را - یعنی فرهنگ عمومی - فقط در ضمیمه ذکر می‌کنند. فرهنگ عمومی را به مناسکی

که در جامعه رسم هست، رسومات و سنن مرسوم و معمول بین مردم، تعریف می‌کنند. علتش هم به این بر

می‌گردد که از دید جامعه‌شناسی اساساً جای دین در آداب و سنن است. و مفهوم معرفت و معرفت حاکم در

جامعه‌شناسی ندارد. و نسبت به سایر معرفت‌های اجتماعی، معرفتی است تابع و متغیر اگر اینچنین باشد یعنی

دین را معرفت تابع فرض کنیم، دین چیزی جز آداب نیست و اصلاً لازم نیست که برهان داشته باشد. البته

در ادیان غیر الهی قطعاً همین طور است چون ساخته بشر است. خلاصه اگر دین جامعه، دین برهانی باشد،

مناسکش هم ریشه برهانی دارد مثل ساختارهایی است که حساب و کتاب دارد.

۵/۳/۳ - فرهنگ عمومی منشأ شکل‌گیری «اخلاق، تعریف، تکلیف، تطبیق»

حالا باید دید، آیا رفتار عمومی هم اخلاق می‌سازد یا خیر؟ بله رفتار عمومی هم اخلاق ساز است. اساساً

«تعریف، تکلیف، تطبیق»، اساس در ایجاد پذیرش عمومی است. به عبارت دیگر نظام قوانین را و ساختار

قوانین را که هماهنگ کننده رفتارهاست چه در زندگی بین‌المللی چه در زمینه جهانی و چه در زندگی یک

ملت، «تعریف، تکلیف، تطبیق» می‌سازد.

(س): پس تکالیف می‌شود قوانین؟

(ج): بله، تطبیق را هم قاضی می‌دهد ولی قوانین بدون تطبیق، کارآمد نیستند. «تعریف و تکلیف و تطبیق» روی هم، ساختار و نظام زندگی اجتماعی را مشخص می‌کنند. این نظام زندگی اجتماعی، در پیدایش هر گونه پذیرش، دخالت بسیار مهم دارد چون محیط زندگی است. بالای این هم ساختار علوم است، پائین این هم ساختار محصولات است.

(س): پس ما جلسه آینده ان‌شأ... بتوانیم شاخه‌های این سه ساختار را بشکافیم.

(ج): قبلاً هم بحث «علوم، ساختار و محصولات» گذشت و گفتیم که علوم حتی ادبیات را هم می‌سازد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: شاخصه‌های تطبیقی بررسی تحولات «علوم، ساختارها، محصولات»

## جلسه ۱۴

فهرست مطالب:

- ۱ - ساختارهای «علوم، نظام مدیریت، محصولات» ساماندهنده سه سطح از رفتارهای انسان ۲۱۲
- ۱/۱ - هماهنگی این سه سطح رفتارهای انسان منشأ پیدایش «اخلاق، افکار و رفتارهای خاص» ۲۱۳
- ۲/۱ - ساختار رفتارهای اجتماعی مبدأ وحدت سه ساختار فوق ۲۱۳
- ۳/۱ - تقسیم علوم به «پایه تجربی، انسانی» ساختارها به «جهانی، بین‌المللی، منطقه‌ای» و محصولات به «عمومی، گروهی و فردی» ۲۱۴
- ۲ - کیفیت توسعه علوم، ساختارها، محصولات ۲۱۴
- ۱/۲ - تغییر در مقیاس علامت توسعه علوم ۲۱۴
- ۱/۱/۲ - سرایت تغییر مقیاس در علوم نظری به علوم تجربی و انسانی ۲۱۴
- ۲/۲ - تغییر در مقیاس علامت توسعه سازماندهی ارتباطات اجتماعی ۲۱۵
- ۱/۲/۲ - تغییر نیاز و ارضاً محصول تغییر سازماندهی ارتباطات ۲۱۵
- ۳/۲ - تغییر محصولات در پاسخ به ارضاً نیازمندیهای جدید ۲۱۵
- ۳ - ضرورت تنظیم جدول وصفی ۲۷ تایی برای بررسی روند تحولات این سه بخش ۲۱۶
- ۱/۳ - لزوم اثبات عینی نظریه وابستگی تحولات سه بخش در عینیت ۲۱۶
- ۴ - مباحث اجرایی روند پژوهش ۲۱۷



## بسمه تعالی

جلسه ۱۴ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۷/۳/۷۹

عنوان: شاخصه‌های تطبیقی بررسی تحولات «علوم، ساختارها، محصولات»

۱ - ساختارهای «علوم، نظام مدیریت، محصولات» ساماندهنده سه سطح از رفتارهای انسان

بحث این جلسه راجع به این است که شاخصه‌های تطبیقی برای بررسی تحولات علوم - که در حقیقت یکدسته از ساختارهای ابزاری، ساختارهای مدیریتی روابط اجتماعی و ساختارهای محصولات هستند - چیست؟ آیا می‌توان برای این سه، نام دیگری قرار داد، تا تطبیق آن راحت انجام شود باید دید که علوم چه ساختارهایی را تشکیل می‌دهد؟ پیداست که هر عملی دارای «حدّ، حکم و مسایل و پاسخ به آن» است؛ یعنی هر علمی با این اجزاً دارای یک نظامی است که مجموعه آن روی هم یک نظام را تحویل می‌دهد.

می‌توان نام اینها را ساختارهای نظری قرار داد، نهایت اینکه از نظری محض، تا معادلات کاربردی را شامل می‌شود که همه اینها مفهوم هستند، ولو اینکه برای حل یک کار عینی باشد. تناسبات نقشه یک ساختمان غیر از خود ساختمان و غیر از نقشه یک ساختمان روی کاغذ نقشه‌کشی می‌باشد. شاید پرسید این ساختار چه چیزی را سامان می‌دهد؟ در جواب می‌گوئیم یکدسته از رفتارهای انسان را سامان می‌دهد؛ یعنی مهندس، یک معادلاتی دارد که بر حسب آن معادلات نقشه‌ای را می‌کشد که از این طریق رفتار بنا یا کارگر تاسیساتی را هماهنگ نموده و مدیریت می‌کند، به این صورت که بنا چگونه مصالح را با هم مخلوط کند؟ و چگونه پایه ساختمان کنده شود؟ و... همه اینها اثر علوم است، چون آن کسی که میله گرد را درست می‌کند، اثر یک دسته از علوم است و آن کسی که سیمان را درست می‌کند، محصول یک دسته دیگر از علوم می‌باشد. به عبارت دیگر دسته‌جاتی از انسانها که مشغول یک رفتاری هستند و در حال انجام یک کارهایی هستند، انواع علوم‌اند که رفتار اینان را هماهنگ می‌کند تا چیزی تولید شود؛ یعنی یکدسته از رفتارهای اجتماعی را علوم هماهنگ می‌کند.

(س): چرا آن را به «یکدسته» مقید می‌کنید؟

(ج): راجع به این مسئله بعداً توضیح می‌دهم.

۱/۱ - هماهنگی این سه سطح رفتارهای انسان منشأ پیدایش «اخلاق، افکار و رفتارهای خاص»

یکدسته دیگر از رفتارها را ساختارهای مدیریتی هماهنگ می‌کند که در آنجا یکسری «تعریفها، تکلیفها و تطبیقها» وجود دارد و مجموع اینها یکدسته از رفتارها را هماهنگ می‌سازد. آیا می‌توان گفت محصول نیز یکدسته دیگر از رفتارها را هماهنگ می‌کند؟

در اینصورت موضوع هر سه ساختارها، سه سطح از رفتارهای اجتماعی می‌باشد؟ و این سه سطح از رفتارها، منشأ پیدایش اخلاق می‌شود و منشأ پرورش تعلقات و فرم گرفتن تعلقات می‌گردد و همچنین منشأ پیدایش فرم گرفتن رفتار روحی یا حساسیتها می‌شود و منشأ پیدایش فرم گرفتن افکار و ادبیات و حتی اندام انسان می‌شود؟ من بعنوان مثال عرض می‌کنم - نه اینکه بخواهم این مطلب را تطبیق به این مسئله بدهم - اگر می‌بینید که اندام اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها مانند هندی‌ها نیست، در جامعه اروپایی و آمریکایی یک مدل تغذیه خاص و یک مدل نشست و برخاست خاص و یک حرکات خاصی وجود دارد که در جامعه هند وجود ندارد. شاید از نظر نرمش‌هایی که در ارتش انجام می‌دهند، تقریباً ورزشها همسانی دارند، در قسمت خلبانی یک شباهتهای زیادی دارند، در این قسمت شاید در تغذیه، ورزش، حتی ادبیات، افکار و موضوعات صحبت بهم نزدیک باشند، اما بافت «روحی، ذهنی و جسمی» همه‌اش در بستر ساختار اجتماعی شکل گرفته و فرم می‌گیرد، یعنی فرهنگ حاکم بر پرورش «روح، ذهن و جسم» سه دسته از ساختارهایی هست که... بنابراین فرد در بستر جامعه است و جامعه هم دارای سه ساختار می‌باشد، در عین حالی که جامعه متقوم به فرد می‌باشد، اما کیفیت رشد فرد هم متقوم به این سه ساختار اجتماعی - که بیان کردیم - است.

۲/۱ - ساختار رفتارهای اجتماعی مبدأ وحدت سه ساختار فوق

شاید بگویید درست است که ما این سه ساختار را - بعنوان سه ساختاری که رفتار جامعه را درست می‌کند - تعریف نموده‌ایم و این سه را بستر پرورش هم قرار داده‌ایم تا فرهنگ بوجود آمد، اما ما به دنبال شاخصه‌های تطبیق بودیم نه اینها! می‌گوییم ما از این زاویه که آمدیم ساختار را تعمیم دادیم و رفتارهای اجتماعی را



اصل قرار دادیم، آیا می‌توانیم مطلب دقیقتری هم بگوییم یا اینکه خیر! همان علوم برای شاخصه بودن بهتر است. زمانی که خواستیم آنرا به وحدت برسانیم آنرا وارد ساختارهای رفتار اجتماعی می‌کنیم، وقتی خواستیم آنرا به وحدت برسانیم، می‌گوییم علوم، ساختارهای مدیریتی، ساختار محصولات.

۳/۱ - تقسیم علوم به «پایه تجربی، انسانی» ساختارها به «جهانی، بین‌المللی، منطقه‌ای» و محصولات به «عمومی، گروهی و فردی»

شاید پرسید اگر خواستیم آنرا به کثرت بیشتر برسانیم، چکار می‌کنیم؟ می‌گوییم علوم را به بحث علوم نظری محض و علوم تجربی و انسانی می‌رسانیم؛ ساختارهای مدیریتی را هم به بحث ساختارهای جهانی، بین‌المللی و قراردادهای منطقه‌ای و قراردادهای ملی می‌رسانیم، در بحث محصولات نیز بحث محصولات را که برای عموم قابل مصرف است و محصولاتی که برای گروه یا سازمان قابل مصرف است، مطرح می‌کنیم. قطعاً یکدسته از محصولات هستند که قابلیت مصرف فردی و گروهی ندارند. در ماهواره یا فیبر نوری یا رسانه جمعی بی‌معناست که مصرف فردی داشته باشد، اما تلفن حتماً مصرف فردی دارد. در توربین‌های بزرگ تولید برق و نیروگاهها بی‌معناست که مصرف فردی مطرح شود، یا در صنایع ذوب آهن و صنایع نفت و... هم مصرف فردی معنا ندارد. البته در یکسری امور هم مصرف گروهی و فردی هر دو مطرح می‌باشد.

۲ - کیفیت توسعه علوم، ساختارها، محصولات

۱/۲ - تغییر در مقیاس علامت توسعه علوم

آیا می‌توانیم بگوییم تنوع در تغییر مقیاس تاثیر علوم و عوض شدن مقیاس قابل فرض است؟ هرچند نمودش در مسایل مختلف باشد، وقتی تغییر مقیاس پیدا می‌شود، نسبت بین وصفها ملاحظه می‌شود.

(س): تغییر در مقیاس علامت چیست؟

(ج): علامت توسعه در علوم است.

۱/۱/۲ - سرایت تغییر مقیاس در علوم نظری به علوم تجربی و انسانی

این تغییر در مقیاس، در علوم نظری محض وجود یافته است، مثلاً رابطه کم و کیف، چگونگی و نسبت و... که آثارش با یک فاصله زمانی در کل علوم تجربی ظاهر شده است، از علوم تجربی به علوم انسانی هم سرایت کرده است و اساساً رفتار را تغییر داده است.

#### ۲/۲ - تغییر در مقیاس علامت توسعه سازماندهی ارتباطات اجتماعی

در گستردگی مسایل سازماندهی ارتباطات اجتماعی در مسئله مدیریت نیز این مسئله مطرح است؛ یعنی در گستردگی در تنوع این، مسئله تغییر مقیاس مطرح است. مقیاس همکاری عوض شده است، یعنی کارهایی که بین متعاملین بود به کارهایی تبدیل شد که موضوعش کار سازمانها با هم می‌باشد، دیگر کار بین متعاملین نیست. در این زمان نماینده وزارت نیرو یا نماینده وزارت کشاورزی با هم صحبت می‌کنند تا ببینند که آیا سد درست کنیم یا خیر؟ دیگر صحبت از خان و مزارع کشت خودش و درست کردن بند انداز نمی‌باشد، الان دو نیاز اجتماعی مطرح است و دو مدیر برای حل نیازمندی اجتماعی - که هر کدام یک نیاز موضوعی، موضوع کارشان است - در مورد ارتباط دو موضوع با هم بحث می‌کنند. خود پیدایش هیئت دولت نه پیدایش ۲۰ نفر خان باید مورد دقت قرار گیرد، قدیم بجای رئیس جمهور فعلی یک خان خانان بود و امراثم هم فرضاً ۲۰ خان مربوط به ۲۰ منطقه بودند که در کل یک ملت را تشکیل می‌دادند، حالا اینها بصورت موضوعی شده است، ارتباط کارهایشان بهم در یک سازمان دیگری بوجود آمده است و تازه ارتباط کل اینها به دستگاه قانون‌گذاری و به دستگاه پیش‌گیری از تخلفات یا دستگاه قضایی باید مورد ملاحظه قرار گیرد.

#### ۱/۲/۲ - تغییر نیاز و ارضاً محصول تغییر سازماندهی ارتباطات

به نظر شما اینها چه چیزی را نشان می‌دهد؟ می‌گوییم گسترش تنوع در نیازهای اجتماعی و مدیریت برای هماهنگ‌سازی تلاشها در حل نیازمندیها را نشان می‌دهد، یعنی مفهوم نیاز برای شما عوض شده است، اما برای افغانی که حاضر است با ماهی ۳۰ هزار تومان کار کند، مفهوم نیز تغییر نکرده است. پس ممکن است

که مفهوم ارضاً نیاز و روابط اجتماعی و سازماندهی مدیریتش عوض شده و گسترش یافته و تنوع بیابد؛ یعنی نوع مقیاس گسترش و تنوعش عوض می‌شود.

### ۳/۲ - تغییر محصولات در پاسخ به ارضاً نیازمندیهای جدید

در مرحله سوم نوع تنوع ارضاً نیازمندی در محصولات نیز عوض می‌شود. چون گسترش نیازمندیها و همکاری در تولید امکان حل نیازمندی یک بحث است، گسترش تنوع نیازمندیها و حلش همان مسئله محصولات است، چون حل نیازمندی توسط محصولات می‌باشد. اما خود نیازمندیها موضوعاً و روابط اجتماعی، موضوع سازماندهی جدید است. الان می‌بینید که گاهی ۴۰ یا ۵۰ نفر در ساخت یک فیلم کار می‌کنند، در حالیکه در قدیم در قهوه‌خانه‌ها یک نقالهایی بودند که برای آدمهای بی‌کار قصه می‌گفتند کل آن دستگاه و محیط کاری را بخواهید حساب کنید، هیچ‌گاه قابل قیاس با مسئله فیلمهای فعلی نیست، شما تفاوت‌های آن موقع را حساب کنید، قابل قیاس با فیلم نیست. نیازهای آن موقع و ارضاً نیاز آن موقع، هیچکدام قابل قیاس با الان نیست. خلاصه اینکه وقتی تغییر در مقیاس علوم یا رفتار اجتماعی در یک سطح ملاحظه شود، روابط اجتماعی متناسبش هم در ساختارها بوجود می‌آید، گسترش و تنوع در تولید امکان رفع نیاز پیدا می‌کند و بعد تنوع در محصولات و ارضاً نیاز بوجود می‌آید. پس اولی امکان حل نیاز و دومی خود حل نیاز است.

### ۳ - ضرورت تنظیم جدول وصفی ۲۷ تایی برای بررسی روند تحولات این سه بخش

حال آیا باید برای شاخصه‌گیری علوم، ساختارها و محصولات را دسته به دسته کنیم؟ اگر ما اینرا ۹ قسمت کردیم می‌توانیم آنرا بخش بخش کرده و تاریخ تحولات آنرا پی‌گیری کنیم، ظاهراً اگر ۲۷ تای آنرا بیان کنیم، پی‌گیری کردن آن راحت می‌شود.

(س): بهر حال این استدلال ما هست که این مسئله مبدأ این تأثیر می‌شود.

### ۱/۳ - لزوم اثبات عینی نظریه وابستگی تحولات سه بخش در عینیت

(ج): الان تحلیل مهم این است که با روند خودش جوابگو باشد، همه‌اش به تحلیل نظری بر نمی‌گردد. یعنی می‌گوییم اگر تئوری این باشد، باید در دهه فلان، فلان تحوّل رخ داده باشد. در صورتی که آن تحول رخ داده

باشد، تئوری ما درست است. یعنی کلا در بحث مدل عینی تنها این کافی نیست که دوران بین سلب و ایجاب بصورت نظری فقط استحاله را تمام کند، در اینجا ضرورت و استحاله کافی نیست، بلکه در اینجا گفته می‌شود که اگر این تئوری حق است و این نتیجه این است، پس باید در دهه دوّم فلان اتفاق افتاده باشد و در دهه چهارم باید فلان تحول رخ داده باشد، اگر ۷۰ درصد این مطلب درست در بیاید، تئوری درست است.

(س): ما الان خوب است که در یک مقیاس کوچکی اینرا پیاده کنیم تا ببینیم چه می‌شود؟

(ج): پس ابتدا به دنبال تطابق نیستیم و ۷۰ درصد سازگاری کافی است. دیگر اینکه به دنبال اثبات استحاله و ضرورت نیستیم و دنبال اثبات امتناع و ضرورت نیستیم. اینها نکات بسیار مهم کار ما است؛ یعنی نمی‌خواهیم از نظر تئوری اثبات کنیم که این تئوری درست است؛ بلکه می‌خواهیم پاسخگویی این تئوری را در عینیت با ۷۰ درصد تخمین پی‌گیری کنیم.

(س): حالا در حدّ منابعی که در اختیار ما می‌تواند باشد...

(ج): همه اینها امکان این را که یک تئوری برای پاسخگویی در عینیت در تحقیقات میدانی نیاز به استقرأهای کمی وسیع دارد، ثابت می‌کند اساساً کار تحقیق میدانی بدون استقرأ عینی ممکن نیست، در استقرأ عینی هم یک جدول درست می‌کنید و نمونه‌برداری می‌کنید.

(س): اینکه ما می‌توانیم با این گستردگی حرف را در بیاوریم، من خیلی مطمئن نیستم.

(ج): بله، من هم مطلب شما را قبول دارم، چون برای اینکه بتوانید یک جدول آماری درست کنید و اینها را بچینید و بگوییم باید از ۱۰۰ تا ۷۰ تایش باشد و باید اینگونه در ۱۰ مورد پی‌گیری کرد. این کار دو یا سه نفر نیست.

#### ۴ - مباحث اجرایی روند پژوهش

(س): آنچه‌ی که ابتدا در نظر ما بود، این بود که ماقبل از وارد شدن در متن تحقیق و کارروی منابع...

(ج): یک تئوری نظری در مورد فرهنگ عینی را می‌توانید درست کنید، باید بدانید که این تئوری چون نظریه‌ای درباره عینیت نیست که با دوران بین ضرورت و امتناع درست شود، ابتدائاً توجیهاتی سطحی به نظر

می‌رسد، آقایانی که جامعه‌شناسی آریان پور را می‌خواندند، آن جامعه‌شناسی پدر ذهن دانشجو را در می‌آورد، چون با منطق صوری هماهنگی داشت و در هیچ جای آن دلیل و برهان وجود نداشت ایشان به دنبال تعریف برهان در دستگاه منطق صوری و امتناع و ضرورت می‌گشت که اصلاً این با آن دستگاه هماهنگی ندارد.

(س): بهر حال آنچه که غرض ما از این دوره بحثی بود، آن بود که ما روشهای تحقیق خود را پایه ریزی کرده باشیم، قبل از اینکه بخواهیم وارد متن تحقیق شویم. عملاً این مسئله در همین قسمت منابع، معنی‌اش این است که اگر بخواهیم روش خود را از این تطبیقی‌تر کنیم، بدون وارد شدن به منابع امکان ندارد.

(ج): ما باید سرفصلهای کلی دسته‌بندیهای مصادیق را تمام کنیم، خود این یک بحث است. بعد باید به گشتن پردازیم تا بر گردیم و بازخور پیدا کند و بهینه شود.

(س): ما سعی می‌کنیم که حداقل در چند مورد تطبیق کنیم تا ببینیم که چه نتیجه‌ای می‌گیریم. منتها می‌توانیم تا زمانی که مطالعات جنبی ما جواب دهد، در صورتی که مناسب بدانید وارد مرحله بعدی بحث شویم و آن اینکه ما می‌خواستیم بعد از تأمین منابع، تجزیه و ترکیب را بررسی کرده و روشهایش را پایه‌ریزی کنیم.

(ج): تنظیم جدول حداقل و حداکثر آماری برای هر کدام از این مطالب لازم است، یعنی چه حداقل از کار غیر قابل اجتناب است که اگر تطبیق نکنیم، نمی‌توانیم کار کنیم و به بن‌بست می‌خوریم و چه حداکثری برای ما ممکن نیست و با محدودیت امکاناتی که داریم، قابلیت آن امتناع عملی دارد. اگر یکطرف مقدمات و حداکثر توانمندی را در نظر بگیریم و در یک طرف هم محدودیتهای عینی و حداقل غیر قابل اجتناب را در نظر بگیریم. اگر در حداقل غیر قابل اجتناب معلوم شد که این مقدمات بر این کم هست، باید بدانیم که دیگر ضعف از کار ما نیست؛ بلکه نیاز به امکان برتر داریم.

(س): مهم این است که ما متناسب با امکاناتی که بر آورد می‌کنیم که می‌تواند در اختیار ما باشد، چه از نظر زمانی و مالی، بتوانیم کار را جمع کنیم.

(ج): پس باید مقدور خود را بگوییم. اگر اینرا نداشته باشیم، برای جدول آماری یا نمونه‌برداری، نمی‌توانیم کاری انجام دهیم.

(س): یعنی باید در حد همین بحث، باید جدولش را کامل کنیم و بگوییم حداقل و حداکثر در این چیست؟ یعنی باز، وصفی کار کنیم.

(ج): به عبارت دیگر ما باید یک حداکثر و یک حداقلی را تمام کنیم، تا معلوم شود که آیا ما می‌توانیم سئوالی را پاسخ دهیم یا خیر؟

(س): خود همین را می‌شود بصورت وصفی انجام داد.

(ج): بعد معین می‌شود که اگر از این کمتر کار کنیم، این جواب نمی‌دهد.

(س): باز اینکه از این کمتر می‌شود یا نمی‌شود، از این طریق تحلیل بیان می‌شود.

(ج): با یک تخمین و تقلید بیان می‌شود. چون ممکن است باز هم پاسخ ندهد. اما یک چیز نیست. در خود همین مسئله من یک پیشنهاد دارم. یک دانشی در دنیا درست شده بنام آمار تا نمونه‌برداری انجام شود. که اگر شما یک زمینی داشته باشید و در آن گندم کاشته باشید و بصورت مختلط در آمده باشد، یک جدول شطرنجی قرار می‌دهید و می‌گویید می‌توانم بر اساس این محورها و فلان محورها، مفهوم تراکم و بازدهی و مطلوبیت دانه‌ها را در این ماتریس ببرم و بگویم که اگر فلان حد نمونه بر داشتید کافی است و بعد من می‌توانم بگویم که از این زمین چقدر برداشت می‌شود. این باید باشد تا سئوالاتی را که از من درباره آمار می‌کنید...

(س): خوب این نکته معنایش این است که الحمداً & قرار است در همه چیز متخصص شویم (!) تا بتوانیم این کار را انجام دهیم.

(ج): گاهی می‌گوییم یک تخصص‌هایی در دنیا درست شده است و یک کارهایی هم انجام می‌دهند. بعد می‌گویید آن کارهایی که آنها انجام می‌دهند، ما هم می‌خواهیم انجام دهیم، اما نه از آن راه، در اینصورت

مثلاً باید به اندازه یک اقتصادسنجی و آمار ساده در حد آمار سال سوم دبیرستان تورق کنید تا بتوانید دو تا سؤال جدی از من داشته باشید.

(س): یکدفعه از آنطرف می‌افتیم و می‌گوییم هیچ چیز لازم نیست و همه‌اش خودمان هستیم، یکدفعه هم می‌گوییم در همه چیز دست داشته باشیم.

(ج): اگر بخواهیم سؤال کنید، این مسایل مطرح است. شاید بگویید ما نمی‌خواهیم سؤال کنیم و شما مطالب را بگویید و جلو بروید. من می‌گویم این شکل بحث خوب نیست. شما بگویید من از عینیت سؤالی ندارم، در اینصورت نه سال به سال، بلکه ده سال به ده سال هم شما را مراجعه به کتابها نمی‌دهیم. بلکه تمامیت تئوری را بر اساس وحدت و کثرتش انجام می‌دهیم. اما اگر بخواهید تطبیق کنید باید حرف آنها را هم ملاحظه کنید.

(س): اصل مطلب روشن است. پس ما همین قسمت را به جمع‌بندی می‌رسانیم تا ببینیم مرحله بعدی و مطالعات چگونه می‌شود.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»





بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: اجمالی از تئوری تحقیق (تأثیر تحولات علوم بر تحولات ساختارها و تحولات ساختارها بر

تحولات محصول)

## جلسه ۱۵

فهرست مطالب:

مقدمه ۲۲۴

۱ - تئوری تحقیق: تأثیر ساختار علوم بر ساختار محصولات و ساختار محصولات بر قدرت

ساختن ساختارهای اجتماعی ۲۲۴

۱/۱ - جدول ۲۷ گانه نیاز در جامعه (نیازهای فردی، گروهی، دولتی \* تکاملی، صنفی، فردی \* \*

سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) ۲۲۵

۲/۱ - پیدایش محیط فرهنگ توسط ساختارهای علوم، مدیریت و ارضاً و نیاز ۲۲۵

۲ - تفاوت دستگاه مادی و الهی در روند تأثیرگذاری ساختارها بر یکدیگر ۲۲۶

۱/۲ - تأثیر ساختار محصولات (نیازی مادی) بر ساختارهای اجتماعی و ساختارهای علوم در دستگاه مادی

۲۲۶

۲/۲ - تأثیر تعلقات به مفاهیم وحی بر ساختارهای علوم، ساختارهای اجتماعی و ساختارهای محصولات

۲۲۷

۳ - لزوم تعیین موضوع متغیر و تعیین سطوح عوامل متغیر در تئوری فوق ۲۲۸

۱/۳ - لزوم اثبات عینی تئوری با ارائه شاخصه‌ها و تطبیق به عینیت و بررسی ظرفیت کنترل و هدایت تئوری

۲۲۸

۲/۳ - «کارآمدی عینی» شاخصه اصلی در مطالعه تحولات ۲۲۹

۱/۲/۳ - «سرعت، دقت و تأثیر» شاخصه کارآمدی عینی ۲۲۹

۲/۲/۳ - تأثیر بالا رفتن «سرعت، دقت، تأثیر» در نظم و انضباط اجتماعی و بهینه «تعریف، تکلیف، تطبیق»

۲۳۰

۴ - ضرورت شکستن ارتکاز موجود پیرامون علوم ارتباط ساختارهای «علوم، مدیریت، محصولات» به پرورش

افراد ۲۳۲

۱/۴ - امکان تأثیرگذاری بر روند موجود جهانی ۲۳۳

۲/۴ - لزوم بدست گرفتن محیطسازي و در انزوا قرار دادن فرهنگ مادی ۲۳۴

۳/۴ - قدرت و خشونت، بالاترین شاخصه در جهانی شدن در جهان امروز ۲۳۵

۴/۴ - میزان سهم تأثیر در نتیجه جهانی معیار در دست داشتن «تعریف، تکلیف و تطبیق» جهانی ۲۳۶

۱/۴/۴ - تغییر هویت اخلاقها با بالا رفتن سهم تأثیر در نتیجه و محیط سازی جهانی ۲۳۷

۵/۴ - ایجاد شرایط از «بیم و توسعه آن با امید» ۲۳۸

۶/۴ - عدالت به معنای ایجاد تناسبات زندگی موجود ۲۳۸

۵ - لزوم تنظیم جدول حداقل از اوصاف «علوم، ساختارها، محصولات» ۲۳۹

## بسمه تعالی

جلسه ۱۵ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۱/۳/۷۹

مقدمه

(س): به نظر می‌رسد که ما در این سلسله اولاً باید حداقل و حداکثری را برای خودمان مشخص کنیم تا به یک جمع‌بندی برسیم. ثانیاً در همان حداقلی که مفروض می‌گیریم، به فرض اینکه تتبعی را انجام دادیم، بدانیم که چگونه می‌خواهیم از آن استفاده کنیم؟ یعنی با چه نگاهی به یک تاریخ تحولی که برای فیزیک نوشته شده یا برای یک علم دیگر نوشته شده، بنگریم. مثلاً فیزیک مکانیک تبدیل به فیزیک کوانتوم شد. بعد فیزیک ذره‌ای و بعد...

۱ - تئوری تحقیق: تأثیر ساختار علوم بر ساختار محصولات و ساختار محصولات بر قدرت ساختن ساختارهای اجتماعی

(ج): حتماً نتیجه‌اش این است که بلافاصله به شما بگوئیم که ساختارهای بافت محصولات هم عوض شده مثلاً وقتی که فیزیک به فیزیک هسته‌ای یا کوانتوم، تبدیل شده مسلماً ابزارهای دولتها - که محصولات است - عوض می‌شود.

۱/۱ - جدول ۲۷ گانه نیاز در جامعه (نیازهای فردی، گروهی، دولتی \* تکاملی، صنفی، فردی \* سیاسی، فرهنگی، اقتصادی)

به عبارت دیگر محصولات سه دسته هستند. یک دسته از محصولات برای نفع نیاز گروه است. و یک محصولات که برای رفع نیاز دولت است. آن وقت نیازها هم در نیازهای تکاملی یا توسعه - که مسئولش دولت هست - و نیازهای صنفی و نیازهای فردی ضرب می‌شود. اگر ما سه نوع نیاز، در سه سطح داشته باشیم، نه تا ارضاً نیاز خواهیم داشت. و ۹ دسته ابزار هم لازم داریم که ۹ دسته ابزار در سه دسته «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» ضرب می‌شود که طبیعتاً ما ۲۷ دسته نیاز داریم. مثلاً یک دسته از چیزهایی را که

شخص خریداری می‌کند برای اثبات هویت است. یعنی لزوماً برای تغذیه نیست؛ حالا چه اثبات هویت در دستگاه الهی باشد، چه در دستگاه الحادی، یا التقاطی یک شیبی دیگر مثلاً در هشتاد و یکی به آن بدهیم تا سیرش را به طرف الهی بودن بیاوریم. همانطور که می‌دانید پس از اینکه فیزیک به کوآنتوم یا هسته‌ای رسید، برخی دولتهایی که دارای اسلحه هسته‌ای شدند، تا الآن زیر بار محدودیتهای سلاح هسته‌ای نرفته‌اند. مثل آمریکا و اسرائیل یعنی از این طریق می‌خواهد تعاریف سیاسی بین‌المللی را به نسبت، تحت تأثیر خودش قرار دهد. و یا می‌خواهد تطبیق و تکلیف را تحت تأثیر قرار دهد. حداقل آن این است که می‌خواهد در تطبیق دخالت کند و این کار را الان می‌کند. پشتوانه آنها وجود تحقیقات فیزیکی‌شان است.

#### ۲/۱ - پیدایش محیط فرهنگ توسط ساختارهای علوم، مدیریت و ارضاً و نیاز

علوم و ساختارهای مدیریتی و ساختارهای ارضاً نیاز برای فرهنگ، محیط می‌سازد. و بعداً یک دسته از کشورها به دید عظمت به آنها نگاه می‌کنند. بیم و امیدشان به موضع‌گیری کشورهایی که در بالا هستند بستگی پیدا می‌کند. وقتی که این گونه شود حتی کشورهای اسلامی هم خودشان را در حال توسعه می‌نامند. و آنها را پیشرفته می‌دانند. گویا مسلمین هم نمره بالا را به آنها می‌دهند. اصلاً اعتقاد ندارند که چون فرهنگشان الهی و اسلامی نیست، بنابراین در نظر ما پست و حقیر هستند و ارزش ندارند. از کل سران کشورهای اسلامی فقط حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بعد از امام خمینی و امام خمینی در بالاترین سطح، اینها را تحقیر کردند و می‌کنند. و می‌خواهند روحیه مسلمین را به جایی برسانند که زیر بار اینها نروند و بقیه سران اسلامی هیچ کس یک چنین کاری نمی‌کند. این در بخش امنیتی یا در بخش صیانت سیاسی است. در بخش صیانت فرهنگی همین قدر را هم نمی‌گویند یعنی در برابر تکنیک و علوم آنها کاملاً خضوع می‌کنند. حتی مثلاً جامعه اسلامی ایران هم لااقل در ۱۳۰۱ از مطالب، آنها را پیشرفته می‌دانند. این است که به فرهنگ شدیداً آسیب می‌زند این به این معنی است که آنها به فرهنگ ما هم وارد شده‌اند چون جهانی شده‌اند. یعنی همه دنیا را گرفته‌اند از جمله خود ما را.

(س): خوب ما می‌خواهیم این مثال و نمونه و تحلیلی را که داشتید مرور کنیم. مثلاً یک تغییر و تحولی در فیزیک واقع شده و شما این را مبدأ یک تحولی می‌گیرید و تا محصولات می‌آورید. و بعد این را مولد یک قدرت می‌گیرید و می‌گوئید که بر اساس این توانسته‌اند «تعریف، تکلیف و تطبیق» را بدست بیاورند.

(ج): اگر تربیت آنرا کمی عوض کنیم، بد نیست. برای اینکه روشن‌تر به ذهن برسد، بگوئیم که ما یک علمی داریم از علوم فیزیک نظری مثلاً فلسفه فیزیک، فلسفه نسبت بگیرییم تا حتی علمی که در مدیریت هستند تا بیائید در علوم تجربی و علوم پایه و علوم انسانی. بعد که این سیر تمام شد بگوئیم یک محصولاتی داریم متناسب با همه اینها، محصولات را ذکر کنیم. و در قدرت ایجاد نیاز و ارضاً نیاز، طبقه‌بندی محصولات را بیاوریم بعد در آخر کار، ساختارهای اجتماعی را بیاوریم. نگوئیم ساختارهای اجتماعی اول هستند یا وسط بلکه آنها را آخر بیاوریم.

(س): بالاخره محصولات در یک ساختاری درست می‌شوند.

(ج): محصولات در ساختار علوم درست می‌شوند. حتی ساختارها هم به عنوان بهینه کردن سیستم و برنامه و کلاً نرم‌افزارهای انسانی که قابل مطالعه هستند. آنوقت بگوئیم این پله آخر که درست شد، ساختار علمی است که یک محیط را نتیجه می‌دهد. البته این مطلب را درست می‌فرمائید که می‌گوئید یک ساختارهایی داریم که آن ساختارها امکان پیدایش یک علمی را می‌دهد و آن علوم، یک محیط عینی را می‌سازد. ولی این برای درست کردن روند، خیلی ملموس نیست.

(س): آنوقت معنی‌اش این می‌شود که از محصول شروع می‌کنیم.

۲ - تفاوت دستگاه مادی و الهی در روند تأثیرگذاری ساختارها بر یکدیگر

۱/۲ - تأثیر ساختار محصولات (نیازی مادی) بر ساختارهای اجتماعی و ساختارهای علوم در دستگاه مادی

(ج): در یک دستگاه مادی صرف، درست است که از محصول شروع کنیم. یعنی اگر بخواهیم روند مادی را ذکر کنیم، باید سفارشات تولید از عینیت بیاید. و تأثیر جهان ماده بر انسان باشد. و جهان ماده هم باید

موضوع اصلی یا محور اصلی پرستش انسان بشود. اگر انسان به غلط اختیار بکند، همین طور است. یعنی می‌شود مثل کسی که ماده پرست است.

(س): در دستگاه مادی، روند به این شکل است که از محصولات (نیاز مادی) شروع می‌شود. و برای ارضاً این، احتیاج به یک علمی است و برای این که این علوم به عینیت برسد، به یک ساختار احتیاج است.

(ج): و مرتباً هم این سیکل چرخش پیدا می‌کند یعنی بازخور دارد. نمونه این روند را در غرب خیلی راحت می‌شود دید.

۲/۲ - تأثیر تعلقات به مفاهیم وحی بر ساختارهای علوم، ساختارهای اجتماعی و ساختارهای محصولات

(س): و در دستگاه الهی هم به همین صورت است. یعنی از محصول آغاز می‌شود. منتها نیازش نیاز متفاوتی است.

(ج): خیر در دستگاه الهی بیائید از این طرف شروع کنید. بگوئید یک حقایق و معارفی وجود دارد، که به خاطر آن حقایق انسان مؤمن حاضر است کشته شود و عالم ماده را قید بزند چون به یک کلمات، مفاهیم و حقایق تعلقاتی دارد که حاضر است به خاطر آنها اصلاً دنیا را قید بزند.

(س): در واقع تفاوت در تعلق است در آنجا تعلق مادی بود و در اینجا تعلق الهی است.

(ج): بله! ولی تعلق در آنجا، جهان مادی را پرستش می‌کند. بنابراین باید مہیمن بر آن، ارضاً نیاز مادی باشد. و اینجا خدای متعال را و پرستش می‌کند ماده را به عنوان یک وسیله می‌خواهد. سفارش از این طرف می‌آید. یعنی سفارش از انسان بر می‌آید. و ما اگر خداپرستی باشیم که بگوئیم اصلاً کاری به نیاز مادی نداریم متناسب با تکلیف عمل نکرده‌ایم. و حتماً در انزوا قرار می‌گیریم «و اعدوا لهم ما استطعتم من قو ترهبون به عَدُوّ الله و عَدُوکم» آنها که از دعا خواندن شما نمی‌ترسند. درست است دعا روی شما اثر می‌گذارد، قدرت ایمانتان بالا می‌رود و هیچ کس نمی‌تواند شما را از راه بر گرداند و حاضر هم هستید که بر سر اهدافتان کشته شوید. ولی اگر بخواهید برای دشمن محیط بسازید و دشمن را تهدید کنید، حتماً باید به علوم و قدرت جهانی برتر برسید. حتماً باید به «ما استطعتم من قو» برسید. یعنی باید یک قدرت مادی قوی درست بکنید.

(س): یعنی بگوئیم روند از علوم شروع می‌شود؟ و در رأس علوم یک مفاهیم قرار دارد.

(ج): بگوئیم مفاهیم ارزشی و علوم انسانی، اخلاق، نظام ولایت و تولی و ولایت اول باشند و بعد نوبت ساختارهای انسانی است و بعد بافت شرایط مادی.

(س): بالاخره از علوم شروع می‌شود. منتها در خود علوم هم طبقه‌بندی است.

(ج): بله در التقاطی هم مثلاً اول ساختارهای انسانی قرار دارد و بعد علوم و محصولات است. بهر حال سه نوع ترکیب قابل تبدیل کردن است. از بحث اصلی دور نشویم ما می‌توانیم برای مدلمان اطلاعات فرضی قرار بدهیم و بگوئیم در قسمتی که مثلاً ماده پرستی یا حس‌گرایی است یعنی روش آنها حسّی است و با عالم ماده کار می‌کنند، - که عمدتاً بعد از رنسانس این طور بوده - در دستگاه اینها، محصول یعنی قدرت ارضاً نیاز مادی و قدرت تهدید مادی، در طبقه‌بندی اول قرار دارد و علوم و تکنولوژی که بتواند اینها را ایجاد بکند، حرف اول را خواهد زد. و بعد مرتباً ساختارها به وسیله علمی که ساختارها و محصولات را مطالعه می‌کنند، بهینه می‌شوند. و مرتباً آنها هم بسته به نیازهایی که در ایجاد محیط دارند، بهینه می‌شوند. بنابر چنین فرضی، ما می‌توانیم روند درست کنیم و بعد با تحقیقهای میدانی این مطلب را اثبات کنیم.

اعتبارات ساختار فرهنگ آنها حتی در مطالعه مذهب، جهانی شده است. برای مطالعه مذهب، در کشورهای اسلامی، دانشکده دارند مثل معقول و منقول.

۳ - لزوم تعیین موضوع متغیر و تعیین سطوح عوامل متغیر در تئوری فوق

آن چیزی که ما باید توجه داشته باشیم این است که موضوع متغیر را در تئوری خودمان ساده کنیم و عواملی متلائم و هماهنگ را ارائه دهیم. یعنی تفسیری از اوصاف شأ متغیر، بر اساس تئوری خودمان بدهیم این تفسیری را که می‌دهیم و عواملی را به عنوان متغیر اصلی و تبعی ذکر می‌کنیم، نمونه‌سازی ساده‌ای از عینیت است البته بنا به تفسیر خودمان.

۱/۳ - لزوم اثبات عینی تئوری با ارائه شاخصه‌ها و تطبیق به عینیت و بررسی ظرفیت کنترل و هدایت تئوری

بعد هم تطبیق می‌کنیم. مفهوم شاخصه بستن این است که اوصافی را که ما اصل قرار دادیم. مجدداً به طور تفصیلی تعریف می‌کنیم. که آن تفصیل در تطبیق، قابلیت عینی شدن دارد نه اینکه خودش عین عینیت است. بلکه قابلیت تطبیق دارد. نه کلی مصداق است.

(س): یعنی به درصد قابل قبولی قدرت کنترل و پیش‌گوئی داریم.

(ج): بعد می‌آئیم این را پیاده می‌کنیم و روند می‌کشیم. هرگاه روند توانست حدود ۷۰٪ را کنترل بکند، این را دیگر نمی‌گوئیم شاهد عینی؛ این را اثبات عینی می‌گوئیم. چون فرق است بین شاهد عینی که از گزارشگری ساده بدست می‌آید و اثبات عینی که نسبتهای کلان را می‌تواند در تغییر وصف در نظر بگیرد. پس اگر گزارشگری بود، می‌شود مؤیدات. و اگر دسته‌بندی شد و نسبتها در عینیت، قابل ملاحظه شد، به آن می‌گوئیم اثبات عینی ثنوری. و به میزانی که قابلیت اثبات داشته باشد، وجود یک قانون و علت را در پیدایش حوادث اثبات می‌کند نه اینکه اثبات نظری بکند بلکه به صورت نظریه خُلف گفته می‌شود: اگر آنچه در عینیت کار می‌کند، مناسبتی واقعی با توصیف شما نداشت، این تناسبی که در تغییر نسبتها مشاهده می‌کنیم، قابل مشاهده نبود. لکن چون مناسبت عینی و واقعی

با توصیف دارد - به اصطلاح منطق صوری - کشف از تناسب می‌کنیم. یعنی اثبات می‌کنیم که مفهوم شما کارآمدی عینی دارد.

۲/۳ - «کارآمدی عینی» شاخصه اصلی در مطالعه تحولات

(ج): عرض بنده این بود وقتی تحولات یک علم را بررسی می‌کنیم. قبل از اینکه بپردازیم به اینکه این علوم چه تأثیری حتی نسبت به سایر علوم گذاشته چه برسد به اینکه چه تأثیری در ساختارهای محصولات گذاشته - قبل از این - می‌خواهیم ببینیم که در مطالعه تحولات باید دنبال چه چیزی باشیم و چه چیزی برایمان حساسیت داشته باشد؟

(ج): آن چیزی که آخر کار می‌خواهیم به آن برسیم کارآمدی و عینیت است. اینکه علوم حقیقتی دارند یا ندارند کاری نداریم



۱/۲/۳ - «سرعت، دقت و تأثیر» شاخصه کارآمدی عینی

(س): خوب این حرف چه ارتباطی با آن مؤلفه‌های وصفی که قبلاً گفتیم، پیدا می‌کند؟ مثل «سرعت، دقت، تأثیر» یا «تعریف، تکلیف، تطبیق» و یا...

(ج): مفهوم کارآمدی سرعت را می‌بینید. می‌گوئیم تعریفش را عوض کردم و توانسته‌ام این سرعت را با این ضریب دقت در عینیت محقق کنم و یا توانسته‌ام مقیاس سرعت را از فاصله، به تغییر، مبدل کنم. مفهوم سرعت در قبل، فاصله مکانی بوده و شما این را به سرعت تبدیل یعنی فاصله زمانی تبدیل کردید. عین همین حرف را در ضریب دقت می‌گوئید. کلاً شاخصه‌های شما، در صحت، شاخصه‌های نظری نیست. نمی‌گوئید به هر میزان به تطابق یک به یک نزدیک شد، به آن بگو صحیح است. نمی‌گوئید چه اندازه توانستید «حدود، حکم و مسأله» را بدون هیچ گونه فرض تخلفی به نسبت‌های مطلق تمام کنی. مثلاً می‌گوئید که نقیض موجبه کلیه، سالبه جزئیه است. اگر ۷۰ درصد هم جواب بدهد درست نیست. برای اینکه موجبه جزئیه، یعنی ۳۰ درصد. پس اطلاق شکسته می‌شود. بنابراین حکم را نمی‌توانید حکم عقلی بدانید. ولی شما اصلاً این طور صحبت نمی‌کنید بلکه عکس آن را می‌گوئید. و اصلاً دنبال تعین و اینکه اثبات کنی که این مطلقاً لازمه آن و اصل است، نمی‌روید. شاخصه‌های شما شاخصه‌های عینی است. «سرعت، دقت، تأثیر» است.

(س): یعنی ما می‌گوئیم معیارمان برای مطالعه تحولات علوم، تغییر مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» در خود آن علم است.

(ج): یعنی اگر همین را حذف کنید می‌گوئید قدرت کارآمدی.

(س): می‌خواهیم حذف نکنیم یعنی می‌خواهیم که شاخصه‌های تفصیلی تری داشته باشیم.

(ج): تفصیلی آن می‌شود «سرعت، دقت، تأثیر».

۲/۲/۳ - تأثیر بالا رفتن «سرعت، دقت، تأثیر» در نظم و انضباط اجتماعی و بهینه «تعریف، تکلیف، تطبیق»

(س): مثلاً در ساختار باید ببینیم «تعریف، تکلیف، تطبیق» را چگونه توانسته‌اند وحدت و کثرت بیشتری بدهند.

(ج): آن هم گسترش تنوع انضباط در هماهنگ‌سازی نیازها و ارضاهای می‌شود. و همه شئون را کلاسبندی می‌کنند و پوشش می‌دهند. شما یک لحظه چشمتان را ببندید، بروید در ۱۰۰ سال قبل می‌بینید که با حسابهای سیاقی یک تاجر حسابش را ثبت می‌کرده یک منشی داشته که نهایتاً برای او سود و زیان را ذکر می‌کرده است. یعنی حسابداری او حسابداری مالی بسیار ضعیفی بوده و بعد از یک مدت که گذشت، فهمیدند که حسابداری مالی ضعیف به درد نمی‌خورد. باید حسابداری، حسابداری دوپل باشد یعنی دو بار رونویسی کنید، به طوریکه در آمد، یک طرف توازن داشته باشد و خرج هم یک طرف دیگر و مازاد این را اضافه کنید به آن طرف و در آخر باید هر دو طرف، مساوی شود. و هر روز شما باید نسبت به جمعی که بسته‌اید آزمون داشته باشید. فایده اینکه می‌گوئید دفتر نویسی باید حتماً حسابداری دوپل باشد این است که توازن خرج و دخل، معلوم می‌شود. معنای این حرف این است که آزمایش را روزانه کردید و تا دقیقه آخر هم آزمون انجام می‌گیرد. بعد می‌گویند جمع‌بندی درست شده است. از این مرحله قدری جلوتر آمدید گفتید باید تجزیه هم بکنید یعنی دفتر روزانه را بر حسب تعاقب و توالی زمانی بنویسید. و یک دفتر معین هم درست کنید که معلوم شود به هر بخش چه مقدار تخصیص داده‌اید آیا درست انجام شده یا نه؟

در مرحله بالاتر از حسابداری مالی، حسابداری صنعتی مطرح شده است که سه بار هزینه را می‌نویسید نه یک بار. می‌گوئید هزینه‌های متغیر، هزینه‌های ثابت و هزینه کل. در قبل سرفصلهای متعددی را تنوع موضوعی یا مضاف و مضاف‌الیه می‌کردید. اینجا می‌آید آن را وصفی می‌کنید به وصف هزینه‌های متغیر و هزینه‌های ثابت و جمع آن هزینه کل می‌شود. بعد یک خط دیگر بر عکس این می‌کشید و قیمت تمام شده، حجم تولید و نقطه آرتیمم را درست می‌کنید. نقطه بهینه را که درست می‌کنید، می‌گوئید زاویه‌ای که بدست می‌آید می‌تواند چگونه باشد؟ و چگونه می‌توان بهینه‌اش کرد؟

این دقیقاً معنایش این است که از مضاف و مضاف‌الیه به طرف وصف حرکت کنیم. یعنی مفهوم دقت را از دقت کمی اضافی ساده - که مفهوم برابری قیمت به صورت اندراجی بود - در نسبتها وارد می‌کنید و ضریب دقت عینی می‌آید سراغ نسبتهای وصفی. نمی‌گوئید چقدر خرج کرده‌ام؟ می‌گوئید خوب بود چگونه خرج

می‌کردم؟ و باید چگونه خرج بکنم؟ این هم دقت است - دقت ریاضی هست - آن هم دقت است ولی آن دقت‌های موضوعی خُرد بود. و یک وقت یک دسته‌بندی بزرگ کردید و یک وقت وصفی کردید و نسبت بین دسته‌ها را لحاظ کردید. بنابراین مقیاس «سرعت، دقت، تأثیر» تغییر می‌کند. تغییر، مفهوم فلسفی‌اش را دارد بعد مفهوم ریاضی‌اش بعد هم می‌رسد تا عینیت. اگر ریاضیات آماری و ریاضیات نسبت به وجود نیامده بود، مسلماً تعریف و تکلیف نمی‌توانست این همه گسترده شود. بطوریکه همه شئون را در بر بگیرد و در هنگام بهینه‌سازی بگوید چه نیروی انسانی برای چه جایی خوب است. بعد بگوید ابزار آن چه وصفی باید داشته باشد. نیروی انسانی چه وصفی داشته باشد و سازمان چه وصفی باید داشته باشد؟ در هنگام بهینه‌سازی، نمی‌توانید بگوئید من کاری به طبقه‌بندی نیروی انسانی ندارم. وقتی این طور شد، آن وقت می‌گوئید کسی که تخصصش، ریاضیات آماری کاربردی - نه نظری - باشد و نیز بتواند حسابداری صنعتی را بر اساس آمار انجام بدهد - نه فقط حسابداری مالی را - به درد کار ما می‌خورد. تا وضعیت بازار را بشناسد و برای در اختیار گرفتن و کنترل بازار نقشه بدهد. ولی در سابق اگر کسی حساب سیاقی را می‌دانست. برای حسابداری کافی بود. و یا کافی بود با یک خانی در ارتباط باشد تا منصبی را به او بدهند. یعنی به زور شما را تثبیت بکنند. ولی حالا همین کار را به صورت کارشناسی انجام می‌دهند. بدون اینکه یک ذره زور گفته باشند. به این علت که «سرعت، دقت، تأثیر» در نظام «تعریف، تکلیف، تطبیق» گستره وسیعی را پوشانده است. یعنی تکلیف‌های زیادی می‌بینید به صورتهای مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی آمده است و همچنین تعریف‌های مختلفی را می‌بینید. یعنی از هر کسی که سؤال کنید، محدودیت و مقدراتش را بر اساس کلاس‌بندی عملی می‌کند. قبلاً بیشتر - به اصطلاح عوام - به جگر داری یا قدرت ریسک فردی، بر می‌گشت. نه فقط در اینجا این طور است بلکه در اهل تولید و صنایع هم همین طور است در اهل سیاست و در کلیه بخشها هم همین طور است. این معنایش این است که «تعریف، تکلیف و تطبیق» توانسته است همه جا حضورش را با یک ضریب دقت بیشتری و با یک ضریب سرعت افزون‌تری و با یک ضریب تأثیر بیشتری، نشان بدهد.

۴ - ضرورت شکستن ارتکاز موجود پیرامون علوم ارتباط ساختارهای «علوم، مدیریت، محصولات» به پرورش افراد

(س): ما اجمالاً به دستمان آمد که در این مطالعاتی که می‌شود دنبال چه چیزی باشیم منتها باید روشن بشود که حداقل و حداکثر بررسی این سه مؤلفه، یعنی «ساختار، علوم، محصولات» تا کجاست؟

(ج): یعنی مهمترین مطلب این است که می‌خواهید یک ارتکازی را بشکنید و یک ارتکازی را به وجود بیاورید. گاهی طرف شما معتقد است که این علوم و ساختارها هیچ کدامشان اقتضایی ندارند. که یک دسته زیادی از مردم به این اعتقاد دارند اسلام را برای همه جای دنیا که بگویی من خیلی زود نمی‌توانم تصمیم بگیرم می‌روم چهار تا شاهد می‌آورم فلان روحانی در اروپا بوده توانسته است این همه جمعیت را متوجه کند. این درست مثل این است که کسی برود مثلاً در شهرستانی پنج هزار جوان می‌آیند پای منبرش پنج هزار نفر مسجدش را پر می‌کنند. روی پشت بام هم می‌روند می‌نشینند. این آقا خیال می‌کند همه جوانها متدین هستند. ما چه طور می‌خواهیم کنترل کنیم و بگوئیم فرهنگ اسلام را که می‌خواهیم به خارج بفرستیم فتح می‌کند یا فتح نمی‌کند. در چه موضوعاتی فتح می‌کند؟ همانطوری که مثلاً ما اول یک تعریفی از دین بکنیم و دین را شبیه بودایی و هندو و... برای گوشه‌ای از زندگی بشر در نظر بگیریم آن هم یک گوشه‌ای منزوی و در آن گوشه منزوی ما بگوئیم برنده مسابقه هستیم. و یا رفتار عمومی، حتی رفتار محیط را ما چگونه می‌توانیم بدست بگیریم به وسیله فرستادن چهار تا مبلغ به این طرف و آن طرف؟ الان صدا و سیما در کشور به دست شما است. تمام حسینیه‌ها و مساجد هم هستند چقدر می‌توانید رفتار عمومی به دستتان باشد؟ بالاتر از این می‌گویم در خانه خودتان مقدس‌ترین فرد هم که همه عمرش را روی بچه‌هایش صرف می‌کند، چند درصد از رفتار بچه‌هایش را می‌تواند تحت کنترل اسلام قرار می‌دهد؟ چند درصدش را اصلاً می‌تواند تشخیص بدهد؟ اینکه الان کیف چه رنگی یا کفش چه رنگی بخرد این را از کجا می‌تواند تشخیص بدهد که بد است یا خوب است؟ اینکه بگویی ساده باشد. این ساده بودنش - در این سطحی که شما می‌گوئید - متناسب با اثر گذاری روی جامعه هست یا متناسب با انزوای این فرد هست؟ تنظیم سادگی با چه محیطی

بناست انجام بگیرد؟ بناست این لباس ساده را بخرم این لباس تأثیرش بر خود آن موضوع، مورد نظرتان است یا خیر؟ حالا من باب مثال عرض می‌کنم اگر بنده بخواهم برای روشنایی از فردا روغن کرچک استفاده کنم! و پنبه هم بخرم بدهم یک عده بریسند و من بیوشم و پارچه وطنی درست کنم و چراغ وطنی هم داشته باشم! این اثرش بر محیط چقدر است؟ مرا منزوی‌تر و دورتر از جامعه می‌کند؟ یا حضور فعال در تصمیم‌گیریها برای من پیدا می‌شود؟ کدام است؟

#### ۱/۴ - امکان تأثیرگذاری بر روند موجود جهانی

(س): خوب دقیقاً همین را که در مقیاس کوچکتری مثال می‌زنید در مقیاس بین‌المللی هم عین همین حرف است؟ الان یک عده‌ای امیال انسانها را در دست خود گرفته‌اند و در یک دستگاهی و یک تمدن ساخته‌اند - بنابر آنچه فرمودید - اگر من بخواهم خلاف این روند حرکت کنم به هر میزانی حرکت کنم باید انزوا را بپذیرم.

(ج): ببینید از دو نقطه مختصات به مسئله می‌شود نگریت. یک وقت می‌گوئید اثر داریم. حالا یا تسلیم شدن را می‌پذیرید یا نمی‌پذیرید. یک وقت می‌گوئید که نباید تسلیم شویم، البته اثر هم نداریم بلکه باید ابزارش را درست کنیم. مثلاً وسیله شهادت در بخش سیاسی یکی از ابزارهای من است. بعد می‌گوئید همین انگیزه را باید بیاورم پشت سر صنعت تا صنعت هم درست شود. در زمینه علوم هم به هر نسبتی توانستم باید متدلوژی علوم را تغییر بدهم. در این صورت، اکتشافات جدید خواهیم داشت که در دستگاه آنها نمی‌توانند به آن برسند. آن تکنولوژی من هر قدر بتواند وسعت پیدا کند، جهانی می‌شود. و یک وقت مفروض می‌گیرید که همین است که هست و هیچ کار دیگری نمی‌شود کرد.

از چه وقت اینها توانسته‌اند محیط را مادی بکنند؟ همیشه که این طور نبوده است. می‌گوئید از ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال پیش وقتی که مثلاً مباحث دکارت و کانت و... مطرح شد. خوب می‌گوئید که ما هم باید شروع کنیم متدولوژی علوم هستی را با حفظ بالا بردن کارآمدی، عوض کنیم. ما نمی‌گوئیم که چون باید محیط را ما بدست بگیریم و الان هم محیط این گونه است، پس باید منحل یا منزوی شویم. نه انزوا، و نه انحلال،

هیچکدام را نمی‌پذیریم. فرض سوم، رویارویی دو فرهنگ با هم است. ولی ما چون فرهنگ موجود را می‌پذیریم و دعوایی هم نداریم و انگیزه‌ای هم نداریم، مسلماً چیز جدیدی هم نخواهیم ساخت.

۲/۴ - لزوم بدست گرفتن محیط‌سازی و در انزوا قرار دادن فرهنگ مادی

(س): می‌گویند فرهنگ شما متعلق به یک جمع محدود است و قرار هم نیست که همه مردم مسلمان بشوند

چه برسد که شیعه شوند. وقتی حرف این باشد، دیگر جهانی شدن و بین‌المللی کردن چه معنایی دارد؟

(ج): اگر ظرفیت مبنایی شما در کارآمدی برتر از آنها شد، لازم نیست که شما بگوئید باید مسلمان باشند.

بلکه محیط‌سازی به دست شما می‌افتد. و اگر تکنولوژی برتر از آن شما باشد، پس چرا تعاریف جهان برای

شما نباشد. اصلاً مگر الان همه دنیا هم کیش آمریکا هستند؟

(س): همانطور که یک بخش قابل ملاحظه‌ای از دنیا، الان مجبور شده است که از تکنیک و علم و محصولات

غرب استفاده کند و بعد از اینکه آن محصولات را استفاده کردند و آنها را مغایر و منافی فرهنگهای بومی

خودشان دیدند به همین دلیل اکنون یورش می‌برند و مقاومت نشان می‌دهند.

(ج): عجب مقاومتی! قرار دادهای خریدی را که اکنون می‌بندند، از ماهواره گرفته تا سلاح و کپی‌هایی که در

صنعت می‌کنند. نشان دهنده مقاومتشان است!

(س): ایران را عرض می‌کنم.

(ج): بسیار خوب هند کپی می‌کند چین کپی می‌کند کسی که کپی می‌کند، مصرف‌کننده تکنیک است.

(س): این مصرف‌کنندگی هنوز هم ادامه دارد. منتها در عین حال در حاشیه است که کم کم تبدیل به متن

می‌شود. تدریجاً متوجه می‌شوند که این نوع مصرف‌گرایی باعث شده است که تمدنشان از بین برود.

فرهنگشان از بین برود ولو یک فرهنگ دینی هم نیست. ولی این را فهمیده‌اند. و متفتن به این معنا شده‌اند.

می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که خود متفکرین غرب، در بحث پست مدرن و امثال آن اذعان می‌کنند که

مدرنیته به آن آمالی که ترسیم کرده بود نتوانسته دست پیدا کند. و بشریت را به آن برساند. طبیعتاً این معنا

در کشورهای جهان سوم شدیدتر می‌شود. و این مبدأ عکس‌العمل می‌شود یعنی عکس‌العمل هویت خواهی،

خود محوری و خودباوری. حالا چه تضمینی هست که شما - در نقطه مقابلش - بگوئید من یک کاری شبیه اینها می‌کنم منتها فرهنگ اسلامی را در یک قالب نامرئی ارائه می‌دهم.

(ج): برای انبیاء هم همین طور شده برهان شما مگر قوی‌تر از انبیاء است؟ ما فقط محیط می‌سازیم. انبیاء هم همین کار را کردند.

(س): می‌خواهم عرض کنم که این تز یعنی تز محیط‌سازی یک تز جدید نیست. یک تز تجربه شده‌ای است. (ج): قطعاً تز جدیدی نیست.

۳/۴ - قدرت و خشونت، بالاترین شاخصه در جهانی شدن در جهان امروز

من بالاتر از این می‌گویم در کل تاریخ هم همینطور بوده است. سؤال این است «و اعدوا لهم ما استطعتم من قو... ترهبون...» نه تعلقون نه اینکه عاشق شما می‌شوند، نفوذ حرف شما برای «تعریف، تکلیف و تطبیق» چقدر است؟

(س): هُرّه و ترسناک بودن یک بُعد قضیه است. الان غرب خودش را با ارباب در بین دولتها و ملتها جا کرده یا با تطمیع؟ در واقع با چراغ سبز نشان دادن جلو آمده.

(ج): خیر اصلاً اینطور نیست. اول کار، دولتها را با چه چیزی مجبور به تسلیم شدن می‌کند؟ با سلاح هسته‌ای خود، با حقّ و تو در تصمیم‌گیری و امثال آن.

(س): اصلاً این خودش یک بحثی است که در جهانی شدن، حرف اول را دولتها، یا ملتها و یا نخبگان جامعه می‌زنند؟

(ج): ابدأ این حرفها نیست ببینید تمام دنیا می‌گویند سلاح هسته‌ای یا اتمی باید کنترل شود. آمریکا علیرغم تمام رسانه‌های جمعی دنیا قبول نمی‌کند. تمام مردم دنیا می‌گفتند در پاناما وارد نشو ظلم است. بدترین فجایع ممکن در بوسنی هرزگوین انجام گرفت. و بعد به سادگی کوچکترین امر خلاف حقوق بشر از آن گذشتند. یک ژست لوسی هم گرفتند که ما احساس شرمندگی می‌کنیم که در غرب این فجایع واقع شد. همین؟ احساس شرمندگی؟ کدام مدیر را در دنیا شما محاکمه کردید؟ رئیس جمهور فرانسه را محاکمه

کردید؟ هیئت دولت فرانسه را عوض کردید؟ چهارسال ممنوع کرده بودند که به یک عده بشر حتی غذا برسانند نه اسلحه، و اینها را می‌کوبیدند. آیا این خشونت نیست؟

(س): بله در یک مواضع خاصی اینگونه تبلور پیدا می‌کند. و آلا اصل و محورش بر خشونت نیست.

(ج): دقیقاً بر عکس است. محورهای اداره، خشونت است. و ساز و برگهای خردش لطافت است. محورهای

اصلی، توسعه قدرت است. یعنی امپریالیسم از راه قهر وارد می‌شود. محورهای تصمیم‌گیری آنجاست.

(س): از راه قهر، استعمار کهنه است.

(ج): من به نظرم می‌آید در استعمار نو هم عین همان است با این تفاوت که استعمار کهنه، تلطیف در سطح

خرد نداشت ولی استعمار نو، در حقوق فردی هر چه بخواهی دل می‌سوزاند. حقوق بشر را می‌فرستند که

ظلم نشود، در زندان این طور نشود. همه اینها در حقوق خرد است. به کلان که می‌رسد دیگر این حساسیتها

نیست. رنگش عوض می‌شود. به توسعه که می‌رسد امریکا رُک می‌گوید ما محافظ منافعمان در خلیج فارس

هستیم.

۴/۴ - میزان سهم تأثیر در نتیجه جهانی معیار در دست داشتن «تعریف، تکلیف و تطبیق» جهانی

(س): از این بحث نتیجه بگیریم و بعد ان شاء الله به جایش به این موضوع، مفصل‌تر خواهیم پرداخت. ما فرض

می‌گیریم که توانستیم تعریف و تکلیف خودمان را در قالب به دست گرفتن تنوع محصولات، علوم، تکنیک و

غیره به نوعی به جهان صادر کنیم. آن وقت اگر مثلاً ملت ژاپن، که بودائیند دیدند اگر بخواهند اینها را

بپذیرند در واقع باید دست از بودائی‌گری بردارند، این منشأ یک تراحم و درگیری است.

(ج): آنها در آئین خودشان آزاد خواهند بود.

(س): طبیعتاً تراحم و درگیری بالاخره یک جایی خودش را نشان می‌دهد.

(ج): البته حتماً نشان می‌دهد ما اگر زور برتر داشتیم «تعریف، تکلیف، تطبیق» حقوقی جهان در دست ما

بود. در صورتی که گفتیم ژاپن ۱۰٪ در «تعریف، تکلیف و تطبیق» حضور دارد - به علت اینکه حضور

صنعتیش ۱۰٪ است - چین ۸٪ اروپا ۱۵٪ و آخرین سهم تأثیر که برای شماس است ۴۵٪ شد آن وقت می‌گوئیم



منتجّه نیرو به نفع شما در حال حرکت است. یعنی یک مجموعه داریم از بردارهایی که یک منتجّه دارد. باید دید که سهم تأثیر در منتجّه چقدر است؟

(س): حالا ما منکر اینکه در یک مقطعی با یک شرایطی می‌شود سهم تأثیر خودتان را بالا ببرید نیستیم. می‌خواهم بگویم اصلاً این ایده در نهایت ایده موفق هست یا خیر؟

(ج): حتماً در پایان به قدرت تأثیر می‌انجامد. و در آن وقت معلوم می‌شود.

(س): من می‌پرسم آیا این قدرت تأثیر می‌تواند دوام داشته باشد؟ و ضمانت تداوم آن چیست؟

(ج): در کل تاریخ، صیانت یعنی مصونیت از آسیب. مصون بودن این طور نیست که انسانی به دیگری بگوید که شما باید به عقاید آنها احترام بگذارید. این حرفها یعنی چه؟ احترام، به میزانی است که شما قدرت حفظ احترام خودتان را دارید. حفظ احترام به قدرت است.

(س): طرف مقابل شما اگر چنین روحیه‌ای را در شما ببیند به چه دلیل تسلیم شما بشود؟

(ج): مگر بنا هست که تسلیم شود؟ چرا وارونه می‌گوئید؟ همه تسلیم منتجّه می‌شوند نه تسلیم من.

۱/۴/۴ - تغییر هویت اخلاقها با بالا رفتن سهم تأثیر در منتجّه و محیط سازی جهانی

(س): پس فرهنگ شما نیست که جهانی می‌شود؟

(ج): نه خیر، ببینید حضور فرهنگ من - به نسبتی که حضور در منتجّه دارد - بالا می‌رود دوباره تکرار می‌کنم دیگران فرهنگ مرا نمی‌پذیرند. اصلاً این که ما می‌گوئیم شرایط پرورشی اصل است، یعنی به نسبتی که سهم تأثیر شما در منتجّه بالا برود، مردم تسلیم شما هستند. و به همان نسبت، هویت اخلاقها تغییر می‌کند.

(س): ببینید این اصلاً یک ایده و تز دیگری است.

(ج): بله! یعنی اصلاً صحبت اینکه ببینید از نظر معرفت این آقا صحبتش خیلی خوب است عاشقش بشویم نیست.

(س): در مسأله جهانی شدن یک ایده این است که در واقع آنچه که جهانی می‌شود هیچ یک از فرهنگها و تمدنها خالصاً نیست.

(ج): بله هر کس سهم تأثیرش بیشتر باشد حضور جهانی بیشتری دارد. در واقع یک منتهجه عمومی است که سهم تأثیر هر کس در محیط سازی بیشتر باشد، جریان انحلال به نفع اوست.

(س): حالا آنها به این شکل طبیعتاً قائل به سهم تأثیر نیستند که بعد هم بخواهند نتیجه بگیرند که حالا ما سهم تأثیرمان را اضافه کنیم یا نکنیم.

(ج): متدینین هستند که به سهم تأثیر معتقد نیستند. و در عین حال کفار دارند مرتباً سهم تأثیر را بالا می‌برند. در یک فیلمی یک مبارزی را دستگیر کرده بودند. که عرب هم بود وقتی او را به دادگاه حقوقی می‌بردند، عینک او روی زمین افتاد، مستخدم آن را به دست رئیس دادگاه داد. رئیس دادگاه وقتی خواست آنرا بدهد پرسید: این ساخت کجاست؟ یعنی تو داری نیازت را از طریق تکنولوژی ما ارضاً می‌کنی. ببینید الجزایر ۱۸ سال پیش از انقلاب ما پیروز شد. بعد از پیروزی انقلاب ما گفتند که از فرهنگ انقلابیون فقط سرود و پرچم باقی مانده است یعنی ما در فرهنگ فرانسه منحل شده‌ایم. چرا؟ برای کارآمدها نه چیز دیگر، یعنی اصلاً بحث ما این است که از چه راهی تفکر، اعتقاد، اخلاق جلو می‌افتد؟ از راه محیط سازی. تو به من بگو به چه نسبت محیط می‌سازی تا بگویم به چه نسبت اخلاق می‌سازی. یعنی راه انحلال دیگران در ما، از قدرت محیط سازی است. اولین قدم اربعاب است بمب هسته‌ای است. دوم، تسهیلاتی است که پشت سرش دارد. فیزیک اتمی نیروگاههای اتمی هم درست می‌کند. و چراغها را روشن نگه می‌دارد و کارخانه‌ها را سر پا نگه می‌دارد. شهوت، بیم و امید و ترس از کدام بستر می‌گذرند؟ آیا از بستر اومانیزم انسان‌گرا یا از بستر شرایط سازی؟ من معتقدم که دارند با این صحبتها ملتها را بازی می‌دهند.

(س): یعنی یک ایده هم این است که همه ملتها سهیم باشند.

(ج): بله همه سهیم باشند ولی با خواست شما. امروز تو داری نیاز را با قدرت تکنولوژی تعریف می‌کنی. خواست تو کجا است؟ نیاز و ارضاً را تو داری تعریف می‌کنی. به چه نیاز دارم را می‌گویی چه چیز را بپسندم را می‌گویی.

۵/۴ - ایجاد شرایط از «بیم و توسعه آن با امید»

نکته مهمی است شرایط اولاً از بیم شروع می‌شود ولی کلیه امیدها هم امیدهایی است که با بسترش، شرایط عینی ایجاد می‌شود.

۶/۴ - عدالت به معنای ایجاد تناسبات زندگی موجود

اگر بستر، شرایط عینی ساختن است، اصلاً آن حرفها نیست که من بروم بگویم ما ره آورد عدالت داریم. تعریف عدل را به می‌کند «تناسبات درست کردن این زندگی» می‌کند.

مردم الان از عدلی که در آن کولر و برق نباشد فراری هستند. شما بگو توزیع ثروت را یک جور می‌خواهیم بکنیم که برق و کولر و یخچال و ماشین نداشته باشی، زندگی روستایی افغانستان را داشته باشی مردم این عدل را نمی‌خواهند. مردم خو می‌گیرند یعنی اخلاق پیدا می‌کنند. می‌گویند تعریف زندگی به اینها می‌شود. زندگی انسانی را به همین می‌شناسند یعنی تعاریف ارزش و کلاسه‌های ارزشی، زیبایی‌شناسی و کلاسه‌های زیبایی‌شناسی به امری که اصلاً کاری به قدرت محیط و «سرعت و دقت و تأثیر» نداشته باشد، بر نمی‌گردد. یعنی ارزشی که نتواند هدایت عینیت را به عهده بگیرد، آن ارزش دوامی ندارد. آن ارزش یک شعار است.

۵ - لزوم تنظیم جدول حداقل از اوصاف «علوم، ساختارها، محصولات»

(س): یک برگشتی داشته باشیم در «علوم، محصولات، ساختارها» که تقسیماتش را هم جلسه قبل بیان کردیم. علوم را به «پایه، تجربی، انسانی» محصولات را به «عمومی، گروهی و سازمانی» و ساختارها را به «جهانی، منطقه‌ای، ملی» تقسیم کردیم. حال اگر بخواهیم حداقل از این سه دسته را بگیریم باید سراغ کدام یک برویم؟ یعنی باید بُرش افقی بزنیم یا عمودی؟ به این معنا که باید بگوئیم از علوم و محصولات و

ساختارها، این موارد را اخذ کنید یا اینکه یک برش افقی بزنیم بگوئیم که از علوم پایه مثلاً علوم انسانی را بگیریم از محصولات فرض بفرمائید که عمومی را بگیریم؟ و از ساختارها هم مثلاً جهانی را بگیریم.

(ج): ببینید ما برای حداقل و حداکثر کردن باید جدولی تعریف بکنیم. مثلاً علوم را یک طبقه‌بندی بکنیم و بعد بگوئیم حالا مثلاً حداقلی که از آن کمتر نمی‌شود گرفت، فرضاً این دسته کوچک است. یعنی این چهارگوش بزرگ را که باید چهارخانه چهارخانه بکنیم، بیائیم یک چهارخانه کوچکش را بگیریم. برش که حتماً باید عرضی باشد. یعنی همه اینها باید با هم باشد. علوم، محصولات و ساختارها هر سه باشند.

(س): یعنی در هر کدام از اینها، هر سه باشند؟

(ج): در هر کدام از اینها که بگیریم باز باید هر سه باشند.

(س): ممکن است در بحث جهانی شدن بگوئیم علوم پایه مؤثرترین است. یا بگوئیم جامعه‌شناسی به لحاظ اینکه نظریه پردازیهای مستقیم در خصوص این موضوع در جامعه‌شناسی ارتباطات انجام می‌گیرد، مؤثرترین است. و باید از جامعه‌شناسی شروع کنیم یعنی جایی که موضوع صحبت، این امر قرار گرفته است.

(ج): در علوم حتماً باید برویم سراغ علوم پایه. در محصول یک نیاز داریم و یک ارضاً نیاز. چه کسی نیاز را رقم می‌زند؟ جامعه‌شناسی علوم سیاسی که در بخش ساختارها است اصلاً معنا ندارد برویم در بخشی که علوم را درست می‌کنند. اصلاً فلسفه سیاسی می‌شود علوم سیاسی. و علوم سیاسی می‌آید در یک بخش دیگر طبیعتاً شما هر سه تا را باید داشته باشید. به عبارت دیگر این طوری نیست که یک مسأله از این بگیریم یک مسأله از آن بگیریم و یک مسأله از دیگری بگیریم.

(س): من فکر می‌کنم که بالاخره به آن احتیاج داریم یعنی از این جهت هم احتیاج داریم که ما در واقع در منبع‌یابی که می‌کنیم و بعد مطالعاتی که می‌خواهیم سامان بدهیم، شاید عقلانی نباشد که خیلی سفره را پهن بگیریم. یعنی از کم شروع کنیم به میزان مقدور و توان و فرصتمان آنرا گسترش بدهیم.

(ج): خوب باید تنوع را از مسأله در بیاورید و به علم بدهید. تنوع حتماً باید باشد ولی تنوع در مصداق نباید باشد.

(س): خواستم که در این بحثی که خدمتان هستیم به یک جمع‌بندی برسیم. خلاصه باید سراغ کدامیک از علوم برویم.

(ج): تحولاتی که در مبانی فیزیک هست، تحولاتی که در مبنای جامعه‌شناسی هست و...

(س): مثلاً بگوئیم در علوم پایه فقط فیزیک بحث کرده و...

(ج): خیر، تنوعش را ببینید نه اینکه در مسائل فیزیک وارد شوید. باید تحولات در فیزیک، تحولات در ریاضی، تاریخ تحول در زیست، تاریخ تحولات علوم را بررسی کنید نه تنوع مسائلس را بعد می‌آئید تاریخ تحولات مکانیک، تاریخ تحولات الکتریک را بررسی می‌کنید و هیمنطور...

(س): خوب آخر اینها خیلی گسترده است. یعنی خود علوم تجربی، علوم انسانی خیلی تنوع دارد. هر چه برویم پائین‌تر بیشتر می‌شود ساختار هم همینطور است. محصولات هم خیلی گسترده‌تر است.

(ج): بله خلاصه‌نویسی هم باید انجام بگیرد.

مثلاً وقتی می‌گوئید که محصولات نظامی، آنوقت تحولات ابزاری را در سلاحهای دور برد، تحولات در وسایل ارتباطی و... همه را می‌بینید. مثلاً الآن هدایتها و سازماندهی ابزار نظامی چگونه شده است؟ من به نظرم می‌آید که در تک تک اینها وارد بشویم نه اینکه خلاصه‌اش کنیم اگر بناست خلاصه کنیم بعداً خلاصه کنیم. مثلاً می‌گویم جلسه آینده بگوئیم که ما می‌خواهیم شروع کنیم تاریخ تحولات علوم را ببینیم چند تاریخ تحولات می‌خواهد مثلاً ۲۷ تاریخ تحولات شد. بعد حداکثرش یک دایرالمعارف را قرار بدهیم و بگوئیم این ۵۰۰ صفحه باید ترجمه بشود. نرویم ۵ دایرالمعارف بیاوریم. الآن مجبوریم که این ۵۰۰ صفحه را ترجمه کنیم. ولی اگر از اول ۵ صفحه‌گزینش کردید، دیگر خریداری ندارد. اگر ۵۰۰ صفحه را در ۵ صفحه خلاصه کردید کار بسیار جالبی کرده‌اید نه اینکه از اول ۵ صفحه را گزینش کنید.

(س): برای این می‌گویم که مطلب برای خودمان هر چه روشن‌تر شود.

(ج): به نظر من می‌آید که تاریخ تحولات را باید حداقل ۲۷ تا در نظر بگیریم. ۹ تا در علوم ۹ تا در ساختار ۹ تا

هم در محصولات. «و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»



بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: بررسی اجمالی ساختارهای «علوم، اجرایی، محصولات» و تقسیمات زیربخش هر یک

جلسه ۱۶

فهرست مطالب:

مقدمه ۲۴۵

۱ - بررسی اجمالی تعریف ساختارهای «علوم، اجرایی، محصولات» ۲۴۵

۱/۱ - ساختار علوم به معنای ساختار نظری یا فکر در جامعه ۲۴۶

۲/۱ - ساختارهای اجرایی به معنای کلیه شئون اداره جامعه (سازمانهای متمرکز و غیر متمرکز) ۲۴۶

۳/۱ - ساختار محصولات به معنای ساختارهای ارضاً عینی یا بافت محصولات ۲۴۷

۲ - بررسی تقسیمات ساختار علوم ۲۴۷

۱/۲ - تقسیم علوم به «پایه، تجربی، انسانی» ۲۴۷

۲/۲ - تقسیم علوم پایه به «فیزیک، ریاضیات و زیست» ۲۴۸

۱/۲/۲ - مبتنی بودن این تقسیم بر مبنای مادی ۲۴۸

۲/۲/۲ - مقدم بودن فیزیک بر زیست در دستگاه مادی ۲۴۸

۳/۲/۲ - طرح دو احتمال پیرامون جایگاه فیزیک و ریاضی ۲۴۹

۱/۳/۲/۲ - احتمال اول: مقدم بودن ریاضی بر فیزیک به جهت تابعیت متدلوژی شناخت فیزیک از متدلوژی

ریاضی ۲۴۹

۲/۳/۲/۲ - احتمال دوم: مقدم بودن فیزیک بر ریاضی به جهت حاکم بودن محیط فیزیکی بر پیدایش گمانه

۲۴۹

۴/۲/۲ - تعریف فیزیکی، ریاضی و زیست در دستگاه مادی ۲۴۹

- ۱/۴/۲/۲ - علم فیزیک بررسی کننده نظام رفتار ماده ۲۴۹
- ۱/۱/۴/۲/۲ - کارآمدی عینی و قدرت ایجاد معیار صحت در تئوریهای فیزیک ۲۵۰
- ۲/۴/۲/۲ - علم ریاضی بررسی کننده سنجش رفتار ماده ۲۵۰
- ۳/۴/۲/۲ - علم زیست به عنوان محصول فیزیک ماده در بررسی حیات رفتار ماده ۲۵۱
- ۳/۲ - لزوم بررسی طبقه‌بندی علوم جهت بررسی تحولات علوم و اثبات ارتباط آن با تحولات ساختارها و محصولات (تئوری مختار) ۲۵۲
- ۴/۲ - تقسیمات علوم تجربی به «اشعه، موج، شکل» ۲۵۳
- ۱/۴/۲ - نور(اشعه) به عنوان نافذترین ساختار ماده (درون درون مولکولی) ۲۵۳
- ۲/۴/۲ - موج، کلیه موجهای جاذبه موجود در فیزیک کیهانی تا فیزیک اتمی (درون مولکولی) ۲۵۳
- ۳/۴/۲ - شکل، کلیه تشکلهای برون مولکولی ۲۵۴
- ۵/۲ - تقسیمات علوم انسانی به «انسانی، اجتماعی، ارتباطی» ۲۵۴
- ۱/۵/۲ - بررسی تقسیمات ساختارهای اجزائی ۲۵۵
- ۱/۱/۵/۲ - احتمال اول: احتمال تقسیم ساختارهای اجزائی به ساختارهای «اقتصادی، سیاسی، فرهنگی» بنابر مبنای مادی ۲۵۵
- ۲/۱/۵/۲ - احتمال دوم: تقسیم ساختارهای اجزائی به ساختارهای «اعتباری، ابزاری، ارتباطی» ۲۵۵



## بسمه تعالی

جلسه ۱۶ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۲/۳/۷۹

مقدمه

(س): بحث به اینجا منتهی شد که ما خواستیم برای «ساختار، علوم، محصولات» تقسیمات بیشتری ارائه دهیم، البته یک تقسیم ابتدایی برای آنها شده بود و علوم را به «پایه یا نظری و تجربی و انسانی» و ساختارها را به «جهانی، منطقه‌ای و ملی» و محصولات را هم به «عمومی، گروهی و سازمانی» تقسیم کردیم و در صورتی که مدل ۲۷ تا ۸۱ را درست کنیم، این کار طبیعتاً پایه‌ای می‌شود برای منبع‌یابی و گزینش مطالب و نیز شروعی می‌شود برای طراحی مدل ارزیابی خودمان برای جهانی شدن و بعد جهانی کردن. طبیعتاً دقت کارمان به اندازه‌ای که در مدل سازی انتظار می‌رود، نیست. بلکه تنها آغازی است برای کار تأمین منابع و هم اینکه بعداً بتوانیم با تکمیل این بحث، در بخش تحقیقات نظریمان که مدل‌سازی است، از این مباحث استفاده کنیم.

۱ - بررسی اجمالی تعریف ساختارهای «علوم، اجرائی، محصولات»

(ج): اساس بحثمان را بر این عنوان قرار می‌دهیم که «ساختارها - به نحو عام - اساس پرورش یا توسعه فرهنگ» هستند.

(س): یعنی ساختارها یا نظام ساختارها موجد فرهنگ هستند؟

(ج): بله، ساختارها موجد یا علت توسعه فرهنگ در همه شئون آن هستند. یا بگوئیم علت تحقق و گسترش

فرهنگ هستند. این ساختارها سه دسته هستند: ۱ - ساختارهای علوم ۲ - ساختارهای اجرایی اجتماعی

۳-ساختارهای محصولات یا ساختارهای عینی

۱/۱ - ساختار علوم به معنای ساختار نظری یا فکر در جامعه

(س): می‌توانیم به ساختار علوم بگوئیم ساختار نظری یا ساختار مفهومی و یا ساختار فکری.

(ج): چون در آن همه چیز هست مثل آنکه تحلیل نسبت به کار برد هست که باز هم همه آنها فکری هستند.  
(س): منتها صحبت این است که بگوئیم فکری است به این معنا که بخش تخصصی از ادراکات اجتماعی است.

(ج): ادراک اجتماعی صرف هم نیست چون ادراک اجتماعی نسبت به طبیعت هم هست.

(س): اینکه می‌گوئیم ادراک اجتماعی، نه به معنای «ادراک از جامعه» است بلکه ادراکی که به صورت اجتماعی ساخته شده است.

(ج): یعنی مفاهیمی که تولید آن مفاهیم، اجتماعی است. یا اینکه بگوئیم «مقوله‌های اجتماعی»

(س): شاید «مقوله» نتوان گفت. چون مقوله هنوز جنس علم را ندارد.

(ج): حالا سؤال اینجاست که هویت علم کاربردی چیست؟ علم کاربردی در واقع ابزار است و به معنی علم مصطلح نیست.

۲/۱ - ساختارهای اجرایی به معنای کلیه شئون اداره جامعه (سازمانهای متمرکز و غیر متمرکز)

از طرفی یک ساختارهای اجرایی هم داریم. اینکه کلمه اجرایی را به کار می‌برم برای این است که می‌خواهیم کلمه عینی را در مورد «محصولات» به کار ببرم.

(س): اصطلاح «ساختارهای مدیریتی» یا «ساختارهای اداری - سازمانی» به نظر بهتر می‌رسد.

(ج): البته اداری در کلیه شئون اداره است گرچه اداری را بیشتر درباره سازمانی به کار می‌برند در حالی که در اینجا ما رفتار اقتصادی بازار را هم یک ساختار اجرایی می‌دانیم مثل الگوی تولید، توزیع، مصرف در شکل کارگاهی و گروهی آن.

(س): خوب حالا دیگر فرق می‌کند تلقی ما این بود که منظور شما از ساختارهای «بین‌المللی، ملی، منطقه‌ای» نهادهاست.

(ج): به نظر ما، هم سازمانهایی که به صورت متمرکز اداره می‌شود و هم سازمانهایی که به صورت غیر متمرکز اداره می‌شود را شامل می‌شود چون در صورت غیر متمرکز هم مدیر دارد. و تصمیم‌گیری می‌کند. به عبارت دیگر آنهایی که تصمیم‌گیریشان کار صنف را تحت تأثیر قرار می‌دهد، هم شامل است.

(س): به هر حال الان در ساختارهای موجود و در نظام جدید «فرد محوری» نیست.

(ج): فرد نیست ولی یک سازمانهایی هست مثل بازار بورس و نرخ نفت که در آن تصمیم‌گیری متمرکز نیست. قدرتهای بزرگ هرگز نمی‌خواهند که نرخ نفت بر علیه آنها بچرخد ولی یک کسر و انکسار خاصی انجام می‌شود. به عبارت دیگر تصمیم‌گیری در بازار بورس، مثل تصمیم‌گیری بانک جهانی نیست که اختیار مطلقاً به صورت یک طرفه، دست خودشان باشد. اسم این نهادها را شاید بتوانید شبیه شبکه‌ای، یا یک گونه دیگر در رفتار گروهی بگذارید.

(س): یعنی می‌شود گفت در واقع یک سری معادلات دارد کار می‌کند.

(ج): البته آن معادلات زیر چتر یک سازمانهایی هستند مثلاً می‌گویم تصمیم‌گیری سیاسی یا اقتصادی تغییر می‌کند، وضع آن معادلات فرق می‌کند. مثلاً وقتی آپک یک تصمیمی بگیرد حتماً روی بازار نفت اثر می‌گذارد یا آمریکا سعی می‌کند که کشورهایی را متقاعد بکند تا کشورهای آپک را در انزوا قرار دهند تا آپک را مجبور به تصمیم‌گیری دیگری کند.

این ساختارهای اجرایی است و فعلاً کلمه اجرایی را روی آن می‌گذاریم.

۳/۱ - ساختار محصولات به معنای ساختارهای ارضاً عینی یا بافت محصولات

یک ساختارهایی هم ساختار محصولات است که نام آن را «ساختارهای عینی» می‌گذاریم آیا اصطلاح «ساختارهای عینی» مناسب است؟ یا اینکه اعم از مراد و منظور ما است؟

(س): ساختار عینی نزدیک به ساختار سازمانی است.

(ج): به معنی سازمانی نباید بگیریم. ساختارهای «ارضاً عینی» یا همان «بافت محصولات» بگذاریم، مناسب‌تر است.

## ۲ - بررسی تقسیمات ساختار علوم

## ۱/۲ - تقسیم علوم به «پایه، تجربی، انسانی»

حالا بخش اول آنرا که «ساختار علوم» هست می‌خواهیم تقسیم بکنیم. امروز یک علمی دارید که در حقیقت «روشی و منطقی» هستند چه به صورت کیفی چه به صورت کمی. علوم کمی به نام ریاضیات لقب گرفته و علوم کیفی کل منطقی‌ها و متدلوژی‌ها هستند تأثیر اینها بسیار زیاد است حتی علوم پایه هم از اینها متأثر می‌شوند. ما ابتدا علوم را به «پایه، تجربی و انسانی» تقسیم می‌کنیم و این تقسیم را در اینجا هم حفظ می‌کنیم که دچار تشتت نشویم. بعد می‌آئیم یک نقشه دیگر می‌کشیم که قابل مقایسه هم باشد در این طرح می‌نویسیم ۱ - علوم پایه ۲ - علوم تجربی ۳ - علوم انسانی.

## ۲/۲ - تقسیم علوم پایه به «فیزیک، ریاضیات و زیست»

برای علوم پایه بنا بر یک فرض می‌گوئیم ۱- ریاضی ۲ - فیزیک ۳ - زیست و بنا بر فرضی دیگر می‌گوئیم: ۱- فیزیک ۲ - ریاضی ۳ - زیست.

(س): آیا نمی‌توان فرض سومی کرد و زیست را اول فرض کنیم.

## ۱/۲/۲ - مبتنی بودن این تقسیم بر مبنای مادی

(ج): متوجه هستید که ما اکنون در دستگاه مادی صحبت می‌کنیم و تقسیمات را در دستگاه موجود (مادی) می‌بینیم.

## ۲/۲/۲ - مقدم بودن فیزیک بر زیست در دستگاه مادی

در این دستگاه، حیات‌شناسی، قطعاً بعد از فیزیک است. مثلاً در پزشکی و امثال آن صحبت از این است که محیط چگونه اثر می‌گذارد و مولکول چگونه با سلول ترکیب می‌شود؟ اینکه می‌گویند ابتدای خلقت، از یک تک سلولی بوده و بعد چند سلولی و بعد حیوانات و همین طور تا انسان طبقه‌بندی می‌کنند برای چیست؟ برای این است که می‌خواهند بگویند داروئی را که تجزیه بعد از تزریق، در ترکیب با سلول چه محیطی را درست می‌کند؟ به عبارت دیگر راهی را می‌خواهند پیدا کنند که سریعتر به نتیجه برسند و یا می‌گویند

وقتی که ما گیاهان را از نظر ژنی تحت تأثیر قرار می‌دهیم درون سلول چه اتفاقی می‌افتد؟ با ایجاد محیط اشعه، موج و امثال آن، یک تغییری در نحوه ترکیبات سلول می‌دهیم.

در دستگاه جدید، فیزیک بر زیست حتماً مقدم است که بعداً ما آن را عکس می‌کنیم یعنی حیات را از اختیار آغاز می‌کنیم نه به معنای حیات سلولی

(س): خوب ببینید بنا بر دستگاه جدید، فیزیک و زیست را به یک معنا تفکیک می‌کنیم ولی نوعی ارتباط با هم دارند گر چه در ابتدای امر شاید فیزیک، ارتباطی با حیات به معنای حیات جانوری نداشته باشد.  
(ج): حیات جاندار، در محیط فیزیکی و مولود محیط فیزیکی است.

(س): چرا می‌گوئید محیط فیزیکی؟ بگوئید محیط زیست بالاتر یا یک جامعه حیاتی بالاتر.

(ج): چرا جامعه حیاتی می‌گوئید؟ الان شما سوار هواپیما بشوید کمی جاذبه تغییر می‌کند وضعیت مولکولی شما تغییر می‌کند بلافاصله وضعیت سلولی شما به هم می‌ریزد. می‌گویند شما یک محیط فیزیکی دارید که در آنجا باید جاذبه، موج، اشعه، گاز و امثال اینها تعریف شود. علاوه بر این، شما مولود این محیط فیزیکی هستید لذا رفتار فیزیکی را نسبت به رفتار حیات، یک رفتار متغیر اصلی می‌دانند.

۳/۲/۲ - طرح دو احتمال پیرامون جایگاه فیزیک و ریاضی

۱/۳/۲/۲ - احتمال اول: مقدم بودن ریاضی بر فیزیک به جهت تابعیت متدلوزی شناخت فیزیک از متدلوزی ریاضی

حالا می‌خواهیم دو نظریه را روی هم بگذاریم. ۱ - قوانین ریاضی، تئوری حاکم بر حرکت فیزیک است. بنابراین برای سنجش و رفتار فیزیک ماده، اول سراغ ریاضیات می‌رویم و ریاضی را در صدر علوم قرار می‌دهیم. چون کل متدلوزی را که اساس علوم است در ذیل تقسیمات ریاضی خواهیم آورد. و طبیعی است که متدلوزی شناخت فیزیک هم تابعی از ریاضی خواهد بود. بنابراین، فیزیک نظری محض، اول باید از متدلوزی آن شروع کند.

و در اولین گمانه به سراغ فلسفه متد برود.

۲/۳/۲/۲ - احتمال دوم: مقدم بودن فیزیک بر ریاضی به جهت حاکم بودن محیط فیزیکی بر پیدایش گمانه  
 ۲ - فیزیک بر ریاضی مقدم است. چون محیط فیزیکی، علت پیدایش گمانه شما می‌شود. فراموش نکنید که  
 بنا بر دستگاه مادی صحبت می‌کنیم. یعنی التزامات فیزیک بر هوش و حافظه و پذیرش، بستر گمانه‌زنی را  
 ایجاد می‌کند. بنابراین فیزیک، اول ریاضی دوّم و زیست سوّم قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، خود متدلوزی در  
 یک جریان تکامل تاریخی پیدا شده است و پیشینه فیزیکی دارد.

۴/۲/۲ - تعریف فیزیکی، ریاضی و زیست در دستگاه مادی

(س): بسیار خوب حالا یک تعریف ساده هم از این سه داشته باشیم: ۱ - فیزیک، «رفتار ماده است»،

۲- ریاضی، «سنجش رفتار ماده است.» ۳ - زیست، «حیات و ثمره این دواست»

۱/۴/۲/۲ - علم فیزیک بررسی کننده نظام رفتار ماده

(ج): چرا این سه را داخل همه چیز به عنوان پایه برگزیده‌ایم؟ اما راجع به فیزیک عرض کردیم که ریشه  
 است برای کسی که حس‌گرای مطلق باشد و کارآمدی مادّی را مطلقاً اصل بگیرد نه حس‌گرایی فلسفی بلکه  
 کارآمدی حسّی برای او در پذیرش، متغیر اصلی باشد. به عبارت دیگر هر چیزی که بخواهد کارآمدی را مقید  
 کند را انکار کند.

و بگوید همه چیز به کارآمدی مقید می‌شود و کارآمدی به چیز دیگری نمی‌تواند مقید شود. البته متدینین  
 می‌توانند بگویند که کارآمدی آخری و سپس اراده انسان اصل است. بعد بگویند تعاریف شما هم کاربردی  
 است و ما اراده‌مان را در جهان ماده نشر می‌دهیم؛ آن صحبت دیگری است که الان جای آن نیست. لاقلاً در  
 بحث فعلی جای آن نیست. در این جا سعی می‌کنیم تقسیم‌بندی را صددرصد مادّی انجام دهیم پس  
 می‌گوئیم ماده اصل است. اما در چه سطح به ماده، لقب فیزیک می‌دهید و این کلمه را چرا برای این انتخاب  
 می‌کنید؟ می‌گویند فیزیک ماده و چگونگی رفتار ماده و یا نظام رفتار ماده؛ چون رفتار ماده در هر عمقی از  
 آن که بروید دارای نظام است. در سطح بالای فیزیک، یعنی کیهانی و در سطح پائین فیزیک، یعنی موج،  
 اشعه و... دارای نظام است. به این نظام، نظام رفتار ماده، یا «فیزیک» می‌گویند. این رفتار ماده یک نسبت و

تناسباتی دارد که از تئوری‌های شما نسبت به فیزیک ماده بر خاسته است. فرض کنید که فرضیه شما راجع به این است که نظام رفتار ماده را در شکل ماکرو (کیهانی) یا میکرو (موجودات ریز) ساده کنید.

۱/۱/۴/۲/۲ - کارآمدی عینی و قدرت ایجاد معیار صحت در تئوریهای فیزیک

این تئوری شما کیفیات و تناسباتی دارد که اگر توانست کارآمدی را اثبات کند یعنی کنترل و هدایت را به دست بگیرد، قبول می‌شود و اگر نتوانست، می‌گوئیم یک فرض بود که اثبات عینی نشد. اما اینکه از حیث نظری تلائم دارد یا ندارد، فقط در سطح مقدمه بررسی می‌شود نه بیشتر. یعنی تئوری به «قدرت ایجاد» شناخته می‌شود نه به ملاحظه ضرورت و امتناع. ایجاد یعنی تحقق عینی را بوجود بیارود. به جای امکان و امتناع و وجوب، می‌گوئید تلائم، امکان را تمام می‌کند ولی دلیل بر صحت نیست. چه وقت دلیل بر صحت هست؟ وقتی شأ را ایجاب و ایجاد می‌کند. خوب این قسمت دوم بود که دفعه قبل هم عرض کردم و اینجا یاد آوری کردم تا اینجا دلیل مطرح کردن فیزیک در سطح پایه بود.

۲/۴/۲/۲ - علم ریاضی بررسی کننده سنجش رفتار ماده

اما ریاضیات، اگر شما ریاضی نداشته باشید، قدرت اینکه فرضتان را - که امکان بود - به وجوب تحقیقی برسانید، ندارید. می‌شود گفت فرض کیفی و فرض کمی. فرض کیفی، فیزیک بود. و فرض کمی یعنی قابلیت سنجش و اندازه‌گیری شدن، ریاضی است.

۳/۴/۲/۲ - علم زیست به عنوان محصول فیزیک ماده در بررسی حیات رفتار ماده

در هر دوی اینها حیات مطرح است. حیات، برترین رفتار ماده است که می‌خواهد خود فیزیک ماده را هدایت کند. یعنی در عین حال که بر آمده از ماده است، می‌خواهد بر نظام رفتار ماده مؤثر بشود. اگر شما در فیزیک اشعه و نور و موج و مکانیک و سیالات و.... بگردید، خواهید دید که آنها باز خور فیزیک ماده بر خود ماده نیستند ولی به حیات که می‌رسید باز خور خود فیزیک بر خود فیزیک ماده است. به عبارت دیگر زیست،

محصولی است از فیزیک ماده که خود فیزیک ماده، موضوع اثرش است. مثلاً تئوری می‌سازید که رفتار فیزیک را کنترل کند بنابراین از فیزیک، چیزی برخاسته که خود فیزیک را هدایت و کنترل می‌کند.

(س): خوب چرا نمی‌گوئیم از زیست چیزی برخاسته که رفتار ماده را کنترل می‌کند؟

(ج): مهم همین است چرا زیست آمده همعرض فیزیک قرار گرفته؟ چون بازخور خود فیزیک نسبت به فیزیک است. لذا حق دارید بگوئید که آن هم جز علوم پایه است. ضمناً زیست، درست است از تک سلولی آغاز می‌کند ولی پایانش که اینجا نیست؛ پایانش تا زیست انسان است. و خود تئوری سازی آن درباره فیزیک ادامه پیدا می‌کند. بنابر آنچه گذشت باید به این سه بگوئیم «علوم پایه».

(س): چرا این سه را به عنوان علوم پایه برگزیدید.

(ج): اینکه اینها عرضند و بازخور فیزیک است این غیر از فیزیک مکانیک است که باز خورش خود فیزیک نیست یعنی این سیکل چه وقت تمام می‌شود؟ وقتی خودش روی خودش بتواند اثر بگذارد دو نظام خودش را تغییر دهد.

(س): الان در تقسیم بندی موجود، شیمی و یک چیزی دیگری را هم که الان در خاطر نیست، جزو علوم پایه می‌آورند؟

(ج): خوب سوال مهم است که وقتی شیمی را می‌آوریم در علوم پایه موضوع بحث شیمی چیست؟

به نظر می‌آید که با این بیانی که داشتیم، در صورتی شیمی را جز علوم پایه حساب می‌کنیم که فیزیک را از این عمق نظری خارج نکنید. چون شیمی، در این عمق نظری، بخشی از فیزیک است. یعنی فیزیک هسته‌ای و کوانتومی (هسته‌ای) و کیهانی در پیدایش عناصر و ترکیب آنها (شیمی) حکومت دارد.

آن هم به نظر می‌آید که اگر مثلاً طبقه بندی جان دیویی را بیاوریم چون منطقی هم همراهش است، یک کمکی می‌تواند برای این قضیه بکند. چون عملاً ما هم داریم تحلیل منطقی طبقه‌بندی را می‌کنیم.

۳/۲ - لزوم بررسی طبقه‌بندی علوم جهت بررسی تحولات علوم و اثبات ارتباط آن با تحولات ساختارها و

محصولات (تئوری مختار)



(س): الان ما در مقام تحلیل طبقه بندی علوم هستیم. و برای بررسی تاریخ تحولات علوم، علوم را به چند دسته بزرگ تقسیم کردیم. این دسته بندی - بدون اینکه بخواهیم به جزئیات آنها داخل بشویم - این حُسن را دارد که می‌فهمیم تغییرات چه طبقه‌ای بر چه طبقه‌ای اثر گذاشته است؟ این تغییرات در چه دوره‌ای بوده؟ آیا تغییرات دوره‌های بعدی مؤخر از تغییرات قبلی بوده یا مقدم از آن بوده است.

حداقل، تغییرات فیزیک، ریاضی و زیست باید روی مکانیک اثر بگذارد. و یا مهندسی روی کلیه دستگاه‌های مکانیکی در اشعه، در موج، در سیالات، در فیزیک مکانیک، ساختارهای متحرک، ساختارهای استاتیک اثر بگذارد. یعنی وقتی اینجا تغییر پیدا شد رشته هوافضا، ارتباطات و دیگر محصولات متأثر بشوند.

(ج): زمان این تغییرات برای ما مهم است زیرا فرضیه ما را اثبات می‌کند.

(س): اینکه علوم پایه چیست؟ و یا اینکه تا چه حدی تأثیر گذار است؟ یک مسأله پذیرفته شده است. دیگر نیازی نیست که ما وقت بگذاریم و اثبات بکنیم.

(ج): خیر! درست است که آنها یک علمی را پایه می‌دانند ولی این از دیدگاه آنان است. فرق آن با کار ما در این است که وقتی ما تحولات علوم را بررسی می‌کنیم و آنچه را که می‌خواهیم بدانیم این است که مثلاً چند دوره در فیزیک بوده و چه سالهایی؟ بعد متأخر از این چه دوره‌هایی از علوم از اینها تغییرپذیر بوده‌اند؟ و بازخور اینها نسبت به علوم دیگر چه بوده؟ اساساً نیازهای اجتماعی چه بوده؟ اینها چه کار کرده‌اند؟ مثلاً عرض می‌کنم نیاز به جنگ شده است، فیزیک یا ریاضی و آمار، مشکل را حل کرده این معنایش این است که سوال از عینیت به طرف علوم پایه رفته است. علوم چه جواب دادند بعد در خارج چه اتفاقی افتاد؟

(س): مثلاً می‌گویند ریشه شکل‌گیری قمار، آمار بوده است.

(ج): یادمان نرود که اشکالی ندارد که قمار را به عنوان پیدایش گمانه اصل بدانند ولی به عنوان ضرورت اجتماعی، نمی‌شود قمار را اصل دانست. در جنگ جهانی، در نحوه رساندن غذا و مهمات و... مشکل پیش آمده بود دستگاه‌های ارتباطی هم برای هماهنگ سازی و حل مسأله کافی نبود. آمار، به عنوان یک نرم‌افزار، امکان حل مشکل را فراهم کرد که بعدها خیلی پیچیده‌تر هم شد.

در اینجا باید تکلیف انواع مهندسی‌ها معین بشود. وزارت علوم بیش از ۱۴۰ رشته مهندسی دارد. که آنها هم هر یک برای خود دسته بندی و سر فصلهایی دارند آن را هم یادداشت بفرمائید که ما اگر آنرا هم در اختیار داشته باشیم که به جای خودش بد نیست. وقتی که آنها در اختیارمان نیستند مجبوریم یک تحلیل نظری هم خودمان داشته باشیم این حداقل ممکن است.

انواع کار آمدی‌های فیزیک مثل مهندسیها، صنایع الکترونیک، الکترونیک که درباره موج، اشعه و شکل بحث می‌کنند، سازه‌های مختلف از استاتیک تا سیلماتیک (سیالات)، مکانیک متحرک مثل ماشینها ساختمان ایستا، ساختمان در حال تموج (آبها و سیالات عموماً مثل روغن و امثالش)، هیدر و لیکها و ساختارهای متحرکی که در مکانیزم ماشینها هست که برون مولکولی است و درون مولکولی نیست مثل کلیه قواعد انتقال انرژی، اینها کلاً کارآمدیهای فیزیک است. نه نظریه فیزیک ماده اینها با هم خیلی هم فرق دارند. مواردی را که گفتیم بهره‌وری از فیزیک ماده در نظامهای مختلف است که در اینجا به شکلها می‌رسیم در شکلها، طبیعتاً به شیمی و پزشکی هم

می‌رسیم.

۴/۲ - تقسیمات علوم تجربی به «اشعه، موج، شکل»

۱/۴/۲ - نور (اشعه) به عنوان نافذترین ساختار ماده (درون درون مولکولی)

(س): جمع‌بندی جنابعالی در علوم تجربی چیست؟

(ج): وقتی در علوم تجربی می‌گوئیم موج و مهندسی موج، نور و مهندسی نور، از شکلهای بسیار بسیار ساده آن که شناخت کانون نور و عکاسی و فیلم و امثال اینها شروع می‌شود تا آنجایی که شما می‌گوئید و بردارهای نور با یکدیگر چگونه قابل ترکیب است؟ چگونه قابل تجزیه است؟ چگونه قابل هدایت است؟ بعد می‌گوئید حالا من ارتباطات را ارتباطات نوری قرار می‌دهم که فوق موج است. استفاده از تابشها و باز تابها تا اعماق وضعیت مولکولی فلز و نیز داخل بدن انسان و تا کلیه کارهایی را که انجام می‌دهیم. کلاً نور در صورت

کنترل، نافذترین ساختار ماده‌ای است که جلوی آن هیچ چیز حضور ندارد حتی از فلز و فولاد نیز رد می‌شود.

۲/۴/۲ - موج، کلیه موجهای جاذبه موجود در فیزیک کیهانی تا فیزیک اتمی (درون مولکولی) انرژی پائین‌تر از نور، موج است. موج، قدرت نور را ندارد ولی قدرت دوّم است که کلّ فیزیک الکترونیک و جریان الکتریسته و کلیه ساختارهای آن بر موج استوار است. البته منحصر به موج الکتریکی نیست؛ کلیه موجهای جاذبه که در فیزیک اتمی وجود دارد موج است. نور حتی بر میدان جاذبه نفوذ دارد. به همین دلیل است که از همه چیز می‌گذرد. البته نوری که برای ما مبصر است و با لواسطه دیده می‌شود، یکی از نورها است و الا آن نوری که به داخل زمین به عمق ۲۰۰ متری، فرستاده می‌شود و بعد بازتاب آن بر می‌گردد، با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود. بله، بازتابش اثراتی می‌گذارد که شما اثرش را می‌توانید ببینید که وارد آن بحث نمی‌شویم.

۳/۴/۲ - تشکل، کلیه تشکلهای برون مولکولی

کلاً تشکلهای که شروع می‌شود از مهندسی بیوشیمی گرفته تا خود شیمی، شیمی حیاتی سیالات، مکانیک و نهایتاً استاتیک (ساختمان ایستا) اینها کلاً برون مولکولی است. و نور به یک معنا درون درون مولکولی است. یعنی هماهنگ ساز میدان جاذبه اتمی تاکیهانی است که بر موج نفوذ دارد.

۵/۲ - تقسیمات علوم انسانی به «انسانی، اجتماعی، ارتباطی»

اما علوم انسانی چند قسم است؟ طبیعتاً ما مجبوریم پزشکی را در همان شیمی و بیوشیمی بیاوریم چون فعلاً انسان را مادّی می‌بینیم. منظور ما از علوم انسانی انسان‌شناسی (روان‌شناسی) با تقسیماتش و جامعه‌شناسی با تقسیماتش و بعد علوم اجتماعی با تقسیماتش است.

خلاصه انسانی یعنی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و بعد هم علوم اجتماعی که کلیه بخشهای مدیریتی را شامل است. در اینجا باید اقتصاد را اول بنویسیم چون مادی ملاحظه می‌کنیم. و در آخر هم علوم سیاسی که در حقیقت مدیریت کلان است. این تقسیمات، مفروض در علوم انسانی است.

(س): فلسفه، کلام، زبان، ادبیات، تاریخ و... در کجا قرار می‌گیرند؟

(ج): اینها در شاخصه‌های جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد و جز مقوله‌های اجتماعی به حساب می‌آیند که ادبیات و هنر بر فلسفه مقدم می‌شود.

(س): کلام و دین‌شناسی چطور؟

(ج): وقتی رفتار جامعه را می‌شناسید و بررسی و تقسیم می‌کنید یکی از قسمت‌ها سنن و عقاید و آداب و رسوم جامعه است که اینها در این قسمت جای می‌گیرند.

این ساختار علوم مفروض مادی بود. و ما در جای خودش باید یک ساختار علوم مفروض الهی هم داشته باشیم. حالا تا قبل از اینکه شما تحقیق و تبعی در این زمینه‌ها انجام دهید، باید این مفروضات، مسکوت بماند.

۱/۵/۲ - بررسی تقسیمات ساختارهای اجرائی

۱/۱/۵/۲ - احتمال اول: احتمال تقسیم ساختارهای اجرائی به ساختارهای «اقتصادی، سیاسی، فرهنگی»

بنابر مبنای مادی

در مرحله بعد باید به «ساختارهای اجرایی» پردازیم.

ساختارهای اجرائی را در دستگاه خودمان به «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» تقسیم می‌کنیم و اگر اقتصادی را بنا بر دستگاه مادی، اول قرار دهیم، تفاوت نمی‌کند. مثلاً بانک، بازار بورس یا امثال ذلک را اول قرار دهیم. در دستگاه کفر برای اینکه اقتصادشان جلو بیافتد مجبورند که به علوم اهمیت بدهند ولی سیاست هم هست کدام از اینها را بنظرتان می‌آید که باید مقدم بگذاریم؟ بخش سیاسی و بخش فرهنگی را خدمات حساب می‌کنند نهایتاً آنها به پژوهش و آزمایشگاه خیلی اهمیت می‌دهند.

(س): در ظاهر، سیاست مقدم است ولی در باطن فرهنگ مقدم است.

(ج): همان قدرت اقتصادی و فرهنگی‌شان است که در ظاهر جلو می‌کشند و آنچه که پشتوانه آن است علومشان است.

(س): پس بعد از اقتصاد، سیاست را می‌گذاریم می‌گوئیم «اقتصاد، سیاست، فرهنگ» یک سفیر که به جایی می‌رود اولاً مأمور منافع اقتصادی است، دعوا هم که می‌شود سر اقتصاد دعوا می‌شود. حتی برای منافع اقتصادی، منافع سیاسی را هم تحریک می‌کنند به عبارت دیگر فرهنگ را بر اساس هزینه و راندمان خرج می‌کنند فرهنگ را اقتصادی نگاه می‌کنند. اگر یک جا برای آنها نفع اقتصادی نداشته باشد، خرج نمی‌کنند.

(ج): یعنی برای حقانیت کاری نمی‌کنند که حق چیست؟ و بر اساس آن عمل کنند وقتی می‌گویند این تکنولوژی را به شما می‌فروشیم، بر اساس اینکه چقدر برای شما راندمان دارد؟ و چقدر برای ما هزینه داشته است، می‌فروشند و بعنوان کالا به آن نگاه می‌کنند.

۲/۱/۵/۲ - احتمال دوم: تقسیم ساختارهای اجرایی به ساختارهای «اعتباری، ابزاری، ارتباطی»

حالا تقسیمات داخلی را شروع می‌کنیم اولین ساختارهای بزرگ اقتصاد، ساختارهای پولی است.

(س): قبل از این بحث صحبتی که اول جلسه داشتید، اینجا قدری تعیین کننده است که ما اگر ساختارها را به معنی «نهادهای» بگیریم، طبیعتاً اگر وصفی هم بخواهیم بگیریم باید با توجه به این باشد تا بعداً بتوانیم بر اساس آن بگوئیم مثلاً سازمان اکو که این کار را به عهده دارد، جایش اینجا قرار می‌گیرد. و سازمان فلان در فلان جا. یعنی بتوانیم بر اساس آن، نهادهای دولتی و غیر دولتی اقتصادی و سیاسی را جا بدهیم.

(ج): ببینید ما یک اعتبارات اقتصادی و یک محصولات اقتصادی داریم. الآن چهارتا شرکت هستند که گندم یا شکر دنیا را قبضه کرده‌اند. این شرکتها یا مراکز توزیع اعتبارند و یا مراکز توزیع جنس و محصول هستند و در سازمان ملل هم جا دارند و یا مراکز توزیع ساختارهای ابزاری هستند. مراد ما از ساختارهای ابزاری، کمیسیون عمران است.

به شما می‌گوید با چه مدلی عمران کنید، با چه مدلی اقتصادتان را هماهنگ کنید بطوریکه اگر در آن مدل کار نکنید، به شما قرض نمی‌دهند.

یک ساختارهایی داریم که تعیین می‌کنند با چه مدلی عملیات توزیعی در سطح بین‌الملل انجام بدهید تا رسمی باشد. که اگر شما در آن مدل کار نکنید، تجارت بین‌الملل شما را تأیید نمی‌کند. به عبارت دیگر بیمه،

وسائل حمل و نقل، وسائل تضمین، کالای شما را نمی‌پذیرند. پس شما مجبورید که در آن فرمها و حرکت کنید و اگر کسی به شما تجاوز کرد، از شما حمایت می‌کنند. البته می‌توانید شما در آن ساختارها کار نکنید. ولی خودتان باید قدرت استیفای مالی خودتان را داشته باشید. لذا حتی قدرتهای بزرگ بین‌المللی سعی می‌کنند «تعریف، تکلیف، تطبیق» را به نفع خودشان تغییر بدهند ولی به یک معنا به زور کل، مراوداتشان را تعریف کنند و ارتباطاتشان را در آن قالب به جریان بیاورند.

بر این اساس می‌خواهیم بگوئیم کلیه ساختارهای اعتباری، ساختارهای ابزاری و کلیه ساختارهایی که الگوی تولید، توزیع و مصرف را در اختیار دارند، به عنوان ساختارهای اجرایی شناخته می‌شوند. خلاصه: ۱ - ساختارهای اعتباری ۲ - ساختارهای ابزاری ۳ - ساختارهای ارتباطی اگر اعتبارتان را تصویب نکنند، ابزار کارتان را تأیید نکنند و نگویند برنامه اینها قدرت باز پرداخت را دارد آن دسته‌های ارتباطی، شما را تأیید نمی‌کنند.

(س): حالا این را کمی باز کنید منظورتان از ساختارهای «اعتباری، ابزاری و ارتباطی» چیست؟

(ج): غرض ما از اعتباری، کلیه روابطی است که در آن پول و شبه پول و تصمیم‌گیری درباره پول و شبه پول اصل است. شبه پول را سهام و بازار بورس بگیرید که هر دوی اینها، ابزار تمرکز سرمایه هستند. یعنی بانکهایی دارید که تجاری، صنعتی، کشاورزی هستند و موضوع آن بانکها تولید و توزیع است ولی در عین حال ساختار آنها اعتباری است. یک دستگاههایی هم داریم که ابزار هستند و فقط به شما برنامه می‌دهند به طوریکه امضاً آنها مؤثر است. اگر کار شما را امضاً نکند و نگویند مهندس این برنامه و پروژه مورد تأیید است، نمی‌توانید کاری کنید و یا اگر تعریف صحیحی از یک پروژه نشده باشد، به آن اعتبار تخصیص نمی‌دهند حتی پائین‌تر از آن، کلیه گشایش اعتبارهایی که حتی در موضوعات اقتصاد خرد هم باشد، باید پروژه تعریف شده باشد تا تضمین لازم و کافی بیاورند. پس کار ساختارهای ابزاری، تعریف پروژه و طرح است.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

بسمه تعالی

جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: موضوع: کیفیت بررسی روند تحولات ساختار علوم و نحوه ارتباط آن با روند تحولات

ساختارهای اجتماعی و ساختار محصولات و نقش مجموعه ساختارها در محیط‌سازی فرهنگی

## جلسه ۱۷

فهرست مطالب:

مقدمه: فهرست طبقه‌بندی علوم مطرح در سطح کشور ۲۶۱

۱ - گروه علوم پایه (فیزیک، ریاضی، شیمی) ۲۶۱

۲ - گروه علوم تجربی (فنی مهندسی، علوم کشاورزی، علوم پزشکی) ۲۶۲

۳ - گروه علوم انسانی (فلسفه و منطق، علوم اجتماعی، هنر) ۲۶۳

اصل بحث ۲۶۵

۱ - نقش طبقه‌بندی علوم در بررسی روند تحولات علوم ۲۶۵

۱/۱ - روند اجمالی تحولات بر مبنای دستگاه مادی در دو مقطع تاریخ ۲۶۶

۲/۱ - مقطع اول: (قبل از جنگ جهانی دوم) پیروی روند تحولات علوم از روند تحولات عینیت ۲۶۶

۳/۱ - مقطع دوم: (بعد از جنگ جهانی دوم) پیروی روند تحولات عینیت از روند تحولات علوم ۲۶۷

۲ - بررسی تحولات علوم و نحوه ارتباط آن با تحولات ساختارها و محصولات و نقش آنها در محیط‌سازی

۲۶۸

۱/۲ - بررسی تحولات علوم در دو مرحله (تحولات درونی علوم، تحولات ارتباط علوم به یکدیگر) ۲۶۸

۲/۲ - کارشناسی‌شدن مسأله سازماندهی، برنامه‌ریزی، اجرا لازمه ارتباط منطقی بین تحولات ساختار علوم با

تحولات ساختارهای اجتماعی ۲۶۸

۳/۲ - ذکر تاریخ علوم به عنوان بیان عوامل برونزا ۲۶۹

۴/۲ - بررسی رشد محیط اجتماعی در سایه بررسی عوامل دورنزا و برونزای «ساختار علوم، ساختارهای

اجتماعی، ساختار محصولات» ۲۶۹

۵/۲ - لزوم ترسیم نمودار نسبت بین سه ساختار در تعیین تغییرات محیط فرهنگی ۲۷۰

۶/۲ - تأثیر مستقیم ساختارها در پیدایش و مدیریت قوت اجتماعی و محیط تجلیل و تحقیر ۲۷۱

۷/۲ - شکل‌گیری نظام حساسیتها، نظام افکار و رفتارهای اجتماعی، در بسترهای ساخته شده توسط

ساختارها ۲۷۲

۳ - ساختارهای سه محیط «روحی، ذهنی و حسی» برای شکل‌گیری «نظام تحقیر و تجلیل، مفاهیم و

محصولات» ۲۷۲

۱/۳ - ساختارهای «تعریف، تکلیف، تطبیق» شکل‌دهنده محیط روحی ۲۷۲

۲/۳ - ساختارهای «گمانه، گزینش، پردازش» شکل‌دهنده محیط ذهنی ۲۷۲

۳/۳ - ساختارهای ارضای نیاز «فردی، گروهی، اجتماعی» شکل‌دهنده محیط حسی ۲۷۳

۴/۳ - ایجاد محیط پرورش توسط این سه ساختار و اساس پیدایش فرهنگ ۲۷۳

۵/۳ - جهانی شدن در سایه مدیریت توسعه این سه ساختار ۲۷۳

۴ - لزوم بررسی تأثیرات فرهنگی بخش سیاست و اقتصاد در طراحی جهانی شدن فرهنگی ۲۷۴



## بسمه تعالی

جلسه ۱۷ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۸/۳/۷۹

مقدمه: فهرست طبقه‌بندی علوم مطرح در سطح کشور

۱ - گروه علوم پایه (فیزیک، ریاضی، شیمی)

دسته اول در گروه علوم پایه شامل فیزیک، ژئوفیزیک، زمین‌شناسی، هواشناسی، فلسفه علم، میکروبیولوژی است. و در کل، مباحث فیزیکی بیشتر ملاحظه می‌شود. حتی کلمه فلسفه علم، فیزیک است. لااقل فلسفه میان رشته‌ای علوم است نه اینکه فلسفه به معنای الهیات اولی یا الهیات به معنی‌الأحض باشد. یعنی ما در کل می‌توانیم بنویسیم «فیزیک» میکروبیولوژی هم به معنای کوچکترین تأثیراتی که روی حیات است که از گرایشهای زیست‌شناسی است. و در آینده توضیح خواهیم داد که چرا در دسته سوم نیامده با اینکه تناسبانش در دسته سوم هست ولی دسته سوم به دسته اول وابستگی دارد. شاید این آخرین قسمت از حلقه واسطه بین این دو باشد.

دسته دوم: ریاضیات محض، ریاضیات کاربردی، مجموعه و آمار، آمار ریاضی، آمار بیمه، آمار اقتصادی، علوم کامپیوتر. بطور خلاصه دسته دوم ریاضیات و آمار است که آمار هم بخشی از قانون ریاضی است. در آمار اقتصادی و اجتماعی و علوم کامپیوتر هم معنای محاسبه کردن و سنجیدن اصل است. در حقیقت ریاضیات کاربردی و کاربرد آن در موضوعات مختلف دسته دوم را تشکیل می‌دهد.

دسته سوم به نظر می‌آید که شامل شیمی محض، شیمی کاربردی، علوم جانوری، ژنتیک، علوم دریایی و اقیانوسی، علوم سلولی مولکولی، علوم گیاهی، فیزیک دریا، بیولوژی ماهیان دریا باشد که اینها بیشتر به شیمی و زیست مربوط می‌شود.

۲ - گروه علوم تجربی (فنی مهندسی، علوم کشاورزی، علوم پزشکی)

به نظر ما علوم انسانی باید اول باشد. و علوم تجربی دوم در این صورت، زیر گروه تجربی می‌شود: فنی مهندسی، الکترونیک، بیوالکترونیک، مهندس عمران، فضا، مهندسی طرح، استخراج معادن، سیستمهای کامپیوتری، مهندسی محیط زیست، مهندسی شیمی، مهندسی صنایع، مکانیک، بیومکانیک، مهندسی پزشکی، تبدیل انرژی، مهندسی مواد، مهندسی کامپیوتر، مهندسی هسته‌ای. به نظر می‌رسد این همان بخشهای مهندسی ما هست با این تفاوت که ما «اشعه، موج و تشکل» را قرار دادیم. البته در اینجا می‌شود اشعه را پیدا کرد زیرا وقتی می‌گوئید الکترونیک غیر از الکترونیک است و همان معنای اشعه را دارد نهایت اینکه مهندسی هسته‌ای حتماً باید قبل از الکترونیک آورده شود و مهندسی مواد باید بعد از الکترونیک بیاید و تشکل بعد از آن می‌شود و بعد مهندسی محیط زیست، نه خود زیست مهندسی شیمی، مهندسی صنایع به هر حال برای مهندسی‌هایی که در اینجا ذکر شده می‌توان طبقه‌بندی منظم‌تری انجام داد که ممکن است وزارت علوم هم در یک طبقه‌بندی خاصی اینها را آرایش بدهد. دسته دوم علوم کشاورزی است. مشتمل بر مهندسی منابع طبیعی، اقتصاد کشاورزی، اصلاح نباتات، باغبانی، جنگلداری، سیلاب، چوب‌شناسی، هواشناسی، مکانیزیسین کشاورزی، بیوتکنولوژی، کشاورزی علوم دامی که به نظر می‌رسد به این علوم می‌توان نظام بهتری داد. مثلاً در قسمت تجربی، مهندسیهایی را که آوردیم (اشعه، موج و تشکلها)، می‌شود اینها را در آنجا ولی منظم‌تر گنجانند.

(س): البته در دسته‌بندی کلی علوم مهندسی، ظاهراً آنها زیر مجموعه «اشعه، موج، تشکل» که بیشتر ناظر به تقسیمات فیزیک است، قرار نمی‌گیرند.

(ج): «اشعه، موج، تشکل» از تقسیمات فیزیک، ریاضی و زیست است که ما آنها را علوم پایه فرض کردیم. یعنی کل قواعدی که از این سه تا بدست می‌آید باید در بخش تجربی باشد که در بخش تجربی ممکن است ۹ تا بشود نه ۳ تا. بعد بخشهای تشکل وارد مهندسی‌ها بشود. اگر هرم علوم را ترسیم کنیم وقتی در رأس، سه علم باشد، دیگر معنا ندارد که قاعده هرم همین سه تا باقی بماند بلکه باید در ضمن سه طبقه بیش از ۱۰۰ رشته را در بر بگیرد.

(س): خوب آنها برای پایه موضوع درست می کنند.

(ج): خیر بر عکس است علوم مسائلی را درست می کنند که هر یک از آن مسائل، پایه علوم دیگر می شود.

(س): ریاضی خودش نمی گوید که من کجا کاربرد داشته باشم.

(ج): اگر معنی و مفهوم ریاضی این شد که دستگاه سنجشی علی حده باشد، حرف شما درست است. ولی اگر

تعریف ریاضی، نسبتهای رفتار ماده باشد، باید مسائلی را بسازد که هر یک از آنها، موضوع یک علم بشود.

آنوقت نسبتش به زیست را نیز تمام می کند. بهرحال طبقه بندی علوم بحثی است که ما فعلاً در شکل موجود

امروزی به آن نگاه می کنیم.

دسته سوم علوم پزشکی شامل: تشریح، فارچ شناسی، بیوشیمی بالینی، پرستاری، فیزیک پزشکی، آموزش

بهداشت، فیزیولوژی آمار زیستی و باکتری شناسی، هماتولوژی و بیوتکنولوژی، پزشکی علوم آزمایشگاهی،

دندانپزشکی، انگل شناسی، فیزیوتراپی می باشد که مثلاً علوم تشریح نمی تواند بر باکتری شناسی مقدم باشد.

(س): این تقسیمات منطقی نیست.

(ج): این گونه که ما تنظیم می کنیم باید بتوانیم بگوئیم که وحدت و کثرت آن چگونه است. اگر اول ۳ تا بعد

۹ تا، بعد ۲۷ تا و بعد ۸۱ بشود آنرا که جمع کنیم کل رشته ها بدست می آید باید به این صورت بشود. حالا تا

چه اندازه لازم است ما چنین مدلی را درست کنیم؟

(س): تا آنجایی به این مدل نیاز داریم که کار بررسی تحولات علوم را انجام بدهیم. در این صورت کاری به

دندانپزشکی، میکروبیولوژی، هماتولوژی و فیزیوتراپی و امثال اینها نخواهیم داشت.

(ج): صحیح است ولی باید در کل معلوم بشود که چه تغییراتی پیدا شده است.

(س): یعنی تغییرات رئیسه ای که بر عموم اینها حکومت کرده است.

(ج): حالا باید ببینیم در چند رشته می خواهیم وارد شویم و تاریخ تحولات آنها را بررسی کنیم.

(س): طبیعی است که هر کدام یک تاریخ تحوّل دارند از ریزترین رشته ها گرفته تا درشت ترین آنها.

(ج): اینطور نیست که برای هر کدام از آنها تاریخ تحولات نوشته باشند. بله تاریخ تحول فیزیک به صورت کلی نوشته شده است.

(س): این علوم به صورت ناقص یا کامل، تاریخ تحول دارند. مثلاً بسیاری از رشته‌های علوم در ۵۰ سال گذشته وجود نداشتند و بعداً پیدا شدند.

۳ - گروه علوم انسانی (فلسفه و منطق، علوم اجتماعی، هنر)

(ج): اما گروه سوم یا علوم انسانی:

۱ - فلسفه، منطق، کلام اسلامی

۲- علوم اجتماعی: تاریخ، مجموعه علوم اجتماعی، مجموعه علوم تربیتی، علوم سیاسی، حقوقی، علوم ارتباطات، مجموعه زبان‌شناسی، مجموعه علوم جغرافیایی، مجموعه کتابداری، اطلاع رسانی، روانشناسی، جامعه‌شناسی...

۳- هنر: برنامه ریزی شهری، معماری منظر، تولید سیما، مرمت و احیا ابنیه فرهنگی، طراحی صنعتی، سینما، نقاشی، تصویر متحرک، آهنگ‌سازی (جهانی و ایرانی) و...

(س): یک سئوالی اینجاست، آیا این تقسیم‌بندی به گروه «پایه، انسانی، تجربی» از شماست؟ علوم پایه و علوم انسانی را تصریح می‌کنند. ولی در علوم تجربی هم در سه تقسیم‌بندی ذکر کرده‌اند و تحت عنوان عام علوم تجربی نیآورده‌اند.

(ج): سئوال دوّم اینکه این دسته‌هایی را که در ذیل هر کدام آورده‌اید، تحت عنوان دسته اول، دسته دوم و دسته سوم هم از شما بوده؟

(س): بله اینها را خودمان انجام دادیم.

(ج): پس احیاناً اینها را اتفاقی پشت سر هم گذاشته‌اند که ما هم می‌توانیم یک دسته‌بندی دیگری ارائه بدهیم که با وجه مشترک و وجه اختلاف می‌توانیم جنس و فصل درست بکنیم و دسته‌بندی آنها را عوض کنیم. مثلاً زیر گروه علوم پایه به جای ۳ تا ۵ تا، یا در زیر گروه علوم انسانی به جای سه دسته ۶ یا ۷ دسته

شود. و دوباره که پردازش جدید می‌کنیم ممکن است بتوانیم آن را در سه تا جا بدهیم. ولی اول مابه‌الاشتراک‌هایی را که مشخص هستند در طبقه‌بندی اصل قرار دهیم بعد مابه‌الاشتراک ما بین دو رشته را اصل قرار بدهیم و اگر روی نوشته‌ای که انجام داده‌اید یک بررسی و پالایشی انجام بدهید، شاید به این مطلب دست پیدا کنید.

(س): یعنی وجه‌اشتراک و اختلاف کنیم و دسته‌بندی آن را عوض کنیم.

(ج): بله مثلاً بنویسید رشته اول: فیزیک، ژئوفیزیک، زمین‌شناسی، هواشناسی و فلسفه علم و میکروبیولوژی و.... فیزیک دریا قاعدتاً به فیزیک ربط دارد چون فیزیک سیالات است.

اصل بحث

۱ - نقش طبقه‌بندی علوم در بررسی روند تحولات علوم

(س): ما دقیقاً تا چه حدی به آن علوم نیاز داریم تا در آن محدوده مشخص بررسی کنیم نه بیشتر از آن.

(ج): ما مهمترین چیزی را که نیاز داریم تاریخ تحولات است پس باید یک دسته‌هایی درست کنیم که بر اساس آن، تاریخ تحول نوشته شده باشد. و اگر اصلاً نوشته نشده باشد، به درد ما نمی‌خورد. مگر اینکه بگوئیم این دسته را برای خودمان وصفی درست می‌کنیم و می‌گردیم و پنج شاهد را به عنوان نمونه از تاریخ تحولات پیدا می‌کنیم، ۵ تا برای دومی ۵ تا برای سومی ۵ تا برای چهارمی.

(س): از طرف دیگر لازم نیست هر چه تاریخ تحول راجع به علوم نوشته شده باشد ما جمع‌آوری کنیم.

(ج): بله هر دو مسأله مهم است.

(س): وقتی ما علی‌القاعده از بالا به پائین شروع می‌کنیم در تقسیمات ابتدا به علوم رئیسه بر می‌خوریم که علوم اصلی معمولاً تاریخ تحول دارند الآن در علوم پایه مشکلی نداریم. آنها علوم پایه را به «فیزیک، ریاضی، زیست، شیمی» تقسیم می‌کنند. ما هم عملاً همین کار را می‌کنیم با این تفاوت که شیمی را در فیزیک ادغام می‌کنیم. تا اینجا به کثرت آنچنانی بر نمی‌خوریم. مهم بعد از این است مثلاً در علوم تجربی و انسانی.

(ج): در علوم تجربی باید دسته‌بندی جدیدی ارائه بدهیم که اگر اینجا ۳ تا داریم بتواند ۹ تا را تحویل دهد. به عبارت دیگر باید هرم علوم، به گونه‌ای تقسیم شود که مبادی اینها یعنی حدود اولیه این ۹ تا، به گونه‌ای مربوط به پاسخ به سؤالهایی باشد که در این گروه آمده است. کما اینکه باید آخر این ۹ تا یک اموری قابل ملاحظه باشد که در علوم انسانی به کار گرفته شده باشد.

اکنون باید در هر دو طرف قضیه دقت کنیم. یکی اینکه به میزانی که لازم است در تکمیل این کار بکنیم. چرا که به هر حال نیاز داریم که طبقه‌بندی علوم خودمان را درست کنیم...

(س): تا اینجا بر این روالی که پیش آمدیم مقید نبودیم که روند علوم خودمان را ارائه بدهیم.

(ج): بله، ولی از این به بعد باید طبقه‌بندی علوم خودمان را کاملتر از آنچه که در اینجا هست، انجام دهیم تا در نتیجه بتوانیم بگوئیم که بر مبنای ما طبقه‌بندی الحادی باید چگونه باشد؟ یعنی نگرش ما نسبت به طبقه‌بندی آنها چیست؟ بعد طبقه بندی خودمان برای مسلمین و بعد هم فرض التقاطی را ارائه دهیم. بهر حال حداقلی از آنچه گفته شد باید انجام بگیرد و حداکثرش را می‌گذاریم برای وقتی که موضوع بحث قرار گرفت. برای اینکه مدل ما باید بگوید که تحولات را از کجا گزینش کنید، یعنی یک الگوی وصفی و یک الگوی مضاف و مضاف‌الیهی داریم که الگوی وصفی‌مان را باید در یک حداقلی کامل کنیم یعنی تا آنجایی که لازم باشد و به کار ما بیاید.

(س): و در بحث جهانی شدن از آن استفاده کنیم.

(ج): بله حداقل اینکه در بحث جهانی شدن، کارآمدی داشته باشد. باید ما یک کار تطبیقی در آینده داشته باشیم که بهتر است که تا این را درست می‌کنیم برگردیم این را کمی تکمیل تر کنیم.

(س): مگر تکمیل آن مدل در ارتباط با این نیست؟

(ج): بله فعلاً مدل وصفی آن را درست کنیم بعد بگوئیم مضاف‌الیهی آن، این است و حالا این را چگونه در این، جا بدهیم.

اما اینکه دوره‌های تحول علوم را چگونه در نظر بگیریم آیا به صورت سال و ماه متعارف حاسب کنیم؟ یا به شکل دیگر لحاظ کنیم؟ چون ما یک طبقه بندی وصفی داریم که بر اساس دستگاه خودمان است. و یک طبقه بندی مضاف و مضاف‌الیه ارتکازی که در مقابل آن قرار دارد. و این طبقه بندی جهانی است که وزارت علوم از آن اقتباس کرده است.

و یک تاریخ تحول بینا بین این دو می باشد که محل استفاده ما است و ما حاصل این دو طبقه بندی، بررسی تاریخ تحولات است. البته روشن است که آنها تاریخ تحولات را بر مبنای خودشان درست کرده اند. معنا ندارد که تحولات را بر اساس مبنای ما بیان کرده باشند.

حالا ما یک سؤالاتی از تاریخ تحولات داریم که آن سؤالات به ما امکان ایجاد نسبت و ترسیم نمودار را می دهد.

(س): متفاوت با آن چیزی که خودشان گفته اند؟

۱/۱ - روند اجمالی تحولات بر مبنای دستگاه مادی در دو مقطع تاریخ

۲/۱ - مقطع اول: (قبل از جنگ جهانی دوم) پیروی روند تحولات علوم از روند تحولات عینیت

(ج): بله ممکن است با آن چیزی که خودشان گفته اند، متفاوت باشد. من باب مثال ما یک تحولات و تغییرات علوم قبل از رنسانس داریم که با یک آهنگی انجام گرفته است مثلاً در پیدایش منطق حسی دکارت و مسأله رنسانس، تحولی آغاز شده که این فصل گذشته اش است. اما بعد از این تاریخ هم هنوز ارتباط علوم با هم، یک ارتباط نظام یافته ای نبوده بطوریکه بتواند در فرستادن سوالهای یک علم به علم بالاتر، نظم منطقی بر قرار کند. طبقه بندی که بتواند این چرخه را درست کند و جواب بدهد نبوده است تا اینکه نیاز اجتماعی این کار را انجام داده است. مثلاً ماشین بخار باعث پیدایش کشتی و قطار شده است. یعنی نیازمندی به مکانیک پیدا شده و مکانیک از جر اثقال ساده تغییر پیدا کرده است و به سیستم متحرکی که قدرت دارد انرژی را متراکم و منسبط کند تبدیل شده به طوریکه می تواند متناسب با نیاز، مرتباً انرژی را از حالتی به حالت دیگر در بیاورد.

بالاتر از این، یک بحث مکانیک عمیق‌تری اینجا پیدا می‌شود و آن مسأله مولکول مهندسی مصالح است. در اینجا نیاز به برق مطرح می‌شود پس یک کشفی پیدا شده که لزوماً و مستقیماً برخاسته از علوم پایه قبلی نیست بلکه از تحول اجتماعی برخاسته است. گستاخی انقلابی - اجتماعی باعث می‌شود که دنبال راه حل‌های جدید برای ارضاً نیاز باشند. که این در غرب بعد از رنسانس واقع می‌شود.

تا پیدایش برق و اینکه برق به شکل‌های مختلف کار کند مثل پیدایش دینام و پیدایش وسایلی که برای سیستم برق، سیستم سوخت، سیستم انتقال نیرو کم کم نیازهایی پیدا شده که مسأله مکانیک را به دسته‌بندی‌های مختلف برده است. مثل آنکه احتیاج اندازه‌گیری ریاضیات مختلف را پدید آورده است. بنابراین، از گستاخی به نیاز اجتماعی راه بردیم و از قدرت ارضاً موضعی به علوم پایه رسیدیم. در حقیقت در مقطعی از تاریخ، روند تحولات، از عینیت به طرف علوم پایه رفته است.

۳/۱ - مقطع دوم: (بعد از جنگ جهانی دوم) پیروی روند تحولات عینیت از روند تحولات علوم

بعد دوباره از علوم پایه برگشته و به طرف عینیت آمده است. پیدایش یک چرخه اجتماعی و سیستم و نظام پیدا کردن علوم در حل نیازمندیها در یک دوره‌ای بوده و دوره‌اش قابل تفکیک و شناسایی است. اگر آن چیزی را که در دوره کمال علوم و در رابطه با حل نیازمندیها هست مفروض بگیریم و به ۲۰۰ سال قبل از آن که این چرخه نبوده است برگردیم، آمارهای تحولات همدیگر را تأیید نمی‌کنند. مثلاً نمی‌گویند اول تحول در فیزیک هسته‌ای رخ داده و بعد تحول در پیدایش ماشین بخار به وجود آمده است. حتی نمی‌گویند اول تحول در هسته بوده بعد برق یا موج پیدا شده ولی وقتی که این چرخه کمال یدامی کند، می‌توانید بگویند بعد از جنگ بین‌المللی که وضعیت علوم از یک مرحله گذشته - یعنی نسبییت را پیدا کرده است - دیگر حتماً بازخور دارد. بازخوری که علوم پایه در بالا قرار می‌گیرد. در حقیقت پیدایش سیستم اجتماعی ارتباط علوم به یکدیگر ایجاد شده است. آنوقت دیگر دانشگاهها با نظم خاصی پیداشده و در این وقت است که سفارشات یک علوم در حدود اولیه آن به علم بالاتر داده می‌شود. و گفته می‌شود برای این سوال به آن علم مراجعه کنید. یعنی سقف تکفل مراکز تحقیقاتی نسبت به موضوعاتشان کجاست؟ و اگر در محدوده اینها



نبود به چه کسی باید مراجعه کنند؟ یعنی حیطة‌ای برای خودشان تعریف کنند و هم وابستگی آنها را به هم بگویند. و نیز بگویند که تو در کجا باید عمل کنی؟ و در کجا به بالاتر وابسته هستی؟ در کجا پائین‌تر وابستگی به تو دارد؟ یک وقت است که فقط حیطة معین می‌کنند که این خیلی مهم نیست. ولی یک وقت نحوه وابسته شدن مسائل پایه یا حدود اولیه‌اش یا پیش فرضهای نظری و تئوریک آن به علوم بالاتر، معین می‌شود. و نحوه تغذیه علوم پائین‌تر از علوم بالاتر معین می‌شود - ولو طیف معین شود نه تعیین - در این صورت در سوالات شما نسبت به تاریخ تحولات، تأثیر اساسی خواهد گذاشت.

(س): یعنی می‌فرمائید ما این کار با بکنیم تا سوالاتمان مشخص‌تر شود.

۲ - بررسی تحولات علوم و نحوه ارتباط آن با تحولات ساختارها و محصولات و نقش آنها در محیط‌سازی

۱/۲ - بررسی تحولات علوم در دو مرحله (تحولات درونی علوم، تحولات ارتباط علوم به یکدیگر)

(ج): ما در اینجا یک تاریخ تحولات داریم که می‌خواهیم از آن نمودار درست کنیم و نمودار هم یک نظام سؤالاتی دارد. اولین کار نظام سؤالات، شناخت دوره‌های زمانی است. دوره‌های زمانی را باید بر اساس چگونگی پیدایش ارتباط بین علوم تعیین کرد.

پس تحولات را در دو مرحله داریم: ۱- تحولات دورنی علوم ۲- تحولات ارتباط علوم به یکدیگر به عبارت دیگر در این دو، سیر تحولات عوامل درونزا و برونزا تعریف و محیط تحولات از محیط اجتماعی به محیط دانشی (یعنی محیط اطلاعاتی) تبدیل می‌شود. اگر این مطلب قابل مشاهده شده نظریه شما درباره تحولات علوم مشخص شده است.

۲/۲ - کارشناسی شدن مسأله سازماندهی، برنامه‌ریزی، اجرا لازمه ارتباط منطقی بین تحولات ساختار علوم با

تحولات ساختارهای اجتماعی

حالا از آن قسمتی که وابستگی آن معین شده آیا می‌توانیم عین همان را در سطح دوم (ساختارها) که مسأله ارتباطات انسانی بود «تعریف تکلیف، تطبیق» بگیریم؟ عین همین مطلب هم در بخش دوم قابل رؤیت است، یعنی برای هر شأ عوامل درونزا و یک عوامل برونزا (محیط) قرار می‌دهیم. و آن موقعی محیط یا عوامل برونزا

می‌تواند نظام ارتباطات منطقی خودش را تعریف کند که علوم به هم ارتباط پیدا می‌کنند. و دانش بهینه‌سازی «تعریف، تکلیف، تطبیق» با دانش علوم، ارتباط جدی پیدا می‌کند. یعنی مسأله سازماندهی، برنامه‌ریزی، اجرا در همه وجوهش فنی و کارشناسی می‌شود. و بازخور هر دوی اینها روی هم نسبت به محصولات کارشناسی می‌شود که سفارشات تولید چگونه باشد؟ مثلاً مسأله اول، دستگاههای امنیتی و دستگاههای اطلاع‌رسانی باشد و بازخور این بخش عینی محصولات، نسبت به دستگاههای بالای خودش چیست؟ تا این سه با هم محیط فرهنگ را تمام بکنند.

۳/۲ - ذکر تاریخ علوم به عنوان بیان عوامل برونزا

تاریخ تحولات را به عنوان عوامل «درونزا» می‌خواهیم.

(س): منظور از عوامل درونزا چیست؟

(ج): ببینید، تاریخ تحولات خود علم را بر اساس زمان و انتزاعی ذکر می‌کنند که در سال فلان این طور شده در سال فلان این اتفاق افتاده و.... بسیار نادر است که اشاره‌ای هم به نیازهای اجتماعی بکنند ولی عوامل برونزای اطلاعاتی را نوعاً نمی‌گویند. شما می‌خواهید نسبت بین علوم و سیستم علوم و تحولاتش را ذکر کنید.

۴/۲ - بررسی رشد محیط اجتماعی در سایه بررسی عوامل درونزا و برونزای «ساختار علوم، ساختارهای اجتماعی، ساختار محصولات»

بعد از آنجا می‌خواهید بالاتر بروید و بگوئید «سیستم علوم، سیستم قوانین، سیستم محصولات» این سه ساختار باهم محیط‌ساز هستند. بنابراین، اینها دستگاه درست‌کننده نیازمندیها و ارضاً انسانها می‌شوند. یعنی فرهنگ‌سازی می‌کنند و عقاید و افکار را می‌سازند. حتی کیفیت رفتار عینی را در همه وجوه درست می‌کنند. و به یک معنا نحوه تغذیه و حساسیتهای آنان بی‌ارتباط با سطح فرهنگشان - سطح فرهنگ به معنای محیطی - نیست. به اصطلاح یک نحوه تغذیه خاص یک نحوه حرکت خاص و یک نحوه اداره خاص با انسان دیگری که فرض کنید در بیابان افغانستان مشغول کشاورزی است دارد. نه سلسله اعصابش با حساسیتهای او

همه‌هاست. و نه انضباطهای خاصی را که این دارد، او دارد. همینطور در تغذیه و تحرک و ... با او تفاوت دارد اصلاً یک فرم دیگری است.

علی‌ای حال باید وابستگی این سه محیط را به هم تمام بکنید. ۱ - عوامل برونزای علوم یعنی پیدایش چرخه وابستگی علوم به یکدیگر، بطوریکه بفهمی وقتی که حدود اولیه هر علم پائین‌تر نتواند به حلّ یک مسأله جواب بدهد و می‌خواهد حدّ اولیه‌اش را توسعه بدهد، باید از چه علم دیگری تغذیه بکند و چه مسائلی باید عوض شده باشد تا بتواند مسئله را حل بکند؟ ۲-عوامل برونزا و درونزای ساختارهای اجتماعی ۳-عوامل برونزا و درونزای وابستگی محصولات اجتماعی به هم و در آخر، پیدایش یک کلّ؛ یعنی چگونه در درون این سه محیط رشد واقع شده است؟ و نیز چگونه نسبت به عوامل برونزا رشد کرده‌اند؟ یعنی دو بخش دیگر برای عامل، عامل برونی حساب می‌شوند. مثلاً ساختارهای اجتماعی برای علوم و محصولات و ساختار علوم برای ساختارهای اجتماعی، و ساختار محصولات برای هر دو، عامل بیرونی حساب می‌شود. بنابراین ما یک طبقه‌بندی نیاز داریم تا بتوانیم از تحولات، نظام سؤالات منظمی را تهیه کنیم.

(س): پس ما طبقه‌بندی را برای تاریخ تحول می‌خواهیم و تاریخ را هم می‌خواهیم برای اینکه بتوانیم این وابستگیهای درونی و بیرونی را بشناسیم.

(ج): بله! این وابستگیها باید اوّل در هر دسته به صورت درونی و بیرونی و بعد در مجموع به صورت درونی و بیرونی بررسی می‌شود.

۵/۲ - لزوم ترسیم نمودار نسبت بین سه ساختار در تعیین تغییرات محیط فرهنگی

(س): فرض کنید که وابستگیهای درونی و بیرونی را دیدیم در این دقت باید بتوانیم نمودار بین مسائل علوم و بین علوم با همدیگر را رسم کنیم.

(ج): علاوه بر آن باید در پایان بتوانیم نمودار نسبت بین سه ساختار را نیز رسم کنیم و بگوئیم با تغییر اینها، محیط فرهنگی اینگونه تغییر می‌کند.

(س): چه چیزی تغییر می‌کند که می‌گوئید: «محیط فرهنگی تغییر می‌کند»؟

(ج): چیزهایی که من باید بخوانم تا به من بگویند: «انسان کار آمد» یعنی اموری که محیط ذهنی مرا درست بکند، تغییر می‌کند. مدارجی که من تحقیر و تجلیل می‌شوم، تغییر می‌کند. چون با یک روابط اجتماعی، من دارای یک قدرت اجتماعی می‌شوم که بدون آن مدارج اجتماعی، آن قدرت اجتماعی را در ارتباطات و محصولات ندارم.

این سه تا روی هم برای تعلق روحی و نظام حساسیتهای من در تحقیر و تجلیل و ساختارهای اجتماعی، محیط درست می‌کند. و برای نظام فکری من در مفاهیم، و اطلاعاتی را که یاد می‌گیریم، و برای نظام حسی من در محصولات، محیط درست می‌کنند.

شما در کشوری هستید که اگر خانم - که حامله می‌شود - نرود خودش را از اول تحت کنترل در بیاورد، جریمه می‌شود. بچه که متولد شد تا مدت خاصی، برای او به رایگان پرستار می‌گذارند و سیر رشد بچه را دولت مرتباً کنترل می‌کند بطوریکه اگر نگذاشتی برود شنا یاد بگیرد تو را جریمه می‌کنند تا چه رسد به درس خواندن. چهارسالش که شد باید در کلاس هنر، شنا و... شرکت کند. و مرتباً برای ساختن آدم، محیط می‌سازند. این محیط را که در مراحل مختلف درست می‌کنند در واقع، فرهنگ آن را درست می‌کنند حتی سوپاپ اطمینان هم برای آن می‌گذارند. یعنی طوری محیط را می‌سازند که اگر جنابعالی بگوئید که من می‌خواهم راجع به اینکه در اروپا عاطفه نیست، صحبت کنم، می‌گویند این نظریه را چه کسانی گفته‌اند؟ در چه کتابهایی نوشته شده است؟ چه فیلمهایی درباره آن ساخته شده؟ یعنی نمی‌گذارند شما یک حرفی را که خیلی نوبر باشد بگوئی تا از آن نتیجه بگیری مثلاً هر شخص ۲۵ ساله‌ای - به عنوان مثال عرض می‌کنم - باید به طور متوسط ۱۹ هزار ساعت فیلم دیده باشد. حالا چه فیلمهای آموزشی چه جنگی و چه... در این فیلمها باید در یک دوره‌ای برای او دشمن خیالی درست بکنند. و در دوره‌ای دیگر باید قهرمان را چه شکلی بکنند در چه دوره‌ای باید آنرا به جهل و علم تبدیل بکنند در چه دوره‌ای باید تبدیل کنند به اینکه چقدر حفظ منافعش اهمیت دارد و اصولاً جریان توسعه چیست؟ و همینطور تغییر می‌دهند و دائماً خوراک به انسانها می‌دهند. بسیار خوب از این مطلب بگذریم.

۶/۲ - تأثیر مستقیم ساختارها در پیدایش و مدیریت قوت اجتماعی و محیط تجلیل و تحقیر

ساختارها از شکل جهانی آن تا شکل درونی یک کشور، قوت اجتماعی را تقسیم می‌کنند و محیط تجلیل و تحقیر را می‌سازند.

(س): بحث قوت اجتماعی در سیاست مطرح می‌شود.

(ج): ساختارها چه ساختار فرهنگی، چه اقتصادی، حتماً نظام تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی دارد.

یعنی «مدیریت» دارد. «مدیریت» در فرهنگ و کلاسه‌های آن مسأله بسیار مهمی است. کما اینکه داشتن

اقتصاد مهم است. به هر حال دانشگاه شما آزمایشگاه می‌خواهد فضای آموزشی می‌خواهد و... موضوعتان

نمی‌تواند از اینها فارغ باشد. یعنی سیاست در کلیه بخشها تحقیر و تجلیل را مشخص می‌کند اینکه چه کسی

حق دارد تصمیم بگیرد. حدود، وظایف و اختیارات چیست؟ وزارت علوم می‌آید یک تبصره می‌گذارد یک

مرتبه می‌بینید یک میلیون نفر دانشجو می‌تواند اضافه وارد بشوند و یا یک تبصره می‌گذارد ۵۰۰ هزار یا

۲۰۰ هزار نفر از این یک میلیون حذف می‌شوند. و اطلاعاتی را که باید به آنها داده شود دیگر به آنها

نمی‌رسد. یعنی این طور نیست که برای هر کسی، در هر جا و به هر نسبتی که دلش بخواه علوم فراهم باشد.

(س): بله ولی این سیاست در فرهنگ است.

(ج): بله، روابط اجتماعی، سیاست در فرهنگ، تصمیم‌گیریهایی که برای خود مدیریت، برای توزیع «قدرت،

ثروت و اطلاع» می‌شود، همه اینها را سیاست در بر می‌گیرد.

۷/۲ - شکل‌گیری نظام حساسیتها، نظام افکار و رفتارهای اجتماعی، در بسترهای ساخته شده توسط

ساختارها

ساختارهای تصمیم‌گیری و مدیریتی به تحقیر و تجلیل نظام می‌دهند. نظام دادن به تحقیر و تجلیل برای

مفاهیم، محیط است. کل ساختارهای اجتماعی - که به تحقیر و تجلیل نظم می‌دهد - بر روی نظام

حساسیتها و تعلقات اجتماعی، شدیداً مؤثر است به عبارت دیگر بستر حساسیتها را آنها شعور می‌دهند. و

انگیزه‌اش را آنها درست می‌کنند. بعد تفکر را بوسیله تولید اطلاعات، شکل می‌دهند. وقتی یک نفر به دلیل

یک تبصره نتوانست به دانشگاه برود مجبور است در کسبه‌های دیگری برود وقتی که به کسبه‌های دیگر مشغول شود، آن اطلاعاتی را که در دانشگاه تدریس می‌کنند بدست نمی‌آورد. و اگر آن اطلاعات را یاد نگرفت، وقتی که مقاله تخصصی اقتصادی در جامعه می‌نویسند نمی‌تواند آن را بفهمد. اگر اهل مطالعه باشد تا یک حدودی، شاید بفهمد. بعد هم می‌گوید ما خیلی هم مشتاق بودیم که درس بخوانیم، نشد به دانشگاه برویم رفتیم سربازی و دو سال فاصله افتاد بعد هم اصلاً هر چه خوانده بودیم یادمان رفت و دیگر از رفتن به دانشگاه منصرف شدیم حالا من خیلی اهل مطالعه هستم، کتاب می‌خوانم الآن یک چیزهایی در اقتصاد را می‌فهمم که چرا گرانی است ولی اینکه یک چیزهایی را بفهمد معنایش این نیست که به اندازه یک دکتر اقتصاد بتواند بفهمد. پسر خاله‌اش رفته دانشگاه، شده دکتر اقتصاد اصطلاحاتی را که به کار می‌برند خیلی راحت متوجه می‌شود خودش هم مقالاتش را می‌نویسد. ولی او این توانایی را هرگز ندارد.

۳ - ساختارهای سه محیط «روحی، ذهنی و حسی» برای شکل‌گیری «نظام تحقیر و تجلیل، مفاهیم و محصولات»

بنابراین محیط روحی، نظام تحقیر و تجلیل و محیط ذهنی، مفاهیم و محیط حسی، محصولات را می‌سازد. و این محیطها، اساس پرورش انسان است که در بیرون سه ساختار اجتماعی دارد.

۱/۳ - ساختارهای «تعریف، تکلیف، تطبیق» شکل‌دهنده محیط روحی

ساختارهای «تعریف، تکلیف، تطبیق» ساختارهای سیاسی هستند ولو در فرهنگ یا اقتصاد باشند. چون به هر حال تصمیم‌گیری و مدیریت است.

۲/۳ - ساختارهای «گمانه، گزینش، پردازش» شکل‌دهنده محیط ذهنی

اگر ساختارهای علوم را به ریشه‌اش بخواهید تعریف بکنید باید بگوئید بسترهای «گمانه، گزینش، پردازش» ساختار فکر را درست می‌کنند و احتمالات را می‌سازند.

۳/۳ - ساختارهای ارضای نیاز «فردی، گروهی، اجتماعی» شکل‌دهنده محیط حسی

ساختار محصولات که پاسخگوی نیازهای فردی و گروهی و اجتماعی است، ساختارهایی هستند که حس را می‌سازند.

۴/۳ - ایجاد محیط پرورش توسط این سه ساختار و اساس پیدایش فرهنگ

(س): وقتی ما تاریخ تحولات و وابستگی علوم به هم را دیدیم می‌توانیم بگوئیم که اینها محیط فرهنگی را می‌سازند.

(ج): خیر، وقتی ساختارهای داخلی علوم و ساختارهای «تعریف، تکلیف، تطبیق» و درون ساختارهای

اجتماعی را دیدیم - در عین حال که درونشان هم نسبت به هم باز یک درون و برونی دارند - و بعد دسته‌ها نسبت به همدیگر را دیدیم، معنایش این است که جامعه و محیط زندگی بشر که به وضعیت حساسیتهای روحی، ذهنی، ارتباط دارد، عوض می‌شود. عوامل درونزا را در آنجا «روحی، ذهنی، حسی» و برونزا را «ساختارها» می‌نامیم. بعد می‌گوئیم این کارخانه آدم سازی با فرهنگهای مختلف است. پس محیط پرورشی، اساس پیدایش فرهنگ است نه اینکه اختیار اصلاً دخالت نمی‌کند. یادمان نرود اگر اختیار تا ۳۰٪ هم تخلف را بیاورد مصحح پیدا می‌کند و مهم نیست. ولی گرایش غالب پیدایش فرهنگ در جامعه این سه ساختار است که اسم اینها می‌شود «محیط پرورشی» یعنی پرورش حساسیت بر روی تحقیر و تجلیل با حفظ طبقه‌بندی اجتماعی.

۵/۳ - جهانی شدن در سایه مدیریت توسعه این سه ساختار

حالا می‌گوئیم که چه فرهنگی جهانی است؟ طبیعتاً کسانی که توسعه این سه ساختار را به دست دارند. حالا ما جهانی بشویم یا منطقه‌ای یا ملی؟ اگر قدرت دارید که در علوم فیزیک از آنها جلو بزنید به طوریکه روش و متدولوژی فیزیک شما هم غیر از روش آنها باشد، خوب حتماً صرف می‌کند که جهانی بشوید. اصلاً خواهی نخواهی جهانی می‌شوید. کسی نمی‌تواند جلوی شما را بگیرد شما کار آمدی برتر را در تکنولوژی اسلامی به دست بیاورید و بگوئید ما متدولوژی دکارت تا سیستم‌سازی حسی را که راندمان آن مثلاً شده کنترل از راه

دور، پشت سر گذاشته‌ایم و یک چیز دیگری پیدا کرده‌ایم که کارآمدی آن بیشتر است، می‌گویند خوب اگر شما چیزی پیدا کرده‌اید که کارآمدی آن بیشتر باشد خود بخود محصول قبل را کنار می‌زند.

(س): در نظریه‌پردازی داخلی می‌گویند اصلاً دیالکتیک ارتباط بین تمدنها، به این معناست که یک رابطه جبری بین تمدنها وجود دارد. لازم نیست شما گفتگو بکنید تا ارتباط برقرار شود. همینکه شما الآن دارید محصول آنها را مصرف می‌کنید، با آن زندگی می‌کنید، اطلاعات می‌گیرید، به این می‌گویند ارتباط دیالکتیک.

(ج): همین معنایش به انزوا رفتن شما است. دیالکتیک باید به این معنا باشد که ما در صورتی می‌توانیم با آنها جدال بکنیم که محصول برتری داشته باشیم.

(س): یعنی این به اختیار خودمان است. اینکه چه فرهنگی چه تمدنی چه کارآمدی را به خودش بدهد، به اراده اجتماعی ملت خودش بر می‌گردد، منتها بعد که این کارآمدی را به خودش داد تأثیرپذیری و تأثیرگذاری او روی ملل دیگر به طور قهری واقع می‌شود.

(ج): بله یعنی اگر شما کار آمدتر شدید مسلماً حضور بیشتر در جهان خواهید داشت. یعنی اگر «سرعت، دقت، تأثیر» را در منابع نیروی انسانی، ابزار و منابع طبیعی توانستید مالک شوید چه کسی می‌تواند جلو شما را بگیرد؟ الآن درس‌هایی می‌خوانند یک کلاسهای کارآمدی دارند و یک ابزار کارآمدی هم دارند. اگر شما یک درسهای دیگری را دادی و ابزارهای دیگری را هم دادی که هر دوتای آنها کار آمدتر بود، طبیعی است که منابع طبیعی مال شماست.

#### ۴ - لزوم بررسی تأثیرات فرهنگی بخش سیاست و اقتصاد در طراحی جهانی شدن فرهنگی

(س): حالا بحث را به یک نتیجه مشخص تری برسانیم اینکه شما می‌گوئید ساختارها را به دست می‌گیریم و بعد حساسیت، مفهوم و حس را به دست گرفته‌ایم همان بحث مجدداً احیا می‌شود که ما از قلمرو و فرهنگ خارج نشدیم یعنی می‌گوئیم اگر می‌خواستیم خودمان را در همه شئون جهانی کنیم و موضوع جهان‌شناسی را تحلیل بکنیم.



(ج): گفته بودیم ما از سیاست، فرهنگ و اقتصاد، باید بخش مؤثر بر فرهنگ را درست کنیم. ما الآن درباره اینکه کمیت و ثروت چقدر می‌شود اصلاً بحث نداریم. ما داریم به تأثیر آن در فرهنگ توجه می‌کنیم.

(س): تأثیر آن در فرهنگ یعنی چه؟ یعنی تأثیر آن در اینکه ذهنیت مردم چگونه شکل می‌گیرد؟ یا اینکه هم ذهنیت هم روحیات هم رفتار عینی آنها را هم شامل می‌شود؟

(ج): بله، هر سه را می‌گیرد و لکن تعلق روحی از جهت فرهنگ سازی مهم است. اینکه چه نظام ارزشی را می‌سازد؟ چه اعتباری را می‌سازد؟

(س): باید میدان تأثیر آن «جهت» را معلوم کنیم. آیا از آنجایی که پذیرش عمومی درست می‌شود؟

(ج): وقتی پذیرش عمومی در سیاست معین می‌شود این را صاحب ارزش می‌دانند. نمی‌گویند اهل کتاب را راه بده «و هم ماغرون» مشکلاتی را که خودمان الآن مبتلا هستیم - و فعلاً در ضرورت و اجبار هستیم - ملاحظه کنید. مثلاً رئیس فرانسه یا آلمان می‌آید رئیس جمهور ما تا نزدیک هواپیما باید به استقبال او برود. این کار یعنی اینکه خطکشی ارزشی بر اساس اینکه او دینش چیست، نمی‌باشد.

(س): بر اساس قدرت بین‌المللی آنهاست.

(ج): بله، یعنی آن منشأ احترام شده است. ممکن است همان روز و در همان ساعت با یک هواپیمای دیگر، یک انسان متدین و خوب از همان کشور آمده باشد این بیچاره را هم پنج شش ساعت در فرودگاه نگه دارند و معطل بکنند ولی با رئیس جمهور فرانسه کسی چنین کاری نمی‌کند. این منشأ چه عکسی‌العملی در خود کشور می‌شود؟

چه فرهنگهایی را می‌سازد؟

(س): «چه فرهنگی را می‌سازد» یعنی اینکه چه نظامی ارزشی را ایجاد می‌کند.

(ج): دقیقاً، به مردم می‌آموزد که حق است که به این احترام بگذاری و حق است که وقتی ایشان امضا کرد بگوئیم بین دو دولت قرار داد بر قرار شد؛ حق است که خودمان را ملتزم به آنچه با او امضا کرده‌ایم بدانیم.

(س): یعنی باز می‌شود همان پذیرش؟

(ج): بله پذیرش ارزش. ارزش قدرت می دهد.

(س): ارزش را باید به معنای خلق بگیریم یا به معنای عام تری بگیریم؟

(ج): به معنای اینکه به خلق شخصی، ارزش اجتماعی می دهد. اخلاق که بدون ارزش نمی تواند به وجود آید.

(س): می خواهیم این را تعمیم بدهیم، بگوئیم این افکار و عقاید و رفتار هم ارزش پیدا می کند.

(ج): خیر، محدود می شود اینکه گفتیم فقط مسلمین طاهرند، «العز لله و لرسوله و للمؤمنین» اینجا تبصره

پیدا کرد. بنابر فرض محال، اگر رئیس جمهور فرانسه بیاید و کسی از او استقبال نکند و بعد از جلوی در هم

از او سوال کنند مذهب تو چیست؟ بگوید مسیحی بگویند بسیار خوب با رفتار خوش اسلامی ولی بدون اینکه

احترام بگذاریم می گوئیم بفرمائید یا مثلاً به رستوران برود بگوید غذا بیاورید بگویند کارت خودتان را نشان

بدهید ببینید نوشته مسیحی، بگویند بشقابتان را قاطی بشقابها نگذارید تا آن را طاهر کنیم. اگر بخواهند

بیشتر او را تحقیر کنند و هم صاغرون باشد بگویند روی صندلی نمی توانی بنشینی یک بشقاب غذا به تو

می دهیم برو آن گوشه بایست و بخور. این رفتار در مردم ما چه چیزی می آورد؟ اینکه «مسلمان بودن» اصل

است. حالا نه به این تندی و نه به آن تندی اکنون ما مضطر هستیم که روابط بین المللی داشته باشیم و

نمی توانیم چنین کاری بکنیم. اگر شما تکنولوژی برتر داشتید آنوقت به اتکای آن قدرت، می توانستید منابع

طبیعی برتری در دنیا داشته باشید و به اتکای آن قدرت می توانستید مفاهیم برتری داشته باشید. و در

ساختارها هم می توانستید حرف اول را بزنید.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

## بسمه تعالی

### جهانی‌شدن فرهنگی دوره دوم

عنوان جلسه: عنوان: تفاوت معنا و طبقه‌بندی علوم پایه در دستگاه الهی و مادی

## جلسه ۱۸

فهرست مطالب:

۱ - تفاوت وصف «فیزیک، ریاضی، زیست» در جدول وصفی با معنای متداول از این علوم در ادراکات موجود

۲۸۰

۱/۱ - فیزیک به معنای رفتار ماده نه به معنای فیزیک محض یا کاربردی ۲۸۰

۲/۱ - ریاضیات به معنای تناسبات رفتار ماده ۲۸۱

۳/۱ - نکته روشی: لزوم قابلیت تطبیق اصطلاحات وصفی علوم بر مصادیق و دسته‌بندیهای علوم موجود

۲۸۱

۲ - ضرورت ضرب اوصاف و تنظیم جدول وصفی (مدل) ۲۸۳

۱/۲ - لزوم اثبات عینی مدل ۲۸۳

۲/۲ - امکان آرایش جدید علوم بر اساس مدل مختار ۲۸۳

۳ - تفاوت طبقه‌بندی علوم پایه در دستگاه الهی با دستگاه مادی ۲۸۵

۱/۳ - تفاوت تعریف حیات در مبنای الهی با مبنای مادی به جهت اصل دانستن اختیار ۲۸۵

۲/۳ - «فیزیک حیات، ریاضیات حیات، فیزیک ماده» به عنوان علوم پایه بر مبنای نظام ولایت ۲۸۵

۳/۳ - فیزیک حیات به معنای فیزیک نظام اختیارات حاکم بر پیدایش کیفیتهای ماده ۲۸۶

۴/۳ - «فیزیک مادی، ریاضیات ماده، حیات ماده» بعنوان علوم پایه در دستگاه مادی ۲۸۶

۵/۳ - لزوم ارائه طبقه‌بندی وصفی در دستگاه الحادی برای نشان دادن حضور جهانی فرهنگ مادی ۲۸۶

۶/۳ - ارائه طبقه‌بندی وصفی در دستگاه الهی بعنوان نیاز دوم در این طرح ۲۸۷

۱/۶/۳ - درگیری با نظامات الحادی نقطه شروع و عامل شدت در ارائه طرحی جامع جهت جهانی شدن

۲۸۷

۲/۶/۳ - انزوای کامل در صورت عدم تغییر زیربنای اجتماعی (ساختار علوم، مدیریت، محصول) ۲۸۸

۴ - ضرورت ارائه تعاریف اوصاف علوم و تنظیم جدول وصفی در روند بحث ۲۹۱

۱/۴ - تنظیم جدول وصفی بر مبنای مادی ۲۹۱

## بسمه تعالی

جلسه ۱۸ جهانی شدن فرهنگی تاریخ: ۱۹/۳/۷۹

۱ - تفاوت وصف «فیزیک، ریاضی، زیست» در جدول وصفی با معنای متداول از این علوم در ادراکات موجود موضوع بحث تنظیم وصفی و تطبیقی درباره علوم و ساختارها و محصولات بود. از نظر ما طبقه‌بندی علوم پایه به «ریاضی، فیزیک، زیست» وصفی است، هر چند نسبت به فلسفه ما تطبیقی است، ولی نسبت به بخش عناوین مصطلح و متعارف، در دستگاه طبقه‌بندی علوم موجود فرق دارد.

(س): علت تفاوت چیست؟

۱/۱ - فیزیک به معنای رفتار ماده نه به معنای فیزیک محض یا کاربردی

(ج): زیرا ما فیزیک را به مجموعه رشته‌هایی که آنها بعداً می‌گویند تعمیم دادیم و اسم آن را نه فیزیک نظری محض و نه فیزیک کاربردی محض گذاشتیم. یعنی نامش را در هیچیک از گرایشها نیاوردیم.

(س): فیزیک یا ریاضی دو علم شناخته شده هستند و به مجموعه گرایشهای ریاضی یا فیزیک علم ریاضی یا فیزیک می‌گویند. شما چرا بین گرایشهای آنها فرق می‌گذارید؟

(ج): به عبارت دیگر به «وصف رفتار ماده» یعنی اسم یک توصیف گذاشته‌ایم هر چند معنون ما - که احیاناً رفتار ماده است - در آنجا موضوع بحث قرار گرفته است.

۲/۱ - ریاضیات به معنای تناسبات رفتار ماده

ریاضیات تناسبات رفتار ماده است لذا ما واژه ریاضی را به یک امر عامی اطلاق می‌کنیم که نمی‌تواند ریاضی از آن خارج باشد. اگر خارج باشد قابلیت سنجیدن و محاسبه را ندارد. حتی ریاضیات نظری محض محض اگر برای عالم ماده تناسباتی نتواند را تمام کند نمی‌تواند وسیله سنجش شود حتی برای کم متصل و منفصل اقلیدسی کرد در مورد صحت و فساد مفاهیم عقلی نظری محض آن را به کار می‌گیریم ولی به هر حال برای سنجیدن و محاسبه کردن و حساب دیدن است و نمی‌خواهد در مورد درجات آخرت صحبت بکند! بلکه در

عالم محسوسات یعنی تناسبات ماده است. ما تناسبات سطحی برون مولکولی با ده قید داریم که نامهای انتزاعی به آن می‌خورد و «تناسبات تغییر» داریم که حتماً انتزاع به آن نمی‌خورد. در تناسبات ماده هم وقتی می‌گوئیم اسم این لیوان و اسم آن استکان است تناسباتی را در نظر می‌گیریم. ولی حتماً تناسبات تغییر لیوان، یا مقاومت لیوان، یا مثلاً نحوه هدایت نور یا هدایت الکتریسیته و... اینها نیست، به خاطر ظرفیت خاصی نام این را لیوان و نام آن یکی را استکان گذاشته‌اند. تناسبات رفتار ماده یعنی آنهایی که ما برای آن معنا می‌کنیم.

۳/۱ - نکته روشی: لزوم قابلیت تطبیق اصطلاحات وصفی علوم بر مصادیق و دسته‌بندیهای علوم موجود

(س): آیا صحیح نیست که بگوئیم آن معنایی را که ما می‌کنیم بیان وصف است؟

(ج): بله، وقتی که معنا را معنای به عینه نمی‌کنیم، یعنی اصطلاح در برابر اصطلاح می‌آوریم، و اصطلاحاتمان را در هم ضرب می‌کنیم اجازه می‌دهیم که یک هرم، یا یک نظام تعریف درست شود و معنایش این است که داریم اصطلاح درست می‌کنیم. اشکالی هم ندارد که در عناوین اصطلاح تشابه وجود داشته باشد. (دقت کنید) متقابلاً تشابه باید مابه‌الاشتراک انتزاعی تمام رشته‌هایی باشد که آنها را به وصف معنا می‌کنم تا به مصادیقی که تحت این «مابه‌الاشتراک» قرار دارند قابلیت تطبیق داشته باشد. به عبارت دیگر سرفصل دسته‌بندیها، عنوانی را داشته باشد که به لحاظ مصادیق دسته‌بندی، قابلیت تطبیق به عناوین موجود تطبیقی وزارت علوم، یا طبقه‌بندی مثلاً «جان دیویی» یا هر کس دیگری را داشته باشد.

(س): مابه‌الاشتراک به معنای انتزاع کلی نیست، بلکه به معنای راندمان کلی است.

(ج): خیر اسمی را که می‌گذارید اگر به عنوان مابه‌الاشتراک و عنوان نوعیه باشد - علامت عنوان نوعیه چنانچه قبلاً گفته‌ایم به حد تام تمام می‌شود یعنی جنس و فصل دارد. یعنی می‌گویید این فیزیک با ریاضی و زیست چه فرقی دارد؟ جنس و فصل آن را هم مشخص می‌کنید و می‌گویید به این تطبیق می‌کند. این اگر مابه‌الاشتراک نوعیه باشد - حد وسط می‌شود بین وصفی را که شما ذکر می‌کنید و بین افرادی را که آنها با یک معنای خاصی تطبیق کرده‌اند.

مثلاً در دفتر معین یک حسابداری عناوینی را که در دفتر روزنامه پشت سر هم آمده است را یک دسته‌بندی می‌کنیم، سردسته‌ها باید این خاصیت را داشته باشند که هم عنوان مشترک برای مصادیق درونی باشند، هم اگر دفتر معین بخواهد در حسابداری غیر مالی (حسابداری صنعتی) - یعنی تعیین نقطه بهینه - قرار بگیرد و دفتر برنامه‌ریزی شود حتماً باید یک طرف آن به مصادیق و یک طرف آن به وصفها بخورد. یعنی بهتر است اول وصفهایمان را مشخص کنیم بعد عنوانی را بیاوریم که بین وصف و بین موصوف (مصادیق) است و سپس آنرا به عنوان سرفصل معین کنیم. اگر سرفصلها این خاصیت را نداشته باشد شما می‌توانید هزینه و راندمان را معین کنید ولی محال است بتوانید نقطه بهینه را مشخص کنید. یعنی از کدام خرج کم و به کدام یکی بیفزاییم؟ کدام مطلب وزنش چقدر است؟

این را می‌توانم به شکل ریاضی برای شما بکشم و ترسیم کنم که چگونه آنها از نقطه مختصات مختلف یک هزینه را مورد بررسی قرار می‌دهند و مفهوم بهینه را به صورت ریاضی معین می‌کنند. ما هم دقیقاً در اینجا باید بتوانیم این کار را بکنیم.

پس هدف این است که باید سرفصلهایی که مابۀ‌الاشتراک رشته‌های علوم مصطلح دانشگاهی - چه در وزارت علوم چه در طبقه‌بندی‌های جهانی مثل طبقه‌بندی جان دیوی یا کنگره است - را دسته‌بندی کنیم و برای آنها عنوان نوعیه قرار بدهیم و نوع را تعریف فلسفی کنیم تا نسبت بین این نوع و نوع دیگر، قابلیت طبقه‌بندی انواع را بدهد. مثلاً درباره اشعه معنایی در نظریات هست که می‌گوییم هم درون مولکولی و هم ابزار هماهنگ‌سازی جاذبه است. از ما سؤال می‌کنند نور و اشعه یعنی چه؟ در جواب فقط به درون مولکولی تنها - که اینجا نوشته شده است - اشاره نمی‌کنیم بلکه می‌گوئیم ابزار هماهنگ‌سازی جاذبه درون مولکولی است. طبیعی است که موج را این گونه تعریف نمی‌کنیم. موج خود جاذبه و ابزار هماهنگ‌سازی تجسد، شکل و تبلور است. شکل چه کاره است؟ وقتی شما شکل را هماهنگ کردید می‌آئید در ساختار برون مولکولی، درباره اشکال و بهره‌وریهایش صحبت می‌کنید. یعنی مهندسی شکل‌ها به طرف بیرون می‌آید، یعنی شامل فیزیک استاتیک، سینماتیک، سیالات، ایستا، انواع و اقسام مکانیک می‌شود.

## ۲ - ضرورت ضرب اوصاف و تنظیم جدول وصفی (مدل)

ما چگونه این اشعه، موج و تشکل را در هم تقسیم و ضرب کنیم که حداقل این ۹ تا را بدهد و چگونه ضرب بکنیم که انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و مدیریت را نتیجه بدهد. در مدیریت سوال مهم این است که فلسفه تاریخ را بگذاریم و در ضرب اینها مدیریت را به دست بیاوریم یا اینکه اگر بخواهیم ساده‌تر بگیریم، مدیریت را همین جا بیاوریم و تاریخ را در جامعه‌شناسی ذکر کنیم زیرا معقول است کسی بگوید جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ از یک نوع هستند؟ در حقیقت شما که تعریف می‌کنید برای شناختن فلسفه تاریخ و توسعه است و کلیه علوم اجتماعی دیگر هم زیر بخش مدیریت می‌آیند که اگر در اقتصاد باشد مدیریت مالی یا مدیریت به دست آوردن تسخیر منابع طبیعی می‌شود. فرضاً علم برنامه باشد یا در علم سازماندهی باشد یا در علوم حقوقی باشد همه اینها در مدیریت وارد شوند و همه ابزار هستند. مثلاً حقوق ابزاری برای اداره رفتار عمومی (نه سازمانی) است.

یعنی به وسیله نرم‌افزارها و قانون‌گذاریها جامعه را اداره می‌کنید. به هر حال می‌شود مدیریت همان جایی باشد که گذاشتید.

حال چگونه آن را ضرب کنیم تا از یکطرف اوصاف ما ۲۷ تا شوند یعنی ۳ وصف یکجا و ۹ وصف یکجا و ۲۷ وصف در جای دیگر داشته باشیم؟ و چگونه در مقابل آن بتوانیم رشته‌های علوم را بگذاریم که بگوئیم تحت این اوصاف قرار می‌گیرند؟ این همان مدلی است که باید به یاری خداوند متعال درست کنیم ولو در یک سطح ساده باشد.

## ۱/۲ - لزوم اثبات عینی مدل

بحث بعدی این است که تا چه اندازه نیاز است این مدل را به دیگران بدهیم یا فقط کاربردی شده آن را بیرون ببریم. بخاطر اینکه بدانند یک تحولاتی را گزینش و کنار هم گذاشته‌ایم و این نتیجه را هم داده است که در حقیقت قابل اثبات عینی است. تا اینجا عنوان کلی علوم مشخص شد. البته باید برگردیم و بحث



تفصیلی آن را از جلسه آینده شروع کنیم به اینکه تعریف علوم پایه و چگونگی ضرب شدن علوم را مشخص کنیم و یا جنس و فصل برای ارائه تعاریف اوصاف و اصطلاحات ذکر کنیم.

۲/۲ - امکان آرایش جدید علوم بر اساس مدل مختار

(س): آیا ما در این کار در قالب علوم موجود و دسته‌بندی و تفکیکی که دیگران می‌کنند قرار می‌گیریم؟

(ج): خیر در آن قالب قرار نمی‌گیریم بلکه به سمت فلسفه خودمان حرکت می‌کنیم.

(س): آیا ممکن است براساس این مدل آنچه در بیرون است را آرایش بدهیم؟

(ج): بله، خود این اسامی، اسامی سرفصلهایی است که به شما امکان می‌دهد که آرایش بدهید آن چیزی را که در بیرون وجود دارد.

(س): آیا حاصل اینست که ارتباط خاصی بین این علوم برقرار می‌شود؟

(ج): بله، همینطور است.

(س): آیا امکان دارد این ارتباط بین محافل علمی الآن قابل قبول نباشد؟

(ج): ما اصلاً فرض را بر این می‌گیریم که بین آنها قابل قبول نیست بنا به فرضمان یک ارتباطی را برای خودمان برقرار کرده‌ایم.

(س): بنده خدایی دکترای جامعه‌شناسی از حوزه و دانشگاه داشت می‌خواست راجع به بحث علمی، دینی و

اینکه «علمی، دینی» چیست و چگونه دینی بشویم، یک مجموعه مقاله درست کند و نظرات مختلف را در

داخل و خارج کشور جمع کند و در یک کنگره آنرا ارائه و به عربی چاپ کند. این آقا می‌گفت: نظر شما

چیست؟ در ضمن صحبتها بحث به اینجا رسید که چرا جامعه‌شناسی وابسته به انسان‌شناسی است؟ ایشان

سخت منکر بود می‌گفت اصلاً جامعه‌شناسی ربطی به انسان‌شناسی ندارد و می‌گفت جامعه‌شناسی آمریکایی

این گونه نیست و جامعه‌شناسی اروپائی این گونه هست!!

(ج): می‌دانید چرا؟ شما بدون اینکه نقل انسان را به یک معنا بگوئید دارید درباره محیط پرورشی او صحبت

می‌کنید چه مفاهیم باشد، چه ساختارهای ارتباطی مفاهیم باشد، ساختارهای اعتباری مثلاً تعریف، تکلیف و

تطبیق باشد، اداری باشد و چه ساختارهای محصولات باشد، می‌گویند در هیچ کدام از اینها مفهوم انسان به معنای فرد نیست، شما الآن از همین راه وارد شدید و شما در واقع می‌گوئید: میط پیدایش فرهنگ چگونه است؟ به عبارت دیگر اینکه چه مفهوم و چه ارزشی به ذهن طرف بیاید اگر محیط آن را عوض کنید به شکل دیگری به ذهن می‌آید.

در یک محیط چیزهایی به مخیله شما نمی‌تواند خطور کند در محیط دیگر مخیله شما نمی‌تواند از آن خالی باشد. مفهوم شهادت و رضوان‌الله در محیط اروپایی نمی‌تواند بیاید کما اینکه دسته‌ای از ارزشهای آنها در محیط ایران نمی‌تواند بیاید مثل ضرب‌المثلی که در رومانی است. «هر کس دزدی نکند میمون است» یعنی دزدی شرافتمند است این مفهوم در ذهن شما نمی‌تواند بیاید خوب بحث خودمان را ادامه بدهیم. بهتر است علوم را تمام کنیم سپس به ساختار محصولات پردازیم.

۳ - تفاوت طبقه‌بندی علوم پایه در دستگاه الهی با دستگاه مادی

۱/۳ - تفاوت تعریف حیات در مبنای الهی با مبنای مادی به جهت اصل دانستن اختیار

یک معنا برای فیزیک و یک معنا برای ریاضی عرض کردیم در این دو معنا با تقسیم‌بندی غربی حتماً مخالف نیستیم، یعنی بینوئیت جدی ندارد، ولی اگر بخواهید اختیار را در تعریف حیات وارد کنید کل دستگاه حیات‌شناسی آنها به هم می‌ریزد.

(س): اختیار را در حیات، به معنای عام آن که نمی‌خواهید وارد کنید به معنای اینکه تحت یک اختیاری است وارد می‌کنید.

(ج): نه، شما که می‌خواهید بگوئید اجسام هم اختیار دارند. اختیار تبعی دارند، اختیار تصرفی دارند حیوانات حتماً به یک نسبت اختیار تصرفی دارند در تعریف حیوان می‌گوئید «نامی حساس بالاراده» یعنی حیوان از راهی که خطر دارد، نمی‌رود.

(س): اینکه در علوم موجود هم پذیرفته شده است؟

(ج): این اختیار را چه نوع اختیاری می‌گیرید؟

(س): اسم آن را اختیار نگذارند یا چیز دیگری بگذارند ولی اینکه حتی گیاهان نسبت به محیط از خودشان عکس‌العمل نشان می‌دهند اثبات شده است.

(ج): این سیر برای این است که حیات انسان را تعریف کنند. حیات برای چه چیزی طرح می‌شود؟ حیات گیاهی، حیات سلولی، حیات جانوران تا به حیات انسان برسد.

با دو دید می‌شود نگاه کرد یک دید اینکه با حذف اختیار، حیات را تا پیچیده‌ترین شکل مادی محض ذکر کنیم و آنرا وصف کنیم، حتی به یک معنا قدرت هوشمندی بهینه را هم داشته باشیم، قدرت ارتباطات اجتماعی و جامعه‌شناسی را هم داشته باشیم. این شدنی است. در چنین صورتی که حیات را با حذف اختیار معنا کردیم، می‌توانیم رشته‌های زیست موجود را زیر مجموعه آن بگذاریم، ولی حتماً جامعه‌شناسی و مدیریت اسلامی زیر مجموعه آن نیست یعنی جز علوم پایه «حیات‌شناسی» انسان و تکامل انسان - یعنی انسان اسلامی - در نمی‌آید.

۲/۳ - «فیزیک حیات، ریاضیات حیات، فیزیک ماده» به عنوان علوم پایه بر مبنای نظام ولایت

(س): چرا؟ چه مغایرتی دارد؟

(ج): زیرا حیات گیاهی و حیوانی را اساس تصمیم‌گیری نمی‌شناسیم بلکه بر عکس نظام اختیارات را اساس دگرگونیهای محیطی حیات می‌دانیم.

از این بالاتر، ما برای حیات یک فیزیک، و ریاضیاتی قائل هستیم که بر فیزیک و ریاضیات ماده حاکم است و فیزیک را به معنای ساختار و نظام رفتاری حیات می‌گیریم. اگر در نظام ولایت، فیزیک حیات - حول محور اختیار - نظام رفتاری حیات باشد اولین علم پایه هم خواهد بود. دومی ریاضیات حیات و سومی فیزیک ماده می‌شود. ماده را فاعل تبعی در اختیار فاعل تصرفی می‌گیریم و فیزیک حیات را فیزیک فاعل تصرفی می‌دانیم.

(س): فیزیک حیات هم فیزیک است.

۳/۳ - فیزیک حیات به معنای فیزیک نظام اختیارات حاکم بر پیدایش کیفیتهای ماده

(ج): فیزیک حیات فیزیک هست، یعنی شکی نیست که رفتار حیات نظام دارد لکن معنای آن، رابطه نظام اختیارات با هم است. فیزیک که به معنای فیزیک نظام اختیارات است حتماً آنرا هم بر پیدایش کیفیتهای ماده حاکم می‌دانیم. معنای این با فیزیک ماده و اینکه زیست‌شناسی زیر بخش ماده و زیر بخش فیزیک باشد خیلی فرق دارد.

۴/۳ - «فیزیک مادی، ریاضیات ماده، حیات ماده» بعنوان علوم پایه در دستگاه مادی فیزیک ماده در دستگاه الحادی مقدم و ریاضیات ماده مرتبه دوم است. زیست مادی بشر - ولو اختیار هم دارد - زیستی می‌شود که اختیار پرستش ماده را کرده است. این زیست مثل زیست مادی عمل می‌کند «مثل اینکه» اختیار ندارد و تحت الشعاع ماده کار می‌کند. یعنی تناظرش این قدر نزدیک است، انسانی که دچار پرستش ماده شود مثل انسانی که اختیار الهی ندارد عمل می‌کند. این را خیلی خوب می‌شود حداقل زیربنای جامعه‌شناسی، روانشناسی و مدیریت مادی قرار دارد، زیرا مدیریت در آنجا یعنی ابزار رفع نیاز مادی را به دست داشتن که بر اساس تحریکات مادی می‌چرخد.

۵/۳ - لزوم ارائه طبقه‌بندی وصفی در دستگاه الحادی برای نشان دادن حضور جهانی فرهنگ مادی بنابراین می‌توانیم بگوئیم این گونه تقسیم‌بندی علوم پایه - تجربی، انسانی - مخصوص نظام الحادی و مادی است. بعداً عرض می‌کنیم که حتماً شاخصه هم دارد منطق و مدیریت این نظام نمی‌تواند حس‌گرا نباشد، سفارشات تولیدی برای مکانیکات علوم تجربی هم نمی‌تواند حس‌گرا نباشد لذا خوشی مادی هم اساس تحرک و تکامل جامعه می‌شود. همه اینها همدیگر را کاملاً تأیید می‌کنند - یعنی هماهنگ بودن - خوب در چنین دستگاهی ما یک طبقه‌بندی وصفی برای فرهنگ الحادی لازم داریم سپس با شواهد دقیق تطبیقی باید نشان دهیم که این فرهنگ در دنیا حضور پیدا کرده است. یعنی محیط «انگیزشی، ذهنی، حسی» درست می‌کند و آنها را می‌چرخاند.

۶/۳ - ارائه طبقه‌بندی وصفی در دستگاه الهی بعنوان نیاز دوم در این طرح

در مقابل این فرهنگ ما یک نظام دیگری برای یک فرهنگ دیگری لازم داریم که حداقل نیاز اول ما نیست چون برای نمودارهای آن شاهدهی نداریم مگر اینکه بخواهیم آن را درست کنیم که باید خلأها و عقب نشینی سنگر به سنگرش را در عینیت نشان بدهیم. می توان پیشروی علوم پایه الحادی، تجربی الحادی انسانی الحادی و عقب نشینی سنگر به سنگر نظاماتش را نشان داد.

بدون استثناً بچه هایمان را می فرستیم تا یک اطلاعاتی را بخوانند، می گوئیم نمی شود بیسواد بمانند؛ این حرف راست و درست است. بوسیله این اطلاعات قدرت سنجش و هوشمندی آنان پرورش پیدا می کند. مثلاً شما کودک هوشمندی را سرکوهی ببرید و بزرگ کنید. این بچه همیشه دعوایش به این است که یک مار بزرگ، یک گرگ یا پلنگ آمده بود، دعوایش به مشکلات طبیعی ساده است. این کودک اگر ۶۰ ساله هم بشود در ذهن او برنامه ریزی کامپیوتر قرار نمی گیرد. ولی بچه شما در سن ۱۰ یا ۱۵ سالگی به شما می گوید برویم بازی کامپیوتری بکنیم؟ در سن ۱۸ سالگی می گوید نرم افزارها را یاد بگیرم بعد می گوید نقطه بهینه را پیدا کنیم.

۱/۶/۳ - درگیری با نظامات الحادی نقطه شروع و عامل شدت در ارائه طرحی جامع جهت جهانی شدن

اگر بنده در محیط حکومت اسلامی نبودم و درگیر نقطه بهینه کردنهای طرف مقابل نبودم دنبال چنین بحثهایی نمی رفتم مثلاً می نشستیم و می گفتم خیر، «فَلْيَتَأْمَلْ» به سطر اول یا به کلمه پنجم یا به دو سطر پیش از این بر می گردیم و قطعاً در زیر بنای اصول فکر نمی کردم. این بحثها به دلیل دعوائی است که داریم. اگر در دعوا نبودم موضوع فکر من قرار نمی گرفت، چون موضوع فکر من قرار می گیرد و دعوا را هم دعوا را هم دعوای سختی می بینم که به این نتایج می رسم. مثلاً اینکه حاجت عده ای از امام زمان علیه السلام تهذیب نفس خودشان است یک حرف است. خواستن آب و آتش و... یک حرف است و اینکه آقا جان چیزی بدهید که در برابر دشمن بایستیم حرف دیگری است و این در درگیری فرهنگی با آنها بدست می آید. اهل بیت علیه السلام هم به هر کس هر چیزی که بخواهد می دهند. می خواهیم نتیجه بگیریم که اگر در مفاهیمی که برای پرورش داریم دعوا نباشد کار ما خیلی ساده انجام می گیرد ولی اگر دعوا بود به میزانی که دعوا شدت و

پیچیدگی پیدا کند به همان میزان کار ما مشکل می‌شود. اگر دعوا نباشد، سرکوه هم نباشیم بلکه پذیرش باشد مسلماً هم‌رنگ آنها می‌شویم. اگر فرزندان را که درس می‌خوانند به موضع‌گیری نرسانیم، در همان دستگاه حل می‌شوند. یعنی همان فرهنگ و اعتقاد را پیدا می‌کنند. چه ما منزوی شویم و چه نشویم و در آن منحل شویم، قدرت رویارویی نداریم. تنها راه درگیر شدن و ایستادن در میدان است. یعنی هم باشیم و هم درگیر شویم. آنها می‌خواهند به کسی که آمادگی درگیری ندارد و وارد این افقها نمی‌شوند، بگویند برو منزوی باش و اگر منزوی نمی‌شوی امکان دعوا وجود دارد. این مطلب در فرهنگ‌سازی و محیط قابل انکار است. پس باید یک جدول الحادی درست کنیم و زیست را همان تعریف مادی کنیم و آنرا با علوم مادی تطبیق بدهیم. این جریان تا جامعه‌شناسی و مدیریت می‌آید.

۲/۶/۳ - انزوای کامل در صورت عدم تغییر زیربنای اجتماعی (ساختار علوم، مدیریت، محصول)

ما باید (طبقه‌بندی علوم را در دستگاه ولایت) تعریف کنیم زیرا در غیر اینصورت سنگر به سنگر به طرف انزوا عقب‌نشینی کرده‌ایم. یعنی چه؟ یعنی از اطلاعات معماری سابق - که درگیری مستقیم با دین نداشت - هر چند تأیید هم نمی‌کرد که آن را در فصل التقاط می‌گذاریم - دست بردارید. فرضاً می‌خواهید برج بسازید، در برج سازی شما تعریف تجمع و تقسیم جمعیت به نسبت مساحت، و همچنین ساختار چرخش اموال و معنی روانشناسی و بخش پرورشی آن وجود دارد. خدا رحمت کند آقای قدوسی را در طبقه دوم مدرسه حقانی برای اینکه پنجره مشرف به همسایه نشود ۴ تا میله جوش دادند و شیشه انداختند اما برج را نمی‌شود اینطور ساخت و حتماً برای اینکه مردم با هم قاطی نشوند برای آنها پارک هم نمی‌گذارید که اگر این کار را کردید ساکنان برج حتماً دیوانه می‌شوند بعد باید یک بیمارستان روانی هم کنار هر برج بسازید. اگر برج را با رعایت تمام اصول معماری ۱۰۰ سال پیش بسازید و بافت جمعیت و گردش امور و توزیع ثروت هم به صورت فعلی باشد، فقط بخواهید یک گوشه را عوض کنید حتماً دیوانه تحویل می‌دهید. همین طور که اگر آدم مریض شد، معاینه کردن نامحرم را برای او اظطراباً جایز می‌دانید. همین طور ایجاب می‌کند که شما لوازم رفتار اجتماعی، بافت اجتماعی و کلیه خصوصیات که در جامعه پرورش را به عهده دارند، بشناسید. نمی‌توانید

منهای آن نظر بدهید. بله گاهی می‌گوئید اینها را به رسمیت می‌شناسیم و به تعبیر جهت‌های کلی اهمیت می‌دهیم و با بخش کلان آن درگیر می‌شویم، یعنی در برج زندگی می‌کنیم و خانواده ما مثل قدیم محفوظ نیستند. این زحمات را متحمل می‌شویم تا با زیربنای تقسیمات اجتماعی مبارزه کرده و آنها را افشا کنیم و گاهی می‌گویید که به صورت فردی می‌خواهیم مبارزه کنیم. ما عرض می‌کنیم به صورت فردی کسی نمی‌تواند کار جامعه را حل کند.

اگر بنا شد شما با روغن بذرک یا کرچک چراغ روشن کنید، لباس پنبه‌ای بپوشید، نان و کشمش بخورید، آرد آنرا هم خودتان درست کنید این نسخه به درد جامعه نمی‌خورد.

پس از این طرف جدولی درست می‌کنید از آنطرف هم نشان داده می‌شود که داریم سنگر به سنگر عقب نشینی می‌کنیم یعنی مجبور هستیم معماری قدیم، بافت جمعیت قدیم، لباس بافتن و پوشیدن قدیم را رها کرده و دسته‌ای از خوراکیها را جانشین خوراکیهای دیگر کنیم مثلاً جانشین اشکنه قدیمی ماکارانی است هر دو آرد دارند ولی آرد، در ماکارانی تبدیل به رشته‌های ماکارانی شده است. در مورد ماکارانی می‌گویید یک درجه از پخت را در کارخانه و یک درجه از پخت را وقتی در آب می‌ریزیم می‌بیند لذا در ماکارانی دقت‌هایی شده که در اشکنه نشده است و چاشنی‌ها را هم به گونه‌ای تغییر داده‌اند که طعم دیگری ایجاد کند. می‌خواهیم بگوییم می‌توانیم بین سوپ و آش یا بین اشکنه و ماکارانی تناظرسازی کنیم ولی ضریب دقت‌هایی را که در یکی می‌بینیم در دیگری نمی‌بینیم. یک عیار، قاعده و زمانهایی را برای طبخ یکی حساب می‌کنند که برای دیگری نمی‌کنند.

(س): نمی‌توانیم نفس چیزهایی را که مجبور شده‌ایم آنها را کنار بگذاریم منفی جلوه بدهیم.

(ج): بله.

(س): باید از آن تحلیل داشته باشیم.

(ج): خیر، یک تحلیل منفی باید بدهیم. البته از یک جهت مثبت است چون سیر به طرف کمال است و از یک طرف منفی است چون نتوانسته‌اید این تنوع، تکثر و تکامل را بر دستگاه خودتان تعریف کنید.

(س): این در دستگاه خودتان و برای خودتان محل بحث است، حالا یک غذای خوشمزه‌تری با ذائقه جدید درست شده است چه اشکالی دارد؟ بخورید و استفاده کنید.

(ج): اگر در مورد چیز جدیدتر بتوانیم منشأ قُرب را نشان بدهیم، حرف دیگری است.

(س): قُرب و بعد در مورد این است که شما مال حلال تهیه کرده، با نیت پاک بخورید بسم‌الله بگویید و آلا خدا که نگفته است ماکارانی یا آش، بخورید، بلکه گفته است مال حلال تهیه کنید.

(ج): در اینکه آش باید تکامل پیدا کند و به این شکل در آید حرفی نیست. ولی به شکلی در آید که انسان را به یاد خدا بباندازد محلّ کلام است.

(س): وقتی که عادت کردیم بسم‌الله بگوییم به یاد خدا می‌افتیم.

(ج): معنای طعم آن نیست، طعم آن انسان را به یاد خدا نمی‌اندازد.

(س): مگر طعم آش انسان را به یاد خدا می‌انداخته؟

(ج): گاهی یک موضوع را بصورت جدا که می‌بینیم به نظر می‌رسد چیزی در آن نیست و موضوع بی‌طرف است مثل همین اشکنه و ماکارانی که عرض کردیم، ولی گاهی آنرا در مجموعه می‌بینیم. اگر مجموعه را خیلی بزرگ کنید تا به الگوی انگیزش برسد، نمی‌توانید مادی آن را با غیر مادی آن یکی بگیرید بلکه محال است. یعنی اختلاف طبقه را تا جایی می‌آورید که می‌گویید تنوع خوراکیها و تنوع مجلسها این گونه باشد تا ایجاد انگیزش و حرکت اجتماعی بکند بعد ممتنع است که فلان طبقه برای ویار دخترشان مجلس ۱۰ میلیونی بگیرند. اصلاً جامعه در توزیع ثروت چنین ثروتی را به آنها نمی‌دهد.

(س): اینکه یک عده‌ای خوشی زیر دلشان زده است و این کارها را می‌کنند غیر از این است که مورد بحث می‌باشد.

(ج): خیر، علت بالا رفتن قدرت خرید آنها نظام اجتماعی است.

(س): از آنطرف الآن علم پزشکی توصیه می‌کند که چربی نخورید، غذای خام زیاد بخورید.



(ج): بله آنها هم نمی‌خورند، ولی علم اقتصاد به آنها می‌گوید که چنین کاری را بکن ولو اینکه همه غذاها را دور بریزی.

(س): الگوی غذایی را ساده می‌کنند، یک غذاهای فرنگی را آورده‌اند که گوشت ندارد و از سبزیجات و حبوبات درست شده و فیزیولوژی بدن از خوردن چنین غذاهایی سالمتر است مگر قرار نیست که شما غذا بخورید تا بدن سالم و قوی‌تر شود، ویتامین کافی به آن برسد با این غذا آن هدف بهتر تأمین می‌شود. شما می‌گوئید یاد خدا باید بیفتیم مال حلال تهیه کنید بسم‌الله هم بگویید و به قصد اخلاص هم بخورید.

(ج): اگر در توسعه اجتماعی ملاحظه شود این گونه نیست؛ بافت کلی را که در بافت اجتماعی نشان می‌دهد محال است جهت در آن حضور نداشته باشد.

(س): این درست که در آن تنوع ذائقه‌ها، لذتها و طعمها وجود دارد.

(ج): خیر، تنوع توأم با نظام تحریم است، تنوع همسان نیست، تنوع معنادار است.

(س): تنوع به هر شکلی که درست شود به یک معناست چون اگر کثرت آن بیشتر شده انسان به همه آن نمی‌رسد، مثلاً اگر ۱۰ نوع غذا باشد من در طول ماه همه آنرا می‌توانم بخورم ولی اگر ۱۰۰ نوع غذا شد طبیعی است که دیگر همه آن را نمی‌توانم بخورم. اگر ۱۰۰۰ نوع غذا شد باز بیشتر. آیا حالا گفته شود چون همه نمی‌توانند ۱۰۰۰ نوع غذا را بخورند، پس ۱۰۰۰ نوع نشود؟

(ج): خیر گاهی شما غذاهایی را که در یک مخروط درست می‌کنید فقط یک دسته از افراد می‌توانند بخورند من باب مثال ماکارانی و سوپ و سالاد و یک سری سبزیجات را می‌توانید درست کنید ولی به یک غذاهایی می‌رسید که حقوق یک کارگر معنا ندارد به آنها برسد. بعد به یک نوع تشریفات جنبی هم می‌رسید یعنی هر غذا در یک محیط صحیح است که استفاده شود.

۴ - ضرورت ارائه تعاریف اوصاف علوم و تنظیم جدول وصفی در روند بحث

(س): خوب بر گردیم که این بحث را چگونه دنبال کنیم؟

(ج): به هر حال انسان‌شناسی و مدیریت می‌تواند الحادی تعریف شود. چیزی که در جلسه آینده خدمت شما خواهیم بود این است که چگونه می‌توانیم تجربی مهندسی «اشعه، موج، تشکل» را اول معنا کنیم بعد ضرب کنیم و حاصلضرب را معنا کنیم که از یکطرف سرفصلهای علوم تجربی را بدهد و از طرف اوصاف وابسته به اوصافی که در بالا گفته شد را نتیجه دهد. یعنی پایه بودن علوم پایه باید برای اوصاف بعدی تمام شود. یعنی علوم تجربی وصف و علوم انسانی وصف و وصف شود مثلاً، «فیزیک اشعه، فیزیک موج، فیزیک تشکل»، «ریاضی اشعه، ریاضی موج، ریاضی تشکل» آیا این گونه باید ضرب کنیم یا باید «اشعه، موج، تشکل» را در خودش ضرب کنیم؟ اگر بالایی را در سه تای پائینی ضرب کنیم آیا می‌توانیم معادل آن، علمی را تحویل دهیم؟ قاعدتاً باید عناوین را ضرب کرده مهندسی‌ها را حذف کنیم تا ۹ تا را تحویل بدهد. بعد باید در این ۹ تا که بدست می‌آید کلمه «شناسی» را از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت، حذف کرد که به اصطلاح «انسان، جامعه و اداره» شود این سه عنوان را عامّ قرار دهیم علوم انسانی را هم با «یا نسبت» - یعنی انسانی - ذکر کنیم - ولی اینجا قسیم انسان برابر جامعه است و هر دو قسیم اداره، که هماهنگ سازی است - و ضرب مجدد بکنیم و ببینیم که جدول چطور می‌شود؟

۱/۴ - تنظیم جدول وصفی بر مبنای مادی

(س): سوال من این است که اگر بخواهیم تاریخ تحولات علوم را بر مبنای اسلامی نبودن مطالعه کنیم آیا بهتر نیست که طبقه‌بندی علوم را بر مبنای خود آنها انجام دهیم؟

(ج): ما هم همین کار را می‌کنیم. یعنی وصفی انجام می‌دهیم، می‌بینید که من فیزیک را بالا گذاشته‌ام یعنی مادّی کرده‌ام. حیات را مرحله سوم گذاشته‌ام یعنی حیات عملاً حیات مادّی می‌شود.

(س): یعنی فقط ما باید بتوانیم مادی بودن آن را نشان دهیم؟

(ج): بله مادی بودن را نشان بدهیم.

(س): نتیجه این می‌شود که باید آن چیزی که از آن بیرون می‌آید مؤید طبقه‌بندی ما باشد؟

(ج): بله عرض کردم سرفصلهایی است از دسته‌بندیهای نوعی‌های که در همانها وجود دارد که یک وصف فلسفی به آن داده‌ایم. این دسته‌بندیها به ما امکان می‌دهد که بگوییم ضرب تاریخ تحولات در زمان، چرا این گونه شده است؟

(س): اگر ابتدائاً علوم پایه و علوم تجربی و انسانی را به صورت انتزاعی ببینیم - یعنی شاید اگر ابتدائاً علوم تجربی را بدست بیاوریم همین طور که قبلاً هم این کار انجام شد - لازم نیست آن ضرب صورت گیرد.  
(ج): فصول اولیه آن را بدست آوردیم. یعنی کلاً اینهایی را که در اینجا نوشته‌اید فصل‌ها هستند. آنها را که در هم ضرب می‌کنید جنس و فصلها، خودشان مشخص تر می‌کنند.

(س): وقتی که در ضرب شدند بنابر آنچه که متداول است باید علوم بین رشته‌ای از آن نتیجه شود.  
(ج): در علوم، اول سرفصلها سرفصلهایی را نتیجه می‌دهد که سرفصلها هم می‌توانند مصادیق را بپوشانند، و هم فلسفه را. مفهوم بین رشته‌ای در آن به صورت نظام تعریف کردن مندرج است. یعنی در اینجا چگونگی وابستگی مشخص می‌شود .

(س): بین رشته‌ایها به خاطر وابستگی درست شده‌اند. مثلاً گفته می‌شود روان‌شناس اجتماعی یعنی روان‌شناسی به جامعه‌شناسی مربوط شده است یا مثلاً فیزیک پزشکی. این دقیقاً می‌گوید فیزیک به معنای عامش در پزشکی به معنای عامش که می‌آید یک رشته بین این دو رشته می‌شود وقتی می‌گوییم رفتار ماده یعنی رفتار ماده در جامعه‌شناسی که فرضاً معنای آن، حضور فیزیک در جامعه می‌شود .  
(ج): بله، درست است.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»